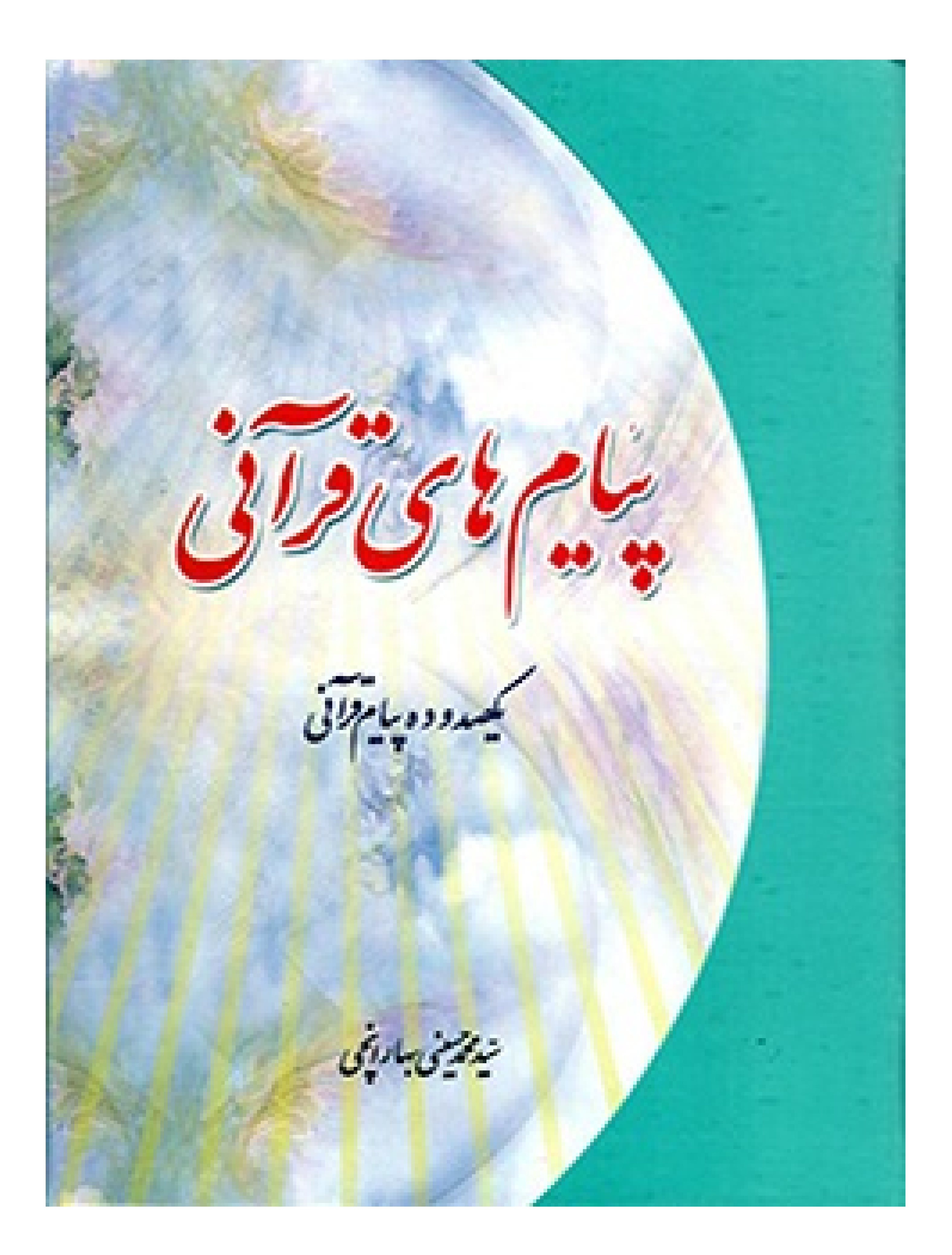

پیام های قرآنی
یکصد و دو پیام قرآنی
سید محمد حسینی بهارانچی


بسم الله الرحمن الرحيم

پیامهای قرآنی با بیان اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

نقش نگین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیامهای قرآنی با بیان اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : پیامهای قرآنی با بیان اهل بیت علیهم السلام/ محمد حسینی بهارانچی.

مشخصات نشر : اصفهان : نقش نگین، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۴۱۶ص.

شابک : ۷۵۰۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۶-۴۸-۰

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۱/ح۵۳۴پ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۰۲۳۱۷

ص: ۱

اشاره

علیهم السلام

سید محمّد حسینی بهارانچی

ص :۳

خطبه الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللّه الَّذی خلق الإنسان من طین ثمّ جعله نطفه فیقرار مکین ثمّ سواها و صوّرها فأحسن صورها فتبارک اللّه أحسن الخالقین ثمّ هداه إلی صـراط مستقیم و جعله سمیعا و بصیرا لیکون إمّا شاکرا و إِمّا کفورا ثمّ أرسل له رسلاً مبشّرین و منذرین لیحیی من حیّ عن بیّنهٍ و یهلـک من هلک عن بیّنهٍ و قال سـبحانه: «و ما کنّا معـذّبین حتّی نبعث رسولاً» و قـد بیّن الرسل ما حمّل إلیهم من التبشـیر و التنـذیر و العبر و الحکم و القصـص و المواعظ و الآیات بما لا مزید علیه فأتمّوا الحجّه علی النّاس و أوضـحوا لهم کلّ خیر و شـرّ و کلّ صلاح و فساد لئلاّ یکون للناس علیهم حجّه و قال نبیّنا صلی الله علیه و آله : «أیُّهاالنّاس إِنّی لم ادع شیئا یقرّبکم إلی الجنّه و یباعـدکم من النّـار إلاّو قـد نبّأتکم به. ألا و إنّ روح القـدس [قـد] نفث فی روعی و أخبرنی أن لاتموت نفس حتّی تسـتکمل رزقها، فاتّقوا اللّه عزّوجلّ و أجملوا فی الطلب، و لایحملنّکم اسـتبطاء شـی ءٍ من الرزق أن تطلبوه بمعصـیه اللّه عزّوجلّ فإنّه لاینال ما عنداللّه جلّ إسمه الاّ بطاعته». (الکافی، ج ۵، ۸۳)

و صـلوات اللّه و سـلامه علی خاتم النّبیّین و علی وصـیّه علیّ أمیرالمؤمنین و علی أولاده و عترته الأئمّه الهادین المهـدیّین الّـذین أذهب اللّه عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا و بین النّبی صـلی الله علیه و آله فضلهم و أوصی الناس بهم فقال: «لاأسألکم علیه أجرا اِلَّا الْمودَّهِ فی الْقربی» و قال صـلی الله علیه و آله : «اِنّی تارک فیکم الثّقیلین کتاب اللّه و عترتی أهل بیتی ما اِن تمسّکتم بهما لن تضـلّوا بعـدی أبـدا» و صـلوات اللّه علی خاتم الأوصـیاء الحجّه بن الحسن المهـدیّ عجّل اللّه فیفرجه الشّـریف الّـذی بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السّـماء و لولاـه لسـاخت الأرض بأهلها جعلنا اللّه من أعوانه و أنصاره و شـیعته و الـذّابین عنه و المسارعین لخدمته. آمین ربّ العالمین.

پیشگفتار

هـدف از این نوشـتار این بوده که پیام های مهم و حسّاس قرآن همواره در اذهان بنـدگان خـدا مجسّم باشد و قرآن که بهترین سخن نورانی و وحی الهی است، راهنمـا و هـادی همگـان قرار گیرد. برای مثـال اگر مـا برای مردم سـخن می گوییم به یاد آیه «اُدْعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْموعِظَهَ الْحَسَنَهَ» باشیم و همچنین به یاد آیه «مایَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ إلاّ لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ» و آیه «لا خَیْرَ فیکَثیرٍ مِن نَجْواهُم إلاّ مَنْ أَمَرَ بِصَـِدَقَهٍ أَو مَعروفٍ أو إصـلاحٍ بَینَ النّاسِ» باشـیم و اگر در خلوت، کاری را انجام می دهیم به یاد آیه «إِنَّ الَّذینَ یَخْشَونَ رَبَّهُم بِـالْغَیْبِ لَهُم مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ کَبیرٌ» و آیه «یَعْلَمُ خـائِنَهَ الاْـَ عْیُنِ و ماتُخْفیالصُّدُورُ» بیاییم و یا اگر بین ما نزاع و اختلاـفی رخ داد به یـاد آیه «وَ لاتَنـازَعُوا فتفشـلوا و تَـذْهَبَ ریحُکُم» و آیه «إِنَّمـا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ فَأَصْـِلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُم» بیفتیم و همواره تیترهـای زیبـای قرآن در همه زمینه هـا به یـاد ما باشـد و ما در همه احوال و امور زنـدگی، از مسائل اخلاقی و اعتقادی و عرفانی قرآن استفاده کنیم و در هر زمینه ای سخن قرآن را بدانیم و به دیگران نیز منتقل نماییم.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در پایان عمر شـریف خود فرمود: «بعـد از من از کتاب خـدا و اهل بیت من پیروی نمایید و به آنان تمسّک جوییـد تا هرگز گمراه نشویـد.» از این رو با پیشـنهاد برخی از دوسـتان از اوّل تا آخر قرآن را نگاه کردم و آیاتی که حاوی پیام بود را نوشـتم و برای تفسـیر آنها از سـخنان معصومین علیهم السـلام استفاده کردم تا هم از تفسیر به رأی دوری جسـته باشم و هم از عِـدل قرآن که عترت و اهل بیت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله هسـتند جدا نشده باشم و برای سـهولت خواننـدگان آیـات را در بخش هـای: اعتقـادی، اخلاقی، عبادی، حقوقی و اقتصادی تنظیم کردم. به این امیـد که همه دوسـتان اهل بیت علیهم السلام از آن استفاده کنند و گویندگان و روحانیّون محترم نیز به وسیله آن مردم را

هدایت نمایند. یادآوری می شود که پیام ها مطابق عدد سوره های قرآن یکصد و چهارده پیام می باشد.

خادم اهل البیت علیهم السلام

سید محمّدحسین بهارانچی

ص: ۷

پیام های اعتقادی

اشاره

ص: ۸

«سَنُرِيهِمْ آياتِنا فى الآفاقِ»

پیام (۱) راهنمایی عقول انسان ها

«سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصّلت / ۵۳)

به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دل هایشان بـدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حقّ است.

تفسیر:

آیات و نشانه های خداشناسـی فراوان و غیرقابل شمارش است به گونه ای که انسان به هر موجودی بنگرد، به علم و حکمت و قـدرت خداوند پی می برد. در وجود خودِ انسان نیز نشانه های خداشناسـی فراوان دیده می شود جز این که هر کسـی توجّه به آن ندارد و یا قدرت تفکّر و بینش او محدود است و اسـرار خلقت را نمی فهمد. از این رو لازم است برای راهنمایی اندیشه ها و رسـیدن به اسـرار خلقت از آیات قرآن و سخنان بزرگان دین استفاده گردد تا عقل ها رشد خود را بیابند و به اسرار عالم پی ببرند.

امـام صـادق علیه السـلام می فرمایـد: مقصود از آیات در آیه فوق خسف زمین و مسـخ مردم و قـذف عـذاب می باشـد. راوی گویـد: گفتم: مقصود از «حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُم» چیست؟ فرمود: از این بگـذر، چرا که آن مربوط به قیام حضـرت مهدی علیه السـلام می باشد.(۱)

ابوبصـیر می گوید: از امام صادق علیه السـلام نسـبت به آیه فوق سؤال نمودم، فرمود: آیاتی که خداوند از انفس به آنان نشان می دهـد، مسخ مردم است و آیات آفاقی این است که اوضاع عالم برای آنان دگرگون می شود و در آن هنگام قدرت خدا را مشاهده می نمایند. ابوبصـیر می گوید: گفتم: مقصود از «حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُ الْحَق» چیست؟ فرمود: مقصود از آن قیام حضـرت مهدی علیه السلام

====

۱ فی الکـافی عن أبی عبـداللّه علیه السـلام فی هـذه الآیه قال: خسف و مسـخ و قـذف قال: قلت: «حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُم»؟ قال: دع ذا، ذاک قیام القائم.(الکافی، ج ۸، ۱۶۶)

است که تقدیر مسلّم الهی است و مردم آن را مشاهده خواهند نمود.(۱)

ابوحمزه ثمالی می گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه فوق فرمود: مراد از آیات، فتنه های روی زمین و مسخ دشمنان خدا می باشد.(۲)

نشانه های خداشناسی در سخنان امام صادق علیه السلام

اثبات وجود و یگانگی ذات مقدس الهی

امام صادق علیه السلام در سخنان خود برای مفضّل بن عمر جعفی کوفی، یکی از یاران خود، استدلال های فراوانی بر وجود خداوند و یگانگی او اقامه فروده است مفضّل کسی بود که همانند بعضی از اصحاب دیگر امام صادق علیه السلام بین علم و عمل جمع نموده بود. مفضّل رساله دیگری نیز به نام «اهلیلجه» به صورت مکتوب از امام صادق علیه السلام نقل نموده است. حدیث مفضّل و رساله اهلیلجه به صورت مقطوع السند نقل گردیده، لکن متن آنها با صدای روشن می گوید: این سخنان جز از معصوم علیه السلام صادر نشده است و اگر بنای این کتاب بر اختصار نبود همه این دو رساله را با توضیحات لازم نقل می نمودیم، ولی ناچاریم تنها بخش هایی از این دو رساله را در این کتاب نقل کنیم.

بخش هایی از توحید مفضّل

روزی مفضّل در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابن ابی العوجای ملحد و شخص دیگری که در کنار او بود شنید که آنان درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر صحبت دارند و از سخنان حکمت آمیز او تعجب می کنند. تا این که سخنان آنان به وجود ذات مقدس الهی کشیده شد و ابن ابی العوجاء وجود خدا را انکار نمود و با خیال بافی گفت: موجودات عالم خود به خود به وجود آمده اند. مفضّل [که مردی مؤمن و موحد بود] سخت برآشفت و نتوانست خود را کنترل نماید و

====

۱ و فیه عن أبی بصیر عنه علیه السلام قال: سألته عن قول اللّه تبارک و تعالی: «سَنُرِیهِم آیاتِنا...»قال: نریهم أنفسهم المسخ، و نریهم فیالآفاق انتقاض الآفاق علیهم فیرون قدره اللّه عزّوجلّ فی أنفسهم و فی الآفاق، قلت له: «حتّی یتبیّن لهم أنّه الحقّ»؟ قال: خروج القائم هو الحقّ عند اللّه عزّوجلّ تراه الخلق لابُدَّ منه. (الکافی، ج ۸، ۳۸۱)

۲ و فی إرشاد المفید...عن أبی الحسن موسی علیه السلام فیهذه الآیه: قال: الفتن فیآفاق الأرض، و المسخ فی أعداء الحقّ. (تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ۵۵۶ الارشاد، ج ۲، ۳۷۳)

از خشمی که پیدا کرده بود شروع به سبّ و دشنام به ابن ابی العوجاء نمود. مفضّل پس از مناظره ای که بین او و ابن ابی العوجاء رخ داد برخاست و نزد امام صادق علیه السلام رفت، در حالی که آثار حزن و اندوه از او ظاهر گردیده بود و از کفر و بی دینی امثال ابن ابی العوجا بین مسلمانان تعجّب نموده بود. امام صادق علیه السلام چون این حالت را از مفضّل دید و سخنان او را شنید، فرمود:

«من اسرار آفرینش را در خلقت عالم و درّندگان و چهارپایان و پرندگان و حیوانات کوچک و هر صاحب روحی از حیوانات و گیاهان و درختان میوه دار و غیر آن و سبزیجات مأکول و غیر مأکول برای تو بیان خواهم نمود؛ به گونه ای که هر صاحب عقلی از آن عبرت پیدا کند و دل های مؤمنین آرامش یابد و افراد ملحد و کافر در آن متحیّر بمانند. بدین منظور تو باید فردا اول صبح نزد من بیایی.»

امام صادق علیه السلام در سخنان خود برای مفضّل با بیانی روشن حجت را تمام نمود و هر شبهه ای را برطرف کرد و راهی برای شک و تردید باقی نگذارد و چنان عجایب خلقت خدا را آشکار ساخت که هر صاحب دانشی به حیرت افتاد و عقل ها مدهوش گردید و چنان اسرار و حکمت های الهی را در خلقت عالم روشن ساخت که جز او که دارای علوم الهیه بود کسی قدرت بیان آن را نداشت، و ما هر چه خواستیم از بین این سخنان فصول و بخش هایی را انتخاب و برخی از این عبارات زیبا را جدا نماییم نتوانستیم؛ چرا که همه آنها در نهایت زیبایی بود و اگر می خواستیم از هر باغستان و گلستانی گلی بچینیم امکان پذیر نبود؛ زیرا همه آنها در زیبایی یکسان بود. پس چاره ای جز این ندیدیم که هر فصلی را شروع کنیم و به برخی از اسرار آن اشاره نماییم و آن چهار فصل است:

فصل اول از درس های امام صادق علیه السلام در خداشناسی

امام صادق علیه السلام پس از بیان این که افراد کافر در حقیقت کوری باطنی دارند و به همین علّت از نظام دقیق و عجیب آفرینش پی به مدبّر و خالق آن نمی برند به مفضّل فرمود: «ما سخن خود را از خلقت و آفرینش انسان شروع می کنیم. پس تو از آن درس بگیر.»

سپس فرمود: «نخستین مرحله خلقت انسان تدبیر خداوند است درباره جنینی که در رحم قرار می گیرد و در زیر سه حجاب و ظلمت قرار دارد: ظلمت شکم، ظلمت رحم، ظلمت مشیمه. معلوم است که انسان در زیر این سه حجاب و ظلمت نمی تواند هیچ تدبیری نسبت به غذای خود و جلوگیری از آفت و بلا داشته باشد، بلکه او هیچ قدرتی برای جلب منفعت و یا دفع ضرر

از خود ندارد. بلکه او همانند گیاهی که برای ادامه حیات خود از آب استفاده می کند همواره از خون حیض تغذیه می نماید تا خلقت او کامل و بدن او استحکام و پوست بدن او نیرومند شود و بتواند در مقابل هوا قرار گیرد و چشم او نیز نیرو پیدا کند و بتواند در مقابل نور قرار گیرد. [در این حال، [یکباره درد زایمان بر مادر او مستولی می گردد و به ناچار از رحم مادر خارج می شود و چون قدم به دنیا می گذارد همان خون حیض تبدیل به شیر می گردد و در پستان مادر قرار می گیرد و غذای مناسبی برای او خواهد بود [عجیب این است که یکباره رنگ و طعم خون حیض تغییر می کند و غذایی مناسب حال نوزاد می گردد [تا هر وقت نیاز داشت از آن استفاده کند.

از سویی، هنگامی که نوزاد به دنیا می آید لب های خود را حرکت می دهد و به جستجوی آن می رود و پستان های مادر را مانند دو مشک کوچک به سینه او آویزان می یابد و تا زمانی که بدن او نیازمند به آن می باشد از آن تغذیه می نماید. و هنگامی که بدن او نیرومند و قوی می گردد در دهان او دندان می روید تا بتواند از غذاهای دیگر استفاده کند و چون به سنّ بلوغ و رشد می رسد، اگر پسر باشد، به نشانه مردانگی و عزّت مو در صورت او می روید که آن نشانه خارج شدن از صباوت و بچگی و شباهت نداشتن به زن هاست؛ و اگر دختر باشد، صورت او به همان حالت اول باقی می ماند و مو در آن نمی روید تا طراوت و زیبایی او باقی بماند و سبب رغبت و تحریک مردان به او شود و نسل بنی آدم باقی بماند.

ای مفضّل تو در احوال یاد شده انسان به دقت بنگر و بیندیش که آیا امکان دارد مراحل گذشته بدون تدبیر مدبّر حکیم و دانا و توانایی انجام گرفته باشد؟ و صانع و خالق و مدبّر حکیمی نداشته باشد؟ آیا اگر این جنین در رحم مادر از آن خون تغذیه نمی کرد، همانند گیاهی که آب به او نرسد، خشک نمی شد؟ و یا اگر درد مخاض او را از شکم مادر در وقت خود بیرون نمی فرستاد آن جا محل دفن او نمی بود؟ و یا اگر پس از به دنیا آمدن شیر مادر مناسب طبع او نمی بود به سبب گرسنگی نمی مرد؟ و یا اگر از غذاهای دیگر که مناسب طبع او نبود استفاده می کرد انواع نارسایی ها برای او رخ نمی داد؟

و اگر در وقت لازم دندان در دهان او نمی رویید برای خوردن غذاها به زحمت نمی افتاد؟ و اگر [همیشه] از همان شیر مادر استفاده می کرد سبب ناتوانی خود و گرفتاری مادر نسبت به تربیت بقیّه فرزندان نمی شد؟

و یا اگر در وقت خود مو در صورت او نمی رویید به هیئت بچه ها و زن ها باقی نمی ماند؟ و وقار و بزرگی از او سلب نمی گردید؟

تو فکر می کنی چه کسی پیاپی نیازهای گوناگون او را در وقت خود تأمین نموده است؟ آیا تأمین این نیازها جز از ناحیه آن کسی است که او را از نطفه آفرید و سپس مراحل خلقت او را با تدبیر کامل سپری نمود؟ آیا طبیعت بدون شعور می تواند چنین تدبیری را انجام دهد؟ اگر چنین باشد باید گفت: طبیعت از تقدیر و عمد قوی تر خواهد بود؛ چرا که طبیعت بی شعور ضد تدبیر و شعور است و اگر کسی چنین حرفی را بزند بسیار زشت و جاهلانه خواهد بود؛ (تعالی اللّه عمّا یقول الملحدون علّوا کبیرا).

نگارنده گوید: اگر عمل بدون تدبیر انجام گیرد ما شاهد خرابی و زیان آن خواهیم بود. برای مثال، اگر شما آب را به مزرعه ای روانه کنی، ولی آن را به قسمت های گوناگون آن نرسانی، آیا همه آن مزرعه به دقت سیرآب می شود؟ و آیا اگر بذر را به دقت در تمام مزرعه نپاشی در همه جای آن به طور منظم می روید؟ و آیا اگر نجّار بدون نظم [و نقشه [مقداری چوب را کنار هم قرار دهد به شکل کرسی و یا درب و امثال آن درمی آید؟

امام صادق علیه السلام سپس فرمود: «اگر فرزند هنگامی که از مادر متولد می شود دارای عقل و فهم باشد چون یکباره وارد این عالم می گردد متحیّر و مدهوش خواهد گردید، زیرا یکباره صورت های مختلف موجوداتی مانند حیوانات و پرندگان و چیزهای دیگر را مشاهده می کند که تاکنون ندیده بوده است. از این رو، [ممکن است] عالم را انکار کند و پی به مدبّر آن نبرد. برای مثال اگر شخصی را از شهری به شهر دیگری که زبان دیگری دارند، ببرند اگر حتی شخص عاقلی هم باشد، حیران می شود و به زودی نمی تواند آداب و زبان اهل آن شهر را فراگیرد. برخلاف این که اگر بچه ای می بود و هنوز رشد عقلی پیدا نکرده بود به سرعت زبان و آداب آن دیار را فرا می گرفت.

وانگهی اگر بچه از وقت ولادت عاقل و دانا می بود و می دید که او را در کهنه می پیچند و در آغوش می گیرند و پستان به دهان او می گذارند و در گهواره می خوابانند. احساس ناراحتی و حقارت می نمود. در حالی که ناتوانایی او نیاز به این امور دارد. از سویی، با این احساس، حلاوت و شیرینی و طراوتی برای پدر و مادر نخواهد داشت.

از این رو، هنگامی که طفل به دنیا می آید قدرت تعقّل و شعور ندارد و از احوال موجوداتی که می بیند غافل است و با ذهن ضعیف و فهم ناقص با آنها برخورد می کند. تا این که به تدریج با اشیای عالم آشنا می شود و از حیرت و تحیّر خارج می گردد و در مسیر تصرف در معاش و تدبیر و سهو و غفلت و معصیت قرار می گیرد.

مصالـح دیگری نیز در این موضوع هست و آن این است که اگر مولود تـام الخلقه و کامـل و مسـتقل به دنیـا بیایـد جایی برای شیرینی تربیت اولاد باقی نمی مانـد و برای پدر و مادر نیز موقعیت تربیت فرزندان و اشـتغال به مصالح آنان باقی نمی ماند تا بر فرزندان خود حقی پیدا کنند و آنان نیز موظّف باشند تا در زمان پیری و ناتوان شدن پدر و مادر آن حق را جبران نمایند.

از سویی، اگر فرزنـدان کامل الخلقه به دنیا بیاینـد الفت و مهربانی بین پـدر و مادر و فرزنـدان پیـدا نمی شود و فرزنـدان [مانند بعضـی از حیوانات] از هنگام ولادت از پدر و مادر جدا می شوند و با این وضـعیت فرزند، پدر و مادر خود را نخواهد شناخت و بسا مایل می شود که با مادر و خواهر و محارم دیگر خود ازدواج نماید؛ چرا که آنان را نمی شناسد. چیزی که از همه زشت تر است این است که اگر مولود در وقت به دنیا آمدن کامل العقل باشد از مادر خود چیزهایی مشاهده می کند که بر او حلال نیست و آن بسـیار زشت خواهـد بود. [ای مفضّـل!] آیـا نمی بینی چگونه خداونـد هر موجود کوچـک و بزرگی را در نهـایت حکمت ودرستی خلق نموده وهرگز خطایی درخلقت و نظام عالم دیده نمی شود؟»

نگارنده گوید: حقا سخنان امام صادق علیه السلام درباره مراحل رشد انسان و تأمین نیاز او و در مواقف گوناگون عقل را وا می دارد که به وجود خالق دانا و حکیم و قادر و مدبر اعتراف بنماید.

سپس امـام صـادق علیه السـلام دربـاره فوایـد گریه اطفال فرمود: «گریه اطفال رطوبت مغز را خشک می کنـد و اگر بچه گریه نکند رطوبت دماغ و مغز او برای چشم و بدن او خطرناک خواهد بود.»

امام صادق علیه السـلام در ادامه سخنان خود فرمود: «ای مفضل! ببین چگونه آلت جماع در مرد و زن متناسب یکدیگر آفریده شده است.» تا این که فرمود: «در تناسب اعضای بدن انسان حکمت های فراوانی نهفته است.» و چون سخن آن حضرت به این جا رسید مفضّل گفت: ای مولای من! عده ای گمان کرده اند که این تناسب اعضا و نظام خلقت کار طبیعت [بی شعور] است.

امام علیه السـلام فرمود: «از آنان سؤال کن: آیا طبیعت دارای علم و قدرت و [شـعور] است و یا قدرت و علم و شعوری ندارد؟ پس اگر آنان طبیعت را دارای علم و قدرت و شـعور دانستند چه مانع است آنان را که اعتراف به خدای آفریدگاری نمایند که دارای علم و قـدرت و شـعور باش؟ و اگر گمان کرده انـد که طبیعت بـدون علم و قـدرت و شـعور چنین افعال حکمت آمیز و عجـایب حیرت انگیزی را انجـام داده پس تو بـدان که این افعـال مربوط به خـالق حکیم و خـدای تواناست و آنچه را که آنان طبیعت نامیده اند چیزی جز سنت جاری خداوند در مخلوق خود نیست.»

نگارنـده گویـد: منکرین وجود خدا [چون چشم و گوش خود را بسته اند و از تدبّر در خلقت عالم خودداری نموده و کوردل شـده انـد] از زمان امام صادق علیه السـلام تاکنون بر همان فکر خام خود باقی مانده اند. گو این که در این سـخنان قاطع تعقّل ننموده و یا آنها را نادیـده گرفته و بر عناد و انکار وجود خداوند اصـرار ورزیده اند، در حالی که امام صادق علیه السـلام برای آنان طبیعت را منحصـر به دو حالت نمود: طبیعت دارای علم و حکمت و قـدرت، و طبیعت خالی از علم و حکمت و قدرت، و فرمود: اگر مقصود منکرین خدا از طبیعت طبیعت صاحب علم و قدرت و حکمت باشد ما نیز خدا را چنین توصـیف می نماییم و فرقی بین ما و آنان نیست. مگر در نام گـذاری [ما «خـدا» می گوییم آنان «طبیعت» می گویند [و اگر مقصود آنان از طبیعت، طبیعت بـدون علم و حکمت و قـدرت باشـد، لازمه آن این است که در عالم، تـدبیر و علم و حکمت دیـده نشود و همه چیزها دگرگون و مضطرب باشد، در حالی که ما آثاری در عالم مشاهده می کنیم که دلیل علم و قدرت و حکمت و تقدیر خالق آن است و طبیعت بی شعور و کور و کر نمی تواند آفریدگار آنها باشد. بنابراین طبیعتی که آنان می گویند جز سنّت خداوند در جریان امور عالم نیست و هرگز چیز دیگری که کیان مستقلی در خلقت عالم داشته باشد نخواهد بود.

امام صادق علیه السـلام سـپس به سـخن اول خود بازگشت و فرمود: «ای مفضّل بنگر چگونه غذا به بدن می رسد و عصاره آن از معده به وسـیله رگ هایی ریز به کبد منتقل می شود و در حقیقت غذا تصفیه و تبدیل به خون می شود و به تمام بدن تقسیم می گردد؟ و چگونه با نظم دقیق فضولات غذا جدا می شود و آنچه در بدن می ماند با تقسیم ظریفی به همه آن می رسد».

نگارنده می گوید: مثل این که امام صادق علیه السـلام استاد ماهر و بی نظیر طب و تشریح است و تمام عمر خود را در این راه گذرانـده است، بلکه گویی آن حضـرت یکهزار و دویست سـال قبل مسایل مربوط به خون شناسـی را می دانسـته و یک خون شناس ماهر بوده است که اکنون غربی ها ادعای کشف آن را می کنند.

سپس امام صادق علیه السلام به رشد پیاپی بدن انسان و تعقّل او اشاره نمود و فرمود: «جداکننده انسان از حیوان نیروی تعقّل و تفکّر اوست.» سپس به حواسّ پنجگانه انسان اشاره نمود و فرمود: «خداوند هر کدام از حواس را در انسان مطابق نیاز او آفریده و هر کـدام اثر خـاصّ خـود را دارد.» تـا این که فرمود: «خداونـد از فضـل و کرم خود نعمت هـای فراوانی را از خوردنی هـا و آشامیـدنی هـا در اختیـار انسـان قرار داده و هر انسانی را به شـکلی آفریـده که از دیگری متمایزومشـخص می باشـد و مردم با یکدیگر اشتباه نمی شوند.»

آنگـاه فرمود: «ای مفضّـل آیا اگر تو عکس انسانی را بر دیواری مشاهـده کنی و کسـی به تو بگویـد: این تمثال خودبه خود به وجود آمده و کسـی آن را نقاشـی نکرده، چنین سـخنی را از او می پذیری؟ و یا او را استهزا می نمایی؟ پس چگونه می توانی بپذیری که انسان زنده و گویایی خود به خود به وجود آمده باشد؟»

نگارنده می گوید: حقا این سـخن امام صادق علیه السلام نزد هر بیننده و هر شنونده ای و در هر زمان و مکانی قرار گیرد قوی ترین حجت و عالی ترین بیان و استدلال خواهد بود.

فصل دوم از درس های امام صادق علیه السلام در توحید

امام صادق علیه السـلام در روز دوم برای مفضّل فصل دیگری را در باب خداشناسی در مورد حیوانات بیان نمود و فرمود: «ای مفضّل! من سـخن خود را درباره حیوانات برای تو شـروع می نمایم تا همان گونه که خدا را از خلقت انسان شناختی از خلقت حیوانات نیز بشناسی.»

سپس فرمود: «اگر به خلقت و ساختار حیوانات بنگری خواهی دید که بدن آنها نه مانند سنگ چنان سخت است که قابل التیام و اسـتفاده انسان ها نباشد و نه آن گونه رقیق و سـست است که [برای اسـتفاده انسان ها] طاقت و اسـتقامت نداشـته باشد، بلکه آنها از گوشت نرم آفریده شده و با استخوان و رگ ها و عروق و پی ها محکم گردیده و به وسیله پوست لباس مناسب بر آنها پوشیده شده است.

همانند وسایلی که برای نواختن موسـیقی از چوب تهیه می شود و با پارچه پوشیده و به وسیله نخ پیوسته و محکم می شود و با صمغ رنگ آمیزی می گردد. چوب ها به منزله اسـتخوان و پارچه ها به منزله گوشت و نخ ها به منزله رگ ها و پی ها و رنگ ها به منزله پوست بـدن حیوان می باشـد. اگر شـما بگوییـد حیوان زنـده و متحرّك خودبه خود آفریـده شـده و خالق و صانعی نداشـته است بایـد بگوییـد آلت بی جان و مرده یاد شده نیز بدون سازنده و خودبه خود پیدا شده است. و اگر نمی پذیرید که آن آلت مرده و بی جان با آن کیفیت خودبه خود به وجود آمـده باشد به طریق اولی باید نپذیرید که آن حیوان زنده متحرك [بـا آن خواصّ] بـدون صـانع و آفریننـده باشـد.» سـپس فرمود: «ای مفضّـل! دربـاره حیوانات چهارپا دقت کن؛ چرا که آنها نیز همانند انسان از گوشت و اسـتخوان و پی آفریده شده اند و دارای شـنوایی و بینایی هسـتند تا انسان بتواند نیاز خود را به وسیله آنها برطرف نماید و اگر آنها کور و کر می بودند انسان نمی توانست از آنها استفاده نماید.

ص :۱۶

از سویی، خداوند حیوانات چهارپا را از عقل و شعور بی بهره نموده تا برای انسان رام و ذلیل باشند و انسان بتواند بارهای سنگین را بر دوش آنان قرار دهد؛ چرا که اگر آنها عقل و شعور می داشتند تسلیم خواسته های انسان نمی شدند.

و اگر کسی بگوید: غلامان نیز تسلیم انسان هستند و کارهای سختی از آنان گرفته می شود، در حالی که دارای عقل و شعور می باشند، پاسخ این است که این گونه افراد کمیاب هستند و بیشتر انسان ها حاضر نمی شوند که مانند حیوانات از آنان کار گرفته شود.

از سویی، اگر خداوند حیوانات را برای انسان ذلیل نفرموده بود و انسان ها خود می خواستند این بارهای سنگینی را که بر دوش حیوانات می گذارند به دوش بگیرند از بقیّه کارهای زندگی خود باز می ماندند و به جای یک شتر و یک اسب لازم می بود عده ای از انسان ها به کار گرفته شوند و در آن صورت از مشاغل اجتماعی و شخصی خود باز می ماندند و رنج و مشقت فراوانی برای آنان به وجود می آمد.

امام صادق علیه السلام سپس به وضع خلقت انسان ها و حیوانات گوشت خوار و علف خوار اشاره نمود و فرمود: اعضای هرکدام از آنها متناسب با نیاز او آفریده شده است و اگر تو در آنها دقت کنی به لطایف حکمت و عجایب قدرت و زیبایی خلقت آنها پی خواهی برد. برای نمونه ببین چگونه دو چشم حیوان مقابل صورت او قرار گرفته و دهان او در پایین به صورت شکاف است [تا بتواند با دهان خود از علوفه استفاده کند] و دهان او مانند دهان انسان نیست [چرا که انسان با دست خود می تواند غذا را به دهان وارد کند [و این گونه حکمت ها در خلقت انسان و حیوان فراوان است.

یکی از عجایب خلقت این است که خداوند بعضی از حیوانات را مانند بز کوهی که خوراک او خوردن مار است هدایت نموده که پس از خوردن مار آب روی آن ننوشد؛ چرا که اگر چنین کند می میرد. یا روباه را می بینی که چون گرسنه می شود به پشت می خوابد و شکم خود را باد می کند تا پرندگان فکر کنند مرده است و به این وسیله آنها را صید می کند. از این گونه هوشمندی ها در حیوانات زیاد دیده می شود که حکمت آن تأمین نیاز آنان می باشد.»

امام صادق علیه السلام پس از بیان این فراز فرمود: «ای مفضّل! تو فکر می کنی چه کسی این هوشمندی را در طبیعت حیوان برای تأمین نیاز او قرار داده است؟» سپس به خلقت حیوانات ریز، مانند انواع مورچه [ذرّه و نمله و لیث [اشاره نمود و فرمود: «این حیوان با حجم کوچک دارای خلقت کامل است و خداوند او را هدایت نموده که قوت خود را چگونه به دست آورد.

مورچه بزرگ که لیث نامیده می شود را ببین که چگونه هدایت یافته که مگس ها را صید کند.»

تا این که فرمود: «ای مفضّل! تو به این حیوان کوچک بنگر که چگونه کاری را که انسان به سختی می تواند انجام دهد او به آسانی انجام می دهد. آری، ای مفضّل! نگاه به کوچکی مورچه و امثال آن مکن بلکه بنگر که در این موجود کوچک عجایبی از خلقت نهفته است و این حیوان با این جثّه کوچک عظمت پروردگار خود را نشان می دهد.»

سپس به ذکر پرندگان پرداخت و فرمود: «بنگر که چگونه خداوند جسم آنان را سبک و بدنشان را نیرومند قرار داده و سینه آنها را به گونه ای قرار داده تا بتوانند هوا را بشکافند و پرواز کنند.» سپس امثال این حکمت ها را در خلقت مرغ و گنجشک و خفّاش و زنبور عسل و ملخ و پرندگان کوچک دیگر بیان نمود و فرمود: «ببین چگونه خداوند در طبیعت آنان نیرویی قرار داده تا نیاز خود را تأمین نمایند.»

سپس خلقت ماهی و تناسب خلقت او را نسبت به استفاده و بهره برداری انسان ها از او بیان نمود و فرمود: «ای مفضّل اگر تو خواسته باشی به حکمت بی پایان خدا و محدود بودن علم و دانش مخلوق پی ببری، بنگر که خداوند در دریاها چه موجوداتی را، مانند ماهی ها و چهارپایان دریایی و اقسام صدف ها و موجودات بی شمار دیگر، آفریده که منافع آنها برای آیندگان به تدریج روشن خواهد شد...» تا آخر کلام آن حضرت که ما به همین مقدار بسنده کردیم.

آری از بیان امام صادق علیه السلام نسبت به اسرار مخلوقات مانند انسان و حیوان و غیره تعجبی نیست، بلکه تعجّب از کسی است که این عالم را با آن همه عجایب خلقت مشاهده می کند و منکر خالق و آفریننده آنها می شود، در حالی که اگر انسان فقط در عجایب خلقت خود مطالعه کند خلقت انسان بزرگ ترین برهان برای وجود و یگانگی خداوند خواهد بود.

فصل سوم از درس های امام صادق علیه السلام در توحید

مفضّل چون روز سوّم خدمت امام صادق علیه السلام رسید، امام علیه السلام به او فرمود:

«ای مفضّل! من خلقت انسان و آنچه در وجود او تعبیه گردیده و احوال مختلف او را که جای تدبّر و اعتبار است برای تو شرح دادم. همان گونه که احوال حیوانات و عجایب خلقت آنان را نیز بیان نمودم. اکنون می خواهم درباره آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و افلاک و شب و روز و گرما و سرما و بادها و باران و صخره ها و کوه ها و خاک و سنگ و معادن و درخت و گیاه سخن بگویم و اسرار این موجودات و راه تأمل و عبرت از عجایب خلقت آنها را برای تو شرح بدهم.

ای مفضّل! در رنگ آسمان و تدبیری که در آن شده فکر کن. همانا رنگ آسمان موافق ترین رنگ ها برای چشم انسان است. و اطبا به کسی که به چشم او آسیب رسیده سفارش نموده اند که به رنگ آبی و رنگ های تیره تر از آن نگاه کند و اطبای حاذق نیز گفته اند: کسی که چشم او ناتوان گردیده صورت خود را در ظرف آبی رنگی که پر از آب است فرو ببرد. تو بنگر چگونه خداوند آسمان را به رنگی آفریده که چشم های ناتوان و بیمار از نگاه در آن آزار نمی بینند و خداوند قبل از آن که اطبا با دقت ها و دانش ها به آن برسند آسمان را چنین آفریده است و این تدبیر و حکمت بسیار بلندی است که عقلا باید از آن درس بگیرند و خدای خود را بشناسند و برای کافران و ملحدان نیز حجت باشد؛ «قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ».»

سپس فرمود: «ای مفضّل! درباره طلوع و غروب خورشید و روز و شب فکر کن و بنگر که اگر خورشید طلوع نمی کرد عالم تاریک و همه چیز مختل می بود و مردم نمی توانستند به امور زندگی خود بپردازند و اساسا اگر نور نمی بود زندگی تلخ و بدون لذّت بود. از این رو، حکمت خلقت خورشید برای همه ظاهر و روشن است و نیازی به توضیح و بیان ندارد.

ای مفضّل! درباره غروب خورشید نیز تأمّل کن و بدان که اگر خورشید غروب نمی نمود مردم راحتی و آسایش پیدا نمی کردند. در حالی که بدن های آنان نیاز شدیدی به آرامش و آسایش دارد و حواس انسان نیز باید در ساعاتی سکوت و استراحت پیدا کند و قوّه هاضمه مشغول هضم غذا و تقسیم آن به اعضای بدن گردد.

از سویی، اگر خورشید غروب نکند حرص، مردم را وا می دارد که دست از کار بر ندارند و در آن صورت بدن های آنان از کار می افتد و توان خود را از دست می دهند؛ چرا که بسیاری از مردم اگر شب فرا نرسد و عالم تاریک نشود به سبب حرصی که در وجود آنان نسبت به کسب و کار و درآمد و جمع مال هست آسایش و آرامش نخواهند داشت.

از سوی دیگر، ادامه تابش خورشید حرارت زمین را بالا می برد و موجودات روی زمین از جماد و نبات آزار خواهند دید. از این رو، حکمت خداوند در تدبیر عالم این است که خورشید در ساعاتی بر زمین بتابد و در ساعات دیگر غروب نماید، همانند چراغی که برای نیاز خانواده ساعاتی روشن است تا اهل خانه نیازهای خود را انجام دهند و سپس آن را خاموش می کنند تا بتوانند استراحت و آرامش پیدا کنند.

از این رو، نور و ظلمت با این که دو چیز متضاد هستند به امر الهی مطابق صلاح و قوام عالم ظاهر می شوند [و این از حکمت های عجیب و شگفت انگیز خداوند در عالم وجود است].»

ص: ۱۹

امـام علیه السـلام در پایـان این فصـل به مفضّـل فرمود: «ای مفضّل! درباره عقاقیر و داروها فکر کن و بـدان که هر کـدام برای درمان دردی مؤثر خواهد بود. برخی مربوط به مفاصل بدن و بادهای بدن است. فکر می کنی چه کسی این آثار و منافع را در آنها قرار داده و چه کسی مردم را به آثار آنها آگاه نموده است؟»

آن گـاه فرمود: «هرگز آثـار موجودات را بـا قیمت آنهـا مقایسه مکن؛ چرا که ممکن است چیزی در محل به دست آمـدن آن قیمت پایینی داشـته باشـد، لکن در بازار علم و دانش نفیس و با ارزش باشد. بنابراین اگر چیزی در بازار تجارت قیمت ناچیزی داشت تو بدان که در بازار حکمت و اسـرار قیمت بالایی دارد.» سـپس فرمود: «اگر طالبین کیمیا بدانند که در مدفوع انسان [و حیوان] چه آثاری نهفته است هر آینه با قیمت سنگینی آن را خریداری خواهند نمود.»

فصل چهارم از درس های امام صادق علیه السلام در توحید

مفضّـل چون روز چهـارم خـدمت امـام صـادق علیه السـلام رسـید امام علیه السلام به او فرمود: «ای مفضّل! من برای تو ادلّه و شواهـد خلقت و تـدبیر آفرینش انسـان و حیوان و درخت و گیاه و غیر اینها را به انـدازه ای که صاحبان عقل و اعتبار به خوبی بتواننـد از آنهـا عـبرت بگیرنـد و به وجـود ذات مقـدس پروردگـار خـویش پی ببرنـد، بیـان نمـودم. اکنون می خواهم برای تو حکمت حوادث و آفات و بلاها را شـرح دهم؛ چرا که عـده ای از نادان ها این حوادث را برای خود وسـیله انکار خالق و دلیل بی نظمی عـالم وجود دانسـته انـد؛ چنـان که گروه معطّله [یعنی کسانی که به طور کلی منکر خـدا هسـتند و به آنان دهریّه می گوینـد] و گروه مـانویّه [یعنی کسـانی که نور و ظلمت را قـدیم و عـالم را مرکب از نور و ظلمت و آنها را منشأ خیر و شرّ می داننـد («مـانی» اسـم مردی بـوده است)] چنین سـخنانی را گفته و منکر قیـامت می باشـند و مرگ را فنـا و نـابودی می داننـد و اصـحاب طـبیعت نیز که همه چیز را تصـادفی می پندارنـد، می گوینـد: طـبیعت همه چیز را به وجـود می آورد و موجـودات با تصـادف و اتفـاق به وجود آمـده انـد. من این سـخنان را برای تو بیـان می کنم تـا پاسـخ به سـخنان باطل آنان [برای تو [آسان گردد؛ «قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ».»

سپس فرمـود: «عـده ای از مردم نـادان ایـن حـوادث و بلاهـایی کـه در بعضــی از زمـان هـا رخ می دهـد ماننـد وبـا و زردی و سرماخوردگی ها [و بلاهای دیگری همانند اینها [را دلیل عدم تدبیر و اختلال نظم عالم وجود دانسـته و منکر خالق حکیم شده انـد. در پاسـخ این گونه مردم نادان بایـد گفته شود: اگر عالم خالق و مـدبّری ندارد چگونه این بلاها بیش از این و شدیدتر از این

نمی شود؟ و چرا آسمان بر زمین فرود نمی آید؟ و زمین زیرورو نمی شود؟ و خورشید از طلوع باز نمی ایستد؟ و دریاها و چشمه ها خشک نمی شوند، به طوری که در آنها حتی آب برای خوردن یافت نشود؟ و چرا بادها از حرکت ساکت نمی شوند تا موجودات فاسد شوند؟ و چرا دریاها جوشش نمی کنند تا زمین را آب فرو گیرد؟ و برای چه آفت های یاد شده مانند وبا و امثال آن ادامه پیدا نمی کند و به همه مردم سرایت نمی کند؟ و برای چه در مدت محدودی رخ می دهد و سپس برطرف می گردد؟

آیا نمی بینی عالم چگونه از حوادث بزرگی مصون می ماند که اگر یکی از آنها رخ دهد عالم دگرگون می گردد؟ و اگر احیانا می بینی که آفت ها و بلاهای مختصری دامن گیر مردم می شود، همانا برای تأدیب و رشد آنهاست. از این رو، ادامه نمی یابد و به حد ناامیدی نمی رسد. بنابراین بلاهای این چنینی برای مردم موعظه است و برطرف شدن آنها برای آنان رحمت خواهد بود.

[لکن] معطّله و مانویّه می گویند: اگر برای عالم خالق و آفریدگار رؤوف و مهربانی می بود نباید حوادث ناگوار در آن رخ دهد. آنها معتقدند که زندگی انسان در این دنیا باید سالم و خالی از کدورت و بلا باشد. نتیجه این سخن این است که انسان ها به سبب آسایش و عافیت و خوشگذرانی و مصون بودن از بلا و مصیبت به سرکشی و طغیان و ستمگری روی آورند که هرگز صلاح دنیا و آخرت آنان نخواهد بود.

همان گونه که می بینی بسیاری از خوشگذران ها و ثروتمندان در غفلت به سر می برند و حتی بعضی از آنان انسانیّت خود را فراموش نموده اند و برای خود خالق و آفریدگاری نمی دانند بلکه خود را از حوادث ایمن می دانند و توجهی به این که به ضعیفی ترحّم کنند و یا فقیری را دستگیری نمایند و یا به مبتلایی تسلیت بگویند و یا بر ضعیف و مصیبت زده ای ترحّم کنند ندارند. درحالی که اگر همین انسان گرفتار بلا- و مصیبت شود و طعم بلا و بیماری و فقر و ناداری را بچشد از بسیاری از غفلت ها دور می ماند و به وظایف انسانی و دینی خود عمل می کند.

در حقیقت کسانی که منکر چنین حکمت ها و اندرزهایی می شوند و بلا و مصیبت های دنیا را زشت می پندارند [و آنها را داروی نجات بخش خود نمی دانند [همانند بچه های کوچکی می باشند که از داروی تلخ مذمّت می کنند و اگر آنان را از خوردن غذاهای مضر منع کنند به خشم می آیند و دوست می دارند که آنان را آزاد گذارند تا به بطالت و لغویات مشغول باشند و هرچه را دوست می دارند بخورند و بیاشامند، در حالی که نمی دانند این آزادی ها برای آنان زیانبار خواهد بود و آنان را گرفتار بیماری های جسمی و روحی خواهد نمود.»

ص :۲۱

نگارنـده گوید: امام صادق علیه السـلام این گونه با بیان زیبا و مثال های ساده سـخنان منحرفین را پاسخ داد و با برهان روشـن مسأله خداشناسـی و توحیـد را ثابت نمود و به سـخن آنان که می گوینـد: چگونه بنده ضـعیف با عقل لطیف خود می تواند به ذات مقـدس الهی معرفت پیدا کند، در حالی که قدرت و احاطه و فهم آن را ندارد؟ پاسخ داد و فرمود: «بندگان خدا به اندازه طاقت خود موظّف به معرفت خداونـد شـده انـد و همین انـدازه که به ذات مقـدس او یقین پیدا کنند و امر و نهی او را اطاعت نماینـد کـافی خواهـد بود و نیـازی به این که به کنه ذات و صـفات او پی ببرنـد نیست؛ چنـان که هیـچ پادشـاهی از مردم نمی خواهد که بدانند او طویل القامه است یا قصـیر القامه، سـیاه است یا سـفید، بلکه او تنها از آنان می خواهد که قدرت و سلطنت او را باور کننـد و به دسـتور او عمل نماینـد. برای مثال اگر کسـی نزد پادشاهی برود و به او بگوید: خود را بر من عرضه کن تا من تو را ببینم وگرنه من از تو اطاعت نخواهم نمود پادشاه او را مجازات خواهد نمود. همین گونه است اگر کسـی بگوید: من به وجود خالق خود اعتراف نمی کنم و از او اطاعت نمی نمایم تا به کنه ذات او احاطه پیدا کنم.»

نگارنـده گویـد: امـام صادق علیه السـلام با چنین بیان زیبا و جالب و برهان روشـنی مفضّل را آگاه نمود [تا او نیز با همین بیان سـاده و روشن گمراهان را هـدایت نمایـد]. سـپس به مفضّل فرمود: «تو این سـخنان را نگه داری کن و شاکر نعمت های خـدا بـاش و از اولیای او اطاعت کن؛ چرا که من با بیان مختصـر و روشـنی ادلّه خلقت و نشانه های تـدبیر و حکمت خـدا را در این عالم برای تو آشـکار ساختم [و راه توحیـد و خداشناسـی را برای تو روشن نمودم]. پس به دقت در آنها تدبّر کن و از عجایب این عالم عبرت بگیر.»

مفضّل می گوید: من با شنیدن این سخنان با کمال خوشحالی و مسرّت از خدمت آن حضرت مرخص گردیدم.(۱)

نگارنده گوید: حقا دانشـمندان و اسلام شناسان باید همانند مفضّل این سخنان گهربار را غنیمت بدانند و به آن ارج نهند؛ چرا که امام صادق علیه السـلام در این سـخنان اسـرار خلقت و حکمت هایی را بیان نموده که بر بسـیاری از مردم پوشـیده و درک آنها مشکل است.

====

۱ کتاب توحیـد مفضّل بارها چاپ شـده است و مرحوم مجلسـی آن را در بحار (جلـد ۲۰، صفحه ۱۷ تا ۴۷) نقل نموده است. البته هیـچ کدام از چاپ ها بدون غلط نیست، لکن بهترین چاپ آن در نجف در سال ۱۳۶۹ هجری انجام گرفته است و شواهد صحت این حدیث فراوان است که اکنون جای ذکر آن نیست.

درس هـایی که امام صادق علیه السـلام برای مفضّل بیان نمود، علاوه بر این که ما را به خداشناسـی و عجایب خلقت آگاه می نمایـد، حاکی از احاطه آن حضـرت به فلسـفه خلقت نیز هست. انسان با مشاهده این مباحث به خوبی می فهمد که امام صادق علیه السـلام یـک فیلسوف الهی و یـک اسـتاد علم کلاـم و یـک طبیب حـاذق و یـک تحلیـل گر کیمیا و یک اسـتاد ماهر علم زراعت و کشـاورزی و یـک جهان بین و دانای به وضع آسـمان ها و زمین و اهل آنها و یک سـخنور توانا در بیان اسـرار عالم وجود است.

حدیث اهلیجه و هدایت یافتن طبیب هندی

این حـدیث که به حـدیث اهلیلجه معروف است. نامگـذاری آن به این علت است که امـام صـادق علیه السـلام با طبیبی از هند ملاقـات نمود که منکر وجود خداونـد بود و می گفت هرچیزی بایـد با یکی از حواسّ پنجگانه فهمیـده شود و حواسّ پنجگانه عبارت اند از حسّ دیدن و شـنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن، و اگر چیزی از غیر راه این حواسّ ادّعا شود قابل درک و قبول نیست.

از سویی، مفضّل نامه ای به آن حضـرت نوشت که عـده ای از مردم منکر وجود خداونـد شـده انـد و مردم را به گمراهی و بی خـدایی دعوت می کننـد و از آن حضـرت درخواست نمود که پاسـخ آنـان را در این مسأله هماننـد مسایل دیگر به طور کامل بیان فرماید.

پس امـام صـادق علیه السـلام در پاسـخ او نوشت: «نوشـته تو به دست من رسـید و من در پاسـخ تو منـاظره ای که با بعضـی از منکرین وجود خداوند داشـته ام را نوشتم و آن این است که طبیبی از بلاد هند نزد من آمد و همواره با من به بحث و مناظره و جـدال پرداخت تا این که روزی در دست او اهلیلجی [یعنی دانه ای از درخت اهلیلـج که در هنـد می روید و اطبا برای معالجه امراض از آن استفاده می کنند] را دیدم که آن را با داروی دیگری مخلوط می نمود و او همواره سخن خود را تکرار می کرد و می گفت: «دنیـا همیشه بـوده و خواهـد بود و آنماننـد درختـی است که می رویـد و چون کهنه می شود درخت دیگری به جای او سبز می گردد و یا یکی به دنیا می آید و چون می میرد دیگری به جای او به دنیا می آید»، و گمان می کرد که اعتقاد من به ذات مقـدس الهی یک ادعای بدون دلیل است و خداپرستی چیزی است که از گذشـتگان به دست ما رسـیده و فرزندان از پـدران خود تقلیـد نموده انـد، و می گفت: همه چیزها بایـد با یکی از حواسّ پنجگانه درک شود و حواسّ پنجگانه چشم و گوش و بویایی و لمس و ذایقه است. سپس سخن خود را بر همین

اساس ادامه داد و گفت: هیچ کدام از حواسّ پنجگانه من خدا را درک نمی کند. سپس گفت: شما با چه دلیلی می توانید خدایی را که قادر و ربّ العالمین می دانید ثابت کنید، در حالی که قلب انسان هرچیزی را به وسیله همان حواسّ پنجگانه می شناسد و درک می کند؟

به او گفتم: من به وسیله عقلی که در قلب من نهفته است درباره خداشناسی با تو سخن می گویم. او گفت: چگونه چنین چیزی امکان دارد، در حالی که تو می دانی که قلب(۱) جز از راه حواسّ پنجگانه چیزی را درک نمی کند. سپس گفت: آیا شما با چشم خود خدا را دیده ای، و یا با گوش خود صدای او را شنیده ای، با قوّه شامّه خود او را بوییده ای، با دهان خود او را چشیده ای، با دست خود او را لمس کرده ای تا بدین وسیله قلب تو از آن آگاه گردد؟

پس من به او گفتم: آیا می پذیری که در این میدان یا من با اقرار به وجود مبدأ هستی [و نشانه های بی شماری که در عالم وجود از حکمت و قدرت و تدبیر او می دانم [صادق و راستگو هستم و یا تو که گمان کرده ای چون با یکی از حواسّ پنجگانه، او را درک نمی کنی نباید به وجود او اعتراف کنی؟ او گفت: آری. به او گفتم: آیا اگر سخن تو حق باشد برای من خسارت و خطری پیش بینی می کنی آن گونه که من برای تو احساس خطر و کیفر می نمایم؟ گفت: خیر. گفتم: بگو بدانم اگر سخن من حق باشد آیا تو با انکار حق، خود را گرفتار عذاب و کیفر الهی نکرده ای؟ گفت: آری. گفتم: در آن صورت، کدام یک از ما نزدیک تر به نجات هستیم؟ گفت: شما. ولی من سخن شما را ادعایی بیش نمی دانم و اعتقاد خود را صحیح و مورد یقین می دانم؛ چرا که حواسّ پنجگانه من خدایی را که تو می گویی درک نمی کند و چیزی را که حواسّ من درک نکند وجود نخواهد داشت.

به او گفتم: تو به علّت این که حواسّ پنجگانه ات خدا را درک نکرده منکر خدا شده ای، لکن من چون دیدم حواسّ من از درک او عاجز مانده به یقین او را تصدیق نمودم. طبیب هندی گفت: چگونه چنین چیزی را می گویی؟ گفتم: به دلیل این که هر چیزی که دارای ترکیب و اجزا باشد جسم خواهد بود و هر چیزی که چشم او را ببیند [دارای] رنگ خواهد بود. بنابراین هرچه را که چشم ببیند و حواسّ انسان آن را درک کند او خدا نخواهد بود؛ چرا که خدا به خلق خود شباهت ندارد و خلق او نیز به خداوند شباهت ندارند و این مخلوق هستند که تغییر و زوال دارند و هرگز مخلوق مانند خالق خود نخواهد بود و خالق نیز مانند مخلوق خود نخواهد بود.»

====

۱ مقصود از عقل در این عبارت همان عقل و قوّه درّاکه انسانی است.

امـام صـادق علیه السـلام می فرمایـد: «سـپس به او گفتم: بگو بـدانم آیـا تو به همه مخلوقات عالم احاطه نموده ای و همه جای عالم را سـیر کرده ای؟ گفت: خیر. گفتم: آیا به آسـمانی که می بینی بالا رفته ای و آیا به نقاط پایین زمین وارد شده ای و آیا به همه نقاط روی زمین قـدم گذارده ای؟ و آیا به عمق دریاها فرو رفته ای؟ و [به طور کلّی] آیا در فضاهای فوق آسـمان ها و زیر آسـمان ها تا به زمین سـیر نموده ای و آنها را خالی از مـدبّر حکیم و عالم و بصـیر دیده ای؟ گفت: خیر. گفتم: تو چه می دانی، شاید خدایی که می گویی قلب تو آن را نمی پذیرد [آثار او [در آن جا باشد و هنوز حواسّ تو او را درک نکرده و علم تو به او احاطه پیدا ننموده باشد؟ طبیب هندی گفت: نمی دانم، شاید چنین باشد و شاید چنین نباشد.»

نگارنده گوید: ممکن است کسـی فکر کند که در سـخن امام صادق علیه السلام اشعاری به جسم بودن خداوند باشد؛ چرا که آن حضـرت طبیب هنـدی را مردّد نمود و فرمود: «آیـا تو همه عـالم را سـیر کرده ای که می گویی من بـا حواسّ خود خـدا را درک نکرده ام». در حـالی که امـام صـادق علیه السـلام می خواست سـخن طبیب را که فکر می کرد نیـافتن دلیل نبودن اسـت ابطال نمایـد و بگویـد نیافتن تو دلیل نبودن نیست. این گونه اسـتدلال برای ابطال حجّت طرف مقابل با اسـتفاده از عقیـده خود اوست، نه این که اثبات مکان برای ذات مقدس الهی باشد.

امام صادق علیه السـلام می فرماید: سپس به او گفتم: حال که از درجه انکار به درجه شک بازگشتی امید می رود از شک نیز بازگردی و به معرفت و یقین به وجود خداوند برسی.

طبیب هنـدی گفت: من به این علت شک پیدا کردم که شـما چیزی را از من سؤال کردی که من از آن آگاهی نداشـتم [یعنی همه عالم را سـیر نکرده بودم تا یقین به وجود و یا عـدم وجود خـدا پیدا کنم] لکن چگونه می توانم از راه غیر حواسّ پنجگانه خود به وجود خدا یقین پیدا کنم؟ گفتم: از راه همین اهلیلجه [و دانه گیاهی] که در دست داری. طبیب گفت: اگر چنین باشـد من بهتر به یقین می رسم؛ چرا که این در مسیر علمی خواهد بود که من به آن آگاه هستم.»

سپس امـام صـادق علیه السـلام سؤالا‌تی از او دربـاره آن اهلیلجه و کیفیت به وجـود آمـدن آن و امثـال آن نمود و طـبیب می کوشید که به وجود خالق و صانع و آفریننده عالم اعتراف نکند. تا این که سخن به جایی رسید که طبیب چاره ای جز پذیرفتن وجود خداونـد را نـداشت، چرا که امام صادق علیه السـلام از او اعتراف گرفت که آن اهلیلجه از درختی به وجود آمده است. سپس به او فرمود: «مگر این دانه قبل از آن که در پوست خود پیوسـته و مسـتحکم گردد آبی بـدون هسـته و گوشت و جلـد و رنگ و طعم نبود؟ طبیب گفت: آری. امام علیه السلام به او فرمود: آیا آفریننده این دانه اگر آن آب اول را

که مانند خردل بسیار کوچک بود با حکمت خود نیرو و توان و صورت نبخشیده بود به همان حال اول باقی نمی ماند؟ و آیا اگر رشد هم می کرد به همان حال اول باقی نمی ماند؟ و آیا هرگز دارای صورت و اندازه گیری و تدبیر کنونی می گردید؟

سپس طبیب اعتراف نمود و گفت: آری. تصویر آن درخت و تألیف خلقت، میوه، رشد و ترکیب آن روشن ترین دلیل و نشانه خداشناسی است. و من سخن شما را که می گویی همه اشیاء مصنوع خالقی هستند تصدیق می کنم، لکن باز احتمال می دهم که شاید این اهلیلجه و چیزهای دیگر خود به خود به وجود آمده باشند. امام علیه السلام سپس برای او ثابت نمود که موجودات عالم خود به خود به وجود نیامده اند و آفریننده ای دارند؛ چرا که قبلاً چیزی نبوده اند و عجایبی که در خلقت آنها دیده می شود دلیل بر این است که آفریننده آنها حکیم و عالم [و توانا] است. اضافه بر آن که ادلّه فراوان دیگری برای اثبات صانع حکیم وجود دارد.

امام صادق علیه السلام براساس همان اهلیلجه سخن خود را با آن طبیب ادامه داد تا بحث ستارگان و منجّمین به میان آمد و طبیب به وجود خدای یگانه اعتراف نمود و مسلمان شد، سپس امام صادق علیه السلام با بیان زیبای خود علامت ها و نشانه های خداشناسی و حکمت و قدرت و علم و بصیرت آفریدگار عالم را برای طبیب هندی روشن نمود و وضع خلقت آسمان ها و زمین و درخت و گیاه و حیوانات و کیفیّت دلالت آنها را بر وجود خداوند [خالق آفریننده و دانا و توانا و حکیم] بیان نمود.

آنگاه صفات خداوند مانند: لطیف، علیم، قدیر، سمیع، بصیر، رؤوف، رحیم و مرید را بیان کرد [و طبیب هندی همواره به وجود خداوند اعتراف می نمود].(بحارالانوار ج ۳/۱۵۲ ۱۷۰)

نگارنده گوید: دلیل این که ما تمام این رساله را بیان نکردیم و به گوشه هایی از آن اشاره نمودیم رعایت اختصار بود. البته روشن است که این رساله جامع فنونی از علم است و امام صادق علیه السلام با استدلالی قوی و بیانی زیبا راه خداشناسی را تعلیم نموده، در حالی که محور سخن جز یک اهلیلجه نبوده که یکی از ضعیف ترین و کوچک ترین مخلوقات الهی است.

(۲۶)

====

«فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ»

پیام (۲) توجّه به نظام حکمت

«فَلْيَنْظُرِالْاِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ و التَّرائِبِ إِنَّهُ عَلى رَجْعِهِ لَقادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ فَمالَهُ مِنْ قُوَّةٍ و لا ناصِرٍ» (طارق/ ۱۰ ۵).

«فَلْيَنْظُرِ الاِنْسانُ إِلى طَعامِهِ اَنّا صَبَبْنَا الماءَ صَبًا ثُمَّ شَقَقْنَا الأَرْضَ شَقّا فَأَنْبَتْنا فيها حَبّا وَ عِنَبا وَ قَضْبا وَ زَيْتُونا وَ نَخْلًا و حَدائِقَ غُلْبا و فاكِهَةً وَ أَبّا مَتاعا لَكُم و لِاءنْعامِكُم فَإِذا جآءَتِ الصّآخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخيهِ وَ أُمِّهِ و أَبيهِ و صاحِبَتِهِ و بَنيهِ» (عبس / ۳۳ ۲۴).

پس انسان بایـد بنگرد که از چه آفریـده شـده است؟ * از آب جهنده ای خلق شده * [که] از صـلب مرد و میان اسـتخوان های سینه زن بیرون بیرون می آیـد * در حقیقت، او [= خـدا] بر باز گردانیـدن وی به خوبی تواناست * آن روز که رازها همه فاش شود * پس او را نه نیرویی ماند و نه یاری.

پس انسان باید به خوراک خود بنگرد، که ما آب را به صورت بارشـی فرو ریختیم؛ آنگاه زمین را با شکافتنی [لازم] شکافتیم؛ پس در آن، دانه رویانیدیم. و انگور و سبزی، و زیتون و درخت خرما، و باغهای انبوه، و میوه و چراگاه، [تا وسیله] استفاده شما و دامهایتان باشـد. پس چون فریاد گوش خراش دررسـد؛ روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پـدرش. و از همسـرش و پسرانش می گریزد.

تفسیر:

خداونـد در آیـات سوره طـارق، انسان را دعوت به مطالعه در خلقت و آفرینش عالم و نعمت هایی که برای او خلق کرده، می نماید و می فرماید: باید انسان بنگرد که شـروع خلقت او از نطفه پدر و مادر بوده و خداوند نطفه را، از صلب پدر و سینه مادر خارج نموده و در رحم مادر قرار داده و آن نطفه، منشأ خلقت او شـده است و تردیـدی نیست که او قادر بر اعاده خلقت او در قیامت می باشد. در آن روز اسرار انسان آشکار می گردد و اعمال و اخلاق زشت و زیبای او بر

همه روشن می شود و قدرت و یاوری برای او نخواهد بود. بنابراین انسان نباید از وعده قیامت و روز حساب و کیفر اعمال خود غافل باشد.

در آیات سوره عبس نیز خداوند انسان را دعوت به مطالعه در نعمت هایی نموده که انسان همواره از آنها استفاده می کند. در این آیات خداوند می فرماید: انسان باید نسبت به غذایی که می خورد مطالعه کند که چگونه خداوند آب را از آسمان فروفرستاده و زمین را شکافته و دانه را در آن رویانده و میوه های گوناگون و باغستان هایی را برای استفاده انسان قرار داده، و میوه های آنها را خوراک انسان و علوفه ها را خوراک حیوانات گردانیده تا انسان بتواند روی زمین ادامه حیات بدهد. از این رو انسان نباید از قیامت و وعده های خداوند غافل شود چرا که قیامت روز جزا و کیفر است و هر کسی در آن عالم گرو اعمال خویش می باشد. در آن روز انسان گنهکار به سبب تضییع حقوق و خطاهای خود از پدر و مادر و برادر و فرزندان و همسر خود فرار می کند و فرار او به این علّت است که می ترسد آنان او را ببینند و از او به درگاه خداوند شکایت نمایند گرچه این فرار و هراس برای او سودی نخواهدداشت و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل «ولایمکن الفرار من حکومته» هرگز کسی از حکومت خداوند نمی تواند فرار کند.

«نَحْنُ خَلَقْناكُمْ فَلَوْلا تُصَدِّقُونَ»

پیام (۳) نگاه به آفرینش

«نَحْنُ خَلَقْناكُمْ فَلَوْلا تُصَدِّقُونَ اَفَرَأَيْتُمْ ماتُمْنوُنَ ءَأَنْتُم تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ و ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلى أَن نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ و نُنْشِئَكُم فيما لاتَعْلَمُونَ و لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَهَ الاُولى فَلَوْلاتَذَّكَرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ ماتَحْرُثُونَ ءَأَنْتُم تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ لَوْنَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاما فَظَلْتُم تَفَكَّهُونَ إِنّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَفَرَأَيْتُم الماءَ الَّذى تَشْرَبُونَ ءَأَنْتُم أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَونَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجا فَلَوْلا تَشْكُرُونَ أَفَرَأَيْتُم النّارَ الَّتى تُورُونَ ءَأَنْتُم أَنْشَأْتُم شَجَرَتَها أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ نَحنُ جَعَلْناها تَذْكِرَةً و مَتاعا لِلْمُقْوِينَ فَسَبِّح بِاسْمِ رَبِّكَ العَظيمِ».(واقعه/ ۵۷ تا ۷۴)

ماییم که شما را آفریده ایم، پس چرا تصدیق نمی کنید؟ آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می ریزید دیده اید؟ آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم؟ ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم و بر ما سبقت نتوانید جست؛ [و می توانیم] امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را [به صورت [آنچه نمی دانید پدیدار گردانیم. و قطعاً پدیدار شدن نخستین خود را شناختید؛ پس چرا سر عبرت گرفتن ندارید؟ آیا آنچه را کشت می کنید، ملاحظه کرده اید؟ آیا شما آن را [بی یاری ما] زراعت می کنید، یا ماییم که زراعت می کنیم؟ اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می گردانیم، پس در افسوس [و تعجب] می افتید. [و می گویید:] واقعاً ما زیان زده ایم، بلکه ما محروم شدگانیم. آیا آبی را که می نوشید دیده اید؟ آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده اید، یا ما فرودآورنده ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم، پس چرا سپاس نمی دارید؟ آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید؟ آیا شما [چوب] درخت آن را پدیدار کرده اید، یا ما پدیدآورنده ایم؟ ما آن را [مایه] عبرت و [وسیله] استفاده برای بیابانگردان قرار داده ایم. پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.

همان گونه که مشاهده می شود خداوند در این آیات بندگان خود را دعوت به تفکّر و اندیشه نموده و مانند کسی که از احوال آنان متعجّب باشد می فرماید: ما شما را آفریدیم پس برای چه به

خدای خود ایمان نمی آورید و او را تصدیق نمی کنید؟ آیا به نطفه ای که شما در رحم زن ها می ریزید توجّه نکرده اید؟ آیا شما خود این نطفه را [که منشأ وجود یک انسان می شود [خلق می کنید و یا ما خلق می نماییم؟

ما مرگ شما را می رسانیم و گروه دیگری را جایگزین شما می نماییم و کلاً سیر خلقت شما به دست ماست و شما از آن آگاه نیستید. شما که خلقت این عالم را دانستید چگونه به خود نمی آیید و خدای خویش را باور نمی کنید؟ آیا دانه ای که در زمین می افشانید، شما آن را می رویانید و یا ما می رویانیم؟ ما اگر بخواهیم آن آب را می خشکانیم تا شما از آن استفاده نکنید و به یکدیگر بگویید: ما زیان دیدیم و محروم شدیم، آیا آبی که می نوشید شما از لابلای ابرها بیرون می آورید و یا ما چنین می کنیم؟ ما اگر بخواهیم آن آب را برای شما تلخ و ناگوار قرار می دهیم پس چگونه شما خدای خویش را شکر نمی کنید؟ آیا آتشی که به وسیله هیزم می افروزید و از آن استفاده می کنید هیزم آن را خودتان آفریدید و یا ما آفریدیم؟ آری ما این آتش را وسیله بیداری و نیرومندی و قوام شما قرار دادیم. پس ای رسول من! تو خدای بزرگ خویش را تسبیح کن.

آیات این بخش روشن و از محکمات آیات قرآنی و نشان دهنده یگانگی و علم و قدرت و حکمت خداوند می باشد در ذیل این آیات روایاتی از معصومین علیهم السلام در آداب زراعت و درخت کاری رسیده که به برخی از آنها اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام راجع به آداب زراعت و درخت کاری فرمود: هنگامی که می خواهی نهالی و یا دانه ای را در زمین قرار دهی برای هر نهالی و هر دانه ای بگو: «سبحان الباعث الوارث» اگر چنین کنی آن درخت و آن گیاه به ثمر خواهد رسید. ان شاء اللّه.(۱)

و در سخن دیگری فرمود: هرگز درخت میوه را قطع نکنید که خداوند شما را کیفر و عذاب خواهد نمود. و از آن حضرت درباره قطع درخت [غیرمیوه] سؤال شد، فرمود: باکی از آن نیست.(۲)

و فرمود: هنگامی که میوه درخت می رسد هسته آن را در زمین داخل کن تا همان میوه برای

====

۱ و فیه: قال أبوعبداللّه علیه السلام : إذا غرست غرسا أو نبتا فاقرأ علی کلّ عودٍ أو حَبّهٍ: «سبحان الباعث الوارث» فإنّه لایکاد یخطی إن شاءاللّه. (المصدر)

۲ و فیه: قال علیه السلام : لاتقطعوا الثمار فیبعث اللّه علیکم العذاب صبّا. (المصدر، ص ۲۶۴)

و فیه: و سئل علیه السلام : عن قطع الشجره؟ قال: لابأس. (المصدر)

تو به دست آیـد. [راوی می گویـد:] من به فرموده آن حضـرت عمـل کردم و همان میوه با همان طراوت از آن هسـته به وجود آمد.(۱)

امام صادق علیه السـلام نیز می فرماید: هنگامی که می خواهی دانه را در زمین بیفشانی، مشتی از بذر را در دست بگیر و رو به قبله بایست و سه مرتبه بگو: «أفرأیتم ماتحرثون * ءَأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون» سپس سه مرتبه بگو: «بل اللّه الزارع» و سپس بگو: «أللّهمّ اجعله مبارکا و ارزقنا فیه السّلامه» و سپس بذر را در زمین بیفشان.(۲)

امام صادق علیه السـلام فرمود: بنی اسـراییل نزد موسی علیه السلام آمدند و از او درخواست نمودند که از خدای خود بخواهد تا اختیار باران را به دست آنان بدهد. پس موسـی علیه السلام خواسته آنان را از خداوند طلب نمود و چون اجابت شد، موسی علیه السـلام به آنـان خبر داد و بنی اسـراییل همه زمین های خود را کشت نمودنـد و باران به اراده آنان باریـد و همه جا سبز و خرّم گردیـد و چون هنگام برداشت رسـید و دانه ای در آنها ندیدند با فریاد و ناله نزد موسـی علیه السـلام آمدند و گفتند: این کار برای ما جز زیان به بار نیاورد. پس موسـی علیه السلام به درگاه خدا مناجات نمود و احوال آنان را بیان کرد و خداوند در پاسخ او فرمود: ای موسـی تاکنون من برای آنان تقدیر می کردم و چون به تقدیر من راضـی نشدند من خواسته آنان را اجابت نمودم و به چنین بلیّه ای مبتلا گردیدند.(۳)

====

۱ و فیه قال علیه السـلام : إذا أینعت البسـره و هممت أن ترطب فاغرسها فإنّها تودّی إلیک مثل الذی غرستها سواء [قال الرّاوی:] ففعلت ذلک فنبتت مثله سواء. (المصدر ص ۲۶۳)

۲ فیالکافی بسـنده عن ابی بکیر قال: قال أبوعبداللّه علیه السـلام : أذا أردت أن تزرع زرعا فخذ قبضهً من البذر و استقبل القبله و قل: «أفرأیتم ما تحرثون أأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون»ثلاث مرّاتٍ. ثمّ تقول: «بل اللّه الزارع» ثلاث مرّات، ثمّ قل: «أللّهمّ اجعله مبارکا و ارزقنا فیه السلامه» ثمّ انشر القبضه الّتی فی یدک فی القراح.(الکافی، ج ۵، ۲۶۲)

۳ و فیه عن سدیر قال: سـمعت أباعبداللّه علیه السـلام یقول: إنّ بنی إسرائیل أتوا موسی علیه السلام فسألوه أن یسأل اللّه عزّوجل أن یمطر السّـماء علیهم إذا أرادوا و یحبسـها إذا أرادوا، فسـأل اللّه عزّوجـلّ لهم ذلـک فقـال اللّه عزّوجـلّ: ذلـک لهم، فـأخبرهم موسی فحرثوا و لم یترکوا شیئا إلاّ زرعوه، ثمّ استنزلوا المطر علی إرادتهم و حبسوه علی إرادتهم، فصارت زروعهم کأنّها الجبال و الآجـام، ثمّ حصـدوا و داسوا و ذرّوا فلم یجـدوا شـیئا فَضـجّوا الی موسـی علیه السـلام و قـالوا: إنّمـا سألنـاک أن تسـأل اللّه أن یمطرالسـماء علینا إذا أردنا فأجابنا ثمّ صیّرها علینا ضررا. فقال: یا ربّ إنّ بنی إسراییل ضجّوا مّما صنعت بهم فقال: و مّم ذاک یا موسـی؟ قال: سألونی أن أسألک أن تمطر السّـماء إذا أرادوا و تحبسـها إذا أرادوا فأجبتهم ثمّ صـیّرتها ضـررا: فقال: یا موسی! أنا کنت المقدّر لبنی إسرائیل فلم یرضوا بتقدیری فأجبتهم إلی إرادتهم فکان ما رأیت. (الکافی، ج ۵، ۲۶۲)

درمانده شدن مرد طبیعی

روزی علی بن میثم که با دو واسطه نسبت به میثم تمّار دارد و مردی بسیار دانشمند و بافضیلت است وارد مجلس حسن بن سهل وزیر مأمون گردید. مشاهده کرد مردی دهری و طبیعی درصدر مجلس نشسته و حسن، نسبت به او احترام شایانی می کند و تمام اعیان و دانشمندان در مقامی پست تر از او نشسته اند و آن مرد با کمال جرأت در مسلک و مرام خود گستاخانه سخن می گوید و دیگران گوش فراداده اند این وضع علی بن میثم را آشفته نمود و پیش رفته گفت: ای وزیر امروز در خارج منزل شما چیز عجیبی دیدم. حسن بن سهل جریان را سؤال نمود. گفت: در کنار دجله دیدم یک کشتی بدون ملاح و ناخدا مردم را سوار کرده از این طرف رود به طرف دیگر می برد و از آن طرف به همین طریق به جانب ما می آورد. مرد طبیعی از موقعیّت به خیال خود استفاده کرده گفت: ای وزیر گویا این شخص در عقلش نقصی پیدا شده که سخن دیوانگان را می گوید و چنین ادّعای محال و غیرقابل وقوعی را می کند. علی بن میثم رو به طبیعی کرده گفت: ممکن نیست یک کشتی بدون ناخدا مسافرینی را از رودی بگذراند؟

مرد مادی فاتحانه و با تمسخر گفت: هرگز نمی شود. علی بن میثم گفت: پس چگونه در این دریای نامتناهی وجود این موجودات بی شمار در جوّ لایتناهی و این کرات درخشان و اختران فروزان و ماه و ستارگان هر یک در مدار و مسیر معینی بدون خدا و خالقی به سیر و گردش خود ادامه می دهند؟ ای مرد تو برای حرکت یک کشتی از رودی به طرف دیگر ناخدایی را لازم می دانی آیا برای سیر موجودات گوناگون در دریای آفرینش خدایی لازم نمی بینی اکنون تأمل کن و فکر نما ببین کدام یک از ما ادّعای محال می کنیم؟ مرد دهری چیزی نتواست بگوید و شرمنده سر به زیر افکند و دانست علی بن میثم داستان کشتی را وسیله ای قرار داده از برای مجاب کردن و مغلوب نمودن او، حسن بن سهل از این مناظره شیرین بسیار خرسند گردید.

ص: ۳۲

«لَاتُدْرِكُهُ الأَبْصارَ»

پیام (۴) صفات خدا

«لَاتُدْرِكُهُ الأَبْصارَ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَءَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»(انعام/ ۱۰۳)

چشمها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد، و او لطیف آگاه است.

خداونـد جسم نیست که بـا حواسّ ظـاهری درک شود. او خـالق اجسـام است و نیـاز به جسم نـدارد و اگر جسم می بود هرگز خدای بی نیاز نمی بود و همین که با حواسّ ظاهری درک نمی شود نشانه وجود اوست. آری او نمونه ای از ذات مقدّس خود را در وجود انسان آفریده [«قل الّروح من أمر ربّی»] و آن روح انسانی است که حیات انسان وابسـته به وجود اوست و او حاکم در بدن انسان است و در همه جای او هست و در هیچ جای بدن او به طور محسوس دیده نمی شود.

محمد بن ابی عمیر می گوید: من خدمت مولای خود موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا توحید را به من بیاموزیـد. موسـی بن جعفر علیه السـلام فرمود: ای ابااحمـد! در توحیـد از آن چه خداونـد در قرآن بیـان نموده تجاوز مکن که هلاک خواهی شـد و بـدان که خداونـد، واحـد و احـد و صـمد می باشـد، فرزندی از او متولّد نمی شود که وارث او باشد، فرزند کسـی نیست تا با کسـی شریک باشد، همسر و فرزند و شریکی ندارد، زنده ای است که نمی میرد، قادر و توانایی است که عاجز و ناتوان نمی شود، صاحب قـدرتی است که مغلوب نمی گردد، حلیمی است که شـتاب و عجله نمی کند، دایم و بـاقی است که فنا و نابودی نـدارد، ثابتی است که زوال نـدارد، بی نیازی است که نیاز پیـدا نمی کنـد، عزیزی است که ذلیل نمی شود، دانایی است که جهل در او راه ندارد، عادلی است که سـتم نمی کند، بخشنده ای است که بخل نمی ورزد، عقل ها و فکرهـا نمی تواننـد او را درک کننـد، او نیـاز به زمان و مکان نـدارد و زمان و مکان او را دربرنمی گیرد، چشم ها او را نمی بینند او چشم ها را می بیند، لطیف و خبیر است، مثل و مانندی ندارد، شنوا و بینا و شاهد هر نجوایی است، از مخلوق خود جدا و غافل نخواهدمانـد، اوّلی است که قبل از او چیزی نبوده و آخری است که پس از او چیزی نخواهـد بود. او قدیم است و همه چیزها مخلوق اوست، و از صفات مخلوق خود منزّه است.(۱)

ص: ۳۳

بهلول و ابوحنیفه

روزی بهلول از مجلس درس ابوحنیفه گذر می کرد او را مشغول تدریس دید و شنید که ابوحنیفه می گفت: حضرت صادق علیه السلام مطالبی می گوید که من آنها را نمی پسندم. اوّل آن که شیطان در آتش جهنّم معذّب خواهد شد. در صورتی که شیطان از آتش خلق شده است و چگونه ممکن است آتش به واسطه آتش عذاب شود؟ دوّم آن که خدا را نمی توان دید و حال آن که خداوند موجود است و چیزی که هستی و وجود دارد چگونه ممکن است دیده نشود؟ سوم آن که فاعل و به جاآورنده اعمال، خود بنی آدمند در صورتی که اعمال بندگان به موجب شواهد از جانب خداست نه از ناحیه بندگان. بهلول که این کلمات را شنید کلوخی برداشت و به سوی ابوحنیفه پرت کرده و گریخت. اتّفاقا کلوخ بر پیشانی ابوحنیفه رسید و پیشانیش را کوفته و آزرده نمود. ابوحنیفه و شاگردانش از عقب بهلول رفتند و او را گرفته پیش خلیفه بردند. بهلول پرسید: از طرف من به شما چه ستمی شده است؟ ابوحنیفه گفت: کلوخی که پرت کردی سرم را آزرده است. بهلول پرسید: آیا می توانی آن درد و آزردگی را نشان بدی؟ ابوحنیفه جواب داد مگر درد را می توان نشان داد؟ بهلول گفت: اگر به حقیقت دردی در سر تو موجود است چرااز نشان دادن آن عاجزی و آیا تو خود نمی گفتی هرچه هستی دارد قابل دیدن است؟ و از نظر دیگر مگر تو از خاک آفریده نشده ای و عقیده نداری که هیچ چیز با هم جنس خود عذاب و آزرده نمی گردد؟ آن کلوخ هم از خاک بود پس بنا به عقیده تو من تو را نیازرده ام از این ها گذشته مگر تو در مسجد

====

۱ روی الصدوق فیالتوحید باسناده إلی محمد أبی عمیر قال: دخلت علی سیّدی موسی بن جعفر علیه السلام فقلت له: یابن رسول اللّه علّمنی التوحید فقال: یا أباأحمد لاتتجاوز فی التوحید ماذکره اللّه تعالی ذکره فیکتابه فتهلک، و اعلم أنّ اللّه تعالی واحد، أحد، صمد، لم یلد فیورث، و لم یولد فیشارک، و لم یتّخذ صاحبه و لاولدا و لا شریکا، و أنّه الحیّ الّذی لایموت، و القادر الّذی لایعجز، و القاهرالّذی لایغلب، و الحلیم الّذی لایعجل، و الدائم الّذی لایبید، و الباقی الّذی لایفنی، و الثابت الّذی لایزول، و الغنیّ الذی لایفتقر، والعزیز الّذی لایذلّ، والعالم الذی لایجهل، و العدل الّذی لایجور، و الجواد الذی لایبخل، و أنّه لاتقدّره العقول، و لاتقع علیه الأوهام، و لاتحیط به الأقطار، و لایحویه مکان، و لاتدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هواللّطیف الخبیر، و لیس کمثله شی ء و هوالسّمیع البصیر (مایکون من نجوی ثلاثه إلّا هو رابعهم و لاخمسه إلّا هو سادسهم و لاأدنی من ذلک و لاأکثر إلّا هو معهم أینما کانوا) و هو الأوّل الّذی لاشی ء قبله، و الآخر الذی لاشی ء بعده، و هو القدیم و ماسواه مخلوق محدث، تعالی عن صفات المخلوقین علوّا کبیرا. (توحید للصدوق، ص ۷۷)

نمی گفتی هرچه از بندگان خدا صادر شود در حقیقت فاعل آن خداوند است و بنده را تقصیری نیست؟ پس این کلوخ هم از طرف خداوند بر سر تو وارد شده و مرا تقصیری نیست.

و چون ابوحنیفه فهمید که بهلول با یک کلوخ سه غلط و اشتباه او را فاش کرد شرمنده شد و هارون الرشید خندید و بهلول را مرخص نمود. (روضات الجنّات و شجره طوبی)

ص: ۳۵

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

پیام (۵) شناخت خدا

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُواً أَحَدٌ»(اخلاص / ۱ تا ۴)

بگو: اوست خدای یگانه، خدای صمد [ثابت - متعالی]، [کسی را] نزاده، و زاده نشده است، و هیچ کس او را همتا نیست.

(۱)علی بن ابراهیم قمی گوید: سبب نزول این سوره این بود که یهودی ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: خدای خود را برای ما معرّفی کن و در پاسخ آنان این سوره نازل گردید.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: یهودی ها به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: خدای خود را برای ما معرّفی کن و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سه روز پاسخی به آنان نداد و سپس این سوره نازل گردید.(۳)

از امام سجّاد علیه السلام درباره توحید سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: خداوند می دانسته که در آخرالزّمان گروهی خواهند آمد که اهل دقّت و تعمّق هستند. از این رو در پاسخ آنان سوره توحید و آیاتی از سوره حدید را تا «علیمٌ بذات الصّدور» را نازل نمود و اگر کسی بیش از این بخواهد درباره ذات خداوند فکر کند هلاک خواهد شد.(۴)

====

۱ قال الصّادق علیه السلام فیقوله تعالی: «و أنّ إلی ربّک المنتهی» فإذا انتهی الکلام إلی اللّه فأمسکوا. [یعنی إذا انتهی الکلام فی صفه ذاته تعالی فأمسکوا لأنّ کلّ ماميّزتموه بأوهامکم فیأدقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود إلیکم]. (المصدر، ص ۶۲۸)

و فیه عن التّوحید عن الباقر علیه السلام قیل له: إنّ النّاس قبلنا قدأکثروا فیالصّفه فماتقول؟ فقال: مکروه أماتسمع اللّه عزّوجلّ یقول: «و أنّ إلی ربّک المنتهی» [نجم۴۳،] تکلّموا فیما دون ذلک. (المصدر)

۲ القمی: کان سبب نزولها إنّ الیهود جاءت إلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقالت له: ما نسبه ربّک فأنزل اللّه هذه السّوره. (تفسیر صافی، ج ۲، ۸۳۲)

۳ و فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال: إنّ الیهود سأل رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقالوا: إنسب لنا ربّک فلبث ثلثا لایجیبهم، ثمّ نزلت: «قل هو اللّه أحد» إلی آخرها. (المصدر)

۴ و فی الکافی عن السّجاد علیه السلام : انّه سئل عن التوحید فقال: إنّ اللّه عزّوجل علم أنّه یکون فی آخر الزّمان أقوام متعمّقون فأنزل اللّه: «قل هو اللّه أحد» و الآیات من سوره الحدید إلی قوله: «علیم بذات الصّدور» فمن رام وراء ذلک فقد هلک. (المصدر، ص ۸۶۶)

امام رضا علیه السلام نیز هنگامی که از توحید و یگانگی خدا سؤال شد فرمود: هر کسی سوره توحید را بخواند و ایمان به آن داشته باشد توحید و یگانگی خدا را شناخته است. گفته شد چگونه این سوره را قرائت نماید؟ فرمود: «همان گونه که مردم قرائت می نمایند» جز این که فرمود: در پایان آن دومرتبه بگوید: «کذلک اللّه ربّی».(۱)

درباره ثواب قرائت این سوره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: کسی که یک مرتبه «قل هو اللّه أحد» را بخواند مثل این است که ثلث قرآن را خوانده باشد، و کسی که دومرتبه آن را بخواند مثل این است که دو ثلث قرآن را خوانده باشد و کسی که سه مرتبه آن را بخواند مانند این است که همه قرآن را خوانده باشد.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که یک شبانه روز نماز بخواند و در هیچ کدام از نمازهای خود «قل هواللّه أحد» را نخواند به او گفته می شود: ای بنده خدا تو از نمازگزاران نیستی.

و فرمود: کسی که یک هفته بگذرد و در نمازهای خود «قل هواللّه احد» را نخواند بر دین ابولهب خواهد مرد.(۳)

خداشناسی پیرزن

امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از پیروان خود در معبری عبور می نمود، پیرزنی را دید که با چرخ نخ ریسی خود مشغول رشتن پنبه است. پرسید: پیرزن (بِمٰاذا عَرَفْتِ رَبُّکِ) خدای خود را به چه چیز شناختی؟ پیرزن به جای جواب دست از دسته چرخ برداشت طولی نکشید که بعد از چند

====

۱ و عن الرّضا علیه السلام : إنّه سئل عن التوحید فقال: کلّ من قرأ «قل هو اللّه أحد» و آمن بها فقد عرف التوحید، قیل: کیف یقرؤها؟ قال: کما یقرؤها النّاس و زاد فیها: «کذلک اللّه ربّی» مرّتین. (المصدر)

۲ و فی الإکمال عن أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: من قرأ «قل هو اللّه أحد» مرّةً فکأنّما قرأ ثلث القرآن و من قرأها مرّتین فکأنّما قرأ ثلثی القرآن، و من قرأها ثلاث مرّات فکأنّما قرأ القرآن کلّه. (المصدر)

و عن الباقر علیه السلام : «قل هو اللّه أحد» ثلث القرآن.

۳ و فی ثواب الأعمال و المجمع عن الصّادق علیه السلام : من مضی به یوم واحد فصلّی فیه خمس صلوات و لم یقرأ فیها «قل هو اللّه أحد» قیل: یا عبداللّه لست من المصلّین.

و عنه علیه السلام : من مضت له جمعه و لم یقرء فیها ب «قل هو اللّه أحد» ثمّ مات مات علی دین أبی لهب. (المصدر)

مرتبه دورزدن چرخ از حرکت ایستاد. عجوزه گفت: یا علی علیه السلام چرخی بدین کوچکی احتیاج به چون منی دارد آیا ممکن است افلاک به این عظمت و کرات به این یزرگی بدون مدیری دانا و حکیم و صانعی توانا و علیم بانظم معیّنی به گردش افتند و از گردش خود باز نایستند؟ پس علی علیه السلام روی به اصحاب خود نموده فرمود: (عَلَیْکُم بدین العَجائِز) یعنی مانند پیرزنان خدا را بشناسید.

«إِنَّ اللّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی»

پیام (۶) خلقت موجودات

«إِنَّ اللّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی، یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ، ذلِکُمُ اللَّهُ فَأَنّی تُؤْفَکوُنَ» (انعام/ ۹۵)

خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد. چنین است خدای شما؛ پس چگونه [از حق] منحرف می شوید؟

از نشانه های خداشناسی این است که زارع دانه و هسته را در زمین می فشاند و لکن شکافته شدن و حیات نباتی آن به دست او نیست از این رو خداوند در سوره واقعه می فرماید: «أفرأیتم ما تحرثون، أأنتم تزرعونه أم نحن الزّارعون» و در این آیه نیز برای هدایت عقول مردم می فرماید: خداوند شکافنده دانه و هسته است و گیاه و درخت را او می روياند و او زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می نماید و اوست که از خاک مرده گیاه و از دانه و نطفه، حیوان و گیاه و درخت را می رویاند.

امام صادق علیه السلام در تأویل آیه «یخرج الحیَّ من المیّت» می فرماید: حبّ و دانه طینت مؤمنین است و به این علّت آن را حبّ می نامند که مردم در عالم ذّر اعتراف به ربوبیّت او کردند و خداوند محبت خویش را بر آنان القا نمود و «نوی»، طینت کافران است که خود را از هر خیری دور ساختند و آنان به «نوی» [که به معنای دوری است] نامیده شدند. از این رو خداوند می فرماید: «یخرج الحیّ من المیّت و مخرج المیّت من الحیّ» و مقصود از حیّ در این آیه مؤمن است که بسا طینت او از طینت کافر خارج می گردد و مقصود از میّت، طینت کافری است که از طینت مؤمن خارج گردد.(۱)

====

۱ فیالکافی عن الصّادق علیه السلام فیحدیث الطینه: الحبّ طینه المؤمنین ألقی اللّه علیهاالمحبّه، والنوی: طینه الکافرین نأوا عن کلّ خیر، و إنّما سمّی النوی من أجل أنّه نأی عن کلّ خیر و تباعد منه فقال اللّه: «یخرج الحیّ من المیّت و مخرج المیّت من الحیّ» فالحیّ: المؤمن الّذی تخرج طینته من طینه الکافر، و المیّت الّذی یخرج من الحیّ: هوالکافر الّذی یخرج من طینه المؤمن. (کافی ج ۲،۵)

والقمیّ قال: الحبّ: ماأحبّه، و النوی: مانأی عن الحیّ. (تفسیر صافی. ج ۲،۱۴۱)

والعیّاشی: عن الصادق علیه السلام ، الحبّ: المؤمن و ذلک قوله: «و ألقیت علیه محبّةً منّی» و النوی: الکافر الّذی نأی عن الحقّ فلم یقبله. (تفسیر صافی، ج ۲ ، ۱۴۱ و رواه فیالبحار ج ۲۴، ۱۰۹ عن العیّاشی)

«هَلْ أَتی عَلَی الْاءِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ...»

پیام (۷) راه خداشناسی

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ هَلْ أَتی عَلَی الْاءِنْسانِ حینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئا مَذْکُورا إِنَّا خَلَقْنَا الْاءِنْسانَ مِن نُّطْفَهٍ أَمْشاجٍ نَّبْتَلیهِ فَجَعَلْناهُ سَمیعا بَصِیرا إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِرا وَ إِمَّا کَفوُرا.» (انسان/ ۱ تا ۳)

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر * آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟! * ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم! * ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!

خداوند در آیات فوق انسان را به مطالعه در مراحل خلقت خویش دعوت نموده و عقل او را به قضاوت کشانده و به او می فرماید: آیا زمانی بر تو نگذشت که در مرحله [ذرّ و نطفه و مضغه و علقه و...] بودی و نامی از تو برده نمی شد؟ تا این که ما تو را از نطفه پدر و مادر آفریدیم و به تو شنوایی و بینایی [و عقل [دادیم تا بتوانی راه خیر و شرّ خود را بفهمی و تو را آزمودیم تا روشن شود آیا راه خیر و صلاح و سعادت خویش را انتخاب می کنی و یا به راه باطل و گمراهی و فساد می روی؟ و در یک جمله آیا شاکر خدای خود می شوی و یا کافر و ناسپاس می گردی؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از «هدیناه السّبیل» این است که خداوند خوب و بد را به او معرفی می نماید.(۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر انسان به خواسته های خدا عمل کند شاکر خواهد بود و اگر خواسته های خدا را رها کند و به هوس های نفسانی خود روی آورد، کافر و ناسپاس خواهد بود.(۲)

====

۱ فی الکافی عن الصّادق علیه السلام فیقوله تعالی: «لم یکن شیئا مذکورا» قال: مقدورا غیر مذکور. (تفسیر صافی ج ۲، ۷۶۹)

۱ و عن الباقر علیه السلام قال: شیئا لم یکن مذکورا. (المصدر)

و فی المحاسن عن الصّادق علیه السلام قال: کان مذکورا فی العلم و لم یکن مذمورا فی الخلق. (المصدر)

و القمی عن الباقر علیه السلام فی قوله تعالی: «من نطفهٍ أمشاج» قال: ماء الرجل و المرأه اختلطا جمیعا. (المصدر)

و فی الکافی و التوحید عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: «إنّا هدیناه السّبیل» قال: عرّفناه إمّا آخذا و إمّا تارکا. (المصدر)

و القمّی عن الباقر علیه السلام قال: إمّا آخذ فشاکر و إمّا تارک فکافر. (المصدر)

و القمّی: أی بیّنا له طریق الخیر و الشّر. (المصدر)

ص :۴۲

پیام (۸) درخواست هدایت از خداوند

«اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد/ ۶)

ما را به راه راست هدایت فرما.

انسـان چون نیازمنـد مطلق است بایـد همواره برای نجات خود از بی نیاز مطلق اسـتمداد نمایـد. از این رو خداونـد بر ما واجب نموده که در هر شـبانه روز ده مرتبه در نمازهـای واجب از او درخواست نمـاییم تـا مـا را به راه راست هـدایت و بر آن پایـدار نماید.

امام عسـکری علیه السـلام می فرماید: «صـراط مستقیم» دو صراط است: صراط دنیا و صراط آخرت. صراط مستقیم دنیا دیانتی است که از غلوّ و تقصـیر و باطل منزّه باشد و صراط مستقیم آخرت راه مستقیمی است که مؤمنان را به بهشت منتهی می کند و از آتش دوزخ نجات می یابند.(۱)

امام عسـکری علیه السلام در پایان این سخن می فرماید: مقصود از «صراط الّذین أنعمت علیهم» این است که بگویید: خدایا ما را به راه کسـانی که نعمت خود را به آنـان ارزانی داشتی و توفیق دیـانت و طـاعت به آنـان دادی، هـدایت فرما و آنان کسانی هسـتند کـه خداونـد در آیـه «وَ مَـنْ يُطِـعِ اللّه وَ الرَّسُـولَ فَأُولئِـكَ مَـعَ الَّذينَ اَنْعَمَ اللّه عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّين وَ الصِّدّيقينَ وَ الشُّهَـداءِ وَ الصّالِحينَ و حَسُنَ اُولئِكَ رَفيقا» (نساء/ ۶۹) ذکر فرموده است.

در برخی از روایات صراط مستقیم تفسیر به امام واجب الطاعه شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: صراط مستقیم راه معرفت و شناخت خداوند است و آن دو صراط است صراط دنیا

====

۱ قـال الإمـام العسـکری علیه السـلام : «إهـدنا الصـراط المسـتقیم» أی: أدم لنا توفیقک الّـذی به أطعناک فی ماضـی أیّامنا حتّی نطیعک کذلک فی مستقبل أعمارنا. (تفسیر العسکری، ج ۴، ص ۴۴)

و قال علیه السـلام : «الصـراط المستقمیم» هو صراطان: صراط فی الدنیا و صراط فی الآخره، فأمّا الصّراط المستقیم فی الدّنیا فهو ما قصر عن الغلوّ، و ارتفع عن التقصیر و استقام فلم یعدل إلی شی ءٍ من الباطل، و الصراط الآخر: طریق المؤمنین إلی الجنّه الّذی هو مستقیم لایعدلون عن الجنّه إلی النار و لا إلی غیر النّار سوی الجنّه. (المصدر)

و صراط آخرت، صراط دنیا همان امامی است که اطاعتش واجب است و هر که در دنیا او را شناخته و از او پیروی کرده باشد از صراط قیامت که پلی است بر روی دوزخ عبور خواهد کرد و هر که او را نشناخته باشد از صراط قیامت نخواهد گذشت و در دوزخ سقوط خواهد نمود. و نیز فرمود: «علی علیه السلام صراط مستقیم است» و در روایتی آمده: «صراط مستقیم» معرفت و شناخت امام علیه السلام است.(۱)

و در روایت دیگری آمده که ائمه علیهم السلام فرموده اند: «ما صراط مستقیم هستیم» آری صراط مستقیم همان دین حق است و امامان علیهم السلام مظهر دین هستند و به این علّت صراط مستقیم نامیده شده اند. ما تفصیل این آیات را در کتاب «آیات الفضائل» بیان نموده ایم به آن کتاب مراجعه شود.(۲)

عبور از صراط در آیه «و إن منکم إِلاّـ واردها کان علی ربّک حتما مقضیّا ثمّ ننجّی الّذین اتّقوا و نذر الظالمین فیها جثیّا» نیز اشاره شده و در روایات آمده که تنها اهل تقوا و کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او را پذیرفته اند می توانند از آن عبور نمایند.

پیروی از صراط مستقیم

سَدیر صَیْرَفی یکی از شاگران امام صادق علیه السلام می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: «به خدا خانه نشینی برای شما روا نیست». فرمود: چرا ای سدیر! گفتم: به خاطر یاران و دوستان بسیاری که شما داری، سوگند به خدا اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام این همه یار و یاور داشت، نمی گذاشت طایفه تَیْم وعدی (دودمان عمر و ابوبکر) به مقام او طمع کنند و حق او را بگیرند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای سدیر! به نظر تو من چه اندازه یار و یاور دارم؟ گفتم: صدهزار! فرمود: صدهزار؟! گفتم: بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! گفتم بلکه نصف دنیا، حضرت صادق علیه السلام پس از اندکی سکوت، به من فرمود: اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد همراه من به

====

۱ فی البحار عن معانی الأخبار عن الصادق علیه السلام قال: «الصراط المستقیم» هی الطریق إلی معرفه اللّه و هما صراطان: صراط فی الدّنیا و صراط فی الآخره فأمّا الصراط فی الدنیا فهو الإمام المفترض الطاعه، من عرفه فی الدنیا و اقتدی بهداه، مرّ علی الصراط الّذی هو جسر جهنّم فی الآخره و من لم یعرفه فی الدّنیا زلّت قدمه عن الصّراط فی الآخره فتردّی فی نار جهنّم. (البحار، ج ۲۴، ۱۱)

۲ و عنه علیه السلام : «انَّ الصراط امیرالمؤمنین علیه السلام ». و عنه علیه السلام : «نحن الصراط المستقیم».

أقول: و قد ذکرنا التّفصیل فی کتاب «آیات الفضائل» ص ۳۲، فلیراجع الطالب.

«یَنْبُع» (مزرعه ای نزدیک مدینه) برویم. گفتم: آماده ام. امام دستور فرمود: الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفتم و بر الاغ سوار شدم، تا احترام کرده باشم و آن حضرت سوار بر استر گردید و فرمود: اگر می خواهی الاغ را در اختیار من بگذار؟ گفتم: استر برای شما مناسب تر و زیباتر است. فرمود: الاغ برای من هموارتر است. پس من از الاغ پیاده شدم و بر استر سوار شدم و آن حضرت بر الاغ سوار شد و با هم حرکت کردیم تا وقت نماز رسید، فرمود: پیاده شویم تا نماز بخوانیم، سپس فرمود: این جا زمین شورزار است و نماز در این جا روا نیست (و مکروه است) از آن جا رفتیم و به زمین خاک سرخی رسیدیم و آماده نماز شدیم، در آن جا جوانی بزغاله می چرانید، حضرت به او و بزغاله ها نگریست و به من فرمود: «واللّه یا سَدیرُ لَوْ کانَ لِی شِیعَهٌ بعَدَدِ هذِهِ الْجِداءِ ما وَسَعَنِی الْقُعُودُ» یعنی «سوگند به خدا ای سدیر! اگر شیعیان من به اندازه این بزغاله ها بودند، خانه نشینی برایم روا نبود.» (و قیام می کردم)

سپس پیاده شدیم و نماز خواندیم، و پس از نماز، کنار بزغاله ها رفتم و شمردم هفده عدد بودند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲)

مؤلّف گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هنگامی که می خواستند او را به بیعت اجبار نمایند، فرمود: خدایا تو می دانی که هنوز برای من بیست نفر حامی پیدا نشده است که بتوانم قیام کنم.

ص: ۴۵

پیام (۹) ایمان و اسلام

«إِنَّ الَّذِینَ عِنْدَاللّهِ الْاءِسْلامُ...» (آل عمران/ ۱۹)

«وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَالْاءِسْلامِ دِینا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ»(آل عمران/ ۸۵)

در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده، با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد، آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجودداشت. و هرکس به آیات خدا کفرورزد، پس [بداند] که خدا زودشمار است.

وهرکه جزاسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگزازوی پذیرفته نشود، و وی درآخرت اززیانکاران است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «الّدین فیه الایمان» یعنی دین، اسلام و ایمان می باشد. از این روایت ظاهر می شود که در زمان نزول این آیه اسلام اطلاق بر ایمان می شده است و تفصیل بین اسلام و ایمان بعدا به وجود آمده است. (نور الثّقلین، ج ۱، ۲۲۳)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و من یبتغ غیرَ الإسلام دینا» فرمود: مقصود اسلامی است که دارای ایمان نیز باشد.(۱) ظاهر دو آیه فوق این است که اسلام به معنای ایمان و تسلیم می باشد.

امام باقر علیه السلام نیز فرمود: مقصود از «غیر الإسلام» غیر التسلیم لولایتنا می باشد. بنابراین کسی که مسلمان باشد و تسلیم و پیرو ولایت اهل بیت علیهم السلام نباشد اسلام او پذیرفته نیست و در قیامت از زیانکاران خواهد بود.(۲)

امام صادق علیه السلام به مفضّل می فرماید: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام قیام می نماید اختلاف بین ادیان برداشته می شودو تنها یک دین بین مردم حاکم می گردد. همان گونه که خداوند می فرماید: «إنّ الدّین عنداللّه الإسلام» و «من یبتغ غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه...» مفضّل

====

۱ قال الصادق علیه السلام فی تفسیر «و من یبتغ غیر الإسلام دینا»: هو الإسلام الّذی فیه الإیمان. (العیّاشی، ج ۱، ۱۶۶)

۲ و قال الباقر علیه السلام فی قوله تعالی: «و من یبتغ غیر الإسلام»: یعنی غیر التّسلیم لولایتنا. (مناقب، ج ۳، ۴۰۳)

گفت: آیا دین پدران حضرت مهدی علیه السلام مانند ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله نیز دین اسلام بوده؟ فرمود: آری جز این نبوده است و سپس به آیاتی از قرآن استشهاد فرمود...(۱)

معنای مسلمان و مؤمن و مهاجر

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمعی از مسلمانان رو کرد و فرمود: «آیا می دانید مسلمان کیست؟!» آنها عرض کردند: «خدا و رسولش داناترند». فرمود: «اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلُمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَ یَدِهِ»، مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و کردارش در سلامت باشند."

در این میان، شخصی از آن حضرت پرسید: «مؤمن کیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ آمَنَهُ الْمُوْمِنُونَ عَلی اَنْفُسِهِم وَ اَمْوالِهِمْ» "مؤمن کسی است که مؤمنان در مورد جان و مالشان از ناحیه او در امنیّت باشند».

شخص دیگری پرسید: «مهاجر کیست». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ هَجَرَ الشَّرُّ وَ اجْتَنَبَهُ»؛ یعنی مهاجر کسی است که از بدی و کار زشت، دوری و اجتناب کند».(المحجّه البیضاء،فیض کاشانی،ج۲،ص ۲۵۸)

====

۱ و قال الصادق علیه السلام للمفضّل: فواللّه یا مفضّل لیرفع عن الملل و الأدیان الإختلاف و یکون الدّین کلّه واحدا کما قال جلّ ذکره: «إنّ الدین عند اللّه الإسلام» و قال اللّه: «و من یبتغ غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین» قال المفضّل: قلت: یا سیّدی و مولای و الدین الذی آبائه: ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله هو الإسلام؟ قال: نعم یا مفضّل هو الإسلام لا غیر. کما قال اللّه: «إنّ الدین عند اللّه الإسلام...»(البحار، ج ۵۳، ۴)

«إِنَّ هُدىَ اللّهِ هُوَ الْهُدی»

پیام (۱۰) شناخت و هدایت

«... قُلْ إِنَّ هُدیَ اللّهِ هُوَالْهُدی وَ أُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ» (انعام/ ۷۱)

«... وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَآئَهُم بَعْدَ الَّذِی جآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَکَ مِنَ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لاَنَصِیرٍ»(بقره/۱۲۰)

واتقوااللّه و یعلّمکم اللّه «اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ ءَامَنوُا یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُماتِ إِلیَ النُّورِ ...» (آیه الکرسی)

تردیدی نیست که به وسیله تقوی و بندگی خدا هدایت و معرفت حاصل می شود چنان که پیروی از هوا و خواسته های نفسانی هرگز انسان را به حق نزدیک نمی کند بلکه او را از خدا دور و راه حق را بر او مسدود می نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع» یعنی فتنه ها و انحرافات از پیروی هوا و هوس شروع می شود و چیزی که انسان را به خدا نزدیک می کند و سبب هدایت او می شود تقوی و تسلیم در مقابل پروردگارت است که در ذیل آیه فوق به آن اشاره شده است و در آیه دیگری خداوند می فرماید: «واتّقوا اللّه و یعلّمکم اللّه» (بقره/ ۲۸۲) یعنی از خدا بترسید تا او به شما دانش بیاموزد.

عبدالرحیم قصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم معرفت [به حق] و انکار [حق [چگونه است و از ناحیه کیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند، معرفت، صنع الهی است در قلب ها و مردم در آن دخالتی ندارند و لکن انتخاب به دست آنان است و آنان با علاقه به ایمان [و تقوا [معرفت [و ایمان] را انتخاب می کنند و با علاقه به کفر [و هوسرانی[کفر را انتخاب می نمایند و کافر و منکر حق می شوند و این در حقیقت توفیق و یا خذلان الهی است وبا این انتخاب خداوند آنان را پاداش و کیفر می دهد.(۱)

====

۱ کتب الصادق علیه السلام لعبدالرحیم القصیر علی یدی عبدالملک بن اعین: سألت عن المعرفه ما هی؟: فاعلم رحمک اللّه أنّ المعرفه من صنع اللّه عزّوجل فی القلب مخلوقه، و الجحود صنع اللّه فی القلب مخلوق، و لیس للعباد فیهما من صنع و لهم فیهما الاختیار من الاکتساب فبشهوتهم الایمان اختاروا المعرفه فکانوا بذلک مؤمنین عارفین، و بشهوتهم الکفر اختاروا الجحود فکانوا بذلک کافرین جاحدین ضلّالاً، و ذلک بتوفیق اللّه لهم و خذلان من خذله اللّه، فبالاختیار و الاکتساب عاقبهم اللّه و أثابهم. الحدیث.(توحید صدوق، ص ۲۲۷)

أقول: و یؤیّد ماقلناه قوله تعالی: «إِنْ تَتَّقوُاْ اللّهَ یَجْعَل لَکُمْ فُرْقانا» [انفال، ۲۹] و قوله: «و من یتّق اللّه یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب» [طلاق، ۳] و قوله: «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا» [عنکبوت، ۶۹] و فی الحدیث النبویّ: لیس العلم بکثره التّعلم، انّما هو نور یقذفه اللّه فی قلب من یرید اللّه أن یهدیه و ما قاله الصادق علیه السلام لعنوان البصری. [شجره طوبی، ج ۱، ۳۸]

حاصل سخن این است که انسان مؤمن، با تقوا و کوشش در اعمال نیک و اخلاق پسندیده زمینه هدایت خویش را فراهم می کند گرچه هدایت و ایمان از ناحیه خداوند افاضه می شود. همان گونه که خداوند می فرماید: «من جاهد فینا لنهدینّهم سبلنا» و یا می فرماید: «واتّقوااللّه و یعلّمکم اللّه» (بقره/ ۲۸۲) و یا می فرماید: «إِنْ تَتَّقوُاْ اللّهَ یَجْعَل لَکُمْ فُرْقانا»(انفال/ ۲۹) و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لیس العلم بکثره التّعلّم، إنّما هو نور یقذفه اللّه فی قلب من یرید اللّه أن یهدیه» (منیه المرید، ۱۴۹)

آری، انسان همان گونه که با پاکی نیّت و اخلاق نیک و اعمال شایسته زمینه سعادت و رشد ایمانی خود را فراهم می کند با بی تقوایی و اعمال زشت و اخلاق ناپسند و ظلم و ستم نیز زمینه گمراهی و کفر خود را فراهم می نماید. چنان که خداوند می فرماید: «ثمّ کان عاقبه الّذین أساؤوا السوا أن کذّبوا بآیات اللّه و کانوا بها یستهزؤن» (روم/ ۱۰) و یا می فرماید: «و یضلّ اللّه الظّالمین و یفعل اللّه ما یشاء» (ابراهیم/ ۲۷) و یا می فرماید: «کلّا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» (مطفّفین/ ۱۴)

روایت شده: هنگامی که آیه شریفه «فمن یرد اللّه أن یهدیه یشرح صدره للإسلام»(انعام/ ۱۲۵) نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند شرح صدر چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن نوری است که خداوند در قلب مؤمن می افکند و سینه او [برای فهم حقایق [گشوده می گردد» گفته شد: آیا نشانه ای برای آن هست؟ فرمود: آری نشانه آن توجّه به قیامت و وعده های خدا، و دوری از علایق دنیا، و آمادگی برای مرگ است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلَی نوُرٍ مِن رَّبِّهِ»(زمر/ ۲۲) پس از موعظه و نصیحت به ابن مسعود فرمود: ای ابن مسعود هنگامی که نور الهی در قلب

واقع می شود، قلب گشاده و فسیح می گردد [و حقایق را می یابد] گفته شد: نشانه آن چیست؟ فرمود: نشانه آن پرهیز از حبّ دنیا و توجّه به آخرت و وعده های خدا، و آمادگی برای مرگ قبل از رسیدن اجل و ناتوان شدن از انجام اعمال خیر می باشد سپس فرمود: هر که در دنیا زاهد باشد و دنیا را به اهلش واگذار کند خداوند شرح صدر به او می دهد [و نورانی خواهد بود]. (میزان الحکمه، ج ۳، ۲۶۰۷)

نمونه ای از روشن دلان مؤمن

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با «حارثه بن مالک انصاری» روبرو شد و پرسید: «حالت چطور است؟!» او در پاسخ گفت: «در حالی هستم که ایمان حقیقی دارم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چیزی را حقیقتی است، نشانه حقیقت گفتار تو چیست؟» حارثه عرض کرد: «ای رسول خدا!! اشتیاق به دنیا ندارم، شب را (برای عبادت) بیدارم و روزهای گرم را روزه می گیرم و گویا بهشتیان را در بهشت می نگرم و ناله دوزخیان را در میان دوزخ می شنوم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَبْدٌ نَوَّرَ اللّهُ قَلْبَهُ اَبْصَرْتَ فَاثْبُتْ» "(این) بنده ای است که خداوند، قلبش را نورانی نموده است، بصیرت یافتی ثابت و استوار باش."

حارثه، عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه که او شهادت در رکابت را نصیب من گرداند.

پیامبر فرمود: خدایا! شهادت را روزی «حارثه» کن، چند روزی نگذشت که جنگی به پیش آمد، حارثه در آن جنگ شرکت نمود و پس از کشتن ۹ یا ۸ نفر از دشمن به شهادت رسید. (اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴، (باب حقیقه الایمان و الیقین، حدیث ۴)

ص: ۵۰

«رَبُّكُمْ ذوُ رَحْمَةٍ واسِعَةٍ»

پیام (۱۱) فضل و رحمت خداوند

«رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْ ءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْماً...» (غافر/ ۷)

«... وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَي ءً ...» (اعراف/ ۱۵۶)

«وَلكِنَّ اللّهَ ذوُفَضْلٍ عَلىَ الْعالَمِينَ» (بقره/ ۲۵۱)

«... واللّهُ ذوُفَضْلٍ عَلىَ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ ۱۵۲)

«فَقُل رَبُّكُمْ ذوُ رَحْمَةٍ واسِعَةٍ» (انعام/ ۱۴۷)

«... وَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إلاَّقَليلاً» (نساء/ ۸۳)

«... فَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الْخاسِرِينَ» (بقره/ ۶۴)

«... وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مازَكى مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَداً ...» (نور/ ۲۱)

رحمت خداوند به قدری وسیع است که برای کسی معلوم نیست و احدی نمی تواند رحمت خدا را محدود نماید چراکه رحمت او همه چیز را احاطه نموده است.

در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نماز شد و مردی از اعراب در حال نماز گفت: «خدایا به من و به محمّد صلی الله علیه و آله ترحّم کن و جز ما به دیگری ترحّم مکن» رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از نماز فارغ شد به او فرمود: چرا رحمت خدا را محدود کردی.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوند به داود علیه السلام وحی نمود: ای داود همان گونه که نور خورشید از نشستن یك نفر در مقابل آن کم نمی شود رحمت من نیز از بهره مند شدن کسی از آن کم نمی شود.(۲)

====

۱ إنّ النّبيّ صلی الله علیه و آله قام فی الصلاه فقال أعرابيّ و هو فی الصّلاه: أللّهم ارحمنی و محمّدا و لاترحم معنا أحدا فلمّا سلّم صلی الله علیه و آله قال للأعرابی: لقد تحجّرت واسعا یرید رحمه اللّه عزّوجل.(تفسیر نورالثّقلین، ج۲، ۷۷)

۲ و قال صلی الله علیه و آله : أوحی اللّه إلی داود علیه السلام : یا داود کما لایضیق الشّمس علی من جلس فیها، کذلك لاتضیق رحمتی علی من دخل فیها. (المصدر)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «و رحمتی وسعت کلّ شی ء» می فرماید: مقصود از رحمت وسیع خداوند علم امام است که از علم خدا گرفته شده و مقصود از «کلّ شی ء» شیعیان ما می باشند، و مقصود از تقوا در آیه «فسأکتبها للّذین یتّقون» پرهیز از ولایت و اطاعت غیر امام عادل می باشد.(۱)

شهادت چهل مؤمن

سید نعمت اللّه جزایری در کتاب نوادر الاخبار می نویسد: حضرت صادق علیه السلام فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی ریاکار و متظاهر بود و به داود پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی رسید که فلان عابد ریاکار است. پس از چندی عابد از دنیا رفت، داود به جنازه او حاضر نشد. و چهل نفر از بنی اسرائیل اجتماع کرده در موقع تهیه وسایل تکفینش می گفتند: «أللّهمّ إنّا لانعلم منه إلاّ خیرا و أنت أعلم به منّا» "خدایا جز خوبی ما از او ندیده ایم تو دانایی به واقع امر» و خداوند عابد را به همین شهادت آمرزید. پس از آن که دفنش کردند عده دیگری مساوی عدد اوّل همان گواهی را دادند. پس خداوند به داود وحی کرد: چه وادار کرد تو را که بر جنازه عابد حاضر نشدی؟ عرض کرد: پروردگارا! سببش اطّلاع من از ریاکاریش بود که تو خود خبر داری، خطاب رسید ای داود چهل نفر به خوبی او گواهی دادند و من از کردارش گذشتم و او را عفو نمودم با این که از باطنش خبر داشتم.

محدث بزرگوار سیّد نعمت اللّه جزایری می گوید: شاید استناد به همین حدیث کرده شیخ جلیل معاصر، علاّمه مجلسی صاحب بحارالانوار، استحباب شهادت چهل مؤمن را به نیکی و خوبی در کفن برادر مؤمن خود و من خودم از کسانی بودم که شهادت بر کفن مولی علاّمه مجلسی نوشتم در حال حیات و زندگی ایشان.

در کتاب شرح تهذیب سیّد می گوید: روز جمعه ای علاّمه مجلسی در مسجد جامع اصفهان به منبر تشریف برده بودند تا مردم را موعظه نمایند، ابتدا عقاید خود را راجع به ایمان و ثواب آن بیان کردند. سپس گفتند: مردم! اعتقاد من این است، خواهش می کنم آن چه شنیدید بر کفن من

====

۱ قال أبوجعفر علیه السلام فی قوله تعالی: «و رحمتی وسعت کلّ شی ء» یقول: علم الإمام و وسع علمه الّذی هو من علمه کلّ شی ء هم شیعتنا، ثمّ قال: «فسأکتبها للّذین یتّقون» یعنی [و یتقون] ولایه غیر الإمام و طاعته. (المصدر عن الکافی، ج ۱، ۴۲۹)

گواهی دهید، کفن خودشان را به مسجد آورده بودند، و مردم گواهی خویش را بر آن نوشتند. (روضات الجنّات، ص ۱۲۱)

ص :۵۳

«أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّهَ يَرى»

پیام (۱۲) اسرار انسان ها

«يَعْلَمُ خائِنَهَ الْاَعْيُنِ وَ ماتُخْفِي الصُّدوُرُ» (غافر/ ۱۹) «... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ماكُنْتُمْ ...» (حديد/ ۴) «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّهَ يَرى» (علق/ ۱۴)«... يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى» (طه/ ۷)

از امام صادق علیه السلام راجع به معنای «خائنه الاعین» سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: آیا ندیده ای شخصی غیرمستقیم به جایی نگاه می کند؟ این معنای «خائنه الاعین» است.(۱) [و در فارسی به آن نگاه زیرچشمی می گویند.]

و در مجمع البیان آمده که [رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:] «نگاه اوّل برای توست و نگاه دوم گناه و خطر خواهد بود» بنابراین نگاه دوم حرام می باشد و مقصود از «خائنه الأعین» همین نگاه دوم است.(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند ارزاق مردم را تقسیم نموده و آثار و اعمال و عدد نفس ها و «خائنه الأعین» [یعنی نگاه های زیرچشمی] و آن چه در سینه های خود پنهان نموده اند را احصا نموده است.(۳)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یعلم السّر و أخفی» فرمود: سرّ چیزی است که تو در باطن خود پنهان نموده ای و «اخفی» [یعنی پنهان تر از آن] چیزی است که به خاطر تو عبور کرده و تو آن را فراموش نموده ای.(۴)

====

۱ معانی الأخبار: سئل الصادق علیه السلام عن قوله تعالی: «یعلم خائنه الأعین» فقال: ألم تر إلی الرجل ینظر إلی الشی ء و کأنّه لاینظر فذلک «خائنه الأعین». (تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ۵۱۷)

۲ و فی مجمع البیان: و فی الخبر: «إنّ النظره الاولی لک و الثّانیه علیک» فعلی هذا یکون الثانیه محرّمه فهی المراد من «خائنه الأعین». (المصدر)

۳ و فی نهج البلاغه: قسّم أرزاقهم و أحصی آثارهم و أعمالهم و عدد أنفاسهم و خائنه أعینهم و ماتخفی صدورهم من الضمیر. (المصدر)

۴ و فی المعانی عن الصادق علیه السلام فی هذه الآیه: «السّر» ما أکننته فی نفسک و «أخفی» ما خطر ببالک ثمّ أنسیته. (المصدر، ج ۳، ۳۰۰).

امیرالمؤمنین می فرماید: خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان نموده: ۱ خشنودی خویش را در طاعت خود پس تو هیچ طاعتی را کوچک مشمار شاید رضای خدا در آن باشد و تو نمی دانی. ۲ خشم خود را در معصیت پنهان نموده پس تو هیچ گناه و معصیتی را کوچک مدان شاید خشم خدا در آن نهفته باشد و تو نمی دانی. ۳ اجابت خویش را در دعاها پنهان نموده پس تو هیچ دعایی را کوچک ندان شاید اجابت خداوند در آن باشد و تو نمی دانی ۴ خداوند ولیّ و دوست خود را بین بندگان خویش پنهان نموده پس تو هیچ بنده ای را کوچک مدان شاید او ولیّ و دوست خدا باشد و تو نمی دانی.(۱)

کشته شدن عایشه به دستور معاویه

عایشه دختر ابوبکر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، هنگامی که معاویه روی کارآمد، در سال ۵۷ هق به حجاز مسافرت کرد تا از مردم برای ولایت عهدی پسرش یزید بیعت بگیرد.

عایشه پیام تهدیدآمیزی برای معاویه فرستاد که مضمون آن این بود: «تو برادرم محمّدبن ابوبکر را کشتی، و اکنون برای یزید بیعت می گیری، این روش مورد قبول نخواهد بود..»

عمروعاص به معاویه گفت: اگر عایشه را خاموش نکنی، ممکن است با تحریک او، مردم بر ضدّ تو شورش کنند. معاویه برای خاموش نمودن عایشه، نخست ابوهریره و سرحبیل را با هدایای بسیار نزد عایشه فرستاد تا با شیره مالیدن بر سر او با او صلح کند و پُست و مقام والایی به عبدالرّحمن برادر عایشه بدهد که یک نوع حق السّکوت دادن به عایشه بود.

ولی این امور نمی توانست عایشه را خاموش کند، این بار معاویه تصمیم گرفت تا با روش مرموز و مخفیانه ای عایشه را به قتل برساند، دستور داد چاهی را کندند و ته آن را پر از آهک نمودند، سپس فرش گرانقدری روی آن چاه گسترد، و یک کرسی (چهارپایه مانند صندلی) روی آن فرش نهاد، و هنگام نماز عشا، عایشه را به حضور خود دعوت کرد و به عایشه قول داد که می خواهد چندین هزار درهم به او بدهد (ظاهرا این جریان در مدینه اتّفاق افتاد).

====

۱ و فی الخصال عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: إنّ اللّه تبارک و تعالی أخفی أربعه فی أربعه: أخفی رضاه فی طاعته فلاتستصغرّن شیئا من طاعته، فربّما وافق رضاه و أنت لاتعلم. و أخفی سخطه فی معصیته، فربّما وافق سخطه معصیته و أنت لاتعلم. و أخفی إجابته فی دعوته فلاتستصغرنّ شیئا من دعائه، فربّما وافق إجابته و أنت لاتعلم. و أخفی ولیّه فی عباده فلاتستصغرنّ عبدا من عبیداللّه، فربّما یکون ولیّه و أنت لاتعلم. (خصال، ص ۲۱۰)

عـایشه بـا غلام هنـدی خود از خانه بیرون آمـد و سوار بر خر مصـری شـد، و معاویه به او احترام شایانی نمود و اشاره کرد که عایشه بر روی آن چهارپایه بنشـیند، همین که عایشه بر روی آن چهارپایه نشـست، آن چهارپایه فرورفت و عایشه به درون چاه افتاد، آن گاه معاویه برای این که این کار کاملاً مخفی باشـد دسـتور داد غلام و خر را کشـتند و در میان همان چاه افکندنـد و خاک بر آن چاه ریخته و آن را پر کردند. از آن پس عایشه ناپدید شد و بین مردم اختلاف گردید.

بعضـی گفتنـد عـایشه به مکّه رفته است، بعضـی گفتنـد به یمن رفته است، امام حسـین علیه السـلام که از جریان اطّلاع داشت، اموال عایشه را به وارثان او داد. (منتخب التواریخ، ص ۳۰۴، کامل بهایی، باب ۲۷، فصل ۱۶)

حکیم سنایی که از شعرای معروف اهل تسنّن است در این باره در آخر قصیده ای گوید:

عاقبت هم به دست آن یاغی شد شهید و بکشتش آن طاغی

آن که با جفت مصطفی زین سان بد کند مر ورا تو مرد مخوان

(ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۷۷)

ص :۵۶

«إِنَّما وَلِيُّکَمُ اللّهُ وَ رَسوُلُهُ وَ الَّذینَ ءامَنوُا»

پیام (۱۳) ولیّ امر مسلمین

«إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسوُلُهُ وَالَّذینَ ءامَنوُاْ الَّذینَ یُقیموُنَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتوُنَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعُونَ» (مائده/ ۵۵)

«... أَطیعوُاْ اللّهَ وَ أَطیعوُاْ الرَّسوُلَ وَ أُولِی الْاَءَمْرِ مِنْکُمْ». (نساء/ ۵۹)

«فَلا وَ رَبِّکَ لایُؤْمِنوُنَ حَتّی یُحَکِّموُکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لایَجِدوُاْ فیأَنْفُسِهِمْ حَرَجا مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّموُاْ تَسْلیما» (نساء/ ۶۵)

تردیدی نیست که عبادت و اطاعت دو مفهوم متفاوت است، عبادت به معنای پرستش می باشد و اطاعت به معنای فرمان برداری. از این رو خداوند عبادت را مخصوص به خود نموده و اطاعت را نسبت به خود و رسول خود و ائمه معصومین علیهم السلام داده است.

از سویی اطاعت مربوط به اوامر حکومتی است و ولیّ امر، خدا و رسول و ائمه علیهم السلام می باشند و اساس دیانت و سعادت و قبولی اعمال مردم مشروط به رعایت آن است، لذا خداوند در آیه سوم به رسول خدا می فرماید: به پروردگارت سوگند ایمان این مردم پذیرفته نیست تا زمانی که ولایت و حاکمیّت تو را بپذیرند و تسلیم فرمان تو باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مردمی خدا را از روی اخلاص عبادت کنند، نماز، زکات، حج و روزه انجام دهند و لکن نسبت به عملی که خدا و یا رسول او انجام داده اند راضی نباشند و بگویند: برای چه خلاف آن انجام نگرفت و یا در باطن از آن ناراضی باشند مشرک خواهند بود. سپس امام صادق علیه السلام آیه «فلا ربّک لایؤمنون حتّی یحکّموک» را تلاوت نمود و فرمود: بر شما باد به تسلیم.(۱)

====

۱ قال أبوعبداللّه: لو أنّ قوما عبدوا اللّه وحده لاشریک له و أقاموا الصّلاه و اتوا الزکوه و حجّوا البیت و صاموا شهر رمضان ثمّ قالوا لشی ء صنعه اللّه او صنعه رسول اللّه صلی الله علیه و آله الاّ صنع خلاف الّذی صنع أو وجدوا ذلک فیقلوبهم لکانوا بذلک مشکرین، ثمّ تلا هذه الآیه: «فلا و ربّک لایؤمنوون حتّی یحکّموک...» ثمّ قال ابوعبداللّه: علیکم بالتسلیم. (الکافی، ج ۱، ۳۹۰)

زید شحّام می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از دوستان شما به نام کلیب نزد ما می باشد او هر دستوری از ناحیه شما می رسد می گوید: من تسلیم هستم. امام صادق علیه السلام بر او ترحّم نمود و فرمود: آیا شما می دانید تسلیم چیست؟ ما سکوت کردیم امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند تسلیم به معنای اخبات یعنی خشوع و تواضع در پیشگاه خداوند می باشد و این آیه را تلاوت فرمود: «والّذین آمنوا و عملواالصّالحا و أخبتوا إلی ربّهم».(۱)

پاداش تسلیم و پیروی از خدا و رسول

شخصی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا!! شما نزد من محبوب تر از خودم، و محبوب تر از فرزندانم هستی. هرگاه در خانه ام هستم، یاد شما از آشیانه قلبم نمی رود، تا از خانه بیرون آیم و شما را زیارت کنم، ولی وقتی که به یاد مرگ می افتم با خود می گویم من پس از مرگ (فرضا اگر وارد بهشت شوم، شما را نمی بینم زیرا مقام شما بسیار ارجمند است، و با پیامبران در درجات بالای بهشت هستید (از این رو اندوهگین هستم که بعد از مرگ شما رانمی بینم) و اگر اهل جهنّم باشم که تکلیفم روشن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی نگفت و همان دم جبرئیل نازل گردید و آیه (۶۹ نساء) را نازل کرد: «وَ مَنْ یُطِعِ اللّه وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللّه عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبیّین وَ الصِّدّیقینَ و الشُّهَداءَ و الصّالِحینَ و حَسُنَ اُولئِکَ رَفیقا».

«و کسی که از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، در قیامت همنشین کسانی خواهد بود که خداوند نعمتش را بر آنها تمام کرده است (یعنی همنشین) پیامبران، و صدّیقان و شهیدان و صالحان خواهد شد و آنها رفیق های خوبی هستند.» (تفسیر درّ المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲)

به این ترتیب درمی یابیم که مسلمان مخلص می تواند با پیمودن درجات عالی تسلیم و ایمان و عمل، به مقامی برسد که در بهشت همنشین پیامبران گردد.

====

۱ و عن زید الشحام قال قلت لابی عبداللّه علیه السلام : انّ عندنا رجلاً یقال یه کلیب لایجیی ء عنکم شی ء الاّ قال: أنا أسلم فسمّیناه کلیب تسلیم قال فترحّم علیه ثمّ قال: أتدرون ما التسلیم؟ فسکتنا فقال: هو واللّه الاخبات قال اللّه عزّوجل: «الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات و أخبتوا الی ربّهم». (هود، ۲۵، کافی ج ۱، ۳۹۱).

شورای شش نفره و ردّ فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله

از شورای شش نفره عمربن خطّاب در تاریخ اسلام، بسیار یاد می شود. می پرسند: این شورا چه بود؟ و طرح آن از ناحیه چه کسی بود و چگونه اجرا شد؟ در پاسخ به داستان زیر توجّه کنید: ۲۶ ذیحجّه سال ۲۳ هجری عمربن خطّاب توسّط شخص ایرانی به نام «ابولؤلؤ» مضروب شد و هیمن حادثه باعث مرگ او گردید. عمربن خطّاب در آخر عمر، زیدبن سهل معروف به «ابوطلحه انصاری» را خواست و چنین وصیّت کرد: «بعد از آن که از دنیا رفتم و مرا به خاک سپردید، من موضوع خلافت را به شش نفر واگذاشتم که آنها در مجلس مشورت خود، یکی از افراد خود را به عنوان خلیفه برگزینند آن شش نفر عبارتند از:

۱ علی علیه السلام ، ۲ طلحه، ۳ زبیر،۴ سعدوقّاص، ۵ عبدالرّحمن بن عوف، ۶ عثمان.

پس از اجتماع آنها در جلسه شورا آنها را مجبور کنید که هرچه زودتر خلیفه مرا تعیین کنند و مسأله تعیین خلیفه را بیش از سه روز، تأخیر نیندازند، و به این دستور عمل کنید:

«اگر پنج نفر از آنها به یک نفر اتّفاق کردند و یک نفر سرپیچی کرد، او را گردن بزن و اگر چهار نفر امضا کردند و دو نفر امتناع ورزیدند گردن دو نفر را بزن و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر دیگر در جانب دیگر بودند به آن سه نفری که عبدالرحمن عوف در میان آنها است، میدان بده و دیگران راوادار تا موافقت کنند و مخالف را گردن بزن.»

پس از آن که عمربن خطّاب از دنیا رفت و پیکر او رابه خاک سپردند، ابوطلحه انصاری، شش نفر نامبرده را در خانه عایشه یا در محلّ بیت المال به گرد هم آوردند، جلسه شورا تشکیل شد، طلحه حقّ خود را به عثمان بخشید، زبیر حقّ خود را به علی علیه السلام بخشید، سعدوقّاص حقّ خود را به پسرعمویش عبدالرّحمن عوف بخشید، در نتیجه امر خلافت به سه نفر (علی و عثمان و عبدالرحمن) انحصار یافت و به مرحله حسّاسی رسید.

عبدالرّحمن به علی علیه السلام متوجّه شد و گفت: «من با تو بیعت می کنم، مشروط به این که به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر کار کنی!» علی علیه السلام فرمود: «من به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجتهاد و به تشخیص خودم عمل خواهم کرد.» عبدالرّحمن به عثمان رو کرد و گفت: «آیا تو پیشنهاد مرا می پذیری؟» عثمان گفت: آری. عبدالرّحمن، دوباره به علی علیه السلام توجّه کرد و گفت: «با تو با شرط فوق بیعت می کنم.» و علی علیه السلام همان پاسخ را داد ولی عثمان پذیرفت. برای بار سوم نیز عبدالرّحمن به علی علیه السلام پیشنهاد کرد ولی همان پاسخ قبل را شنید، عبدالرحمن به عثمان گفت: «آیا شما می پذیرید؟» عثمان گفت: آری پذیرفتم، پس عبدالرّحمن دست به

دست عثمان داد و گفت: «سلام بر تو ای امیرمؤمنان.»(۱)

به این ترتیب، عثمان به عنوان خلیفه معرّفی شد و بر مسند خلافت نشست تو خود مفصّل قصّه بخوان از این مجمل.

پدران واقعی

هنگامی که ابن ملجم شمشیر بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زد آن حضرت را به خانه آوردند. مردم بر گرد خانه علی علیه السلام جمع شدند تا تکلیف ابن ملجم تعیین شود و او را بکشند. امام حسن علیه السلام آمد و فرمود: پدرم دستور داده متفرّق شوید و به منازل خود برگردید. فعلاً ابن ملجم را به حال خود می گذاریم تا اگر پدرم بهبودی یافت خودش هرچه خواست با او معامله کند. پس همه مردم رفتند مگر اصبغ بن نباته. پس از مختصر زمانی(۲) حضرت مجتبی آمد، دید اصبغ بن نباته هنوز ایستاده، فرمود: چرا نمی روی مگر پیغام پدر مرا نشنیدی؟ عرض کرد: شنیدم ولی دوست می دارم مولای خود را ببینم و حدیثی از مولایم بشنوم.

امام حسن علیه السلام داخل شد و جریان را عرض کرد و برای اصبغ اجازه گرفت.

اصبغ می گوید: وارد شدم، دیدم علی علیه السلام دستمال زردرنگی بر سر بسته ولی رنگ صورتش از آن پارچه زردتر است و به من فرمود: مگر نشنیدی پیغام مرا؟ گفتم: شنیدم ولی خواستم حدیثی از شما بشنوم. فرمود: بشنو که دیگر بعد از این از من نخواهی شنید. فرمود: ای اصبغ! همین طور که تو بر بالین من آمدی روزی من به بالین پیغمبر رفتم به من دستور داد که به مسجد برو و مردم را عموما دعوت کن. آن گاه یک پلّه از فراز منبر بالا برو و بگو هر کس والدین خود را آزار کند عاق شود و هر کس از مولا و آقای خود بگریزد و هر شخصی که مزدور خود را ستم کند و اجرت او را ندهد خداوند او را لعنت کند و من به دستور آن حضرت عمل کردم همین که از

====

۱ اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱، ص ۱۸۷و۱۸۸. در ذیل داستان آمده، امام علی علیه السلام به عبدالرّحمن گفت: «سوگند به خدا تو با عثمان بیعت نکردی مگر به خاطر طمع به (مال و مقام) او، مانند طمع رفیق شما به رفیقش، ولی به این طمع نخواهی رسید.» همان گونه که آن حضرت فرمود: بین عثمان و عبدالّحمن کدورتی به میان آمد و با همدیگر قهر بودند تا عبدالرّحمن مُرد.

۲ در روایت دیگری است که چون صدای گریه از میان خانه علی بلند می شد بر در خانه هرکه بود گریه می کرد از این رو آنها را مرخص کردند و مرتبه دوم از صدای گریه اصبغ امام حسن علیه السلام آمد.

منبر به زیر آمـدم مردی از انتهای مسـجد گفت: یاعلی! سـخنی گفتی ولی تفسـیر ننمودی من خـدمت پیغمبر آمدم و گفته آن مرد را به عرض رساندم.

اصبغ گفـت: در این هنگـام علی علیه السـلام دست مرا گرفت و پیش خـود کشانیـد و یـک انگشت مرا در میـان دست نهـاد، فرمود: همین طور پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشت مرا در میان دست خود گرفت و فرمود: «یا علیّ! ألا و إنّی و أنت أبوا هذه الأمه فمن عقّنا فلعنه اللّه علیه ألا و إنّی و أنت أجیرا هذه الأمّه فمن ظلمنا أجرتنا فلعنه اللّه علیه ثمّ قال: آمین.»

ای علی من و تو دو پـدر این امّتیم. هر کس مـا را ترک کنـد و بیـازارد لعنت خـدا بر او بـاد و نیز من و تو دو آقـای این امّتیم. هرکس از ما بگریزد بر او باد لعنت خـدا، و من و تو دو مزدور و اجیر آنهاییم. هرکس پاداش ما را ندهد، مورد لعنت خدا واقع خواهد شود. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آمین.(بحار الانوار، ج ۹، ص ۴۳۷)

ص :۶۱

پیام (۱۴) ولایت خدا و ولایت طاغوت

«اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ ءَامَنُواْ یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُماتِ إلیَ النّوُرِ وَ الَّذینَ کَفَروُا أوْلِیَاءُهُمُ الطّاغوُتُ یُخْرِجوُنَهُم مِنَ النّوُرِ إلیَ الظُّلُماتِ اوُلئِکَ أصْحابُ النَّارِهُمْ فیِهَا خالِدوُنَ». (بقره/ ۲۵۷)

ولایت به معنای حق حاکمیّت و تصرّف و به معنای دوستی و محبّت استعمال شده است و هر دو معنا ذاتا و اصالتا برای خدا ثابت شده است و به حکم خدا ولایت پیامبران و اوصیای آنان نیز بر مردم ثابت است و بین مؤمنین نیز ولایت به معنای دوستی و به معنای حق امر به معروف و نهی از منکر ثابت است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: دوستی با اولیای خدا و پذیرفتن ولایت و حق حاکمیّت آنان واجب است. هم چنان که بیزاری از دشمنان آنان واجب می باشد.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: در شب معراج به من گفته شد: ای محمّد! هرکس دوستی از دوستان من را ذلیل کند به جنگ با من برخاسته و هرکس به جنگ با من برخیزد من به جنگ با او برمی خیزم. گفتم: خدایا ولی و دوست تو کیست؟ که هر که به جنگ با او قیام کند تو با او جنگ خواهی نمود؟ خطاب شد: آنان کسانی هستند که من برای تو و وصیّ تو [علیّ بن ابی طالب] وذریّه و فرزندان شما از آنان پیمان ولایت گرفتم.(۲)

از آیه فوق و این روایات ظاهر می شود که خداوند بندگان مؤمن خود را که ولایت خدا و

====

۱ قال الصادق علیه السلام : و حبّ أولیاء اللّه واجب و الولایه لهم واجبه و البرائه من أعدائهم واجبه. (سفینه البحار، وَلِیَ)

۲ و فیه عن الکافی قال الصادق علیه السلام : قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : لقد أسری بی فأوحی إلیّ من وراء الحجاب ما أوحی و شافهنی إلی أن قال: یا محمّد من أذلّ لی ولیّا فقد أرصد لی بالمحاربه و من حاربنی حاربته قلت: یاربّ و من ولیّک هذا؟ فقد علمت أنّ من حاربک حاربته قال: ذاک من أخذت میثاقه لک و لوصیّک و لذریّتکما بالولایه. (المصدر)

رسول و اوصیای آن حضرت را پـذیرفته انـد نگهـداری و حفظ خواهـد نمود و از گمراهی و ضـلالت نجاتشان خواهـد داد و کسـانی که ولایت طاغوت ها را پـذیرفته انـد به خودشان واخواهـد گـذارد و طاغوت ها آنان را به گمراهی و تاریکی خواهند کشانـد و گرفتار عـذاب خواهنـد شـد، و چه خوب است که انسان تحت حمایت خدا باشـد و خـدا از او حمایت و نگهـداری نماید.

خداونـد در سوره غافر می فرمایـد: مابه طور حتم پیامبران خود و کسانی که به آنان ایمان آورده انـد را در دنیا و آخرت یاری خواهیم نمود.(۱)

و در سوره عنکبوت می فرمایـد: ما کسانی که در راه بندگی و اطاعت ما می کوشـند را هدایت خواهیم نمود. خداوند همواره کمک و حامی نیکوکاران می باشد.(۲)

امـام بـاقر علیه السـلام ضـمن سـخنان فراوانی به جـابر فرمود: هر کس مطیع خـدا باشـد ولی و دوست ما خواهـد بود و هرکس نافرمانی خـدا را بکند دشـمن ما خواهد بود. سـپس فرمود: به خدا سوگند کسـی به ولایت ما نمی رسد مگر با عمل [و رعایت تقوا و بندگی خداوند].(۳)

نتیجه پیروی از طاغوت

حضـرت عیسـی علیه السـلام با عدّه ای از یارانش در بیابان سیر می کردند، رسیدند به قریه ای که ویران شده بود و عیسی علیه السـلام جنازه های بسـیاری از اهل آن قریه را در راه ها و کوچه ها مشاهده نمود که متلاشـی شده بودند. عیسی علیه السلام به همراهان فرمود: «اهل این قریه بر اثر عـذاب الهی به هلاکت رسـیده انـد چرا که اگر عذاب آنان عمومی نبود و به تدریج مرده بودند، زنده ها مردگان را دفن می کردند.»

یکی از همراهان عرض کرد: «ای روح اللّه، آنها را به حضورتان بطلبید و ماجرای هلاکت آنها را بپرسـید». حضرت عیسی علیه السـلام این پیشـنهاد را پـذیرفت: و چون فرمود: ای اهل قریه! یک نفر از آنها زنـده شد و عرض کرد: لبّیک یاروح اللّه. عیسـی علیه السلام به او فرمود: داستان شما چیست که به این

====

۱ قال اللّه سبحانه: «إنّا لننصر رسلنا و الّذین آمنوا فیالحیاه الدّنیا و یوم یقوم الأشهاد»(غافر / ۵۱)

۲ و قال اللّه سبحانه: «والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و إنّ اللّه لمع المحسنین»(عنکبوت / ۶۹)

۳ و قـال البـاقر علیه السـلام لجـابر...: من کـان للّه مطیعـا فهو لنـا ولیّ، و من کـان للّه عاصـیا فهو لنـا عـدوّ، واللّه لاتنـال و لا ـیتنا إلّابالعمل. (الوسائل، باب ۲۱، ابواب جهاد النفس).

سرنوشت گرفتار شده اید؟ او گفت: «ماصبح در سلامت کامل به سر می بردیم ولی شب که خوابیدیم خود را در «هاویه» دیدیم». عیسی علیه السلام فرمود: «هاویه» چیست؟ او عرض کرد: «هاویه» دریایی از آتش است که در آن کوه هایی از آتش قرار دارد. عیسی علیه السلام فرمود: «به چه علّت شما به این روزگار سیاه مبتلا شدید؟» او عرض کرد: «حبُّ الدُّنْیا وَ عِبادَةُ الطّاغوت» علاقه شدید به دنیا و طاغوت پرستی ما را به این سرنوشت رساند.»

عیسی علیه السلام پرسید: تا چه اندازه به دنیا علاقه مند بودید؟

او عرض کرد: «مانند علاقه کودک به پستان مادرش، که وقتی مادر پستانش را به طرف کودک می برد، خوشحال می شود و وقتی از او برمی گرداند، اندوهگین می شود.

عیسی علیه السلام فرمود: «تا چه اندازه طاغوت را می پرستیدید؟»

او عرض کرد: وقتی طاغوت ها به ما فرمانی می دادند ما از آن اطاعت می کردیم. عیسی علیه السلام فرمود: چطور در میان آن همه هلاک شدگان تنها تو پاسخ مرا دادی؟

او عرض کرد: به سایر هلاک شدگان دهان بندی از آتش زده اند و فرشتگان عذاب بر آنها مسلّط هستند، ولی من در دنیا در میانشان بودم ولی مانند آنها دنیاپرست و طاغوت پرست نبودم (امّا نهی از منکر نمی کردم) وقتی عذاب آمد، مرا نیز گرفت، و من اکنون به مویی در پرتگاه دوزخ آویزان هستم، و ترس آن دارم که به درون آتش دوزخ سقوط کنم.

حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود فرمود: «اگر انسان روی خاک و خاشاک بخوابد و نان جو بخورد. و دینش را حفظ کند، بسیار بهتر از زندگی خوش توأم با بی دینی است». (معانی الاخبار صدوق، ص ۳۴۱ (باب معنی الهاویه)

ص: ۶۴

«اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا»

پیام (۱۵) مرابطه

«یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتّقوا اللّه لعلّكم تفلحون» (آل عمران/ ۲۰۰)

مرابطه در اصطلاح فقهی این است که انسان با ریاضت و تحمّل مشکلات در مرزهای کشور اسلامی قرار بگیرد و حرکات کفار و توطئه های آنان را بر علیه مسلمین به دست آورد و به مسلمانان [و یا حاکم مسلیمن] خبر دهد تا از شرّ دشمنان محفوظ بمانند و این عبادت بسیار بزرگ و ارزشمندی می باشد.

مرحوم مقدّس اردبیلی در کتاب «زبده البیان» می فرماید: از آیه فوق می توان استفاده کرد که مرابطه مصطلح در صورت ضرورت واجب و در صورت غیر ضرورت مستحب می باشد. و از عدّه ای از روایات استفاده می شود که مرابطه ارتباط با پیامبر و امام علیهم السلام است:

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: مقصود صبر بر انجام واجبات و ترک گناهان و ارتباط با ائمه علیهم السلام است.(۱)

مرحوم صدوق نیز در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام نقل نموده که در تفسیر آیه فوق فرمود: مقصود از «اصبروا» صبر بر مصائب است و مقصود از «صابروا» صبر بر تقیه بین مخالفین است و مقصود از «رابطوا» ارتباط با ائمه واجب الاطاعه می باشد.(۲)

و در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به ابوذر فرمود: مقصود از «اصبروا و صابروا و رابطوا» انتظار نمازهای شبانه روزی است.(۳)

====

۱ فی الکافی عن أبی عبداللّه علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «اصبروا و صابروا و رابطوا» قال: اصبروا علی الفرائض و صابروا علی المصائب و رابطوا علی الائمّه علیهم السلام . (کافی، ج ۲/ ۸۱)

۲ فی معانی الأخبار عن .بی بصیر قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عن قول اللّه عزّوجلّ: «ياأَيُّهَا الَّذينَ آمَنوا اصبروا و صابروا و رابطوا» فقال: اصبروا علی المصائب، و صابروهم علی التّقیه، و رابطوا علی من تقتدون به و اتّقوا اللّه لعلّکم تفلحون. (معانی الاخبار، ص ۳۶۹)

۱ و فی الوسایل عن النّبی صلی الله علیه و آله إِنَّهُ قال لأبی ذرّ... یا أباذرّ أتعلم فی أیّ شی ءٍ أنزلت هذه الآیه: «اصبروا و صابروا و رابطوا»؟ قلت: لاقال: فی انتظار الصلاه خلف الصلاه. (وسائل، ج ۴/۱۱۷)

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ»

پیام (۱۶) امامت و رهبری

«... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ...» (انعام/ ۱۲۴)

تردیدی نیست که رهبر مسلمین [یعنی پیامبر و امام علیهم السلام] و زمان و مکان رسالت [و یا امامت[آنان را باید خدا تعیین نماید چراکه او به مصالح واقعیّه مردم و اسرار درونی آنان آگاه است و تاکنون هر که را مردم برای امامت و رهبری تعیین نموده اند صلاحیّت لازم را نداشته است چرا که مردم به ضمایر و درون افراد آگاه نیستند لذا خداوند در پاسخ کسانی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گفته اند: «لن نؤمن حتّی نؤتی مثل ما أوتی رسل اللّه» [یعنی ما ایمان نخواهیم آورد تا همانند پیامبران بر ما نیز وحی نازل شود [می فرماید: «اللّه اعلم حیث یجعل رسالته»؛ یعنی خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا و به دوش چه کسانی قرار دهد. و در تفسیر آیه «و إذ ابتلی إبراهیم ربّه بکلمات...» آمده که ابراهیم علیه السلام به خدای خویش گفت: آیا از ذریّه من نیز امام خواهند بود؟ و خداوند در پاسخ او فرمود: «لاینال عهدی الظالمین».

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که سابقه شرک و بت پرستی داشته باشد نمی تواند امام و رهبر مردم باشد. (تفسیر صافی، ج ۱، ۱۸۷).(۱)

امام رضا علیه السلام نیز ضمن سخن طولانی می فرماید: امامت را خداوند بعد از نبوّت و پیامبری و خلیل اللهی به حضرت ابراهیم علیه السلام عطا نمود و فرمود: «إنّی جاعلک للنّاس إماما» و از جمله «لاینال عهدی الظالمین» استفاده می شود که تا قیامت امامت هر مشرک و ستمگری باطل خواهد بود و امامت مخصوص به صفوه طاهره و معصومین علیهم السلام می باشد. (تفسیر صافی، ج ۱، ۱۸۷)

====

۱ عن زید الشّحام قال: سمعت أباعبداللّه علیه السلام یقول: إنّ اللّه تبارک و تعالی اتّخذ إبراهیم عبدا قبل أن یتّخذه نبیّا، و إنّ اللّه اتّخذه نبیّا قبل أن یتّخذه رسولاً، و إنّ اللّه اتّخذه رسولاً قبل أن یتّخذه خلیلاً و إنّ اللّه اتّخذه خلیلاً قبل أن یجعله إماما فلمّا جمع له الأشیاء (قال إنّی جاعلک للنّاس إماما) فمن عظمها فیعین إبراهیم (قال و من ذریّتی قال لاینال عهدی الظالمین) قال علیه السلام لایکون السّفیه إمام المتّقی. (تفسیر نورالثّقلین، ج ۱، ۱۲۱).

پاسخ به هشت سؤال جالب

شخصی به محضر مبارک امام حسین علیه السلام رسید و پس از سلام گفت: «ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله سؤالی دارم». امام فرمود: بپرس. او پرسید: «بین ایمان و یقین، چقدر فاصله است؟» امام فرمود: «به اندازه چهار انگشت». او پرسید: چگونه؟ امام علیه السلام فرمود: ایمان، آن چیزی است که شنیده باشیم و یقین چیزی است که آن را ببیم و بین گوش و چشم چهار انگشت فاصله است.

او پرسید: بین زمین و آسمان چقدر فاصله است؟ امام علیه السلام فرمود: «به مقدار استجابت یک دعا».

او پرسید: بین مغرب و مشرق چقدر فاصله است؟ امام علیه السلام فرمود: «به اندازه سیر یک روز خورشید».

او پرسید: «عزّت انسان در چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «در بی نیازی از مردم».

او پرسید: زشت ترین چیزها چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «فسق و گناه پیرمرد، سختگیری و تندی در فرمانروا، دروغ از شخص سرشناس و بزرگ، بخل از ثروتمند، و حرص و آز از دانشمند».

او عرض کرد: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله راست فرمودی، اینک از تعداد امامان آگاهم ساز. امام علیه السلام فرمود: «آنها همانند برگزیدگان بنی اسرائیل دوازده نفر می باشند.» او عرض کرد: نام آنها را بشمار.

امام حسین علیه السلام اندکی درنگ نمود و سپس سرش را بلند کرد و فرمود:

«ای برادر عرب! نام آنها را برای تو می شمارم» «امام و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱ امیرمؤمنان علی بن ابیطالب ۲ برادرم حسن ۳ خودم و نُه فرزندم می باشیم که آن ۹ نفر عبارتند از: ۴ پسرم علی ۵ محمدبن علی ۶ جعفربن محمّد ۷ موسی بن جعفر ۸ علی بن موسی ۹ محمّد بن علی ۱۰ علی بن محمّد ۱۱ حسن بن علی و پس از او فرزندش مهدی(عج) که نهمین فرزند من است و درآخرالزّمان برای زنده کردن دین قیام خواهد کرد».(۱)

خواب امام خمینی

====

۱ منتخب الاثر، ص ۱۲۲ (باب ۸).

همسر امـام خمینی رحمه الله می گفت: حـدود یک ماه و نیم قبل از عمل جرّاحی امام خمینی رحمه الله که منجر به رحلت آن بزرگمرد در ۱۴ خرداد سال ۱۳۶۸ شمسی گردید، امام خمینی رحمه الله به من فرمود: خواب خوشی دیده ام و برای تو نقل می کنم ولی تا زنـده ام راضـی نیسـتم که آن را برای احدی نقل کنی در خواب دیدم که فوت کرده ام و از دنیا رفته ام، حضـرت علی علیه السلام تشریف آورد و مرا غسل داد و کفن کرد و بر جنازه ام نماز خواند، سپس پیکرم را در میان قبر نهاد و آن گاه فرمود: «اکنون راحت هستی؟»

عرض کردم: راحت هستم ولی در جانب راستم کلوخی وجود دارد که مرا ناراحت می کند.

حضـرت علی علیه السـلام آن کلوخ را برداشـته و دست مرحمت بر همان قسـمت از بدن من که ناراحت بود کشـید آن گاه به طور کلّی ناراحتی برطرف گردید و راحت شدم.(۱)

مؤلف گویـد: مـا مسـأله امـامت ائمه دوازده گـانه را در کتـاب «میزان الحق» و «آیات الفضائل» و «دوله المهـدی» مفصّـلاً ذکر نموده ایم مراجعه شود.

====

۱ اقتباس از روزنامه کیهان ۸ خرداد ۱۳۷۰، ص ۶ به نقل از حجه الاسلام آقای حاج احمدآقا خمینی.

«الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبَسُوا إيمانَهُمْ بِظُلْمٍ»

پیام (۱۷) اعتقاد صحیح

«الّذينَ آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلمٍ أولئك لهم الأمن و هم مهتدون» (انعام/ ۸۲)

آیه فوق در قرآن دنبال سخنان حضرت ابراهیم علیه السلام درباره شرک به خدا قرار گرفته است و از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود که مقصود از ظلم در این آیه ظلم اعتقادی است از این رو امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از «و لم يلبسوا إيمانهم بظلم» ضلالت و گمراهی و هر انحراف بالاتر از آن است.(۱)

عبداللّه بن مسعود می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد کار بر مردم سخت گردید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: کدامیک از ما ظلم به خود نمی کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مقصود از ظلم شرک به خدا می باشد. همان گونه که بنده صالح خدا لقمان به فرزند خود گفت: «یا بنیّ لاتشرک باللّه إنّ الشرک لظلم عظیم».(۲)

امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه فوق فرمود: ولایت محمد و آل او علیهم السلام را آمیخته به ولایت فلان و فلان [یعنی ابابکر و عمر و...] نکنند. و یا فرمود: آمیخته به شک ننمایند.(۳)

در خطبه غدیر نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ذکر نام امیرالمؤمنین و فرزندان او فرمود: آگاه باشید که اولیا و شیعیان آنان همان کسانی هستند که خداوند در وصف آنان فرموده: «الّذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم».(۴)

====

۱ قال الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: «و لم یلبسوا إیمانهم بظلم» الضلال فما فوقه. (تفسیر نورالثقلین، ج ۱/ ۷۳۹).

۲ فی مجمع البیان عن ابن مسعود قال: لمّا نزلت هذه الایه شقّ علی النّاس و قالوا: یا رسول اللّه و أیّنا لم یظلم نفسه؟! فقال صلی الله علیه و آله : إنّه لیس الّذی تعنون ألم تسمعوا إلی ما قال العبد الصالح: «یا بنیّ لاتشرک باللّه إنّ الشرک لظلم عظیم»؟

۳ فی الکافی عن أبی عبداللّه علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «الّذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم» قال: بما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله من الولایه و لم یخلطوها بولایه فلان و فلان. (تفسیر نور الثقلین ج ۱/ ۷۴۰)

۴ و فیه قال الصادق علیه السلام : یعنی لم یلبسوا إیمانهم بشکٍّ. (المصدر)

و فی الاحتجاج عن الباقر علیه السلام فی قول النّبی صلی الله علیه و آله فی خطبه الغدیر بعد أن ذکر علیّا و أولاده علیهم السلام قال: ألا إنَّ أولیاءهم الّذین وصفهم اللّه عزّوجلّ فقال: «الّذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم أولئک لهم الأمن و هم مهتدون». (المصدر)

«يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ»

پیام (۱۸) مراجعه به طاغوت

«يريدون أن يتحاكموا إلى الطّاغوت و قدأمروا أن يكفروا به»

همان گونه که اطاعت از خدا و رسول خدا و اوصیای آن حضرت علیهم السلام واجب و لازم و شرط دیانت و قبولی اعمال و نجات در قیامت است اطاعت از ستمگران هر زمان که آنان را طاغوت می گویند نیز حرام و مراجعه به آنان ممنوع می باشد.

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از اصحاب که درباره میراث و دین نزاع داشتند و نزاع خود را نزد قاضی و حاکم وقت برده بودند سؤال کردم: آیا عمل آنان صحیح بوده است؟ امام علیه السلام فرمودند: هر کس به آنان مراجعه کند به طاغوت مراجعه نموده و آن چه به وسیله حکم آنان می گیرد حرام خواهد بود گرچه حق خو را گرفته باشد چرا که به حکم طاغوت گرفته است و خداوند فرموده به طاغوت ها کافر شوند. سپس آیه «يريدون أن يتحاكموا الى الطّاغوت و قدأمروا أن يكفروا به» را تلاوت نمود، من گفتم: پس نزاع خود را نزد چه کسی مطرح کنند؟ فرمود: بنگرند از بین شیعیان کسی که راوی حدیث ما می باشد و در حلال و حرام ما نظر و دقّت و اجتهاد نموده است و عارف به احکام ما می باشد را انتخاب نمایند و به حکم او راضی شوند. همانا من او را بر شما حاکم نمودم و چون به حکم ما قضاوت کند و کسی حکم او را نپذیرد حکم خدا را سبک شمرده و سخن ما را رد کرده و کسی که سخن ما را رد کند سخن خدا را رد نموده و آن مانند شرک به خدا خواهد بود.(۱)

====

۱ عن عمربن حنظله قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه فيدين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان و إلى القضاه أيحِل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم فيحقّ أو باطل فإنّما تحاكم إلى الطاغوت و مايحكم له فإنّما يأخذ سحتا، و إن كان حقّا ثابتا له، لأنّه أخذه بحكم الطاغوت، و قد أمر اللّه أن يكفر به قال اللّه تعالى: «يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به» قلت: فكيف يصنعان؟ قال: ينظران [إلى] من كان منكم ممّن قد روى حديثنا و نظر فيحلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما فإنّى قدجعلته عليكم حاكما فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فإنّما استخفّ بحكم اللّه و علينا ردّ و الرادّ علينا الرادّ على اللّه و هو على حدّ الشرك باللّه. الحديث. (الكافى ج ۱، ۶۷ و روى مضمونه فى ج ۷، ۴۱۱)

مؤلف گوید: علّت ممنوعیّت مراجعه به طاغوت ها جهل و نادانی و بی کفایتی آنان است چرا که رهبر و حاکم مسلمین باید به اسرار عالم وجود و احکام الهی و زبان انسان ها آگاه و از خطا و گناه نیز معصوم باشد و گرنه مردم به او اعتماد نخواهند نمود و ظلم و فساد روی زمین فراوان خواهد شد.

پاسخ علی علیه السلام به پرسش های قیصر روم

در عصر خلافت ابوبکر، قیصر روم سفیر خود را برای پاسخ به چند سؤال نزد ابوبکر فرستاد سفیر نزد ابوبکر آمد و چنین سؤال کرد: مردی است که: ۱ امید به بهشت ندارد، و از آتش دوزخ نمی ترسد. ۲ از خدا نمی ترسد. ۳ رکوع و سجده نمی کند. ۴ مُردار و خون می خورد. ۵ فتنه را دوست می دارد. ۶ چیزی را که ندیده گواهی بر آن می دهد. ۷ حق را دشمن می دارد و آن را نمی پذیرد.

عمربن خطّاب که در آن جا حضور داشت گفت: کار این مرد جز این نیست که با این امور بر کفر خود می افزاید و چون جریان سؤالات رسول قیصر روم را به علی علیه السلام خبر دادند، آن حضرت فرمود: آن مردی که دارای این صفات است از اولیای خداست و سپس سؤالات او را این گونه پاسخ داد:

۱ و ۲ او امید به بهشت ندارد و از آتش جهنّم نمی ترسد، بلکه امید به خدا دارد و از خدا می ترسد، ولی از ظلم خدا نمی ترسد (زیرا خدا ظالم نیست) بلکه از عدل خدا می ترسد.

۳ در نماز میّت رکوع و سجده به جا نمی آورد.

۴ و ملخ و ماهی (که بدون ذبح حلال هستند) و جگر (که از خون تشکیل شده) را می خورد.

۵ و مال و فرزند را دوست دارد که فتنه (و مایه آزمایش) هستند چنان که در قرآن (سوره تغابن، آیه ۱۵) آمده: «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ «همانا فرزندان و اموال شما مایه فتنه (و امتحان) هستند».

۶ بهشت و دوزخ را ندیده ولی گواهی بر وجود آنها می دهد. ۷ مرگ را با این که حقّ است دشمن دارد و نمی پذیرد. (بحار، ج ۴۰، ص ۲۲۳)

سرافکندگی معاویه

معاویه با دسیسه های گوناگون بر مناطق اسلامی مسلّط شده بود، آن گونه که خود را بی رقیب می دانست (چرا که حضرت علی علیه السلام به شهادت رسیده بود و امام حسن علیه السلام را نیز به انزوای تحمیلی در مدینه کشانده بودند).

معاویه سفری به حجاز کرد، در این سفر به مدینه وارد شد و در مسجد در میان جمعیت منبر رفت و سخنرانی کرد در این سخنرانی به ناسزاگویی و دهن کجی به مقام مقدّس علی علیه السلام پرداخت، از این رو امام حسن علیه السلام در بین سخنرانی معاویه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری مبعوث نکرد مگر این که در دودمان او «وصیّ» قرار داد و هیچ پیامبری نبود مگر این که دشمنی از مجرمین داشت و بی گمان علی علیه السلام وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من پسر همین علی علیه السلام هستم اما تو (ای معاویه) پسر «صخر» هستی، جدّ تو «حرب» است ولی جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله است مادر تو هند است و مادر من فاطمه علیهاالسلام است، جدّه من حضرت خدیجه علیهاالسلام است و جدّه تو «نثیله» است (با توجّه به این که هند و نثیله به ناپاکی مشهور بودند)». آن گاه فرمود: «فَلَعَنَ اللّه اَلأَمُنا حَسَبا وَ اَقْدَمُنا کُفْرا وَ أَخْمَلُنا ذِکْرا:» «پس خداوند لعنت کند آن کس را که در بین ما از نظر حسب و شرافت خانوادگی پست، و پیشتاز کفر و غافل از یاد خدا است» سپس همه حاضران در مسجد گفتند: «آمین» و معاویه سرافکنده شد و سخن خود را دیگر ادامه نداد و از منبر به پایین آمد.(۱)

رهبر فاسق و عادل

اخنف بن قیس می گوید: نزد معاویه رفتم، در مجلس او آن قدر از شیرینی و ترشی نزد آوردند که تعجّب کردم، بعدا غذاهای رنگارنگ در سفره او چیدند که من نام آنها را نمی دانستم و نام یک یک آنها را از او می پرسیدم و او جواب می داد، وقتی که معاویه غذاهای خود را توصیف کرد، گریه ام گرفت، معاویه گفت: چرا گریه می کنی؟

گفتم: به یادم آمد که شبی در محضر علی علیه السلام بودم، هنگام افطار آن حضرت مرا تکلیف

====

۱ اقتباس از سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۴.

مانـدن کرد، آن گـاه انبانی که سـرش بسـته بود و مهر بر آن زده شـده بود را طلبیـد، گفتم: در این انبان چیست؟ فرمود: سویق (آرد نرم) جو است. عرض کردم: ترسیدی کسی از آن بردارد و یا بخل کردی که این گونه سر آن را مهر کرده ای؟

فرمود: من، نه ترسـیدم و نه بخـل کردم، بلکه ترسـیدم فرزنـدانم آن را بـا روغن و زیتون بیالاینـد (تا من سویق روغنی بخورم). گفتم: اگر چنین غذایی بخوری مگر حرام است؟

فرمود: «حرام نیست، ولی بر امامان عادل واجب است که به قدر فقیرترین مردم نصیب خود را بردارند تا مستمندان از جادّه حق بیرون نروند».(۱)

====

۱ الفصول العلیّه، محدّث قمی، ص ۵۰ و ۵۱.

«قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا»

پیام (۱۹) شادی مؤمن

«قل بفضل اللّه وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیرٌ ممّا یجمعون» (یونس/ ۵۸)

محمّد بن فضیل می گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: مقصود از آیه فوق چیست؟ امام علیه السلام فرمود: مقصود ولایت محمّد و ال محمّد علیهم السلام است و آن بهتر از متاع دنیاست.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدایی که محمّد را به حق پیامبر خود قرار داد، ایمان به من پیدا نکرده کسی که امامت تو را انکار کند [بلکه] ایمان به خدا نیاورده کسی که تو را انکار کند همانا فضل تو از فضل من است و فضل من از فضل الهی است و این است معنای آیه شریفه «قل بفضل اللّه و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر ممّا یجمعون» سپس فرمود: مقصود از «فضل اللّه» نبوّت پیامبر شماست و مقصود از «و رحمته» ولایت أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام است و مقصود از «فبذلک» نبوّت پیامبر و ولایت علی و فرزندان او علیهم السلام می باشد و مقصود از «فلیفرحوا» شادمانی شیعیان است به واسطه نپذیرفتن نبوّت پیامبر و امامت امیرالمؤمنین و فرزندان او، و مقصود از «هو خیر ممّا یجمعون» مخالفین هستند که اهل دنیا و جمع مال دنیا می باشند.(۲)

====

۱ فی الکافی عن محمّد بن فضیل قال: قلت للرضا علیه السلام : «قل بفضل اللّه و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر ممّا یجمعون»؟ قال: بولایه محمّد و آل محمّد علیهم السلام هو خیر ممّا یجمع هؤلاء من دنیاهم.

۲ و فی أمالی الصدوق باسناده عن النّبی صلی الله علیه و آله قال لعلیّ: و الّذی بعث محمّدا بالحق نبیّا ما آمن بی من أنکرک، و لاأقرّ بی من جحدک، و لا آمن باللّه من کفر بک و إنّ فضلک لمن فضلی و إنّ فضلی لفضل اللّه و هو قول اللّه عزّوجلّ: «قل بفضل اللّه و برحمته فبذلک فلییفرحوا هو خیر ممّا یجمعون» ففضل اللّه بنبوّه نبیّکم و رحمته ولایه علیّ بن أبیطالب علیه السلام «فبذلک» قال: بالنّبوه و الولایه «فلیفرحوا» یعنی الشیعه «هو خیر ممّا یجمعون» یعنی مخالفیهم من الأهل و المال و الولد فی دار الدّنیا. (تفسیر نور الثقلین، ج ۲/ ۳۰۸)

پیام (۲۰) وحدت مسلمین

«وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا وَ لاَتَفَرَّقُواْ ...» (آل عمران/ ۱۰۳)

(۱)ابن عبّاس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر شریف خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرا بنشان و چون امیرالمؤمنین علیه السلام او را بنشاند و به سینه گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سپس فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلّب! از خدا بترسید و او را پرستش نمایید و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و از اختلاف و تفرقه پرهیز کنید و بدانید که اسلام بر پنج چیز پایه گذاری شده است: ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، و مقصود از ولایت، ولایت خدا و رسول او و مؤمنین است و مقصود از مؤمنین، کسانی هستند که نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند سپس فرمود: کسانی که ولایت خدا و رسول او و مؤمنین را بپذیرند «حزب اللّه»

====

۱ فیکتاب سلیم بن قیس...قال ابن عباس فقال رسول اللّه لعلیّ علیه السلام : «یاأخی! أقعدنی» فأقعده علیّ علیه السلام و أسنده إلی نحره فحمداللّه و أثنی علیه ثمّ قال: یا بنی عبدالمطلّب، اتّقوااللّه و اعبدوه، واعتصموا بحبل اللّه جمیعا و لاتفرّقوا و لاتختلفوا. إنّ الإسلام بنی علی خمسه: علی الولایه و الصلاه و الزکاه و الصوم، شهر رمضان و الحجّ. فأمّا الولایه فللّه و لرسوله و للمؤمنین الّذین یؤتون الزّکاه و هم راکعون «و من یتولّی اللّه و رسوله و الّذین آمنوا فإنّ حزب اللّه هم الغالبون».»

قال ابن عباس: و جاء سلمان و المقداد و ابوذرّ فأذن لهم رسول اللّه صلی الله علیه و آله مع بنی عبدالمطلّب فقال سلمان: یا رسول اللّه للمؤمنین عامّه أو خاصّه لبعضهم؟ قال: بل خاصّه لبعضهم الّذین قرنهم اللّه بنفسه و نبیّه فی غیر آیه من القرآن. قال: من هم یا رسول اللّه؟ قال أوّلهم و أفضلهم و خیرهم أخی هذا علیّ بن أبیطالب و وضع یده علی رأس علیّ علیه السلام ثمّ إبنی هذا من بعده ثمّ وضع یده علی رأس الحسین علیه السلام ثمّ ابنی هذا و وضع یده علی رأس الحسین علیه السلام من بعده و لأوصیاء تسعه من ولدالحسین علیه السلام واحد بعد واحد، حبل اللّه المتین و عروته الوثقی هم حجّه اللّه علی خلقه و شهدائه فی أرضه من أطاعهم فقد أطاع اللّه و أطاعنی و من عصاهم فقد عصی اللّه و عصانی، هم مع الکتاب و الکتاب معهم لایفارقهم و لایفارقونه حتّی یردا علیّ الحوض، یا بنی عبدالمطلّب إنّکم ستلقون من بعدی من ظلمه قریش و جهّال العرب و طغاتهم تعبا و بلاءً و تظاهرا منهم علیکم فاصبروا حتّی تلقونی إنّه من لقی اللّه یابنی عبدالمطلّب موحّدا مقرّا برسالتی أدخله الجنّه و یقبل ضعیف عمله و یجاوز عن سیّأته. الحدیث (کتاب سلیم، ص ۴۲۶) و فیزیاره الجامعه: «و بولایتکم تمّت الکلمه و ائتلفت الفرقه و تقبل الطاعه المفترضه و لکم...»

هستند و حزب خدا همیشه پیروز می باشند.

ابن عباس می گوید: «در این هنگام سلمان و مقداد و ابوذر اجازه خواستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان اجازه ورود داد و آنها در کنار فرزندان عبدالمطلب قرار گرفتند. پس سلمان عرض کرد: یا رسول اللّه آیا مقصود شما از مؤمنین که ولایت بر مردم دارند عام است و یا مخصوص به عدّه ای از مؤمنین است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه مخصوص به عدّه ای است و آنها کسانی هستند که خداوند در چندین آیه از قرآن ولایتشان را به دنبال ولایت خود و ولایت رسول خود ذکر نموده است. سلمان گفت: آنان کیانند یا رسول اللّه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اوّل و افضل و بهترین آنان برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و دست مبارك خود را بر سر علی علیه السلام گذارد و سپس بر سر حسن و حسین علیهماالسلام گذارد و فرمود: و نه نفر دیگر از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری امام خواهند بود و آنها حبل اللّه متین و عروه الوثقی و حجّت های الهی بر مردم و شاهدان او در روی زمین هستند. هر کس از آنان اطاعت و پیروی کند از خدا و از من اطاعت نموده است و هر کس از آنان نافرمانی کند در حقیقت از خدا و من نافرمانی نموده است سپس فرمود: آنان با کتاب خدا هستند و کتاب خدا نیز با آنان می باشد هرگز کتاب خدا از آنان جدا نیست و آنان نیز از کتاب خدا جدا نیستند تا هنگامی که در قیامت کنار حوض کوثر من را ملاقات کنند. (کتاب سلیم، ص ۴۲۵)

«ادْخُلوا فِی السِّلْمِ کَآفَّهً»

پیام (۲۱) رمز وحدت مسلمین

«یاءَ أَیُّهَا الَّذِینَ ءامَنوُا ادْخُلوُاْ فِی السِّلْمِ کَآفَّهً وَلَاتَتَّبِعوُاْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ»(بقره/ ۲۰۸)

همان گونه که در آیه «واعتصموا بحبل اللّه جمیعا» گذشت مقصود از «سِلم [که وسیله دیگری برای وحدت است]» پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان او می باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از سلم دخول در ولایت ما می باشد.(۱)

در تفسیر قمی آمده: مقصود از «سِلم» دخول در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از «سِلم» پیروی از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و پرهیز از اطاعت دیگران است.(۳)

و در سخن دیگری می فرماید: مقصود از «سِلم» ولایت امیرالمؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت می باشد و مقصود از خطوات شیطان، به خدا سوگند پذیرفتن ولایت اوّلی و دومی یعنی ابوبکر و عمر می باشد.(۴)

امام باقر و امام صادق علیهماالسلام می فرمایند: مقصود از «سِلم» در آیه فوق معرفت ما می باشد.(۵)

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: مقصود از «سلم» آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند امر به دخول

====

۱ الکافی... عن الباقر علیه السلام قال: «ادخلوا فیالسلم کافهً» یعنی أدخلوا فی ولایتنا. (نور الثقلین، ج ۱، ۲۰۵)

۲ و فیتفسیر القمی: یعنی أدخلوا فی ولایه أمیرالمؤمنین علیه السلام . (المصدر)

۳ و فی أمالی الطوسی عن الصادق علیه السلام قال: أدخلوا فیولایه علیّ بن أبیطالب علیه السلام و لاتتّبعوا غیره.(المصدر)

۴ و فی تفسیر العیّاشی عنه علیه السلام قال: أتدری ماالسلم؟ قال أبوبصیر: قلت: أنت أعلم قال: ولایه علیّ و الأئمّه الأوصیاء من بعده قال: و خطوات الشّیطان؟ قال: واللّه ولایه فلان و فلان.(المصدر)

۵ و عن زراره و حمران و محمّد بن مسلم عن أبی جعفر و أبی عبداللّه علیه السلام قالوا: سألنا هما عن الآیه قالا: أمروا بمعرفتنا. (المصدر)

در ولایـت آنان نموده است.(۱) و در زیـارت جـامعه نیز آمـده که: با پـذیرفتن ولایت شـما وحـدت کلمه و ائتلاف بین امّت و قبولی اعمال حاصل می شود...(۲)

در تفسیر آیه «و إن جنحوا للسلم» امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از «سِلْم» دخول در ولایت ما می باشد.(۳)

در تفسـیر آیه «ضرب اللّه مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون و رجلاً سَلَما لرجلٍ» امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از «رجل فیه متشـاکسون» اوّلی می باشـد که همه مردم گرد او جمع شدنـد و [در قیـامت] از یکـدیگر بیزاری خواهنـد جست و یکـدیگر را لعنت خواهنـد نمود و مقصود از «و رجلاً سـلما لرجل» امیرالمؤمنین علیه السـلام و شـیعیان او می باشـند. آری علی علیه السـلام تسلیم و تابع رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. همان گونه که در روایات متعدّدی وارد شده است.(۴)

====

۱ و عن أبی جعفر علیه السـلام فیمعنی الآیه قال: السـلم هم آل محمّـد صـلی الله علیه و آله أمراللّه بالـدخول فیه. (المصـدر، ص ۲۰۶)

۲ و فی زیاره الجامعه: و بموالاتکم تمّت الکلمه و ائتلفت الفرقه و تقبّل الطاعه المفترضه و...

۳ و فی قوله تعالی: «و اِن جنحوا للسلم فاجنح لها...» روی العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: السلم الدخول فی أمرنا. (البحار، ج ۷، ۱۲۴، مستدرک السفینه ج ۵، ۱۰۶)

۴ و فیقوله تعـالی: «ضـرب اللّه مثلاًـ رجلاًـ فیه شـرکاء متشاکسون و رجلاً سـلما لرجل هل یسـتویان» عن الباقر علیه السـلام قال: «الّذی فیه شـرکاء متشاکسون فلان الأوّل یجمع المتفرّقون ولایته و هم فیذلک یلعن بعضـهم بعضا ویبرأ بعضهم من بعض و قوله و رجلاًـ سـلما لرجـل» هو أمیرالمؤمنین علیه السـلام و شـیعته و هو سـلم لرسول اللّه صـلی الله علیه و آله کمـا فیروایات متعـدّده. (مستدرک السفینه، ج ۵، ۱۰۶)

پیام (۲۲) دو محبّت در یک قلب

«ما جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ ...» (احزاب/ ۴)

اعراب جاهلی گمان می کردند که افراد بسیار عاقل دارای دو قلب هستند و این آیه در ردّ سخن آنان نازل گردید.(۱) صاحب تفسیر مجمع البیان می گوید: این آیه درباره ابومعمّر حمیدبن معمّربن حبیب فهری نازل شد، او به گمان خود مردی عاقل و هوشمند بود و می گفت: من دارای دو قلب هستم و با هر کدام بهتر از محمد صلی الله علیه و آله تعقّل می نمایم. قریش نیز او را «ذوالقلبین» می نامیدند و [لکن] در جنگ بدر هنگامی که مشرکین شکست خوردند ابوسفیان او را دید که یک کفش خود را به پا کرده و کفش دیگر را به دست گرفته است از او پرسید جنگ به کجا کشیده شد؟ ابومعمّر گفت: مغلوب شدیم ابوسفیان گفت: برای چه یک کفش خود را به دست گرفته ای و کفش دیگر را به پا کرده ای؟ ابومعمّر گفت: من فکر می کردم که هر دو رابه پا کرده ام و از آن پس مردم فهمیدند که او دارای دو قلب نمی باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: هرگز محبّت و دوستی ما با محبّت و دوستی دشمنان ما در قلب کسی جمع نمی شود چرا که خداوند در وجود هیچ انسانی دو قلب نیافریده است تا با یکی از آنها ما را دوست بدارد و با دیگری دشمن ما را دوست بدارد و کسی که دوست ما باشد دوستی او خالص است همان گونه که طلا به وسیله آتش خالص می گردد و کدورتی در آن باقی نمی ماند و کسی که بخواهد بداند آیا ما را دوست دارد و آیا دوستی او

====

۱ فیتفسیرالصافی: هذا ردّ لما زعمت العرب من أنّ اللبیب الأریب له قلبان. (تفسیر الصافی، ج ۴،۱۶۲)

و فیالمجمع: نزلت فیأبی معمّر حمیدبن معمّربن حبیب الفهری و کان لبیبا حافظا لما یسمع و کان یقول: إنّ فیجوفی لقلبین أعقل بکلّ واحد منهما أفضل من عقل محمّد صلی الله علیه و آله و کانت قریش تسمّیه ذاالقلبین فلمّا کان یوم بدر و هزم المشرکون و فیهم أبومعمّر یلقاه أبوسفیان بن حرب و هو آخذ بیده إحدی نعلیه و الاخری فیرجله؟ فقال أبومعمّر: «ماشعرت إلاّأنّهما فیرجلی» فعرفوا یومئذٍ أنّه لم یکن له الاّقلب واحد لما نسی نعله فییده. (المصدر)

خالص است یا نه؟ باید قلب خود را بیازماید پس اگر در قلب او دوستی دشمنان ما نیز باشد [دوستی او خالص نخواهد بود] و چنین کسانی ما را دوست نمی دارند و از ما نیستند وما نیز از آنان نیستیم و خداوند و جبرئیل و میکائیل با آنان دشمن خواهند بود و البتّه خداوند دشمن کافران می باشد.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که در نماز قلبش به چیزی غیر از خدا متوجّه باشد او به همان چیز نزدیک است و از آن چه خداوند در حال نماز از او خواسته دور می باشد سپس این آیه را تلاوت نمود «ما جعل اللّه لرجل من قلبین فیجوفه».(۲) از این رو امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود که نزد علمای عامّه رفت وآمد می نمود فرمود: یا نزد ما بیا و یا نزد آنان رو [دو محبّت در یک قلب جای نمی گیرد]. ابوهاشم جعفری نیز می گوید: حضرت رضا علیه السلام یا حضرت هادی علیه السلام به من فرمود: برای چه با عبدالرحمن بن یعقوب می نشینی؟ گفتم: او خویش من است فرمود: او خدا را جسم می داند یا با او بنشین و یا با ما بنشین...(بحار، ج ۵۴،۱۶)

====

۱ و القمی عن الباقر علیه السلام قال: قال علیّ بن ابیطالب علیه السلام : لایجتمع حبّنا و حبّ عدوّنا فیجوف إنسان، إنّ اللّه لم یجعل لرجل قلبین جوفه فیحبّ بهذا و یبغض بهذا فأمّا محبّنا فیخلص الحبّ لنا کما یخلص الذهب بالنار لاکدر فیه، فمن أراد أن یعلم حبّنا فلیمتحن قلبه فإن شارک فیحبّنا حبّ عدوّنا فلیس منّا و لسنا منه و اللّه عدوّهم و جبرئیل و میکائیل واللّه عدوّ للکافرین. (المصدر) و فیالأمالی مایقرب منه.

۲ و فی مصباح الشریعه عن الصادق علیه السلام قال: فمن کان قلبه متعلّقا فی صلاته بشی ءٍ دون اللّه فهو قریب من ذلک الشی ء بعید عن حقیقه ما أراد اللّه منه فی صلاته. ثمّ تلا هذه الآیه. (المصدر و مصباح الشریعه، ص ۹۲)

«كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلاّ أَصْحاب الْيمِين»

پیام (۲۳) اصحاب یمین

«کلّ نفسٍ بما کسبت رهینه إلاّ أصحاب الیمین فی جنّات یتسائلون عن المجرمین ماسلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلّین و لم نک نطعم المسکین و کنّا نخوض مع الخائضین و کنّا نکذّب بیوم الدّین حتّی أتانا الیقین فماتنفعهم شفاعه الشافعین»(مدثّر/ ۳۸/ ۴۸)

امام کاظم علیه السلام فرمود: به خدا سوگند «اصحاب یمین» شیعیان ما هستند.(۱)

علیّ بن ابراهیم قمی نیز در تفسیر خود از امام صادق نقل نموده که فرمود: مقصود از «یمین» امیر المؤمنین علیه السلام است و اصحاب او شیعیان او هستند و آن حضرت در روز قیامت به دشمنان آل محمّد علیهم السلام می گوید: برای چه شما وارد دوزخ شدید؟ آنان در پاسخ می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم.» یعنی از پیروان ائمه علیهم السلام نبودیم.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر «لم نک من المصلّین» می فرماید: آنان می گویند: ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان او را نپذیرفتیم و بر آنان درود و صلوات نفرستادیم.(۲)

علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «و لم نک نطعم المسکین» می گوید: آنان می گویند: ما خمس آل محمّد علیهم السلام را به خویشان آنان از یتیمان و مساکین و در راه مانده های از آل محمّد علیهم السلام نمی پرداختیم» و در تفسیر «فما تنفعهم شفاعه الشافعین» می گوید: اگر همه پیامبران مرسل و ملائکه مقرب خدا درباره دشمنان آل محمّد علیهم السلام شفاعت کنند شفاعت آنان پذیرفته نخواهد شد.(۳)

====

۱ عن أبی الحسن الماضی علیه السلام قال: «أصحاب الیمین» هم و اللّه شیعتنا. (تفسیر نور الثقلین، ج ۵/۴۵۸)

۲ و فیه عن محمّد بن الفضیل عن الکاظم علیه السلام قال: قلت: «لم نک من المصلّین» قال: یعنی إنّا لم نتوّل وصیّ محمّد و الأوصیاء من بعده و لایصلّون علیهم. (المصدر)

۱ و فیه عن القمی فی قوله تعالی: «و لم نک نطعم المسکین» قال: حقوق آل محمّد من الخمس لذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السّبیل، و هم آل محمّد صلوات اللّه علیه، و قوله: فما تنفعهم شفاعه الشافعین» قال: لو أنّ کلّ نبیّ مرسل و کلّ مقرّب شفعوا فی ناصب آل محمّد ما شفّعوا فیه. (المصدر، ص ۴۵۹)

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ»

پیام (۲۴) قیام حضرت مهدی علیه السلام

«وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِيالزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْر أنّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ»

«وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِيالْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُم أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ»

«وَعَدَاللَّهُ الَّذِينَ ءامَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلوُاْ الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَااسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدَ خَوْفِهِمْ أَمْنا يَعْبُدوُنَنِى لايُشْرِكوُنَ بى شَيْئا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُوْلئِكَ هُمُ الْفاسِقوُنَ» (نور/ ۵۵)

به نظر رسید که یکی از پیام های قرآن را اختصاص به قیام و ظهور حضرت بقیه اللّه حجه بن الحسن العسگری (ارواحنا له الفدا) بدهیم تا یادی از آن وجود مبارک نیز شده باشد.

از آیات فوق ظاهر می شود که نوید قیام حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزّمان در همه کتاب های آسمانی داده شده است و خداوند بر ملّت های مستضعف و مظلوم عالم منّت گذارده و فرموده است: رهبر مصلحی برای آنان خواهد آمد و حکومت روی زمین در نهایت برای مستضعفین خواهد بود و آنان پس از نابودی مستکبران و ستمگران وارث روی زمین خواهندبود و آیین الهی بر آنان حاکم خواهد شد و مردم در زمان او بدون هیچ هراسی در سایه دین حق و رهبری امام عادل خدای خویش را عبادت خواهند نمود.

مفسّر بزرگ مرحوم علی بن ابراهیم قمی گوید: مقصود از «ذکر» در آیه «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر» همه کتاب های آسمانی می باشد و مقصود از «عبادی الصالحون»حضرت قائم علیه السلام و یاران او می باشند.

در تفسیر مجمع البیان نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: مقصود از «عبادی الصالحون» یاران حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزّمان می باشند، صاحب تفسیر مجمع البیان سپس گوید: دلیل این معنا روایتی است که شیعه و سنّی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی خواهد نمود تا مردی از

اهل بیت من را برانگیزد و او دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. (تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ۴۶۴)

علّامه در خدمت امام زمان علیه السلام

علّامه حلّی (متوفی ۷۲۶ ه. ق) در زادگاهش «حلّه» سکونت داشت و دارای حوزه درس بود، او هر شب جمعه با وسایل آن زمان، از حلّه به کربلا برای زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام می رفت، (با این که بین این دو شهر بیش از ده فرسخ فاصله بود) با این کیفیّت که بعدازظهر پنج شنبه سوار بر الاغ خود، به راه می افتاد و شب جمعه در حرم مطهّر امام حسین علیه السلام می ماند و بعدازظهر روز جمعه به «حِلّه» مراجعت می کرد.

در یکی از روزها که به طرف کربلا رهسپار بود، در راه شخصی به او رسید و همراه علّامه به کربلا می رفتند، علّامه با رفیق تازه اش هم صحبت شد و در این میان مسایلی به میان آمد، علّامه دریافت که با مرد بزرگ و عالِمی سترگ هم صحبت شده است، هر مسأله مشکلی می پرسید، رفیق راهش جواب می داد، از وسعت علم رفیق راهش، متحیّر ماند، با هم گرم صحبت بودند تا آن که در مسأله ای، آن شخص برخلاف فتوای علّامه فتوا داد.

علّامه گفت: «این فتوای شما برخلاف اصل و قاعده است، دلیلی هم که این عقیده را از بین ببرد نداریم». آن شخص گفت: «چرا دلیل موثّقی داریم که شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب در وسط فلان صفحه آن را نقل کرده است».

علّامه گفت: «من چنین حدیثی را در کتاب تهذیب ندیده ام».

آن شخص گفت: «کتاب تهذیبی که در پیش تو است، در فلان صفحه و سطر، این حدیث مذکور است».

علّامه در دنیایی از حیرت فرورفت، از این رو که این شخص ناشناس تمام علایم و خصوصیّات نسخه منحصر به فرد کتاب تهذیب را که او داشت می داند لذا درک کرد که در پیشگاه شخص بزرگی قرار گرفته، از این رو مسایل پیچیده ای که برای خودش حل نشده بود، را مطرح کرد و جواب شنید، در این وقت تازیانه ای که در دست داشت به زمین افتاد دراین هنگام از آن شخص ناشناس پرسید: «آیا در غیبت کبرای امام زمان علیه السلام امکان ملاقات با آن حضرت وجود دارد؟». آن شخص ناشناس که تازیانه را از روی زمین برداشته بود و به علّامه می داد دستش به دست علّامه رسید و گفت:

«چگونه نمی توان امام زمان علیه السلام را دید در صورتی که اکنون دستش در دست تو است!».

علّامه با شنیدن این سخن، خود را به دست و پای امام زمان علیه السلام انداخت، و آن چنان محو عشق او شد که مدّتی چیزی نفهمید و پس از آن که به حال عادّی خود بازگشت، کسی را در آن جا ندید، بعد که به منزل مراجعت نمود و کتاب تهذیب خود را باز کرد، دید آن حدیث با همان علایم از صفحه و سطر، تطبیق می کند، در حاشیه آن صفحه کتاب، نوشت: «این حدیثی است که مولایم، امام زمان علیه السلام مرا به آن خبر داده است».

عدّه ای از علما، همان خط را در حاشیه همان کتاب دیده اند.(۱)

کشته شدن شیطان به دست امام زمان علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که حضرت قائم علیه السلام ظهور می کند (از مکّه) به کوفه می آید و در مسجد کوفه (که یاران سلحشور اطرافش را گرفته اند) شیطان به حضور آن حضرت می رسد و زانوی (عجز) به زمین می زند و می گوید: یا ویلاه من هذاالیوم: «ای وای از این روز».

آن گاه امام زمان علیه السلام موی پیشانی شیطان را گرفته و گردنش را می زند و او را به هلاکت می رساند، و این روز همان روز «وقت معلوم» است (که در آیه ۳۷ و ۳۸ سوره حجر آمده: خداوند تا روز «وقت معلوم» به شیطان مهلت می دهد).(۲)

لطف امام زمان علیه السلام

شیخ حرّ عاملی (محمّدبن حسن متوفّی ۱۱۰۴ هق) از مراجع و علمای بزرگ قرن دوازدهم است، که کتاب های نفیسی از او به یادگار مانده مانند وسایل الشّیعه (در ۲۰ جلد) و اثباه الهُداه (در ۷ جلد) و...

او از مردم جبل عامل لبنان بود، به ایران آمد و در مشهد در جوار مرقد شریف حضرت رضا علیه السلام سکونت گزید، و در همان جا رحلت کرد و قبرش در صحن مطهّر حضرت رضا علیه السلام جنب مدرسه میرزا جعفر می باشد.

این مرد بزرگ نقل می کند: در ایّام کودکی در سنین ده سالگی بیماری بسیار سختی پیدا کردم

====

۱ اقتباس از دارالسّلام عراقی، ص ۷.

۲ اثباه الهداه، ج۷، ص ۱۰۱.

به گونه ای که در بستر مرگ قرار گرفتم و بستگانم اندوهگین و گریان، مهیّای عزا شدند و یقین کردند که امشب می میرم (حالت توجّه و توسّل به چهارده معصوم پیدا کردم).

در همان حالت بین خواب و بیداری، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام های دوازده گانه را دیدم، بر آنها سلام کردم و با یک یک آنها مصافحه نمودم، مخصوصا با امام صادق علیه السلام گفتگویی کردم که اکنون در خاطرم نیست که آن گفتگو چه بود، فقط این مطلب یادم هست که در حقّ من دعا کرد.

وقتی که به امام زمان حضرت قائم علیه السلام سلام کردم و با او مصافحه نمودم سخت گریه کردم، عرض کردم مولای من! می ترسم در این بیماری بمیرم، در صورتی که هنوز بهره ای از علم و عمل در عمر خود نگرفته ام.

فرمود: نترس، در این بیماری نخواهی مرد، بلکه خداوند به تو شفا می دهد، و عمر طولانی به تو عنایت می کند، سپس کاسه ای که در دست داشت به من داد، از شربت آن نوشیدم و همان دم حالم خوب شد و به طور کلّی بیماریم برطرف گردید و برخاستم نشستم، بستگانم تعجّب کردند که من خودم برخاستم و نشستم و بیماریم برطرف شده است.

تا چند روز، قضیّه را به آنها نگفتم، بعدا موضوع شفا را برای آنها تعریف کردم و آنها به راز شفای من آگاه شدند.(۱)

====

۱ اثباه الهداه، ج۷، ص ۳۷۸.

«أَیْنَما تَکوُنوُا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ»

پیام (۲۵) یاد مرگ و قیامت

«أَیْنَما تَکوُنوُاْ یُدْرِکْکُّمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنتُمْ فی بُروُجٍ مُّشَیَّدَهٍ...» (نساء/ ۷۸)

«کُلُّ نَفْسٍ ذآئِقَهُ الْمَوْتِ ...» (آل عمران/ ۱۸۵)

«إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُم مَیِّتوُنَ ...» (زمر/ ۳۰)

یاد مرگ غفلت ها و شهوت ها و هوس ها را از بین می برد و وعده های خداوند را در قلب ها زنده می کند و دنیا را کوچک و حرص به آن را زایل می نماید از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت فکر کردن بهتر از یک سال عبادت است و در روایتی بهتر از یک شب عبادت و در روایتی بهتر از شصت سال عبادت و در روایتی بهتر از هفتاد سال یا هفتاد هزار سال عبادت است» و کسی که مرگ و بیچارگی خود را در وقت مردن و در قبر و قیامت به یاد بیاورد به دنیا مشغول نمی شود.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «به یاد شکسته شدن لذّت ها باشید گفته شد: چه چیز را می فرمایید؟ فرمود: رسیدن مرگ را می گویم که هر که در خوشی آن را یاد کند دنیا بر او تنگ می شود و اگر در سختی آن را یاد کند دنیا بر او گشاده می شود، همانا مرگ اوّلین منزل آخرت و آخرین منزل دنیاست و خوشا به حال کسی که در اوّلین منزل آخرت گرامی داشته شود و در پایان عمر به استقبال مرگ برود همانا مرگ از همه چیز به انسان نزدیک تر است و انسان او را از همه چیز دورتر می پندارد.»(۲)

====

۱ عن النبیّ صلی الله علیه و آله : تفکّر ساعه خیر من قیام لیله و فی روایه: من عباده سنه و فی اخری سبعین سنه و أخری سبعین ألف سنهٍ. (تفسیرها فی ج ۱،۴۹۰) فی قوله تعالی: «الّذین یذکرون اللّه قیاما و قعودا...». (الکافی، ج ۲، ۵۴ و الوسائل ج ۱۱، ۱۸۳)

۲ و قال صلی الله علیه و آله : أذکروا هادم اللّذات قیل و ماهو؟ یارسول اللّه فقال: الموت فماذکره عبد علی الحقیقه فیسعهٍ إلاّ ضاقت علیه الدنیا و لا ـ فیشدّهٍ إلاّ ـ اتّسعت علیه، والموت أوّل منزل من منازل الآخره و آخر منزل من منازل الدّنیا، فطوبی لمن أکرم عندالنزول بأوّلها و طوبی لمن أحسن مشایعته فیآخرها، و الموت أقرب الأشیاء من بنی آدم و هو یعدّه أبعد، فما أجرا الإنسان علی نفسه، و ما أضعفه من خلق. (مصباح الشریعه، ص ۵۸)

و فرمود: هر که لقای خدا را دوست بدارد خداوند نیز لقای او را دوست می دارد و هر که لقای او را دوست بدارد خداوند نیز لقای او را دوست می دارد و هر که لقای او را دوست نمی دارد خداوند نیز لقای او را دوست نمی دارد.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «بندگان خدا! من شما را به تقوای خدا، و فراوان به یاد مرگ بودن سفارش می نمایم و از دنیایی که به احدی قبل از شما کام نداد و به احدی نیز بعد از شما کام نخواهد داد پرهیز می نمایم» سپس فرمود: «دنیا با مردم امروز همان گونه خواهد نمود که با مردم پیشین نموده است.(۲)

امام هشتم علیه السلام نیز فرمود: یاد مرگ بهترین عبادت شما می باشد.(۳)

قضای الهی و مرگ جالینوس

جالینوس که در حدود سال های ۱۳۱ تا ۲۰۱ میلادی می زیست، از بزرگ ترین پزشک های یونان باستان بود،(۴) او یکی از هشت طبیب جهان آن روز بود که مرجع و بنیان گذار قواعد علوم پزشکی بودند، او به قدری در علم طب، مهارت داشت که نقل می کنند چهارصد کتاب در این موضوع، تصنیف کرد.

و لکن در آخر عمر، اسهال گرفت، هرچه درمان کرد و برای کنترل اسهال کوشید، نه تنها خوب نشد بلکه اسهالش بیشتر شد، مردم از روی سرزنش به او گفتند: «تو با آن همه علم و دانش پزشکی، از معالجه خود عاجز مانده ای؟!».

او برای این که جلوی حرف مردم را بگیرد روزی آنها را به حضور طلبید و در حضور آنها دستور داد خمره ای حاضر کردند و آن را پر از آب نمود، و داروی اندکی (که خود ساخته بود) در میان آن خمره ریخت و پس از چند لحظه به حاضران گفت: آن خمره را بشکنید آنها خمره را شکستند با کمال تعجّب دیدند، آب آن چنان بسته شده بود که نریخت، سپس گفت: من این دارو

====

۱ و قال صلی الله علیه و آله : من أحبّ لقاءاللّه أحبّ اللّه لقاءه و من کره لقاءاللّه کره اللّه لقاءه. (المصدر)

۲ و قال علیه السلام : أوصیکم عباداللّه بتقوی اللّه و کثره ذکرالموت و أحذّرکم الدنیا اللّتی لم یمتع بها أحد قبلکم و لابقی لاحد بعدکم فسبیل من فیها سبیل الماضین من اهلها...(مصباح المتهجد، ص ۶۶۳)

۳ و قال الرّضا علیه السلام : ذکرالموت أفضل العباده (فقه الرضا، ص ۳۳۹)

۴ النجد فیالاعلام، ص ۱۶۴.

را برای بندآمدن اسهال، خوردم و نتیجه نگرفتم، بدانید که علم و تجربه در برابر قضای خدای متعال سودی نبخشید» و سرانجام با همان بیماری از این دنیای فانی رخت بربست.

پاسخ ابوذر به چهار سؤال

مردی نزد ابوذر آمد و چهار سؤال کرد و جواب آن را خواست، او پرسید:

۱ چرا ما مرگ را دوست نداریم و از آن وحشت داریم؟

۲ به نظر شما ورود ما بر خداوند (بعد از مرگ) چگونه است؟

۳ مقام ما را در پیشگاه خدا چگونه می بینی؟

۴ با رحمت وسیع خدا، آیا ما مشمول رحمت الهی نمی شویم؟

ابوذر در پاسخ سؤال اوّل گفت: زیرا شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را ویران نموده اید و دوست ندارید از خانه آباد به خانه ویران بروید.

و در پاسخ سؤال دوم گفت: ورود نیکوکاران شما مانند ورود مسافر به خاندان خود می باشد، ورود بدکاران شما مانند غلام فراری است که او را نزد آقایش برگردانند.

و در پاسخ سؤال سوم گفت: اعمال خود را بر قرآن عرضه کنید، خداوند می فرماید: «إِنَّ الاْبْرارَ لَفی نَعیمٍ وَ إِنَّ الْفُجّارَ لَفی جَحیم» (انفطار / ۳ و ۱۴): «نیکوکاران در نعمت های الهی هستند و بدکاران در دوزخند.» و در پاسخ سؤال چهارم گفت: (خداً در قرآن می فرماید:) «إِنَّ رَحْمَةَ اللّه قریبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ»(اعراف / ۵۶) «همانا رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است.»(۱)

شب های امام علی علیه السلام چگونه می گذشت؟

حبه عرنی گفت: شبی من و نوف در جلو خانه خوابیده بودیم، مقداری از شب گذشته بود ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدیم که دست بر روی دیوار گذاشته شبیه اشخاص واله و حیران این آیه را می خواند: «إنّ فیخلق السموات و الأرض» تا آخر آیه همین طور این آیات را می خواند مانند کسی که هوش از سرش پریده باشد روی به من کرده فرمود: حبه بیداری یا خواب؟ عرض کردم: بیدارم مولای من! شما این طور می کنید ما چه کنیم؟

در این هنگام متوجّه شدم قطرات اشک از دیده اش فرو باریده فرمود: «یا حبه! إنّ للّه موقفا

====

۱ اصول کافی، ج۲، ص ۴۵۸ (باب محاسبه العمل حدیث ۲۰).

و لنـا بين يـديه موقفـا لا‌ـيخفی علیه شـی ء من أعمالنـا یاحبه إنّ اللّه أقرب إلیّ و إلیک من حبل الوریـد، یا حبّه إنّه لایحجبنی و لاإیّاک عن اللّه شـی ء» حبه خدای روزی را برای حساب قرار داده و ما باید در آن روز به پیشگاه مقدّسـش بایستیم. کوچک ترین عمـل ما از نظر او مخفی نیست حبه! خـدای به من و تو (از رگ گردن نزدیک تر است هیـچ چیز نمی توانـد ما را از نظر خدا بپوشاند (و او پیوسته شاهد و ناظر ما است).

آن گاه رو به نوف نموده پرسـید: خوابی یا بیدار؟ او نیز عرض کرد: خواب نیسـتم یا امیرالمؤمنین! حال امشب شما مرا به گریه زیادی واداشت.

«فقال یا نوف إن طال بکائک فی هـذه اللیله مخافه اللّه تعالی قرت عیناک غـدا بین یـدی اللّه عزّوجلّ یانوف! إنّه لیس من قطره قطرت من عین رجـل من خشـیه اللّه إلاّ أطفأت بحارا من النیران إنّه لیس من رجل أعظم منزله عنـداللّه تعالی من رجل بکی من خشـیه اللّـه و أحـبّ فی اللّـه و أبغض فی اللّـه»؛ یعنی ای نـوف! اگر از ترس خـدا امشـب زیـاد گریـه کردی فردا در پیشگاه او شادمانی. ای نوف! بدان هر دانه اشـکی که از چشم به واسطه ترس از خدا ریخته شود دریاهایی از آتش را خاموش می کند و کسـی نزد خـدا محبوب تر و باارزش تر نیست از شخصـی که به واسـطه ترس از او اشک بریزد و در راه خـدا دوست بـدارد و برای او خشم داشـته باشد ای نوف! هرکه برای خدا دوست بدارد محبّت دیگری را بر او مقدّم نخواهد داشت. و هرکس عملی که مورد خشم خـدا است انجام دهـد از آن خیری نخواهـد دیـد و اگر دارای چنین خصوصـیّت شدیـد حقایق ایمان را تکمیل کرده ایـد. پس مقـداری آن دو را پنـد داد و متوجّهشان نمود و در آخر فرمایشات خود فرمود: پس شـما از خدای خود هراس داشته باشید.

آن گاه راه خود را گرفت و رد شد. در این موقع می گفت: «لیت شـعری فیغفلاتی أمعرض أنت عنّی أم ناظر إلی و لیت شعری فی طول منامی و قلّه شکری فی نعمک علی ما حالی؟»

یعنی ای کاش می دانسـتم در غفلت هایم از من روی گردانیده ای یا به من توجّه داری. خدایا کاش می دانستم در خواب های طولانی و کمی سپاسـگذاری که نسبت به نعمت های تو دارم حالم چگونه است در نزد تو؟ حبه گفت: به خدا قسم پیوسته در همین راز و نیاز و سوز و گداز بود تا صبح دمید.(۱)

====

۱ الکنی، ج۲، ص ۸۲.

«إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ»

پیام (۲۶) هراس از قیامت

«یا أیّهاالنّاس اتّقوا ربّکم واخشوا یوما لایجزی والد عن ولده و لامولود هو جاز عن والده شیئا إنّ وعداللّه حقّ فلاتغرّنکم الحیاه الدنیا و لایغرّنکم باللّه الغرور»

در این آیه به همه مردم اعلان خطر شده: که از خدا بترسید و به دنیا مغرور نشوید و از روزی که جز خدا هیچ فریادرسی برای انسان نیست و پدر و فرزند نیز به فریاد یکدیگر نمی رسند هراس داشته باشید.

مفاد آیه فوق این است که توشه آخرت خویش را از دنیا بردارید چنان که در آیه «یا أیّها الّذین آمنوا اتّقوااللّه و لتنظر نفس ماقدّمت لغد و اتّقوا اللّه إنّ اللّه خبیرٌ بما تعملون»[حشر، ۱۸] نیز به آن اشاره شده است. و لکن به نظر می رسد همه مردم جز مخلصین فریب دنیا و فریب شیطان را می خورند و از وعده های خدا غافل می شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن سخن طولانی در پاسخ شخصی که گفت: چه کسی دارای فکر صحیح می باشد؟ فرمود: کسی که فریب دنیا و مردم دنیا را نخورد [و از خدا غافل نشود]

در تفسیر مجمع البیان آمده که یکی از معصومین علیهم السلام فرمود: انسان کیس و دانا کسی است که همواره حساب اعمال خود را می کند و برای بعد از مرگ خویش می کوشد و انسان فاجر کسی است که از هوس های خود پیروی می کند و از خداوند تنها درخواست دنیا را می نماید.(۱)

مؤلف گوید: دنیا وسیله خوبی است برای نجات انسان و اگر مذمّتی از دنیا شده به معنای دلبستگی به دنیا و هدف قرار دادن آن است.

مرحوم مفید در ارشاد می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از کسی شنید که از روی ناآگاهی از دنیا

====

۱ فیالفقیه عن أمیرالمؤمنین علیه السلام حدیث طویل و فیه: قال السائل: فأیّ النّاس أثبت رأیا؟ قال: من لم یغرّه النّاس من نفسه و لم تغرّه الدنیا بتشویقها. (تفسیر نورالثقلین ج ۴،۲۱۷)

و فیالمجمع: و فیالحدیث: الکیّس من حاسب نفسه و عمل لما بعدالموت، و الفاجر من اتّبع نفسه هواها و تمنّی علی اللّه. (المصدر)

مذمّت می کرد از این رو به او فرمود: دنیا خانه صدق است برای کسی که او را به راستی شناخته باشد، و خانه عافیت است برای کسی که آن را درک کرده باشد، و خانه ثروت [و تأمین سرمایه[است برای کسی که از آن توشه بردارد. سپس فرمود: دنیا محلّ عبادت پیامبران خدا و نزول وحی الهی و مصلّای ملائکه و محلّ تجارت اولیای خداوند است و مردم در این دنیا رحمت الهی و بهشت را برای خود فراهم می کنند. سپس فرمود: با اوصاف یادشده چه کسی می تواند از دنیا مذمّت کند؟ در حالی که دنیا مردم را آگاه نموده و به همه آنان اعلان جدایی و فنا می دهد. دنیا با بلا و سرور خود آنان را به بلا و سرور آخرت آگاه می سازد تا این که فرمود: ای کسی که از دنیا مذمّت می کنی و مغرور به آن هستی چگونه دنیا تو را فریب داده آیا دنیا تو را با مردن پدران و مادران فریب داد!؟ و آیا دنیا به تو نشان نداد که با آن همه کوششی که تو برای شفای پدر و مادرت کردی مرگ از آنان دور نشد و در نهایت زیر خاک پنهان شدند؟(۱) [و همه اینها برای این بود که تو غافل نشوی و از دنیا برای آخرت خود توشه برداری].(تفسیر نورالثّقلین ج ۴،۲۱۷)

آمادگی پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفر مرگ

ابوسعید خُدری می گوید: «اُسامه بن زید» کنیزی را به صددینار خرید که پس از یک ماه پولش را بپردازد، و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود:

«آیا از اسامه تعجّب نمی کنید که متاعی را به وعده ادای قیمتش تا یک ماه خریده است! إِنَّ اُسامَةَ بْنَ زَیْدٍ لَطَویلِ الاْمَلِ: «اسامه پسر زید دارای آرزوی دراز است.» سپس فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در اختیار اوست پلک های چشم هایم را روی هم نمی گذارم مگر این که گمان

====

۱

و فی ارشاد المفید رحمه الله من کلام أمیرالمؤمنین علیه السلام لرجل سمعه یذمّ الدّنیا من غیر معرفه بمایجب أن یقول فیمعناها: الدنیا دار صدق لمن صدقها، و دار عافیه فهم عنها، و دار غنیً لمن تزوّد منها، و مسجد أنبیاء اللّه و مهبط وحیه، و مصلّی ملائکته، و متجر اُولیاءه اکتسبوا فیها الرحمه، و ربحوا فیها الجنّه، فمن ذا یذمّها؟ و قد آذنت بینها [إی بفراقها] و نادت بفراقها، و نعت نفسها، فشوّقت بسرورها إلی السرور، و ببلاءها إلی البلاء، تخویفا و تخذیرا و ترغیبا و ترهیبا، فیا أیّها الذامّ للدّنیا و المغترّ بتغریرها، متی غرّتک؟ أبمصارع آبائک فیالبلی؟ أم بمصارع أمّهاتک تحت الثری؟ کم علّلت بکفیّک و مرّضت بیدیک تبتغی لهم الشفاء و تستوصف لهم الأطباء، و تلتمس لهم الدواء، لم تنفعهم بطلبک، و لم تشفعهم بشفاعتک، قد مثّلت لک الدّنیا بهم مصرعک و مضجعک حیث لاینفعک بکاؤک و لایغنی عنک أحبّاؤک. (المصدر، و فینهج البلاغه، ج ۴،۳۲، خطبه ۱۳۱).

می کنم مهلت برای رسیدن پلک ها روی هم نباشد و پلکهایم را پس از روی هم گذاردن برنمی دارم، مگر این که گمان می کنم که دیگر مهلت روی هم گذاشتن به من داده نشود و من در این بین از دنیا بروم و لقمه ای در دهان نمی گذارم مگر آن که گمان می برم که به حلقومم نرسد و همان دم جان بسپرم. «یا بَنی آدَمَ! اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ فَعَدُّوا اَنْفُسَکُم مِنَ الْمُوتی...» «ای فرزندان آدم! اگر درست بیندیشید خود را آماده (سفر) مرگ می کنید، سوگند به خدا، آن چه از طرف خدا وعده داده شده اید، فراخواهد رسید، و شما قادر بر جلوگیری آن نیستید»(۱)

چگونگی مرگ سلیمان علیه السلام و بی وفایی دنیا

خداوند تمام امکانات دنیوی را در اختیار حضرت سلیمان گذاشت، او بر جنّ و انس و پرندگان و چرندگان و باد و رعد وبرق و...مسلّط بود، او روزی گفت: با آن همه اختیارات و مقامات هنوز به یاد ندارم که روزی را با شادی و استراحت به شب رسانده باشم، فردا دوست دارم تنها وارد قصر خود شوم و با خیال راحت استراحت کنم و شاد باشم و چون فردا رسید سلیمان وارد قصر خود، شد. درِ قصر را از پشت قفل کرد تا هیچ کس وارد قصر نشود و خود در نقطه اعلای قصر رفت و در آن جا به ملک و منال خود با شادی می نگریست، نگبانان قصر در همه جا ناظر بودند که کسی وارد قصر نشود.

ولی ناگهان سلیمان دید جوانی زیباچهره و خوش قامت وارد قصر شد، سلیمان به او گفت: «چه کسی به تو اجازه داد که وارد قصر گردی، با این که من امروز تصمیم داشتم سرم خلوت باشد و امروز را با آسایش بگذرانم؟!» جوان گفت: با اجازه خدا به این قصر وارد شدم.

سلیمان گفت: پروردگار قصر، از من سزاوارتر به قصر است، اکنون بگو بدانم تو کیستی؟

جوان گفت: اَنا مَلَکُ الْمَوْتِ: «من عزراییل هستم».

سلیمان: برای چه به این جا آمده ای؟ عزراییل گفت: لِاَقْبَضَ رُوحَکَ: «آمده ام تا روح تو را قبض کنم.»

سلیمان گفت: هرگونه مأمور هستی آن را انجام بده، امروز روز سرور و شادمانی و استراحت من بود، و خداوند نخواست که سرور و شادی من در غیر دیدار لقایش مصرف گردد.»

همان دم عزراییل جان او را قبض کرد، در حالی که سلیمان به عصایش تکیه داده بود، مردم و

====

۱ مجموعه ورّام، ج ۱، ص ۲۷۱۲۷۲.

جنّیان و سایر موجودات خیال می کردند که او زنده است و به آنها نگاه می کند، بعد از مدّتی بین مردم اختلاف نظر شد و گفتند: چند روز است سلیمان علیه السلام نه غذا می خورد و نه آب می آشامد و نه می خوابد و هم چنان نگاه می کند، بعضی گفتند: او خدای ما است، واجب است که او را بپرستیم.

بعضی گفتند: او ساحر است و خودش را این گونه به ما نشان می دهد و بر چشم ما چیره شده است ولی در حقیقت چنان که می نگریم نیست.

مؤمنین گفتند: او بنده و پیامبر خدا است، خداوند امر او را هرگونه بخواهد تدبیر می کند بعد از این اختلاف، خداوند موریانه ای به درون عصای او فرستاد، درون عصای او خالی شد، عصا شکست و جنازه سلیمان از ناحیه صورت به زمین افتاد، از آن پس جن ها از موریانه ها تشکّر و قدردانی کردند، چرا که پس از اطّلاع از مرگ سلیمان علیه السلام دست از کارهای سخت کشیدند.(۱)

ارزش خوف از خدا

به نقل ابوحمزه ثمالی،امام سجّاد علیه السلام فرمود: مردی با خانواده اش سوار بر کشتی شد که به وطن برسند. کشتی در وسط دریا در هم شکست و همه سرنشینان کشتی غرق شده و به هلاکت رسیدند، جز یک زن (که همسر همان مرد بود) او روی تخته پاره کشتی چسبیده و امواج ملایم دریا آن تخته را حرکت داد تا به ساحل جزیره ای آورد و آن زن نجات یافت و به آن جزیره پناهنده شد. اتّفاقا در آن جزیره راهزنی بود بسیار بی حیا و بی باک، ناگاه زنی را بالای سرش دید و به او گفت: تو انسانی یا جنّی؟ آن زن جریان خود را بازگو کرد، آن مرد بی حیا با آن زن به گونه ای نشست که با همسر خود می نشیند و آماده شد که با او زنا کند. زن لرزید و گریه کرد و پریشان شد، او گفت: چرا لرزان و پریشان هستی؟

زن با دست اشاره به آسمان کرد و گفت: اَفْرَقُ مِنْ هذا: «از این (یعنی خدا) می ترسم».

مرد گفت:

آیا تاکنون چنین کاری کرده ای؟ زن گفت: نه به خدا سوگند. مرد گفت: «تو که چنین کاری نکرده ای، و اکنون نیز من تو را مجبور می کنم، این گونه از خدا می ترسی، من سزاوارترم که از خدا بترسم». پس آن مرد همان جا برخاست و توبه کرد و به سوی خانواده اش رفت و همواره در

====

۱ عیون اخبارالرّضا، ج۱، ص ۲۶۵ در قرآن آیه ۱۴ سوره سبأ به این جریان اشاره شده است.

حال توبه و پشیمانی به سر می برد. تا روزی بیابان حرکت می کرد، در راه به راهب (عابد مسیحیان) برخورد که او نیز به خانه اش می رفت، آنها همسفر شدند، هوا بسیار داغ و سوزان بود، راهب به او گفت: دعا کن تا خدا ابری بر سر ما بیاورد تا در سایه آن، به راه خود ادامه دهیم. گنهکار گفت: من در نزد خود کار نیکی ندارم تا جرأت به دعا و درخواست چیزی از خدا داشته باشم. راهب گفت: پس من دعا می کنم تو آمین بگو.

گنهکار گفت: آری خوب است. پس راهب دعا کرد و او آمین گفت، اتّفاقا دعا به استجابت رسید و ابری آمد و بالای سر آنها قرار گرفت و سایه ای برای آنها پدید آورد، هر دو زیر آن سایه قسمتی از روز را راه رفتند تا به دوراهی رسیدند و از همدیگر جدا شدند ولی چیز ی نگذشت که معلوم شد ابر بالای سر آن جوان گنهکار قرار گرفت و از بالای سر راهب رد شد.

راهب نزد آن جوان آمد و گفت:

تو بهتر از من هستی، و آمین تو به استجابت رسیده نه دعای من، اکنون بگو بدانم چه کار نیکی کرده ای؟

آن جوان جریان آن زن و توبه و خوف خود را بیان کرد راهب به راز مطلب آگاه شد و به او گفت: «غُفِرَ لَکَ ما مَضی حَیْثُ دَخَلَکَ الْخَوْفُ فَانْظُر کَیْفَ تَکُونُ فیما تَسْتَقْبِلُ» «گناهان گذشته ات به خاطر ترس از خدا آمرزیده شد، اکنون مواظب آینده خود باش».(۱)

حساب قیامت

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به سلمان و اباذر هر کدام درهمی داد. سلمان درهم خود را انفاق کرد و به بینوایی بخشید ولی اباذر صرف در مخارج خانواده خود کرد، روز بعد حضرت دستور داد آتشی افروختند و سنگی را بر روی آن گذاردند. همین که سنگ گرم شد و حرارت شعله های آتش در دل آن اثر کرد سلمان و اباذر را پیش خواند و فرمود هر کدام باید بالای این سنگ بروید و حساب درهم دیروز را بدهید. سلمان بدون درنگ و ترس پای بر سنگ گذاشت و گفت: (انفقت فیسبیل اللّه) در راه خدا دادم.

وقتی که نوبت به اباذر رسید ترس او را فراگرفت، از این که پای برهنه را روی سنگ بگذارد و تفصیل مصرف یک درهم را بدهد. از این رو در تحیّر بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از تو گذشتم زیرا

====

۱ اصول کافی، ج۲، ص ۷۰ (باب الخوف حدیث ۸).

تاب گرمای این سنگ را نداری و حسابت به طول می انجامد. ولی بدان صحرای محشر از این سنگ گرم تر است و تابش آفتاب قیامت از شعله های فروزان آتش سوزان تر. سعی کن با حساب پاک و دامنی نیالوده به معصیت وارد محشر شوی.(۱)

پیروان ائمّه علیهم السلام در هنگام مرگ

صدوق از حضرت عسکری علیه السلام و ایشان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردند: که فرمود: مؤمنین همیشه از عاقبت خود در ترسند و یقین ندارند که مشمول رضایت خدا واقع می شوند یا نه تا موقع مرگ، مؤمن وقتی که ملک الموت را دید در آن شدّت درد بسیار متأثّر است که اکنون از خانواده و اموال خود جدا می شود با این که به آرزوهایش نرسیده ملک الموت به او می گوید: آیا هیچ عاقلی برای مال و ثروتی که فایده ندارد، غصّه می خورد با این که خداوند به جای آن چندین هزار برابر به او داده است؟ می گوید: نه ملک الموت اشاره می کند به طرف بالا نگاه کن او می بیند قصرهای بهشت و درجات آن را که از حدود آرزو هم خارج است به او می گوید: این جا منزل تو است و این ها را خداوند به تو عنایت کرده و افراد صالح از خانواده ات با تو در همین جا ساکن می شوند آیا راضی هستی در عوض ثروت و مال دنیا این مقام را به تو بدهند؟ او می گوید:

آری به خدا قسم راضی ام. سپس می گوید: باز نگاه کن وقتی توجّه می کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فرزندان ارجمند ایشان را در اعلا علّیین می بیند ملک الموت می گوید: اینها همنشین و انیس تو هستند آیا به جای کسانی که در این جهان از آنها مفارقت می کنی راضی نیستی اینها با تو باشند؟ می گوید چرا به خدا قسم راضیم و این است تفسیر و معنای آیه شریفه «إنّ الّذین قالوا ربّنااللّه ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکه ألّا تخافوا»فما أمامکم من الأهوال فقد کفیتموه و لاـتحزنوا علی ماتخلفونه من الذراری و العیال و الأموال فهذا ماشاهدتموه فیالجنان بدلاً منهم و أبشروا بالجنّه الّتی کنتم توعدون هذه منازلکم و هؤلاء أناسکم و جلّاسکم نحن أولیائکم فیالحیوه الدّنیا و فیالآخره و لکم فیها ماتشتهی أنفسکم و لکم فیها ماتدّعون نزلاً من غفور رحیم. یعنی کسانی که می گویند: خدای خالق ماست و در این راه استقامت می ورزند بر آنها نازل می شود ملائکه و می گویند نترسید از شدائدی که در جلو دارید ما آنها را برطرف کرده ایم و محزون نشوید بر اموال و عیال و فرزندانی که این جا

====

۱ خزینه الجواهر، ص ۳۵۶.

می گذارید آن چه مشاهده می کنید در بهشت عوض آنهاست و بشارت باد شما را به آن بهشتی که وعده داده شدید. این جا است منزل شـما و اینهایند همنشـین و رفیق شـما ما دوسـتان شـماییم در دنیا و آخرت هرچه بخواهید و میل داشته باشید در این بهشت آماده است. (کشکول بحرانی، ص ۹۸)

ص :۹۹

«أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ»

پیام (۲۷) تکبّر و تواضع

«تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لايُرِيدوُنَ عُلُوّا فِي الْاءرْضِ وَ لافَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ»(قصص/ ۸۳)

«... وَلاَتَمْشِ فِي الْاَءرْضِ مَرَحا إِنَّ اللَّهَ لايُحِبُّ كُلَّ مُختالٍ فَخُورٍ» (لقمان/ ۱۸)

«... أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ» (زمر/ ۶۰)

«إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِروُنَ عَنْ عِبَادَتِى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر/ ۶۰)

همان گونه که مشاهـده می شود جایگاه متکبّران دوزخ و عـذاب می باشـد و شـرط نجات این است که انسان در این دنیا اهل تکبّر و بزرگی و فساد در روی زمین نباشد. همان گونه که خداوند می فرماید: «تلك الدّار الآخره نجعلها للّذين لايريدون علوّا فيالأرض و لافسادا و العاقبه للمتّقين».

حضـرت لقمان به فرزنـد خود فرمود: با تکبّر بر روی زمین راه مرو چرا که تو نه قدرت شـکافتن زمین را داری و نه قامت تو به کوه ها می رسد.

امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز در خطبه قاصـعه می فرمایـد: اوّلین کسـی که تکبّر نمود شـیطان بود و متکبّر ملعون و غـاصب حق الهی می باشد.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: ای ابوذر! کسی که بمیرد و درقلب او ذرّه ای از کبر باشد بوی بهشت به او نمی رسد جز آن که پیش از مردن توبه کند. [و خصلت کبر را از خود دور نماید].(۲)

امام صادق علیه السـلام فرمود: کسـی که خود را بهتر از دیگران بدانـد از مسـتکبران خواهـد بود. راوی گوید: به آن حضـرت گفتم: ممکن است به این علّت او خود را بهتر از دیگری می داند که از انجام

---

۱ قـال علی علیه السـلام فیـالخطبه القاصـعه: «و أوّل من تكـبّر إبليس و إنّ المتكـبّر ملعـون غـاصب حقّ اللّه تعـالی» (مسـتدرک السّفینه، ج ۹،۷)

۲ أوصـی رسـول اللّه لأـبی ذرّ و قـال لـه: مـن مـات و فيقلبـه مثقـال ذرّه مـن كـبر لـم يجـد رايحه الجنّه إلاّـ أن يتـوب قبل ذلك...»(المصدر)

گناه عافیت یافته و دیگری گرفتار گناه شده است. امام علیه السلام فرمود: هرگز چنین چیزی صحیح نیست چرا که ممکن است او مورد عفو خدا واقع شود و تو مؤاخذه شوی مگر تو قصّه ساحران موسی علیه السلام را نخواندی؟ [که عاقبت نیکی پیدا کردند]سپس فرمود: چه زیادند کسانی که خداوند نعمت های خود را به آنان داده و گناهانشان را پوشانده و مردم ثناگوی آنان شده اند [و آنان از خطاها و عیوب خود غافل مانده اند.(۱)]

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: یوسف علیه السلام چون در مقابل پدر خود از مرکب پیاده نشد، پیامبری از نسل او برداشته شد. (کافی، ج ۲،۳۱۱)

و فرمود: افسار هر انسانی به دست ملکی است، اگر تکبّر کند آن ملک گوید: پایین بیا خدا تو را پایین آورد و از آن پس او در نظر مردم کوچک خواهد شد و اگر تواضع کند خداوند او را بالا می برد و در نظر مردم بزرگ خواهد شد و آن ملک به او می گوید: پایین بیا خدا تو را توفیق تواضع دهد. پس او همیشه خود را ناچیزتر از همه مردم می داند. و نزد مردم عزیزتر از همه می باشد.(۲)

احترام علی بن جعفر از امام جواد علیه السلام

علی بن جعفر علیه السلام برادر امام کاظم علیه السلام از امامزادگان بزرگ و فقیهان پرهیزکار است، در مورد قبر ایشان سه قول نوشته اند: ۱ در قم (آخر چهارمردان کنار مزار شهدا) ۲ در خارج قلعه سمنان ۳ در قریه عریض، واقع در یک فرسخی مدینه.

علی بن جعفر علیه السلام در زمان امام جواد علیه السلام از علمای سالمند و فقهای باسابقه به شمار می آمد.

محمّدبن حسن بن عمّار می گوید: در مدینه در محضر علی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم و روایاتی

====

۱ و قال الصادق علیه السلام : «و من ذهب یری أنّ له علی الآخر فضلاً فهو من المستکبرین» فقلت له: إنّما یری أنّ له علیه فضلاً بالعافیه اذ رآه مرتکبا للمعاصی؟ فقال علیه السلام : هیهات هیهات، فلعلّه أن یکون قدغفر له ماأتی و أنت موقوف تحاسب، أما تلوت قصّه سحره موسی؟ ثمّ قال: کم من مغرور بما قد أنعم اللّه علیه و کم من مستدرج یستراللّه علیه، و کم من مفتون بثناء النّاس علیه...الخبر. (المصدر عن البحار ج ۷۸،۲۲۵ و ج ۷۳،۲۲۶)

۲ کافی عن أبی عبداللّه قال: ما من عبد إلاّ و فی رأسه حکمه و ملک یمسکها: فإذا تکبّر قال: إتّضع وضعک اللّه فلایزال أعظم النّاس فی نفسه و أصغر النّاس فی أعین النّاس و إذا تواضع رفعه اللّه عزّوجلّ ثمّ قال له: إنتعش نعشک اللّه فلایزال أصغر النّاس فینفسه و أرفع النّاس فی أعین النّاس. (الکافی، ج ۲، ۳۱۲).

را که از امـام کـاظم علیه السـلام نقـل می کرد می نوشـتم. در این هنگـام امام جواد علیه السـلام که آن وقت نوجوان بود وارد مسـجد شد، ناگهان دیدم علی بن جعفر بدون ردا و با پای برهنه برخاست و به استقبال امام جواد علیه السلام رفت و خود را به روی او افکند و دست او را بوسید. امام جواد علیه السلام فرمود: «عموجان خدا تو را رحمت کند بنشین». علی بن جعفر گفت: ای آقای من چگونه بنشینم با آن که شما ایستاده ای.

هنگامی که علی بن جعفر علیه السـلام به جلسه درس خود بازگشت، شاگردان از روی سرزنش گفتند: تو عموی پدر حضرت جواد علیه السلام هستی، و ما دیدیم که دست او را بوسیدی و آن چنان احترام کردی که دور از معمول بود؟!

علی بن جعفر علیه السـلام در پاسـخ آنهـا، دست به محـاسن سـفید خود گرفت و فرمود: سـاکت باشـید، هنگـامی که خـداوند صاحب این محاسن سـفید را شایسـته امامت ندانست و این جوان را شایسته آن نمود و مقام شامخ امامت را به او تفویض کرد، آیا من فضل او را انکار کنم؟ پناه می برم به خدا از این سخن که شما می گویید بلکه من بنده امام جواد علیه السلام هستم.

از احترام هـای علی بن جعفر علیه السـلام به امـام جواد این است که هرگـاه امـام جواد علیه السـلام می خواست به جایی برود، علی بن جعفر علیه السلام برمی خاست و کفش او را جفت می کرد.

روزی طبیبی برای فصد (گشودن سر رگ) امام جواد علیه السلام آمد، علی بن جعفر به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای سرور من! اجازه بده اوّل رگ مرا قطع کند تا تیزی و سوزش نشتر از شما به من برسد.(۱)

تکبّر = خشم خدا

حوّاریّون (یاران مخصوص) حضـرت عیسـی علیه السـلام دور عیسـی علیه السـلام را گرفتند و پرسیدند: در میان سختی ها، چه چیز از همه سـخت تر است؟ آن حضـرت فرمود: «غضب و خشم خـدا، از همه چیز سـخت تر است». آنها عرض کردنـد: به چه وسـیله خود را از خشم خـدا حفظ کنیم؟ حضـرت عیسـی علیه السـلام فرمود: «خشم نکنیـد» (یعنی هنگام خشم، خود را کنترل نمایید) آنها پرسـیدند: چه چیز باعث خشم می شود؟ عیسی علیه السلام فرمود: تکبّر و خودکامگی و غرور، و کوچک شمردن مردم، موجب خشم می شود.(۲)

====

۱ انوارالبهیّه، محدّث قمی، ص ۲۷۴۲۷۵.

۱ مدرک قبل، ص ۲۸۹.

«إِنَّ ما توُعَدوُنَ لَآتٍ»

پیام (۲۸) وعده های الهی خواهد آمد

«إِنَّ ماتوُعَدوُنَ لَآءَتٍ وَ ما أَنْتُم بِمُعْجِزِينَ» (انعام/ ۱۳۴)

از آیات قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام ظاهر می شود که مؤمن باید هر آنی منتظر وعده خداوند باشد و وعده های مرگ و قیامت و حساب را نزدیک بداند و از تسویف و تأخیر اعمال خیر و آرزوهای دنیایی بپرهیزد و به خود وعده ماندن در دنیا را ولو برای یک روز ندهد وگرنه غافل خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: کسی که فردا را از عمر خود می پندارد مرگ را به معنای صحیح خود نپنداشته است.(۱)

و فرمود: هیچ بنده ای آرزوی طولانی پیدا نمی کند جز آن که اعمال او ناپسند خواهد بود.(۲)

و فرمود: اگر بنده خدا می دید که اجل او چگونه با سرعت به طرف او می آید دنیاو آرزوهای آن برای او مبغوض می بود.(۳)

امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر رفت و خطبه ای خواند و فرمود: «دو خصلت امّت های پیشین را هلاک نمود و شما و آیندگان را نیز هلاک خواهد کرد: ۱ آرزوهایی که سبب فراموش کردن قیامت شود ۲ هوس رانی هایی که انسان را از راه دین جدا کند» سپس از منبر پایین آمد.(۴)

در حدیث قدسی آمده که خداوند می فرماید: ای فرزند آدم تو هر روز رزق خود را می خوری و باز اندوه [دنیا را] داری و آن چه سبب طغیان تو می شود را از من طلب می کنی در حالی که از دنیا به اندازه نیاز خود در اختیار داری.(۵)

====

۱ قال عليّ عليه السلام : «ما أنزل الموت حقّ منزلته من عدّ غدا من أجله» (البحار، ج ۷۰، ۱۶۶)

۲ و قال عليه السلام : «ماأطال عبدالأمل إلاّ أساء العمل» (المصدر)

۳ و كان عليه السلام يقول: «لو أرى العبد أجله و سرعته إليه لأبغض الأمل و طلب الدنيا» (المصدر)

۴ خطب عليّ عليه السلام فقال: «إنّما أهلك النّاس خصلتان، هما أهلكتا من كان قبلكم و هما مهلكتان من يكون بعدكم: أمل ينسى الآخره، و هوىً يضلّ عن السبيل» ثمّ نزل.(المصدر، ص ۱۶۷)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که می داند از دوستان خود جدا می شود و در قبر ساکن می گردد و حسابی در پیش دارد و آن چه می گذارد برای او سودی ندارد و به آن چه می فرسد نیازمند است، سزاوار است که آرزوهای خود را از دنیا کوتاه کند و همواره به اعمال [شایسته] بپردازد.(۱)

نصیحت بهلول به هارون الرّشید

بهلول عاقل، ولی دیوانه نما، از شاگردان برجسته مکتب امام صادق علیه السلام بود که برای حفظ دین خود، خود را به دیوانگی زده بوده، سالی هارون با خدم و حشم و جلال و جبروت برای حج به سوی مکّه حرکت می کرد، در مسیر راه وارد کوفه شد در بیرون کوفه بهلول را دید که بر نِی سوار شده و با کودکان بازی می کند، مأمورین بهلول را از سر راه رد کردند.

هارون بهلول را خواست و به او گفت: مرا موعظه کن.

بهلول گفت: تو را به چه چیز موعظه و نصیحت کنم، آن گاه اشاره به قبرستان و کاخ های ویران شده شاهان (در مدائن) کرد و گفت: هذِهِ قُصُورُهُمْ وَ هذِهِ قُبُورُهُم: «این کاخ هایشان و این هم قبرهایشان!!»

در نقل دیگر آمده: وقتی که در کوفه کجاوه پرزرق و برق هارون نزد بهلول رسید بهلول با صدای بلند گفت: هارون! هارون! هارون الرّشید گفت: این کیست: که جسورانه مرا صدا می زند. گفتند: بهلول است.

و چون هارون سر از کجاوه بیرون آورد. بهلول گفت: از قدامه بن عبداللّه عامری روایت شده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مراسم حج دیدم بر شتر سرخ مویی سوار بود و جهاز شتر او کهنه و مندرس شده بود، نه کسی را از او دور می کردند و نه مزاحم کسی می شدند». بنابراین تواضع در این سفر بهتر از تکبّر و آن همه تشریفات است.

هارون تحت تأثیر نصیحت بهلول واقع شد و گفت: أحسنت بیشتر بگو. تا این که بهلول این دو شعر را به عنوان نصیحت خواند:

====

۱ قال اللّه تعالی: «یابن آدم فیکلّ یوم تؤتی برزقک و أنت تحزن، و ینقص من عمرک و أنت لاتحزن تطلب مایطغیک، و عندک مایکفیک» (المصدر)

۲ قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : «من أیقن أنّه یفارق الأحباب، و یسکن التراب، و یواجه الحساب، و یستغنی عمّا خلّف، و یفتقر إلی ماقدّم، کان حریّا بقصر الأمل، و طول العمل». (المصدر)

هَبْ اَنَّکَ قَدْ مَلِکَتْ الاْرْضَ طُرّا وَ دانَ الْعِبادُ فَکانَ ماذا؟

اَلَستَ تَصیرُ فیقَبْرٍ وَ یَحْثُوا عَلَیْکَ تُرابَهُ هذا و هذا

«گیرم که تو مالک تمام زمین شدی، و همه انسان ها زیر سلطه تو درآمدند، عاقبت چه خواهدشد؟ سرانجام وارد قبر می شوی، و این و آن خاک بر سرت می ریزند.»

هارون، دستور داد جایزه ای به بهلول بدهند، بهلول نپذیرفت و گفت: آن را از کسانی که گرفته ای به صاحبانش برگردان.(۱)

نصیحت پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبر

بُراءِ بن عازب یکی از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، نظرش به جمعیّتی افتاد که اجتماع کرده بودند، پرسید: آنها چرا اجتماع کرده اند؟ گفتند: شخصی از دنیا رفته، برای او قبر می کنند.

آن حضرت تا نام قبر را شنید، به سوی آن جمعیّت رفت و من در حضورش بودم دیدم آن حضرت دوزانو کنار قبر نشست، من به آن سوی قبر رفتم و روبروی پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادم تا تماشا کنم که آن حضرت چه می کند؟ دیدم آن حضرت گریه سختی کرد که قطرات اشکش خاک زمین را تر نمود، آن گاه در همان حال به حاضران رو کرد و فرمود: «إِخوانی لِمِثْلِ هذا فَاَعِدّوا.» «برادرانم برای مثل این (مرگ و خانه قبر) خود را آماده کنید.»(۲)

خدایا گوش شنوا به ما بده، تا این نصیحت پرمعنا و عبرت انگیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله را فراموش نکنیم و از مرکب غرور پیاده شده و در فکر عاقبت خود باشیم.

عدالت خدا

امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبری از پیامبران بنی اسرائیل علیه السلام به مردی گذر کرد، دید قسمتی از بدنش در زیر دیواری است و قسمتی از آن بیرون از دیوار و مرغان پرنده او را از هم پاشیده و سگان تنش را دریده بودند، از آن جا می گذشت و شهری را مشاهده کرد و وارد آن شهر گردید، دید یکی از بزرگان آن شهر، مرده است و او را بر روی تختی نهاده اند و با پارچه دیبا (و ابریشم)

====

۱ اعیان الشّیعه، ج ۳، ص ۶۲۰ و ۶۲۱.

۲ مستدرک الوسایل، باب ۷۲، حدیث ۱۵.

کفن کرده اند و دور آن تخت، منقل های عود (ماده خوشبو) است که می سوزد.

آن پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! من گواهی می دهم که تو حاکم عادلی هستی و به کسی ستم نمی کنی (امّا) آن (مرد اوّل) بنده تو است که به اندازه یک چشم به هم زدن به تو شرک نورزید، و به آن مرگ که من دیدم (نصف بدنش زیر دیوار و نصف دیگر را مرغان و سگان می خورند) او را می راندی ولی این شخص (دوم) که به اندازه یک چشم به هم زدن به تو ایمان نیاورده این چنین (با تشریفات) او را میراندی.

خداوند فرمود: آری من! همان گونه که گفتی حاکم عادلی هستم که ستم نکنم، آن بنده من (مرد اوّل) گناهی پیش من داشت، او را با آن وضع میراندم تا مرا دیدار کند، و گناهی بر او نباشد و این بنده من (مرد دوم) کار نیکی نزد من داشت او را با چنین وضعی میراندم تا مرا ملاقات کند و کار نیکی نداشته باشد (و طلبکار من نباشد).(۱)

====

۱ اصول کافی، ج۲، ص ۴۴۶ (باب تعجیل العقوبه حدیث۱۱).

«يَوْمَ لايَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُون»

پیام (۲۹) توشه قیامت

«یوم لاینفع مال و لابنون الاّ من أتی اللّه بقلب سلیم» (شعراء/ ۸۹)

«یا أَیُّهَا الَّذین آمنوا أنفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لابَیْعٌ فیهِ وَ لَاخُلَّهٌ وَ لَاشَفاعَهٌ ...» (بقره/ ۲۵۴)

پیام آیه اوّل و دوم این است که در قیامت [بعد از ایمان و معرفت] چیزی جز قلب سالم نجات بخش انسان نیست و در آن روز خرید و فروش و رفاقت و شفاعت [بدون اذن خدا[سودی برای انسان ندارد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اوّل می فرماید: قلب سلیم قلبی است که چون خدا را ملاقات کند جز خدا در آن نباشد سپس فرمود: هر قلبی که در آن شرک و یا شک باشد ساقط است و هدف خداوند از دستور زهد در دنیا این بوده که قلب ها [پاک و] متوجّه به قیامت و آخرت باشند.(۱)

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: قلب سلیم قلبی است که سالم از حبّ دنیا باشد.(۲) [از این رو] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ریشه همه خطاها حبّ دنیا می باشد.(۳)

امام صادق علیه السلام می فرماید: صاحب نیّت صادقانه همان صاحب قلب سلیم است چرا که تا علاقه های قلبی از مطامع دنیا قطع نشود نیّت انسان [در انجام کارها] خدایی نمی شود، سپس امام علیه السلام به آیه «یوم لاینفع مال و لابنون إلّا من اتی اللّه بقلبٍ سلیمٍ» استشهاد نمود.(۴)

====

۱ سفیان بن عینیه قال سألته عن قول اللّه عزّوجل «إلّا من أتی اللّه بقلب سلیم» قال: القلب السلیم الّذی یلقی ربّه و لیس فیه أحد سواه قال: و کلّ قلب فیه شرک أو شکّ فهو ساقط: و إنّما أراد بالزهد فیالدنیا لتفزع قلوبهم إلی الآخره. [خ لتفرغ قلوبهم]. (تفسیر نورالثقلین ج ۴ ، ۵۸ و رواه فیالکافی ج ۲،۱۶)

۲ و عن الصادق علیه السلام إنّه قال: هو القلب الّذی سلم من حبّ الدنیا. (المصدر)

۳ و قال النّبی صلی الله علیه و آله : حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه. (المصدر)

به نظر می رسد تا خصلت تواضع در وجود انسان پدید نیاید قلب سالم نخواهد شد.

امام کاظم علیه السلام می فرماید: تواضع درجاتی دارد، یکی از آنها این است که انسان قدر و اندازه خود را بشناسد و با قلب سالم [و کمال رضایت بدون حسد و کبر و...] خود را در جایگاه خویش قرار دهد و از اندازه خود تجاوز نکند، و برای مردم نخواهد جز آن چه را برای خود می خواهد، و بدی ها و زشتی های دیگران را با خوبی ها و اخلاق نیک خود اصلاح نماید و خشم خود را فروببرد، و بداند که خداوند محسنین و نیکوکاران را دوست می دارد.(۱)

مرحوم مجلسی در کتاب بحارالانوار از مرحوم دیلمی در کتاب فردوس چهل حدیث درباره توشه آخرت و زهد در دنیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده، به مختصری از آنها در این بحث اشاره می شود:

انس بن مالک می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای مردم کمر همّت ببندید که وعده خدا حتم است و خود را آماده سفر آخرت نمایید که حرکت نزدیک است، و برای آخرت توشه بردارید که سفر شما طولانی است و بار خود را سبک کنید که در راه شما گردنه های سخت و خطرناکی است و جز سبک باران از آن عبور نخواهند نمود.(۲)

انس بن مالک نیز می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم!... خوشا به حال کسی که مال خود را در غیر معصیت خدا مصرف کند و با علما و حکما همنشین باشد و بین فقرا و مستمندان رفت وآمد کند، و خوشا به حال کسی که نفس او ذلیل و اخلاق او نیکو و باطن او پاکیزه و شرّ او به مردم نرسد و اضافه مال خود را در راه خدا انفاق کند و اضافه سخن خود را نگهدارد و به سنّت اسلام راضی و قانع باشد و از بدعت ها دوری نماید.(۳)

====

۱ و قال الصادق علیه السلام : صاحب النیّه الصادقه صاحب القلب السلیم، لأنّ سلامه القلب من هواجس المذکورات تخلّص النیّه للّه فیالأمور کلّها قال اللّه تعالی: «یوم لاینفع مال و لا بنون إلّا من أتی اللّه بقلب سلیم».

۲ عن أبی الحسن الکاظم علیه السلام قال: التواضع درجات منها أن یعرف المرأ قدر نفسه فینزلها منزلتها بقلبٍ سلیم لایحبّ أن یأتی إلی أحد إلّا مثل مایؤتی إلیه، إن رأی سیّئهً درأها بالحسنه کاظم الغیظ عافٍ عن النّاس واللّه یحبّ المحسنین. (المصدر)

۳ و روی فیتفسیر قوله: «و تزوّدوا فإنّ خیر الزاد التقوی» (البقره / ۱۹۷) عن أنس بن مالک قال: سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول: یامعشر المسلمین شهّروا فإنّ الأمر جدّ، و تأهبّوا فإنّ الرحیل قریب، و تزّودوا فإنّ السفر بعید و خفّفوا أثقالکم فإنّ وراءکم عقبه کؤدا [أی صعبه شاقّه] و لایقطعها إلّاالمخفّون. (البحار، ج ۷۴،۱۸۶)

١ و فيه عن أنس قال: خطبنا رسول اللّه صلى الله عليه و آله على ناقته العضباء فقال: أيّهاالنّاس...طوبى لمن أنفق مااكتسبه من غير معصيةٍ و جالس أهل الفقه و الحكمه، و خالط أهل الذلّه و المسكنه، طوبى لمن ذلّت نفسه و حسنت خليقته و صلحت سريرته و عزل عن الناس شرّه طوبى لمن أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله و وسعته السنّه و لم يعد عنها إلى البدعه. (المصدر ص ١٧٥)

«وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ»

پیام (۳۰) احوال ستمگران در قیامت

«... وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ...» (بقره/ ۲۷۰)

«... ما لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لاشَفِيعٍ يُطاعُ...» (غافر/ ۱۸)

پیام این آیه این است که ستمگران در قیامت از ناحیه خداوند و اولیای او حمایت نمی شوند و کسی از آنان شفاعت نمی کند و آن چه از مال و فرزند و قدرت و ریاست و... به دست آورده اند سودی برای آنان نخواهد داشت و سبب نجات آنان نخواهد شد. همان گونه که خداوند در سوره همزه می فرماید: «الّذی جمع مالاً و عدّده، یحسب أنّ ماله أخلده، کلّا لینبذنّ فیالحطمه...» از این رو نباید کسی مغرور به این دنیا بشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه می فرماید:(۱) به خدا سوگند وعده خدا حق است و هرگز بازی و دروغ نیست و آن جز مرگ نمی باشد که دعوت آن به گوش همه رسیده و مأمور آن (ملک الموت) هرگز درنگ نمی کند پس مبادا فریب کسانی رابخوری که اطراف تو جمع شده اند. همانا تو خوددیدی عده ای را که قبل از تو مال ها انباشتند و از فقر هراس داشتند و از عاقبت خویش ایمن بودند و آرزوهای طولانی به خود وعده داده بودند و مرگ را دور می دانستند، چگونه مرگ آمد و آنان را مانند درختی از ریشه بیرون کشید و از استراحت گاهشان برگرفت و تو دیدی که روی چوبه های مرگ حمل شدند و مردم آنان را دست به دست می کردند

====

۱ قال علیّ علیه السلام : فإنّه واللّه الجِد لا اللعب و الحقّ لا الکذب، و ما هو إلّاالموت أسمع داعیه و أعجل حاویه فلایعزّنک سواد الناس من نفسک فقد رأیت من کان قبلک ممّن جمع المال و حذر الإقلال و أمن العواقب طول أمل و استبعاد أجل، کیف نزل به الموت فأزعجه عن وطنه و أخذه من مأمنه محمولاـ علی أعواد المنایا یتعاطی به الرجال الرجال، حملاًـ علی المناکب و إمساکا بالأنامل.

أما رأیتم الّذین یأملون بعیدا و یبنون مشیدا و یجمعون کثیرا، أصبحت بیوتهم قبورا و ماجمعوا بورا و صارت أموالهم للوارثین و أزواجهم لقوم آخرین لا فیحسنه یزیدون و لا من سیّئهٍ یستعتبون فمن أشعر التقوی قلبه برزمهله (ای أقرانه) و فاز عمله...(نهج البلاغه ج ۲،۱۵)

و روی شانه های مردم بودند؟...

و در سخن دیگری فرمود: آیا شما مردمانی را ندیدید که آرزوهای فراوانی داشتند و ساختمان های بلندی بنا کردند و مال های فراوانی ذخیره نمودند؟ چگونه خانه های آنان گورستان گردید و اموالی که ذخیره کردند سبب هلاکت آنان شد. اموال آنان پس از مرگ به وارثین منتقل گردید و همسرانشان با دیگران ازدواج کردند، در حالی که نه کار نیکی برای خود ذخیره کردند و نه از گناهانشان توبه نمودند؟ سپس فرمود: کسی که قلب خود را به وسیله تقوا بیدار کند به کارهای نیک پیشی می گیرد و عمل او نیکو خواهد بود.

خوابی عجیب و مرگی عجیب تر

یکی از طاغوت های بزرگ تاریخ که بر سراسر جهان حکومت و سلطنت می کرد «بخت النصر» بود(۱) این طاغوت ستمگر برای حفظ سلطنت خود، به هر جنایتی دست زد، حتّی پیغمبر آن زمان، حضرت دانیال را در یک چاه زندانی کرد و سال ها این پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن چاه، در سخت ترین شرایط به سر برد، تا این که شبی بخت النّصر در خواب دید سرش آهن شده و پاهایش از مس، و سینه اش از طلا شده است، بسیار وحشت کرد.

وقتی بیدار شد، خوابش را فراموش کرد امّا وحشت زده بود، دستور داد منجّمین و معبّرینِ خواب را به حضورش آوردند. به آنها گفت: «خواب وحشت ناکی دیده ام، ولی آن را فراموش نموده ام، شما بگویید چه خوابی دیده ام، سپس تعبیر کنید.»

آنها گفتند: ما نمی دانیم شما چه خوابی دیده ای، ما تعبیرکننده خواب هستیم، شما بگویید چه خوابی دیده ای تا تعبیر کنیم.

بُخت النصر، نسبت به آنها خشمناک شد و گفت: «شما که نمی دانید من چه خوابی دیده ام، چه فایده ای دارید که آن همه حقوق ماهانه به شما بپردازم»، پس همه آنها را به مجازات سخت رساند. تا این که یکی از وزیران او که شخص زیرکی بود، به او گفت: من شخصی را می شناسم که هم اطّلاع می دهد که چه خوابی دیده ای، و هم به خوبی تعبیر می کند.

بُخت النصر پرسید: او کیست؟

====

۱ که امام صادق علیه السلام فرمود: چهار نفر بر سراسر جهان حکومت کردند، دو نفر از خوبان حضرت سلیمان و ذوالقرنین و دو نفر از بدان، نمرود و بخت النصر (سفینه البحار، ج۱، ص ۶۰).

وزیر گفت: او دانیال پیغمبر است که بیست سال است در فلان چاه، محبوس می باشد.

بُخت النصر دستور داد او را حاضر کنند، مأمورین رفتند و دانیال را نزد او آوردند، پس از مقداری گفتگو، بخت النصر پرسید: آیا می دانی من چه خوابی دیده ام؟!»

دانیال گفت: «تو خواب دیدی که سرت آهن و سینه ات طلا و پاهایت مس شده است».

بُخت النصر گفت: آری، آری همین خواب را دیده ام، اینک بگو تعبیرش چیست؟

دانیال گفت: «تعبیرش این است که، بیش از سه روز زنده نمی مانی، پس از سه روز به دست غلامی که اصل نژادش ایرانی است کشته می شوی!»

بُخت النصر مغرور، که همه گونه وسایل امنیّت و سلامتی را فراهم می دید، این تعبیر را بی پایه و پوچ انگاشت و از روی غرور سرش را تکان داد و گفت: «آیا من، سه روز دیگر می میرم؟ آن هم به دست یک غلام جُلُمْبر ایرانی؟!!»

سپس به دانیال گفت: «تو را سه روز مهلت می دهم و باید در زندان بمانی، پس از سه روز و رفع خطر، به گونه ای تو را به قتل می رسانم که احدی را آن گونه نکشته باشم»، آن گاه دستور داد دانیال را به زندان افکندند.

بُخت النصر در آن سه روز، از تمام امکانات نظامی خود استفاده کرد، به همه نیروهایش اعلام آماده باش نمود، او در هفت قلعه تو در تو، زندگی می کرد، دستور داد همه کنیزان و غلامان و مأموران حفاظت را از قلعه ها بیرون کردند، حتّی شیرها و بازهای شکاری را آزاد گذارد که اگر از هوا و زمین کسی یا کسانی برای کودتا وارد قلعه شدند، آنها را بدرند و نابود کنند. تنها برای خدمت و نوکری غلام ناتوانی را که نمی دانست نژاد اصلی او ایرانی است در داخل قلعه نگاه داشته تا آب و غذای او را آماده سازد و به سایر حوایج او برسد. روز اوّل خطر به پایان رسید، روز دوم نیز مثل روز اوّل بدون هیچ گونه خطر به پایان رسید، روز سوم نیز هم چنان بی آن که کوچک ترین نشان خطر وجود داشته باشد می گذشت و بخت النصر در اطاق مخصوصی برای به پایان رسیدن آن روز دقیقه شماری می کرد چند دقیقه به پایان روز نمانده بود که حوصله اش تمام شد و شمشیرش را به همان غلام خدمتکار داد و از شدّت ناراحتی به او گفت من چند لحظه به صحن قلعه می روم و یک دور می زنم و می آیم. کاملاً ـ مراقب باش کسی وارد اطاق نشود. هر کس وارد اطاق گردید حتّی اگر خودم باشم با شمشیر آن را بکش. بخت النصر یک دور زد و به اطاق بازگشت. همین که پا در اطاق گذاشت، غلام به او امان نداد و شمشیرش را بر فرق سر او وارد ساخت و او در حالی که غرق در خون شده بود به زمین افتاد در همان حال می خواست غلام را

مجازات کنـد غلام گفت: خودت دسـتور دادی و گفتی هر کس وارد اطاق شـد حتّی اگر خودم باشم مهلت نـده و بکش. من دسـتور تو را اجرا ساختم. در آن جا کسـی وجود نـداشت که به مـداوای او بپردازد و به فریادش برسد. هم چنان در خون خود غلطید تا جان باخت و مردم از دستش نجات یافتند.(۱)

====

۱ اقتباس از کتاب معالم الزّلْفی.

«وَ إِنْ مِنْكَمْ إِلَّا وارِدُها»

پیام (۳۱) عبور از صراط

«وَ إِن مِّنْكُمْ إِلَّا وارِدُها كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَواْ و نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (مریم/ ۷۱ و ۷۲)

از آیه فوق ظاهر می شود که به طور حتم همه مردم در قیامت وارد دوزخ می شوند و سپس خداوند متّقین و پرهیزگاران را نجات می دهد و ستمکاران در دوزخ باقی می مانند و لکن در معنای ورود، سخنان زیادی گفته شده است:

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از ورود دخول واقعی نیست و این مانند این است که گفته می شود: «وردنا ماء بنی فلان» و این را ورود می گویند امّا دخول نمی باشد.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: همه مردم وارد دوزخ می شوند و به سبب اعمالشان ازدوزخ خارج می شوند برخی مانند برق لامع و برخی مانند وزش باد و برخی مانند پرش اسب و برخی مانند سواره و برخی مانند دویدن انسان و برخی مانند سیر پیاده حرکت می کنند.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخن دیگری می فرماید: همه مردم وارد دوزخ می شوند و لکن دوزخ برای مؤمنین همانند ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت است و آتش از سردی مؤمنین فریاد می کند و به مؤمن می گوید: زود حرکت کن که نور تو حرارت و شعله من را خاموش نموده است.(۳)

در روایت دیگری آمده که خداوند آتش را مانند روغن جامد قرار می دهد و مردم را گرد آن

====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام قال: أما تسمع الرجل یقول: وردنا ماء بنی فلان فهو الورود و لم یدخل. (تفسیر صافی ج ۳، ۴۸۹)

۲ فی المجمع عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یرد الناس ثمّ یصدرون بأعمالهم فأوّلهم کلمح البرق ثمّ کمّر الریح ثمّ کحضر الفرس ثمّ کالراکب ثمّ کشدّ الرجل ثمّ کمشیه. (المصدر)

۳ و عنه صلی الله علیه و آله : الورود الدخول لایبقی برّ و لافاجر إلّا یدخلها فیکون علی المؤمنین بردا و سلاما کما کانت علی ابراهیم علیه السلام حتّی أنّ للنّار أو قال جهنّم ضجیجا من بردها ثمّ ینجّی اللّه الّذین اتّقوا و یذر الظالمین فیها جثیا. (المصدر)

و عنه صلی الله علیه و آله : تقول النار للمؤمن یوم القیامه: جزیا مؤمن فقد أطفأ نورک لهبی. (المصدر)

جمع می کند و آتش اهل خود را بهتر از مادر نسبت به فرزند خود می شناسد و در روایات نیز آمده که علی علیه السلام به آتش می فرماید: دشمن مرا بگیر و دوست مرا رها کن.(۱)

سه موضع خطر در قیامت

یکی از افراد خانواده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن حضرت پرسید: «آیا در قیامت یادی از دوستان می شود؟» (که مثلاً افراد نیک از آنها یاد کنند و آنها را نجات بخشند).

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «در سه مورد هیچ کس از کسی یاد نمی کند:» ۱ در نزد «میزان» (و ترازوی عمل) که انسان در آن وقت همه فکرش بر این است که آیا بار گناهش (یا پاداشش) در میزان، سبک است یا سنگین؟!

۲ نزد پل صراط، که انسان همه فکرش متمرکز در این جهت است که آیا از آن می تواند عبور کند یا نمی تواند؟ ۳ هنگام تقسیم نامه های اعمال، که انسان همه فکرش در این است که آیا نامه عملش به دست راستش داده می شود (و اهل بهشت است) و یا به دست چپش داده می شود (و اهل دوزخ است).

در این سه مورد، نه خویش از خویشاوند خود و نه دوست از دوستش و نه یار از یارش و نه پدر و پسر و مادر هیچ کدام در یاد همدیگر نیستند، سپس فرمود: «این است معنی قول خدا: «لِكُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ»(عبس / ۳۷): در آن روز، هر کسی را کاری است که او را (از توجّه به دیگران) مشغول داشته است» پناه می بریم به خدا از این سه مورد!

====

۱ و فی روایه: إنّ اللّه تعالی یجعل النّار کالسمن الجامد و یجمع علیها الخلق ثمّ ینادی المنادی: «أن خذی أصحابک و ذری أصحابی» قال: والّذی نفسی بیده لهی أعرف بأصحابها من الوالده بولدها. (المصدر)

و فی روایات الفریقین أنّ علیّا یقول للنار: خذی عدوّی و اترکی ولیّی.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلوُا الْجَنَّهَ»

پیام (۳۲) شرط دخول بهشت

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلوُاالْجَنَّهَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذینَ جاهَدوُا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصّابِرینَ.» (آل عمران/ ۱۴۲)

داوود رقّی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أم حسبتم أن تدخلوا الجنّه...»سؤال کردم امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند داناتر به چیزی است که خود آفریده او در عالم ذرّ از احوال و اسرار مردم آگاه بوده و می دانسته چه کسانی اهل جهاد در راه او هستند. همان گونه که وقت مرگ آنها را می دانسته و لکن آنان را از وقت مرگشان آگاه نکرده است.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند به سبب اعمال زشت و گناه، مردم را مبتلای به کم شدن ثمرات و نعمت ها و حبس برکات و بسته شدن خزاین خیرات می گرداند تا گنهکار توبه کند و اهل معصیت دست از نافرمانی خدا بردارند و کسی که غافل بوده به خود بیاید و دست از گناه بردارد.(۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: بهشت پیچیده شده به سختی ها و صبر است و کسی که بر سختی های دنیا صابر باشد اهل بهشت خواهد بود، و جهنّم آمیخته به لذّت ها و شهوت ها است و کسی که خود را در لذّت ها و شهوات آزاد گذارد اهل دوزخ و جهنم خواهد بود.(۳)

====

۱ العیاشی عن الصادق علیه السلام فیهذه الآیه قال: إنّ اللّه أعلم بما هو مکنونه قبل أن یکونّه و هم ذّر و علم من یجاهد ممّن لایجاهد کما أنّه یمیت خلقه قبل أن یمیتهم و لم یرهم موتهم و هم أحیاء. (تفسیر صافی)

۲ فی نهج البلاغه قال أمیر المؤمنین علیه السلام : إنّ اللّه یبتلی عباده عند الأعمال السیّئه بنقص الثمرات و حبس البرکات و اغلاق خزائن الخیرات لیتوب تائب و یقلح مقلح و یتذّکر متذّکر و یزدجر مزدجر. (تفسیر صافی، ج ۱، ۲۰۴)

۳ عن أبی جعفر علیه السلام قال: الجنّه محفوفه بالمکاره و الصبر، فمن صبر علی المکاره فیالدنیا دخل الجنّه و جهنّم محفوفه باللذّات و الشهوات فمن أعطی نفسه لذّتها و شهوتها دخل النار.(کافی، ج ۳،۹۰)

پاداش صبر بر فقدان فرزند

به نقل مشهور، پیامبر صلی الله علیه و آله ، از همسرانش تنها از خدیجه شش فرزند داشت و یک فرزند هم از ماریه قبطیه داشت. فرزندان خدیجه به ترتیب ذیل بودند:

۱ قاسم ۲ عبداللّه (طاهر)۳ رقیّه ۴ امّ کلثوم ۵ زینب ۶ فاطمه زهرا علیهاالسلام .

و از ماریه قبطیه یک فرزند به نام ابراهیم داشت که یک سال و دو ماه و هشت روز و یا یک سال و شش ماه و چند روز و بیشتر عمر نکرد.(۱)

آن چه در این جا مورد تذکّر است جریان فوت «طاهر» دومین پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وقتی که طاهر از دنیا رفت، خدیجه کبری علیهاالسلام گریه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را از گریه کردن نهی فرمود.

خدیجه عرض کرد: «درست می فرمایید نباید گریه کنم، ولی چه کنم از فقدان او دلم آتش گرفته (جگرم می سوزد) ازاین رو می گریم».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی خواهی که در روز قیامت، پسرت طاهر کنار در بهشت بایستد وقتی تو را دید، دستت را بگیرد و تو را به بهشت ببرد که پاک ترین و خوشبوترین مکان است.

خدیجه عرض کرد: «به راستی همین گونه است؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال عزیزتر و بزرگ تر از آن است که میوه دل بنده اش را بگیرد و آن بنده برای خدا صبر و شکر کند و خداوند او را عذاب نماید».

خیر دنیا و آخرت

شخصی برای امام حسین علیه السلام نامه ای فرستاد و در ضمن آن نامه نوشت: «ای آقای من! خیر دنیا و آخرت چیست، آن را به من بیاموز». امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه او نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان امّا بعد: «کسی که خواستار خشنودی خدا باشد هرچند موجب ناخشنودی مردم گردد، خداوند رابطه او را با مردم، سامان می دهد و کسی که خشنودی مردم را در آن جا که موجب خشم خداست، طلب کند، خداوند او را به مردم واگذار می کند.»(۲)

====

۱ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۶۶، منتهی الآمال ص ۸۰.

۲ مشکاة الأنوار، ص ۳۲.

کاری که فقط برای خداست

خداوند بزرگ به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد آیا در عمرت برای من عملی انجام داده ای (قال: إلهی صلّیت لک و صمت و تصدّقت و ذکرتک کثیرا) خداوندا نماز و روزه و زکات از برای تو انجام داده ام و پیوسته تو را یاد می کردم.

فرمود: امّا نماز راهنمای تو است به بهشت و امّا روزه سپری است از آتش، صدقه و زکات نیز نور است برای تو، و یادآوری و ذکر من نیز هم برای تو قصرهای آراسته بهشتی خواهدشد، برای من چه کرده ای؟!

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا به آن عملی که مخصوص تو است راهنمایی فرما. خطاب رسید: ای موسی! هرگز شد دوست مرا دوست داشته باشی و یا دشمن مرا دشمن داشته باشی؟ (فعلم موسی أنّ أفضل الأعمال الحبّ فیاللّه و البغض فیاللّه) حضرت موسی از آن موقع متوجّه شد بهترین اعمال دوستی در راه خدا و دشمنی برای خداست.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که روز قیامت بنده ای را در مقام حساب می آورند که هیچ حسنه ای ندارد به او می گویند فکر کن ببین هیچ کار نیکی کرده ای؟ عرض می کند پروردگارا! کاری نکرده ام جز این که فلان بنده تو از منزل ما می گذشت، تقاضای آب کرد تا وضو بگیرد و نماز بخواند من او را آب دادم پس آن بنده را می آورند عرض می کند پررودگارا! صحیح است پروردگارا. خطاب می رسد تو را بخشیدم بنده مرا داخل بهشت کنید.

و در روایت دیگری آمده که روز قیامت به مؤمن می گویند میان مردم جستجو کن و دقّت نما هر کس به تو شربت آبی یا یک خوراک غذا و یا نیکی دیگری از این قبیل نموده است، دست او را بگیر و داخل بهشت نما پس آن مؤمن بر صراط با جمعیّت کثیری می گذرد، ملائکه می گویند ای ولی خدا کجا می روی؟ در این هنگام خداوند به ملائکه خطاب می کند: بنده مرا اجازه دهید برود و ملائکه او را اجازه می دهند.(۱)

====

۱ دارالسلام، ج ۳، ص ۳۲۸ و ص ۳۳۲.

پیام (۳۳) اطاعت و فرمانبرداری

«وَ مَن يُطِعِ اللّهَ وَ الرّسول فَأولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنعم اللّه عَلَيهِم مِنَ النّبيّن وَ الصِّديقينَ وَ الشُّهَداء وَ الصّالِحينَ وَ حسن أولئك رفيقا» (نساء/ ۶۹)

تردیـدی نیست که اطـاعت و بنـدگی خداونـد بالاترین ارزش انسان بلکه هـدف اصـلی خلقت اوست و اطاعت از رسول خـدا صلی الله علیه و آله و اوصـیای آن حضرت نیز اطاعت از خداوند محسوب می شود. از این رو ملاقات و هم نشینی با پیامبران و صـدّیقین و شـهدا و صالحین در بهشت مشـروط به آن می باشد، و اگر کسـی شایسـته آن باشد به بالاترین مقام راه پیدا نموده است.

همان گونه که در تفسیر آیه «إنّ الدین عنداللّه الإسلام» گذشت، اطاعت و تسلیم اصل دیانت است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: شما با تقوا و پرهیزگاری به ما کمک دهید و کسی که با داشتن تقوا خدا را ملاقات کنـد او نزد خداونـد گشایش و فرجی خواهـد داشت. سـپس فرمود: پیامبر صـلی الله علیه و آله از ماست و صـدّیقین و شهدا و صالحین ما هستیم.(۱)

امام صادق علیه السـلام فرمود: مؤمن اگر با تقوا و رعایت شـرایط دیانت زنـدگی کند هم نشـین پیامبران و صدیقین و شـهدا و صالحین خواهـد بود و در قیامت حقّ شـفاعت دارد و نیاز به شـفاعت کسـی ندارد و برای او ترس و وحشتی در قیامت نخواهد بود. و اگر مؤمنماننـد ساقه گیاه، ضـعیف و ناتوان و دارای لغزش باشد باد او را به این سو و آن سو خواهد برد و او از کسانی است که مبتلای به سختی های دنیا و آخرت می شود و به وسیله شفاعت نجات خواهد یافت.(۲)

====

۱ فی الکـافی عن البـاقر علیه السـلام : أعینونـا بـالورع فـإنّه من لقی اللّه تعالی منکم بالورع کان له عنـداللّه فرجا إنَّ اللّه عزّوجلّ یقول: «و من یطع اللّه و الرّسول» وتلاـ هـذه الآـیه ثمّ قـال: فمنّا النّبی صـلی الله علیه و آله و منّا الصـدیق و الشـهداء و الصالحون. (تفسیر صافی، ج ۱/ ۴۶۸)

۲ و فیِهِ عَنِ الصّـِادق علیه السـلام : المـؤمن مؤمنـان مؤمن فِی اللّه بشـروطه الّتی اشترطهـا علیه فـذلک مع النّبیین والصّـِدیقین و الشـهداء و الصالحین و حسن أولئک رفیقا و ذلک ممّن یشـفع و لایشـفع له و ذلک ممّن لایصیبه أهوال الدّنیا و أهوال الآخره و یشفع له و هو علی خیر. (المصدر)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: مقصود از «نبیّن» [یعنی پیامبران] رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مقصود از «صدّیقین و شهدا» ما هستیم و مقصود از «صالحین» شما شیعیان می باشید.(۱)

امام رضا علیه السلام می فرماید: حق است که خداوند شیعیان و دوستان ما را هم نشین پیامبران و صدّیقین و شهدا و صالحین قرار دهد.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در هر امّتی صدیق و فاروق هست و صدّیق و فاروق این امّت علیّ بن ابیطالب علیه السلام می باشد.(۳)

====

۱ فی تفسیر الصافی عن الکافی و العیّاشی عن الصادق علیه السلام قال: لقد ذکرکم اللّه فی کتابه فقال: «أولئک مع الّذینَ أنعم اللّه...فرسول اللّه صلی الله علیه و آله فی الآیه النّبیون و نحن فی هذا الموضع الصّدیقون و الشهداء و أنتم الصالحون، فتسمّوا بالصلاحکما سمّاکم اللّه.(تفسیر صافی، ج ۱/ ۴۶۸)

۲ و فیه عن العیّاشی عن الرّضا علیه السلام قال: حقّ علی اللّه أن یجعل ولیّنا رفیقا للنبیّین و الصدّیقین و الشهداء والصالحین و حسن أولئک رفیقا. (المصدر، ص ۴۶۹)

۳ و فیه عن العیون عن النّبی صلی الله علیه و آله إنّه قال: لکلّ أمّهٍ صدیق و فاروق، و صدیق هذه الأمّه و فاروقها علیّ بن أبیطالب علیه السلام .

ص :۱۲۱

«وَ أَن لَیْسَ لِلْاْءِنْسانِ إِلّا ما سَعی»

پیام (۳۴) پیامدهای اعمال

«و أن لیس للانسان إلّاماسعی و أنّ سعیه سوف یری» (نجم/ ۳۹ و ۴۰)

« ... یوماً لاتَجْزِی نَفْسٌ عَن نَفْسٍ شَیْئا ...» (بقره/ ۴۸)

«یَوْمَ لایُغْنِی مَوْلیً عَن مَّوْلیً شَیْئا...» (دخان/ ۴۱)

«یَوْمَ لَایَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنوُنَإِلاّ مَنْ أَتیَ اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» (شعراء/ ۸۸ و ۸۹)

«... یَوْما لایَجْزِی والِدٌ عَن وَلَدِهِ وَ لامَوْلوُدٌ هُوَ جازٍ عَن والِدِهِ شَیْئا ...» (لقمان/ ۳۳)

تردیدی نیست که انسان مرهون اعمال و خصلت های خود می باشد و پاداش گناه و عبادت و احسان و ظلم او به خود او بازمی گردد و هرگز برای دیگری نخواهد بود. همان گونه که عبادت و احسان و ظلم و گناه دیگران به او ارتباطی ندارد جز در مواردی که تصریح به آن شده است. [در این موارد نیز انسان آثار و لوازم عمل خود را می یابد]

۱ مریض و مبتلا پاداش عباداتی که در زمان سلامت و عافیت خود انجام می داده اند را در حال بیماری و ابتلا خواهند داشت. (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ۱۶۹)

۲ کسی که در اثر پیری از انجام برخی از عبادات ناتوان می شود خداوند پاداش اعمال زمان جوانی را به او می دهد. کافر نیز اگر در اثر بیماری و پیری از کارهای زشت خود بازماند کیفر آنها را خواهد داشت.

۳ کسی که سنّت خیر و یا شرّی را برگزار کند پاداش عمل خود و کسانی که بعدا از او پیروی می کنند را خواهد داشت.

۴ کسی که دانشی را به دیگران بیاموزد و یا راه انحراف و گناهی را به روی مردم باز کند پاداش خود و پاداش کسانی که از او پیروی می کنند را خواهد داشت و چیزی از پاداش آنان کاسته نمی شود.

۵ کسی که فرزند شایسته ای را تربیت کند عبادات و اعمال خیر او به او نیز خواهدرسید.

۶ کسی که بنیاد خیری را برگزار کند پاداش اعمال کسانی که از آن استفاده می کنند را خواهد

داشت.

۷ کسی که نیّت کار خیری را داشته باشد و از انجام آن ممنوع گردد خداوند پاداش آن عمل خیر را به او خواهد داد.

۸ پاداش نیابت و استنابه در حج عمره و صدقه و زیارت و اعمال خیر با اجرت و یا تبرّعا به نائب و منوب عنه خواهد رسید.

۹ اعمال نیک و حسنات غیبت کننده به نامه مغتاب منتقل خواهد شد.

۱۰ کسی که وصیّت به اعمال خیر و عبادات بکند پاداش آن اعمال خیر و عبادات برای وصیت کننده و وصی خواهد بود.

برای موارد فوق از روایات معصومین علیهماالسلام نمونه هایی ذکر می شود و تفصیل بیشتر به منابع ارجاع می گردد.(۱)

در پایان این بحث روایتی را در رابطه با تجسّم اعمال و ارتباط آنها با عمل کننده بیان می کنیم و امیدواریم که سبب تنبّه و بیداری گردد.(۲)

====

۱ فیالکافی عن إسحاق بن عمّار عن أبی إبراهیم علیه السلام قال: سألته عن الرجل یحجّ فیجعل حجّته و عمرته أو بعض طوافه لبعض أهله و هو عنه غائب فیبلد آخر قال: قلت: فینتقص ذلک من أجرٍ؟ قال: هی له و لصاحبه و له أجر سوی ذلک بما وصل، قلت: و هو میّت هل یدخل ذلک علیه؟ قال: نعم، حتّی یکون مسخوطا علیه فیغفر له، أو یکون مضّیقا علیه فیوسّع علیه قلت: فیعلم هو فیمکافه أنّه عمل ذلک لحقّه؟ قال: نعم قلت: و ان کان ناصبا ینفعه ذلک؟ قال: نعم یخفّف علیه. (تفسیر نورالثقلین، ج ۵،۱۶۸، عن الکافی ج ۴،۳۱۶)

و فیه عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال النّبی صلی الله علیه و آله : إنّ المؤمن إذا غلبه ضعف الکبر أمرالّله عزّوجل الملک أن یکتب له فیحالته تلک مثل ما کان یعمل و هو شابّ نشیط، صحیح و مثل ذلک إذا مرض و کلّ الّله به ملکا یکتب له فیسقمه ماکان یعمل من الخیر فیصحّته حتّی یرفعه الّله و یقبضه و کذلک الکافر إذا اشتغل بسقمٍ فیجسده کتب الّله له ما کان یعمل من شرّ فیصحّته. (المصدر عن الکافی، ج ۳،۱۱۳)

و فیه عن أبی عبدالّله علیه السلام قال: قال رسول الّله: یقول الّله عزّوجل للملک الموکّل بالمؤمن إذا مرض: أکتب له ما کنت تکتب له فیصحّته فإنّی أنا الّذی صیّرته فی حبالی. (المصدر)

و فیه عن أبی عبدالّله علیه السلام قال: إذا صعد ملک العبد المریض إلی السماء عند کلّ مساءٍ یقول الرّب تبارک و تعالی: ماذا کتبتما لعبدی فیمرضه؟ فیقولان الشکایه. فیقول: ماأنصفت عبدی أن جسته فیحبس من حبسی ثمّ أمنعه الشکایه، أکتبا لعبدی مثل ما کنتما تکتبان له من الخیر فیصحّته و لاتکتبان علیه سیّئةً حتّی أطلقه من حبسی. (المصدر و الکافی، ج ۳،۱۱۴)

و فی أصول الکافی قال أبو عبدالّله علیه السلام : مایمنع الرجل منکم أن یبّر والدیه حیّین أو میّتین یصلّی عنهما و یتصدّق عنهما

و یحجّ عنهما و یصوم عنهما فیکون الّذی صنع لهما و له مثل ذلک فیزیده اللّه عزّوجل ببرّه وصلته خیرا کثیرا. (المصدر ص ۱۷۰ و الکافی ج ۲،۱۵۹)

و فیکتاب الفقیه عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: لیس یتبع الرجل بعد موته من الأجر إلاّ ثلاث خصال: صدقه اجراها فیحیاته فهی تجری بعد موته إلی یوم القیامه صدقه موقوفه لاتورث، و سنّه هدیً سنّها و کان یعمل بها و عمل بها من بعده غیره و ولد صالح یستغفر له. (المصدر)

و فیمن لایحضره الفقیه، قال عمربن یزید: قلت لأبی عبداللّه علیه السلام : یصلّی عن المیّت؟ فقال: نعم حتّی أنّه یکون فیضیق فیوسّع اللّه علیه ذلک الضیق، ثمّ یؤتی فیقال له: خفّف اللّه عنک هذاالضیق بصلاه فلان اخیک عنک قال: قلت له: فأشرک بین رجلین فیرکعتین؟ قال: نعم. (المصدر و رواه فیالبحار ج ۷۹،۶۲ عن الفقیه)

و قال علیه السلام : ستّه تلحق المؤمن بعد وفاته: ولد یستغفر له، و مصحف یخلفه، و غرس یغرسه و صدقه ماءٍیجریه و قلیب یحفره و سنّه یؤخذ بها من بعده. (المصدر و الکافی ج ۷،۵۷)

و قال علیه السلام : یدخل المیّت فیقبره: الصلاه، و الصوم، و الحجّ، و الصدقه و البرّ والدعاء و یکتب أجره للذی یفعله و للمیّت. (المصدر و البحار ج ۷۹،۶۲)

و قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : من سنّ سنّه حسنه فله أجرها و أجر من عمل بها إلی یوم القیامه من غیر أن ینقص من أجورهم شی ء و أیّما عبد من عباداللّه سنّ سنّه ضلال کان علیه مثل وزر من فعل ذلک من غیر أن ینقص من أوزارهم شی ء. (ثواب الاعمال، ص ۱۳۲)

ص :۱۲۳

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هنگامی که مرگ انسان فرا می رسد مال و فرزندان و اعمال او مقابلش مجسّم می شوند پس او رو به مال خود می کند و می گوید: به خدا سوگند من نسبت به تو حریص و بخیل بودم اکنون تو برای من چه می کنی؟ مال به او می گوید: کفن خود را از من بگیر. سپس به فرزندان خود رو می کند و می گوید: به خدا سوگند من شما را دوست می داشتم و از شما حمایت می کردم اکنون شما برای من چه خواهید کرد؟ آنان نیز می گویند: ما تو را به قبرستان می بریم و زیر خاک پنهانت می کنیم. سپس رو به عمل خود می کند و می گوید: به خدا سوگند من از تو [یعنی انجام اعمال خیر [دوری می کردم و تو بر من سنگین بودی. اکنون تو برای من چه خواهی کرد، پس عمل او به او می گوید: من همنشین تو هستم در قبر و همراه تو هستم در قیامت تا خدا را ملاقات کنیم. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر او ولی خدا باشد عمل او به صورتی زیبا و معطّر و با لباسی فاخر نزد او می آید و به او خیرمقدم می گوید و بشارت به روح و ریحان و بهشت و رضوان می دهد و می گوید: من عمل صالح و نیک تو هستم که از دنیا تا بهشت همراه تو خواهم بود...(۱)

====

۱ فی الکافی عن سوید بن غفله قال: قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : إنّ ابن آدم إذا کان فیآخر یوم من أیّام الدّنیا و أوّل یوم من أیّام الآخره مثّل له ماله و ولده و عمله فیلتفت إلی ماله فیقول: واللّه إنّی کنت علیک حریصا شحیحا فمالی عندک؟ فیقول: خذ منّی کفنک قال: فیلتفت إلی ولده فیقول: واللّه إنّی کنت لکم محبّا و إنّی کنت علیکم محامیا فماذا لی عندکم؟ فیقولون: نؤدّیک إلی حفرتک نواریک فیها، قال: فیلتفت إلی عمله فیقول: واللّه إنّی کنت لزاهدا و إن کنت علیّ لثقیلاً فماذا عندک؟ فیقول: أنا قرینک فیقبرک و یوم نشرک حتّی أعرض أنا و أنت علی ربّک قال: فإن کان للّه ولیّا أتاه أطیب النّاس ریحا و أحسنهم منظرا و أحسنهم ریاشا فقال: أبشر بروحٍ و ریحان و جنّه نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول له: من أنت؟ فیقول: أنا عملك الصالح أرتحل من الدنیا إلی الجنّه....(کافی ج ۳، ۲۳۲).

چهره اعمال نیک و بد در عالم برزخ

از شیخ بهاءالدّین عاملی معروف به شیخ بهایی (متوفّی ۱۰۳۱ هق) نقل شده که گوید: روزی به دیدار یکی از عرفای صالح و اهل حال که در یکی از مقبره های قبرستان تخت فولاد اصفهان مأوا گزیده بود رفتم، دمی با او نشستم و احوال پرسیدم، او گفت: من دیروز در این قبرستان حادثه عجیبی را مشاهده کردم و آن این که: جماعتی را دیدم جنازه ای را آوردند و در این قبرستان در فلان موضع دفن کردند و رفتند، پس از ساعتی بوی بسیار خوشی به مشامم رسید که از بوهای خوش این دنیا نبود، حیران شدم و به اطراف نگریستم ببینم این بوی خوش از کجا می رسد، ناگاه جوان خوش قامت و رعنا چهره ای که لباس زیبا پوشیده بود وارد قبرستان شد و کنار آن قبر رفت و نشست، ناگاه مفقود گردید، خیلی تعجّب کردم (که خدایا این جوان که بود؟ و کجا رفت، آیا در درون قبر رفت، پس چرا بیرون نیامد؟!!...)

هم چنان بهت زده بودم که ناگاه بوی بسیار بدی به مشامم رسید که پلیدتر از هر بوی بدی بود، به طرف چپ و راست نگاه کردم، دیدم سگی وارد قبرستان شد و به سوی آن قبر می رفت، تا به آن قبر رسید و همان جا پنهان شد، من بیشتر تعجّب کردم، ناگاه دیدم آن جوان از قبر بیرون آمد ولی بسیار بدحال و بدهیئت شده بود، چهره اش را خون آلود دیدم و از همان راهی که آمده بود می رفت، من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را بیان کند.

او گفت: من عمل نیک این میّت بودم و مأمور بودم که در قبر او جای بگیرم و مونس تنهایی او در تاریکی قبر شوم ناگاه این سگی که دیدی آمد، این سگ، عمل زشت او بود وارد قبر شد، من خواستم او را بیرون کنم تا وفاداری خود را به صاحبم ابراز نمایم آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا چنان که می بینی مجروح کرد و بر من غالب شد و نگذاشت در قبر بمانم، ناگزیر میّت را واگذاشتم و از قبر بیرون آمدم.

شیخ بهایی هنگامی که این جریان را از آن عارف شنید، فرمود: «راست گفتی، به عقیده ما

اعمال انسان به صورت های مناسب خود، مجسّم می گردد.»(۱)

نتیجه ترحّم

یکی از صالحان روزگار رفیقی داشت از دنیا رفت، پس از مدّتی او را در خواب دید، پرسید: خداوند با تو چه کرد؟

رفیق گفت: مرا در محضر الهی نگه داشتند و بشارت آمرزش به من دادند، به من از جانب خدا خطاب رسید: آیا دانستی که برای چه تو را آمرزیدیم؟ گفتم: به خاطر اعمال نیکم، خطاب رسید نه. گفتم: به خاطر فلان عمل و فلان عمل، خطاب رسید: نه، به هیچ یک از اینها تو را نیامرزیدم.

گفتم: پس به چه سبب مرا آمرزید؟ خطاب رسید آیا به خاطر داری در کوچه های بغداد می گذشتی گربه کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او به سایه دیوار پناه می برد، پس او را گرفتی و در میان پوستین خود که در تن داشتی جای دادی و او را از سرما نگهداری نمودی؟ گفتم: آری، فرمود: چون به آن گربه ترحّم نمودی ما هم بر تو ترحّم کردیم.(۲)

نتیجه دلسوزی برای خویشان

هنگامی که حضرت یونس علیه السلام بر اثر ترک اولی، از کشتی به دریای انداخته شد و در دهان ماهی قرار گرفت (چنان که در سوره صافات آیه ۱۴۹ آمده) ماهی او را در هفت دریا گرداند تا رسید به دریای «مسجور» که قارون (سرمایه دار مغرور زمان موسی علیه السلام که پسرعمو یا عمو یا پسرخاله موسی بود) در آن دریا عذاب می شد، ناگهان قارون زمزمه ای شنید، از فرشته مأمور عذاب پرسید: این زمزمه، چیست؟ گفت: این زمزمه حضرت یونس در دل ماهی (نهنگ) است قارون از فرشته اجازه خواست تا با یونس ملاقات کند، فرشته اجازه داد، قارون خود را کنار آن ماهی رساند و از یونس پرسید: از موسی علیه السلام چه خبر؟ یونس فرمود: موسی علیه السلام از دنیا رفت.

قارون از شنیدن این خبر، دلش سوخت و گریه کرد، سپس پرسید: از هارون (برادر موسی) چه خبر؟ یونس فرمود: او نیز از دنیا رفت، قارون باز دلش سوخت و گریه کرد، سپس پرسید: از

====

۱ اربعیّات قاضی سعید قمی مطابق نقل منازل الاخره محدّث قمی، ص ۵۶.

۲ خزائن نراقی، مطابق نقل منتخب التواریخ ص ۸۱۸.

خواهر موسی «کُلثُم» که نـامزد او بود چه خبر؟ یونس فرمود: او هم مرد، قـارون در این جا بسـیار گریه کرد و ناله اش به گریه بلنـد شـد. و خداونـد به آن فرشـته مأمور عذاب قارون وحی کرد: عذاب را از باقیمانده دنیا از قارون بردار چرا که او نسـبت به خویشانش رقّت و دلسوزی کرد.(۱)

====

۱ ارفع عنه العـذاب بقیه الـدنیا لرقّته علی قرابته (تفسـیر برهان، ج۲، ص ۲۰۳) این حـدیث در بحار ط جدیـد ج ۱۳ ص ۲۵۳ و تفسیر قمی ص ۲۹۴ نیز آمده است.

«وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ»

پیام (۳۵) حساب قیامت

«وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ كِتابا یَلْقاهُ مَنشُورا اقْرَأْ كِتابَكَ كَفی بِنَفْسِكَ الْیَوْمَ عَلَیْكَ حَسِیبا» (اسراء/ ۱۳ و ۱۴)

«مالِ هذَا الْكِتابِ لایُغادِرُ صَغِیرَهً وَ لاكَبِیرَهً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدوُاْ ماعَمِلوُاْ حاضِرا وَ لایَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدا» (كهف/ ۴۹)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه اوّل می فرماید: مقصود از «الزمناه طائره فی عنقه» این است كه خیر و شر [خوبی ها و زشتی های] انسان از او جدا نمی شود تا این كه در قیامت نامه عمل او به دست او قرار گیرد.(۱)

درصدر آیه دوم خداوند می فرماید: مجرمین و ستمكاران را در قیامت می بینی كه از نامه خود هراس پیدا می كنند و می گویند: ای وای بر ما این چگونه نامه و نوشتاری است كه هر خطای كوچك و بزرگی را از یاد نبرده. سپس خداوند می فرماید: آنان اعمال خویش را مقابل خود حاضر می یابند و هرگز خدا به كسی ظلم نمی كند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی كه قیامت برپا می شود. نامه عمل هر كسی به دست او داده می شود و به او گفته می شود كارنامه خود را بخوان. پس شروع به خواندن نامه خویش می نماید و اعمال خود رابه یاد می آورد در آن نامه هر لحظه و هر كلمه و هر قدم و حركتی در آن ثبت شده است وا وبه یاد می آورد مانند این كه در همان ساعت انجام داده باشد از این رو هنگامی كه نامه ها به دست مجرمین می رسد می گویند: «یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لایغادر صغیره و لا-كبیره الاّأحصاها...».(۲)

====

۱ فیتفسیر القمی فیروایه أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام قال: «ألزمناه طائره فیعنقه»یعنی خیره و شرّه معه حیث كان، لایستطیع فراقه حتّی یعطی كتابه یوم القیامه بما عمل. (تفسیر قمی، ص ۳۷۹)

خداوند در آیه دیگری نیز می فرماید: «ما یلفظ من قولٍ إلاّ لدیه رقیب عتید» [ق، ۱۸] یعنی هیچ سخنی را انسان نمی گوید جز آن که رقیب و عتید [نویسنده خوبی ها و زشتی ها [نزد او حاضر هستند و سخن او را ثبت می نمایند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که هر کسی گفتار خویش را جزء کردار خود نداند گناهان و خطاهای او فراوان و عذاب او حاضر خواهد بود.(۱)

حساب قیامت

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به سلمان و اباذر هر کدام درهمی داد. سلمان درهم خود را انفاق کرد و به بینوایی بخشید ولی اباذر صرف در مخارج خانواده خود کرد، روز بعد آن حضرت دستور داد آتشی افروختند و سنگی را بر روی آن گذاردند. همین که سنگ گرم شد و حرارت شعله های آتش در دل آن اثر کرد سلمان و اباذر را پیش خواند و فرمود هر کدام باید بالای این سنگ بروید و حساب درهم دیروز را بدهید. سلمان بدون درنگ و ترس پای بر سنگ گذاشت و گفت: (انفقت فیسبیل اللّه) در راه خدا انفاق نمودم.

وقتی که نوبت به اباذر رسید ترس او را فراگرفت، که پای برهنه را روی سنگ بگذارد و تفصیل مصرف یک درهم را بدهد. از این رو در تحیّر بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از تو گذشتم زیرا تاب گرمای این سنگ را نداری و حسابت به طول می انجامد. ولی بدان صحرای محشر از این سنگ گرم تر است و تابش آفتاب قیامت از شعله های فروزان آتش، سوزان تر است. سعی کن با حساب پاک و دامنی نیالوده به معصیت وارد محشر شوی.(۲)

====

۱ و فیتفسیر العیّاشی عن الصادق علیه السلام : إذا کان یوم القیامه دفع إلی الإنسان کتابه ثمّ قیل: إقرأ فیقرأ مافیه فیذکره فما من لحظه و لاکلمه و لانقل قدم إلاّ ذکره کأنّه فعله تلک السّاعه فلذلک قالوا: «یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لایغادر صغیره و لاکبیره إلاّ أحصاها». (تفسیر صافی، ج ۳،۲۴۶)

۲ و قال النّبیّ صلی الله علیه و آله : من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه و حضر عذابه. (کافی ج ۲،۱۱۵)

أقول: لانّه لایزال یقع فیالمعاصی و لایندم و لایتوب منها أعادنااللّه من الغفلات.

۳ خزینه الجواهر، ص ۳۵۶.

«وَ لاَتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلوُا فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْواتا»

پیام (۳۶) مقام شهدا

«وَ لاَتَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوُاْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْواتا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقوُنَ»(آل عمران/ ۱۶۹)

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه آنان زنده اند و نزد خداوند روزی می خورند سپس فرمود: من گواهی می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید از دنیا رفت و به خدا سوگند او نزد تو خواهد آمد و چون او را دیدی یقین کن که او رسول خدا صلی الله علیه و آله می بادش چرا که شیطان نمی تواند به صورت او درآید پس امیرالمؤنین دست ابوبکر را گرفت و [به مسجد قبا برد و [رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او نشان داد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابوبکر! به امامت علی و یازده فرزند او ایمان بیاور چرا که آنان جز در نبوّت و پیامبری همانند من می باشند و تو از این عملی که انجام داده ای توبه کن همانا تو را حقّی در آن نیست سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد و دیگر کسی او را ندید.(۱)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «من بسیار علاقه مند به جهاد در راه خدا هستم» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در راه خدا جهاد کن، اگر کشته شوی نزد خداوند زنده هستی و روزی می خوری و اگر در این راه بمیری پاداش تو با خدا خواهدبود و اگر سالم بازگردی از همه گناهان خود خارج شده ای.

ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آری به خدا سوگند اگر در بستر خویش نیز بمیرد زنده است و نزد خدای خود روزی می خورد.(۲)

====

۱ فیالکافی عن أمیرالمؤمنین علیه السلام قال یوما لأبی بکر: «لاتحسبنّ الّذین قتلوا فیسبیل...» و أشهدأنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله ماتَ شهیدا واللّه لیأتینّکَ فأیقن إذا جائکَ فإنّ الشّیطان غیر متخیّل به، فأخذ علیّ علیه السلام بید أبی بکر فأراه النّبی صلی الله علیه و آله فقال له: یاأبابکر آمن بعلیّ و بأحد عشر من ولده إنّهم مثلی إلاّ النّبوه و تب إلی اللّه ممّا فییدك فإنّه لاحقّ لك فیه، ثمّ ذهب فلم یر. (کافی، ج ۱، ۵۳۳)

استقامت سمیّه نخستین بانوی شهید اسلام

سمیّه کنیز ابوجهل بود. او حقّانیّت اسلام را دریافت و در همان آغاز بعثت، قبول اسلام کرد، ابوجهل آن قدر به او تازیانه زد که از اسلام برگردد، و او هم چنان استوار و راسخ در عقیده به اسلام باقی ماند. ابوجهل روزی او را به قدری زد که او بی هوش به زمین افتاد، پس از مدّتی به هوش آمد، ولی گفت: «آیین من همان آیین محمّد صلی الله علیه و آله است». وقتی که ابوجهل با سرسخت ترین شکنجه ها، نتوانست سمیّه را از آیین حق بازدارد، تصمیم گرفت او را به قتل برساند. پس او را کنار خانه کعبه آورد، مشرکان مکّه اجتماع کردند و ابوجهل در برابر مردم به او گفت: «دو راه در پیش داری ۱ برگشتن از اسلام ۲ کشته شدن، ولی سمیّه حاضر نشد از دین اسلام بازگردد. پس ابوجهل در حضور مردم نیزه خود را به شدّت در سینه «سمیّه» فرو کرد که از پشتش بیرون آمد و به این ترتیب به شهادت رسید(۱)

و به نقل دیگری «به دستور ابوجهل دو شتر آوردند و هر پای او را به یک شتر بستند و شترها را برخلاف هم راندند و آن بانوی شجاع دوشقّه شد و به شهادت رسید»(۲)

جمال دل آرای حسین علیه السلام

هلال بن نافع گوید: (در روز عاشورا) همراه سربازان عمر سعد، کنار عمر سعد ایستاده بودم ناکهان یکی فریاد برآورد: «ای امیر! مژده باد به تو این شمر است که حسین علیه السلام را کشته است». هلال گوید، از میان لشکر عمرسعد بیرون آمدم و به بالین حسین علیه السلام آمده و ایستادم، «سوگند به

====

۱ فی تفسیر العیّاشی عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام قال: أتی رجل رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال: إنّی راغب نشیط فی الجهاد قال: فجاهد فیسبیل اللّه فإنّک إن تقتل کنت حیّا عنداللّه ترزق و إن متّ فقد وقع أجرک علی اللّه و إن رجعت خرجت من الذّنوب. (کافی، ج ۱، ۲۰۶)

الکافی...عن أبی بصیر قال: قلت لأبی علیه السلام :جعلت فداك الرّاد علی هذا الأمر فهو کالرّاد علیکم؟ فقال: یا أبامحمد من ردّ علیک هذاالأمر فهو کالرّاد علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و علی اللّه تبارک و تعالی یا أبامحمّد إنّ المیّت علی هذاالأمر شهید. قال: قلت: و إن مات علی فراشه؟ قال: إی واللّه علی فراشه حیّ عند ربّه یرزق. (نورالثّقلین، ج ۱،۴۰۹،عن الکافی ج ۸، ۱۴۶).

۲ روزی عمّار به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «مادرم را با سخت ترین شکنجه کشتند»، آن حضرت به او فرمود: «خدا به تو صبر بدهد، سپس فرمود: خداوندا هیچ یک از دودمان یاسر را عذاب مکن».

۳ اقتباس از کتاب ویرژیل ص ۷۷، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۶۴.

خـدا هرگز کشـته آغشـته به خونی را زیبـاتر و نورانی تر از او ندیـدم، زیرا من آن چنـان مـات و محو نور و جمال آن صورت درخشـان بودم که از انـدیشه قتـل او غافـل گشـتم»، حسـین علیه السـلام در آن حال، آب خواست شـنیدم مردی از دشـمن می گفت: «سوگنـد به خـدا آب نخواهی نوشـید تـا به جایگاه سوزان دوزخ واردشوی و از آب گرم آن بنوشـی». و من شـنیدم که امـام حسـین علیه السـلام در پاسـخ فرمود: «وای بر تو نه دوزخ جای من است و نه آب گرم آن را می نوشم، بلکه من بر جـدّم رسول خدا صـلی الله علیه و آله وارد می گردم و در کنار او در پیشگاه خدای قادر خواهم بود و از آب بهشت خواهم نوشید و شکایت شـما را به آن حضـرت خواهم برد... هنوز امام با آنان سـخن می گفت که عدّه ای دسـته جمعی به آن حضـرت حمله کرده و سرش را از بدن جدا نمودند».(۱)

دوست حقیقی کیست؟

در آغاز جنگ جمل، سپاه علی علیه السـلام در برابر سپاه مخالفان در بصره قرار گرفت، علی علیه السلام سعی می کرد جنگ و خونریزی نشود، ولی دشمن درصدد آشوب و فتنه انگیزی بود.

علی علیه السلام برای آخرین اتمام حجّت، به یاران خود رو کرد و فرمود: آیا در میان شما یک نفر هست که قرآن را به دست گیرد و در مقابل لشکر دشـمن بایسـتد و سـپاه دشمن را به قرآن دعوت کند. جوانی به نام «مسلم مجاشعی» جلو آمد و گفت: من حاضـرم. علی علیه السـلام فرمـود: «اگر این کـار را انجـام دهی، و قرآن را به دست بگیری و بلنـد کنی، دسـتت را قطع می کنند و اگر به دست دیگر بگیری آن را نیز قطع می کنند».

مسـلم گفت: در عین حـال حاضـرم، علی علیه السـلام قرآن را به او داد، او به جلو سـپاه جمـل آمـد و قرآن را به دست راسـت گرفت و فریـادش بلنـد شـد که علی علیه السـلام شـما را به این قرآن دعوت می کنـد... هنوز سـخنش تمـام نشـده بود، دسـت راسـتش را قطع کردند او قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپش را نیز قطع کردند، او قرآن را به سینه چسبانید و به کمک چانه آن را نگه داشت و پیام امام را به آنها رساند. پس گروهی از سپاه جمل به او حمله کرده و بدنش را قطعه قطعه نمودند و او به این ترتیب به شهادت رسید و به سوی بهشت پرواز کرد.(۲)

پس از این، حجّت عذری باقی نماند، و علی علیه السلام فرمان حمله را صادر کرد و سپاه جمل

====

۱ لهوف، ص ۱۲۸.

۲ ناسخ التواریخ حضرت علی۷، ط جدید، ج۱، ص ۱۵۰.

مفتضحانه شکست خوردند.

این بود قصّه دوست حقیقی علی علیه السلام «مسلم مجاشعی» که شهادت قهرمانانه اش خط و جهت به دوستان حقیقی امام علی علیه السلام آموخت.

ص: ۱۳۳

«تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا»

پیام (۳۷) توبه و بازگشت به خدا

«يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلىَ اللّه تَوبَةً نَصُوحا عَسى رَبُّكُم أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُم سَيِّئاتِكُم و يُدخِلَكُم جَنّاتٍ.» (تحريم/ ۸)

«إِنَّمَاالتَّوبَةُ عَلَى اللّهِ لِلَّذينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَريبٍ فَأُوْلئِكَ يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْهِم و كانَ اللّهُ عَليما حَكيما» (نساء/ ۱۷)

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: خداوند به هر كس توفيق توبه دهد توبه او را قبول خواهد نمود سپس آيه فوق را تلاوت نمود.

از آيه فوق ظاهر مى شود كه توبه جاهل و عالم با يكديگر فرق دارد و عالم هنگامى كه مرگ را مشاهده مى كند راهى براى توبه او نيست.(۱)

امام صادق عليه السلام فرمود: هنگامى كه جان به گلو مى رسد براى عالم توبه اى نيست. سپس آيه فوق را قرائت نمود.(۲)

امام صادق عليه السلام در سخن ديگرى مى فرمايد: هر گناهى كه بنده انجام مى دهد گرچه داناى به حرمت آن باشد نادان محسوب مى شود. به اين علّت كه خود را در خطر گناه قرار داده [و اين يك نوع جهالت مى باشد(۳)]

====

۱ فىنهج البلاغه قال أميرالمؤمنين عليه السلام : من أعطى التوبه لم يحرم القبول قال اللّه: «إنّما التوبه... الآيه» (نورالثقلين، ج ۱، ۴۵۷)

۲ و قال الصادق عليه السلام : إذا بلغت النفس ههنا و أشار بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه ثمّ قرأ الآيه. (المصدر)

۳ و فىالمجمع و العيّاشى عن الصادق عليه السلام قال: كلّ ذنب عمله العبد و إن كان عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه فىمعصيه ربّه فقد حكى اللّه سبحانه قول يوسف لإخوته «هل علمتم ما فعلتم بيوسف و أخيه إذ أنتم جاهلون» فنسبهم إلى الجهل لمخاطرتهم بأنفسهم فىمعصيه اللّه عزّوجلّ. (المصدر)

أقول: قال بعض الشّراح: لانّ العالم لمّاترك مقتضى علمه إلى هذا الوقت لاعذر له فلامساهله معه بخلاف الجاهل فإنّ توبته تقبل حينئذٍ لوقوع المساهله معه فىكثير من الأمور و قبول توبته هذا الوقت من جملتها. (شرح كافى، ج ۱۰، ۱۸۱)

به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: اگر گناهکار توبه کند و باز به گناه برگردد و این عمل چندین بار تکرار شود باز توبه او پـذیرفته می شود؟ امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: آری بخشوده می شود سؤال شـد تا چه حـد؟ فرمود: تا هنگامی که شـیطان ناامید گردد.(۱)

====

۱ و عن أميرالمؤمنين عليه السـلام إنّه قيل له: فإن عاد و تاب مرارا؟ قال عليه السـلام : يغفراللّه له قيل: إلى متى؟ قال: حتّى يكون الشيطان هو المحسور. (تفسيرالصّافى، ج ۱، ۴۳۱)

«إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ»

پیام (۳۸) خداوند توّابین را دوست می دارد

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ توبةً نصوحا» (تحریم/ ۸)

«... إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره/ ۲۲۲)

همان گونه که گذشت از آیات قرآن ظاهر می شود که خداوند تنها توبه کسانی را می پذیرد که از روی جهالت و نادانی گناه کرده باشند و زود توبه نمایند و پشیمان باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر گناهی که بنده انجام می دهد گرچه از روی عمد باشد با جهالت انجام گرفته است چرا که جهالت او را به طرف گناه کشانده است.

آری مقصود از «یتوبون من قریب» این است که قبل از مرگ توبه کند. بنابراین توبه قبل از مرگ پذیرفته است.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که مؤمن توبه نصوح [و خالص] می کند [و اراده بازگشت به آن گناه را ندارد] خداوند او را دوست می دارد و در دنیا و آخرت آبروی او را حفظ می فرماید.(۲)

امام باقر علیه السلام به بعضی از اصحاب خود فرمود: خداوند بخشنده و مهربان است و توبه بنده خود را می پذیرد و گناهان او را می بخشد و پس از هر گناهی اگر توبه و استغفار نماید آمرزش خداوند نصیب او خواهد شد. پس تو از خدا بترس و مؤمنین را از رحمت خدا ناامید مکن.(۳)

مرحوم کلینی در کتاب کافی از شخصی به نام سلام بن مستنیرنقل کرده که گوید: من خدمت

====

۱ قال اللّه سبحانه: «إنّما التوبه على اللّه للذين يعلمون السوء بجهاله ثمّ يتوبون من قريب» (نساء / ۱۷).

عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: إنّ كلّ معصيه يفعلها العبد جهاله و ان كانت على سبيل العمد لأنّه يدعو لها الجهل و يزيّنها للعبد. (سفينه البحار، تاب)

۲ و قال عليه السلام : «إذا تاب العبد المؤمن توبه نصوحا أحبّه اللّه فستر عليه فيالدّنيا و الآخره...(المصدر)

۳ و قال الباقر عليه السلام لبعض أصحابه: كلّما عاد المؤمن بالإستغفار و التوبه عاداللّه عليه بالمغفره و انّ اللّه غفور رحيم يقبل التوبه و يعفو عن السّيئات فإيّاك أن تقنّط المؤمنين من رحمه اللّه. (المصدر)

امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین خدمت آن حضرت رسید و سؤالاتی کرد و چون پاسخ سؤالات خود را شنید و برخاست، به امام علیه السلام عرض کرد: خدا عمر شما را طولانی کند و مارا از وجود شما بهره مند نماید من یک خبری را می خواهم به شما بدهم و آن این است که ما چون خدمت شما می آییم دل های ما نورانی می شود و دنیا را فراموش می کنیم و مال دنیا برای ما بی ارزش می گردد و چون از خدمت شما خارج می شویم و در بازارها بین مردم می رویم باز به دنیا علاقه پیدا می کنیم. [آیا دین ما آسیبی پیدا می کند]؟ امام باقر علیه السلام فرمود: [خطری برای شما نیست]تنها چیزی که هست این است که قلب های شما تا با ما هستید نرم می شود و چون از ما جدا می شوید سخت می گردد سپس فرمود:

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به آن حضرت گفتند: هنگامی که ما نزد شما هستیم و شما ما را به یاد خدا و قیامت و...می اندازید و ترغیب به کار خیر می فرمایید و ما از معصیت و کیفر خدا می ترسیم و دنیا را فراموش می کنیم و زاهد می شویم تا جایی که گویی قیامت و بهشت و دوزخ را مشاهده می نماییم و چون از نزد شما خارج می شویم و به خانه های خود می رویم و در کنار فرزندان و اهل خود قرار می گیریم نزدیک است که آن حالتی که نزد شما داشته ایم فراموش کنیم، آیا شما برای ما خطر نفاق احساس نمی کنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان فرمود: این هرگز نفاق نیست بلکه خطوات و الهامات شیطان است که شما را راغب به دنیا می کند. سپس فرمود: به خدا سوگند اگر شما آن حالت اوّل را برای خود حفظ می کردید، ملائکه با شما مصافحه می کردند و بر روی آب راه می رفتید تا این که فرمود:

اگر شما گناه نمی کردید و استغفار نمی نمودید تا خدا شما را عفو کند و بیامرزد. خداوند مخلوق دیگری را خلق می کرد تا گناه کنند و استغفار نمایند و آنان را بیامرزد، همانا مؤمن همواره در آزمایش و ابتلا می باشد و چون خطا می کند به خدای خود باز می گردد و توبه می کند مگر سخن خدا را نشنیده اید که می فرماید: «إنّ اللّه یحبّ التّوّابین و یحبّ المتطهّرین» یعنی خداوند کسانی را که فراوان توبه می کنند و در پاکی خود می کوشند را دوست می دارد؟ و یا می فرماید: «استغفروا ربّکم ثمّ توبوا إلیه» یعنی از خدای خود درخواست آمرزش کنید و به سوی او بازگردید؟(۱)

====

۱ و فیالکافی بسنده عن سلام بن المستنیر قال: کنت عند أبی جعفر علیه السلام فدخل علیه حمران بن أعین و سأله عن أشیاء فلمّـا هم حمران بالقیام قال لأبی جعفر علیه السلام : أخبرک أطال اللّه بقاءک لنا و أمتعنا بک أنّا نأتیک فما نخرج من عندک حتّی ترّق قلوبنا و تسلو أنفسنا [أی نسیت أنفسنا [عن الدنیا و یهون علینا ما فیأیدی الناس من هذه الأموال ثمّ نخرج من عندک فإذا صرنا مع النّاس و التّجار أحببنا الدنیا؟ قال: فقال أبوجعفر علیه السلام : إنّما هی القلوب مرّه تصعب و مرّه تسهل، ثمّ قال أبوجعفر علیه السلام : أمّا إنّ أصحاب محمّد صلی الله علیه و آله قالوا: یا رسول اللّه نخاف علینا النفاق، قال: فقال: و لم تخافون ذلک؟ قالوا: إذا کنّا عندک فذکّرتنا و رغّبتنا و جلنا و نسیناالدنیا و زهدنا حتّی کأنّا نعاین الآخره و الجنّه و النّار و نحن عندک، فإذا خرجنا من عندک و دخلنا هذه البیوت و شممنا الأولاد و رأینا العیال و الأهل یکاد أن نحوّل عن الحال الّتی کنّا علیها عندک، و حتّی کأنّا لم نکن علی شی ءٍ، أفتخاف علینا أن یکون ذلک نفاقا؟ فقال لهم رسول اللّه صلی الله علیه و آله : کلّا إنّ هذه خطوات الشیطان فیرّغبکم فیالدّنیا واللّه لوتدومون علی الحاله الّتی و صفتم أنفسکم بها لصافحتکم الملائکه و مشیتم علی الماء، و لولا أنّکم تذنبون فتستغفرون اللّه لخلق اللّه خلقا حتّی یذنبوا ثمّ یستغفروااللّه فیغفراللّه، لهم إنّ المؤمن مفتّن توّاب، أما

سمعت قول اللّه عزّوجلّ: «إنّ اللّه يحبّ التّوابين و يحبّ المتطهّرين» و قال: «استغفروا ربّكم ثمّ توبوا إليه»؟ (بقره، ۲۲۲ و هود، ۳، کافی ج ۲،۴۲۳)

ص: ۱۳۷

توبه واقعی و بشارت بهشت

علیّ بن ابی حمزه می گوید: دوستی داشتم که در دیوان بنی امیّه منشی بود. روزی به من گفت از امام صادق علیه السلام استجازه کن تا من به محضر مبارکش شرفیاب شوم. پس من از آن حضرت اجازه گرفتم و او در موعد مقرّر حضور امام آمد. سلام کرد و نشست. سپس گفت: من در دیوان بنی امیّه عضویّت داشتم، و در حکومت آنان اموال بسیاری گرد آوردم و در این کار از مقرّرات اسلام دیده فروبستم و بی پروا هر مال غیرمشروعی را طلب می کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر بنی امیّه در اداره امور خود کسانی را در خدمت خویش نمی یافتند حقوق اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام را پایمال نمی نمودند.

سپس سؤال کرد: آیا برای من راه نجاتی هست؟ حضرت صادق علیه السلام در پاسخ او پرسید: اگر بگویم عمل می کنی؟ جواب داد عمل می کنم. امام علیه السلام فرمود: باید از تمام اموالی که در حکومت آنها به دست آورده ای از خود دور کنی قسمتی را که می دانی از آن کیست به صاحبش برگردانی و آن را که نمی دانی به مستمندان صدقه بدهی و با انجام این وظیفه من بهشت جاودان و سعادت ابدی را برای تو ضمانت می کنم. دوست من پس از شنیدن سخنان امام علیه السلام مدّتی ساکت شد و درباره دستور امام فکر کرد سرانجام تصمیم گرفت و با قاطعیّت به عرض رساند که دستورتان را انجام خواهم داد.

ص: ۱۳۸

علیّ بن ابی حمزه می گوید: آن مرد در معیّت ما به کوفه برگشت و فرموده امام علیه السلام را در مورد تمام اموالی که در اختیار داشت حتّی جامه ای که در بَرَش بود اجرا نمود و همه آنها را رد کرد و ما از رفقا و دوستان پولی جمع آوری کردیم، از آن پول لباسی برای او خریدیم و باقیمانده آن را برای مصارف روزانه اش تسلیم وی نمودیم.

او با اجرای برنامه درمانی امام صادق علیه السلام بیماری اخلاقی خود را علاج نمود، و غریزه حرص و طمع خویش را مهار کرد و از بندگی مال آزاد شد و به سلامت فکر و پاکی اخلاق نایل آمد و از خوی تجاوزکاری رهایی یافت.

پس از این جریان چند ماهی بیش نگذشت که مریض شد و بستری گردید و دوستان مکرّر از وی عیادت کردند. روزی نزد او رفتم دیدم در حال احتضار است و لحظات آخر زندگی را می گذراند، چشم گشود و به من نگاهی کرد و گفت: ای علیّ بن ابی حمزه امام صادق علیه السلام به وعده خود وفا کرد و سپس دیده بربست و از دنیا رفت.

ابن ابی حمزه می گوید: از کوفه به مدینه بازگشتم، حضور امام صادق علیه السلام رسیدم تا چشم آن حضرت به من افتاد فرمود: علیّ بن ابی حمزه به خدا قسم وعده ای که ما به دوستت داده بودیم وفاکردیم عرض کردم راست می گویید واللّه او خود در موقع مرگ این مطلب را به من اعلام کرد.

مولف گوید: از عبرت های روزگار این است که علیّ بن حمزه بطاینی که ناقل این قصّه است خود در اثر حبّ دنیا اموال موسی بن جعفر علیه السلام را بعد از شهادت آن حضرت تحویل حضرت رضا علیه السلام نداد و به همین علّت موفّق به پذیرش امامت آن حضرت نشد و هفت امامی از دنیا رفت.

توبه زبانی و توبه واقعی

جابربن عبداللّه انصاری گوید: شخصی بیابانی در مدینه به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: خدایا من از تو طلب آمرزش و توبه می کنم، سپس مشغول نماز شد، پس از نماز، علی علیه السلام به او فرمود: زبان تنها به استغفار (و طلب آمرزش از خدا) توبه دروغگویان است، و توبه این چنینی نیاز به توبه دارد.

او عرض کرد: توبه حقیقی چگونه است؟ علی علیه السلام فرمود: «توبه اسمی است که دارای شش شاخه است ۱ پشیمانی از گناهان گذشته ۲ انجام واجبات از دست رفته(قضا)۳ حقوق مردم را به آنها ردکردن۴ ذوب کردن گوشت بدن در راه اطاعت، همان گونه که در راه گناه روییده شده

ص :۱۳۹

بود ۵ چشانـدن رنـج و سـختی اطاعت به جان، همان گونه که شـیرینی گناه را به جان می چشانـدی ۶ گریه عوض همه خنـده هایی که کرده ای».(۱)

راهزن معروف

فضـیل بن عیاض در ابتـدای زندگی خود یکی از راهزنان مشـهور در نواحی سـرخس و ابیورد بود مدّتی از عمر خود را به این کـار گذرانیـده و در سـرقت شـهرت یافت، کم کم در قلبش عشق و محبّت دختری پیـدا شـد، شبی خیال داشت خود را به آن دختر برساند، از دیواری که فاصـله بین او و معشوقه اش بود بالا می رفت در این هنگام صدای شخصـی را شـنید که آیه ای از قرآن را تلاوت می کرد:

(ألم یـأن للّـذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لـذکراللّه) «آیا هنگام آن نرسـیده است که مؤمنین خشوع نماینـد و در مقابل ذکر خـدا قلبهایشان خاضع شود». فضیل از نیمه راه دیوار فرود آمد این آیه چنان در قلب او اثر گذاشت که زندگیش را دگرگون کرد.. با کمال اخلاص و صفای دل گفت: پرودرگارا چرا نزدیک شده و هنگام خشوع رسیده.

فضـیل از صمیم قلب به سوی خدا بازگشت. آن شب را پناه به خرابه ای برد و در همان خرابه عدّه ای نشسته با هم صحبت می کردنـد آنها مسافرینی بودنـد که در آن خرابه بار انـداخته و اکنون در فکر کوچ و حرکت بودند با یکدیگر می گفتند: از شـرّ فضـیل چگونه خلاص شویم قطعا در این موقع شب بر سـر راه ما کمین کرده تا دسـتبردی بزنـد. از شـنیدن گفتگوی کاروانیان فضـیل بیشتر متأثّر شـد که چه قـدر من بـدبختم پیوسـته خاطر آسوده خانواده هایی را به تشویش انـداخته آنها را از طرف خود نگران می کنـم. از جـای حرکـت کرد خـود را به کاروانیـان معرّفی نمـود و گفت: آسـوده باشـید دیگر کـاروانی از دست من ناراحت نخواهدشد.(۲)

====

۱ تفسیر روح البیان، ج۸ص ۳۱۵ ناگفته نماند که این شـرایط شـرایط توبه کامل است ولی توبه در مرحله پایین به پشـیمانی از گناهان قبل و تصمیم بر عدم گناه بعد و ادای حق اللّه و حق النّاس حاصل می شود.

۲ روضات الجنات لفظ فضیل.

«وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنينَ»

پیام (۳۹) عزّت دنیا و آخرت

«مَنْ كانَ يُريدُ الْعِزَّهَ فَلِلّهِ الْعِزَّهُ جَميعا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِبُ وَ الْعَمَلُ الصالِحُ يَرْفَعُهُ». (فاطر/۱۰)

«وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقينَ لايَعْلَمُونَ» (منافقون/ ۸)

«قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ المُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِيَدِكَ الخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ» (آل عمران/ ۲۶)

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگار شما در هر روزی می فرماید: «أناالعزیز...» عزّت مخصوص من است و هرکسی عزّت دنیا و آخرت را می خواهد باید از من اطاعت کند.

خداوند در ذیل آیه اوّل می فرماید: «إليه يصعد الكلم الطّيب و العمل الصالح يرفعه» و ظاهر این است که سخن طیّب و عمل صالح وسیله عزّت می باشد و مقصود از سخن طیّب توحید و کلمه «لاإله إلاّ اللّه» می باشد.

صاحب تفسیر قمی گوید: کلام طیّب، کلمه اخلاص [و لاإله إلاّاللّه] و اقرار به آن چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است می باشد و عمل صالح ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله می باشد که سبب قبولی اعمال صالحه [و بالارفتن کلام طیّب] است.

====

۱ فیالمجمع عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: إنّ ربّكم يقول كلّ يوم: أنا العزيز فمن أراد عزّ الدارين فليطع العزيز. و القمی: «الكلم الطيّب»: كلمه الإخلاص و الإقرار بما جاء به محمّد صلی الله علیه و آله من عنداللّه من الفرائض و الولايه ترفع العمل الصالح إلى اللّه. (تفسیر صافی،ج ۴،۲۳۳)

و عن الصادق علیه السلام : الكلم الطيّب: قول المؤمن: «لاإله إلاّاللّه، محمّد رسول اللّه، علىّ ولىّ اللّه و خليفه رسول اللّه» صلوات اللّه عليهما، قال: و العمل الصالح: الإعتقاد بالقلب و أنّ هذا هو الحقّ من عنداللّه لاشكّ فيه من ربّ العالمين. (المصدر)

و عن الباقر علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إنّ لكلّ قول مصداقا من عمل يصدّقه، أو يكذّبه فإذا قال ابن آدم و صدّق قوله بعمله رفع قوله بعمله إلى اللّه و إذا خالف عمله قوله ردّ قوله على عمله الخبيث و هوى به فى النّار. (المصدر)

امـام صـادق علیه السـلام می فرمایـد: «کلام طیّب» گفتن: «لا إله إلاّاللّه، محمّـد رسـول اللّه، علیّ ولیّ اللّه و خلیفه رسـول اللّه» صلوات اللّه علیهما است سپس فرمود: عمل صالح اعتقاد قلبی مؤمن است به حقّانیّت این سه اصل و این که بدون شک این سه اصل از ناحیه خداوند ربّ العالمین نزول می یابد.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: سـخن اگر همراه عمـل باشـد به طرف خـدا بالاـ می رود و اگر همراه با عمل نباشـد به دوزخ سقوط خواهد نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هنگامی که خداوند اراده نمود سوره فاتحه الکتاب و آیه الکرسی و شهداللّه...و قل اللّهمّ مالـک الملـک» را تـا (بغیرحسـاب) نـازل نمایـد این آیات به عرش الهی پناه بردنـد و حجابی بین آنها و بین خـدا نبود و گفتنـد: خـدایا مـا را به خـانه هـای گنـاه و کسانی که تو را معصیت می کننـد می فرستی در حالی که ما معلّق به مقام طهور و قـدس بوده ایم؟! پس خداونـد به آنها فرمود: سوگنـد به عزّت و جلالم هر که شـما را بعـد از هر نمازی قرائت نمایـد من او را سـاکن حظیره القـدس بهشت خواهم نمود با خطاهایی که در او هست و گرنه در هر روزی هفتاد مرتبه بعین مکنونه خود به او نظر [رحمت [می نمـایم و گرنه در هر روزی هفتـاد حاجت او را برآورده می نمایم که آسان ترین آنها آمرزش او می باشـد و گرنه او را از شرّ هر دشمنی نگاه می دارم و او را یاری می کنم و مانعی از دخول بهشت برای او نیست مگر مرگ او.(۱)

ابوحنیفه و بوسیدن عصا

روزی ابوحنیفه پیشوای مـذهب حنفی، به حضور امـام صادق علیه السـلام آمـد، هنگام خـداحافظی، امام صادق علیه السـلام به عصا تکیه داده بود، ابوحنیفه پرسـید: «با این که هنوز سنّ شـما به انـدازه ای نرسـیده که به عصا تکیه کنیـد چرا عصا به دسـت گرفته ای؟!»

امام علیه السلام فرمود: آری چنین است که می گویی، ولی چون این عصا، عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله

====

۱ فی مجمع البیان: روی جعفربن محمّـد عن أبیه عن آبائه عن النّبی صـلی الله علیه و آله قال: لمّا أراداللّه عزّوجلّ أن ینزل فاتحه الکتـاب و آیـه الکرسـی و شـهداللّه و قـل اللّهم مالـک الملـک إلی قـوله: «بغیر حسـاب» تعلّقن بـالعرش و لیس بینهنّ و بین اللّه حجاب و قلن: یا ربّ تهبطنا دارالـذنوب، و إلی من یعصـیک و نحن معلّقات بالطهور و القـدس؟! فقال: و عزّتی و جلالی ما من عبد قرأ کنّ فیدبر کلّ صلاهٍ إلاّ أسکنته حظیره القدس علی ما کان فیه و إلاّ نظرت إلیه بعینی المکنونه فیکلّ یوم سبعین نظره، و إلاـ قضـیت له فی کـلّ یوم سـبعین حـاجه أدناهـا المغفره و إلاّ أعـذته من کلّ عـدوّ و نصـرته علیه و لایمنعه دخول الجنّه إلا أن یموت. (تفسیر نورالثّقلین، ج ۱،۳۲۳، مجمع البیان ج ۲،۲۶۷)

است، خواستم در دستم باشد. ابوحنیفه با شنیدن این سخن به جلو رفت تا عصا را ببوسد، امام صادق علیه السلام دست خود را جلو آورد و فرمود: «سوگند به خدا تو می دانی که این دست، دست رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن را نمی بوسی ولی عصای آن حضرت را می بوسی؟!»(۱)

به این ترتیب به ابوحنیفه فهماند که دوستی واقعی با بوسیدن، انجام نمی گیرد دوستی واقعی آن است که امامت امام بر حق را قبول داشته باشی و آن امام بر حق من هستم، مراقبول نداری و عصای پیامبر را می بوسی، چنین بوسیدنی بی فایده است!

مؤلف گوید: اکنون باید به وهّابی های سنّی حنفی که می گویند: بوسیدن قبر پیامبر و امام و دیوار اماکن متعلّق به آنان حرام و شرک می باشد بگوییم شما اقتدای به امام خود بگنید و این گونه احترام ها را که هرگز به قصد پرسش نیست شرک ندانید و توهین به برادران مسلمان خود نکنید.

====

۱ منتخب التواریخ، ص ۴۸۲.

«إِنَّ أَكْرَمَكَمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُم»

پیام (۴۰) تقوا؛ معیار ارزش

«يـا أَيُّهَاالنّـاس إنّـا خَلَقنـاكُم مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلناكُم شُـعوبا وَ قَبائِلَ إِنَّ أَكْرَمَكُم عِنـدَاللّهِ أَتْقاكُم إِنَ اللّهَ عَليمٌ خَبيرٌ» (حجرات/ ۱۴)

در تفسیر قمی آمـده که مقصود از «قبایـل» عرب ها و مقصود از «شـعوب» غیرعرب ها می باشـند و در مجمع البیان این معنا از امام صادق علیه السلام نقل شده است و این آیه پاسخ به کسی بوده که به احساب و انساب عربی افتخار می نموده است.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فتح مکّه فرمود: ای مردم خداوند به برکت اسلام نخوت جاهلیّت و تفاخر به پدران جاهلی را از شـما برطرف نمود، چرا که عربیّت یک زبان بیش نیست و هرکه با آن سخن بگوید عربی خواهد بود و هرگز عربیّت پدر شما نیست، آگاه باشید که همه شـما فرزنـدان آدم علیه السـلام هستیـد و آدم از خاک آفریـده شد و بهترین شـما نزد خداوند باتقواترین شما هستند.(۲)

و فرمود: خداونـد روز قیـامت به شـما می گویـد: من شـما را به چیزهـایی امر کردم و شـما اوامر مرا ضـایع نمودیـد و افتخار به انسـاب خود را بر خواسته های من مقـدّم داشتیـد و امروز من نسب و افتخار را در بنـدگی و اطاعت از خود قرار دادم و انساب شما را بی ارزش دانستم. اکنون متّقین و پرهیزکاران بیایند که گرامی ترین مردم نزد من آنان می باشند.(۳)

====

۱ القمی قال: الشعوب: العجم و القبایل: العرب و رواه فیالمجمع عن الصّادق علیه السلام . (تفسیر صافی، ج۲، ۵۹۴)

القمی قال: الآیه ردّ علی من یفتخر بالأحساب و الأنساب. (المصدر)

۲ و قـال رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله یوم فتـح مکّه: أَیّهاالنّـاس! إنّ اللّه قـد أذهب عنکم بالاسـلام نخوه الجـاهلیّه و تفـاخرها بآبائهـا، إنّ العربیّه لیست بـأبٍ والـدٍ و إنّمـا هـو لسـان نـاطق فمن تکلّم به فهـو عربیّ، ألاـ إنّکم من آدم و آدم من الـتّراب، و إنّ أکرَمَکم عنداللّه أتقاکُم. (المصدر)

۳ و فیالمجمع عن النّبی صـلی الله علیه و آله : یقول اللّه تعالی یوم القیامه: أمرتکم فضـیّعتم ماعهدت إلیکم فیه و رفعتم أنسابکم فالیوم أرفع نسبی و أضع أنسابکم، أین المتّقون؟ إنّ أکرمکم عنداللّه أتقیکم. (المصدر)

و فرمود: باتقواترین مردم کسی است که حق بگوید خواه به زیان او باشد و خواه به نفع او.(۱)

چند نفر از این مردان یافت می شوند؟

مأمون رقی گفت: روزی خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، سهل بن حسن خراسانی وارد شد سلام کرده، نشست. آن گاه عرض کرد: یابن رسول اللّه شما خانواده ای با رأفت و رحمت هستید. امامت از شماست. چه باعث شده برای گرفتن حق خود قیام نمی کنی با این که صدهزار از پیروانتان با شمشیرهای آتش بار از شما دفاع می کنند. حضرت فرمود: اکنون بنشین (تا بر تو آشکار شود). سپس امام علیه السلام به کنیزی دستور داد تنور را بیفروزد. پس آتش افروخته شدبه طوری که شعله های آن قسمت بالای تنور را سفید کرد، و آن حضرت به سهل فرمود: اینک (اگر مطیع مایی) برو در میان تنور بنشین. مرد خراسانی چنان آشفته و ناراحت گردید که با التماس شروع به پوزش کرد، یابن رسول اللّه مرا به آتش مسوزان و از این ناچیز درگذر و مرا ببخش. آن جناب فرمود: نگران نباش من تو را بخشیدم. در همین موقع هارون مکّی با پای برهنه وارد شد، نعلین خود را در دست گرفته بود، سلام کرد، حضرت صادق علیه السلام بدون درنگ فرمود: نعلین را بیانداز و در تنور بنشین.

هارون داخل تنور نشست. امام علیه السلام با خراسانی شروع به صحبت کرد از اوضاع بازارها و خصوصیّات خراسان چنان شرح می داد که گویا چندین سال در آن جا به سر برده. مدّتی به با این سخنان سهل خراسانی را مشغول نمود (گویا از تنور و هارون فراموش کرد) در این هنگام فرمود، سهل حرکت کن ببین وضع تنور چگونه است؟

سهل گفت: حرکت کردم و بر سر تنور آمدم وآن مرد را در میان خرمن آتش آسوده و آرام نشسته دیدم. هارون از جا حرکت کرد و از تنور بیرون شد. و حضرت صادق علیه السلام به خراسانی فرمود: در خراسان چند نفر از اینها پیدا می شود. عرض کرد به خدا سوگند یک نفر هم یافت نمی شود. آن جناب نیز همین طور تکرار کرد که یک نفر هم نخواهد بود و اضافه نمود، ما تا زمانی که پنج نفر هم دست و هم داستان پیدا نکینم قیام نخواهیم کرد. موقعیّت را خودمان بهتر می دانیم.

====

۱ و فیالفقیه: إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: أتقی النّاس من قال الحقّ فیما له و علیه.

«أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»

پیام (۴۱) ارزش تقوا

«... وَاتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (بقره/ ۱۹۴)

«... وَاتَّقُوْا اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (بقره/ ۱۹۶)

در آیه اوّل خداونـد پس از امر به تقوا حمایت خود را از اهل تقوا اعلام نموده و می فرمایـد: بدانید که خدا با متّقین است، در قرآن چهـل مرتبه امر به تقوا شـده و در اکثر آیـات پس از امر به تقوا خداونـد حکمی را بیـان نموده استماننـد: «ياأَيُّهَاالَّذِينَ ءَامَنُوْا اتَّقُوْا اللّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّاقَدَّمَتْ لِغَدٍ ...» (حشـر/ ۱۸)، و «ياأَيُّهَاالَّذِينَ ءَامَنُوْا اتَّقُوْا اللّهَ وَابْتَغُوْا إِلَيْهِ الْوَسِـيلَهَ ...» (مائده/ ۳۵)، و «يا أَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوا اتّقُواْ اللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَديدايُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْلَكُمْ...» (احزاب/ ۷۰ و ۷۱) و... البته معلوم است که حکم خداوند پس از امر به تقوا اهمیّت فراوانی دارد.

خداونـد دربـاره متّقین و مجرمین می فرمایـد: «و سـيق الّـذين اتّقوا ربّهم إلى الجنّه زمرا»، «وسـيق الّـذين كفروا إلى جهنّم زمرا» (زمر/ ۷۱) و یا می فرماید: «وَ يُنَجِّي اللّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْاْ بِمَفَازَتِهِمْ لاَيَمَسُّهُمُ السُّوآءُ وَ لاَهُمْ يَحْزَنوُنَ» (زمر/ ۶۱)

شخصـی به نـام خثیمه می گویـد: از امام صادق علیه السـلام در تفسـیر آیه «و يوم القيامه ترى الّـذين كـذبوا على اللّه وجوههم مسودّه أليس فيجهنّم مثوىً للمتكبّرين» شـنیدم که می فرمود: «هر که از ما چیزی را نقل کنـد، ما روز قیامت از او سؤال خواهیم نمود پس اگر راست گفته باشد به خدا و رسول او صـلی الله علیه و آله راست گفته و اگر دروغ گفته باشد، به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله دروغ گفته است چرا که ما سـخنی جز سخن خدا و رسول او را نمی گوییم» خیثمه پس از نقل این حدیث به دو گوش خود اشاره نمود و گفت: «هر دو گوش من کر شود اگر جز این را شنیده باشم».(۱)

====

۱ روى العيّاشـى باسـناده عن خثيمه قال سـمعت أبا عبـداللّه عليه السـلام يقول: «من حدّث عنّابحديث فنحن سائلوه عنه يوما فإن صـدق علينا فإنّما يصـدق على اللّه و على رسوله و إن كـذب علينا فإنّمايكذب على اللّه و على رسوله (أنّا إذا حدّثنا لانقول: قال فلاـن و قـال فلاـن إنّمانقول: قال اللّه و قال رسوله ثمّ تلا هـذه الآيه «و يوم القيامه ترى الّـذين كـذبوا... ثمّ أشار خيثمه إلى أذنيه فقال: صمّتا إن لم أكن سمعته». (سفينه البحار وقى)

امام باقر علیه السلام : در معنای آیه «و یوم القیامه تری الّذین کذبوا علی اللّه...» فرمود: مراد از این آیه امام جائری است که به ناحق مدعی امامت شود او اگر چه علوی و یا فاطمی باشد با صورت سیاه وارد دوزخ خواهد شد.(۱)

مؤلّف گوید: منافاتی بین این دو تفسیر نیست چرا که آیات قرآن طبق فرموده معصومین علیهم السلام دارای معانی زیادی می تواند باشد.

شش امتیاز با انجام شش کار

شخصی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «به من کاری را بیاموز که اگر آن را انجام دادم، خدا و مردم مرا دوست بدارند، و بر ثروتم بیزاید، و سلامتی و طول عمر بیابم، و در روز قیامت با شما محشور شوم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو خواهان شش امتیاز هستی (اینک بشنو که برای به دست آوردن آن شش امتیاز، چه کاری را باید انجام دهی):

۱ وقتی می خواهی خدا تو را دوست داشته باشد، از او بترس، و تقوای الهی را پیشه خودساز.

۲ وقتی می خواهی، مردم تو را دوست بدارند به دارایی آنها طمع نداشته باش، و به مال آنها طمع مکن.

۳ برای افزایش ثروتت، بسیار صدقه بده.

۴ برای سلامتی بدنت، بسیار روزه بگیرد (وَ اِذا اَرَدْتَ اَنْ یَصِحَّ بَدَنْکَ فَاَکْثر مِنَ الصَّومِ).

۵ و برای اینکه عمرت طولانی شود، صله رحم و پیوند با خویشان را رعایت کن.

۶ و وقتی خواستی که خداوند تو را با من محشور کند، فَاَکْثَرَ مِنَ السُّجُودِ بَینَ یَدَیِ الْواحِدِ الْقَهّارِ: «در پیشگاه خدای یکتا و مقتدر، سجده بسیار به جای آور(۲)»

====

۱ و روی سوره بن کلیب قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن هذه الآیه فقال: «کلّ إمام إنتحل إمامهً لیست له من اللّه» قلت: و إن کان علوّیا؟ قال: و إن کان علویّا، قلت: و إن کان فاطمیّا؟ قال: و إن کان فاطمیّا»(المصدر)

۲ المواعظ العددیّه، ص ۱۷۷.

«فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى»

پیام (۴۲) بهترین توشه آخرت

«... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى» (بقره/ ۱۹۷)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از دنیا زاد و توشه بردارید تا فردای قیامت شما را حفظ کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب در مسجد هنگامی که مردم می خواستند به خواب بروند با صدای بلند می فرمود: ای مردم خدا شما را رحمت کند زاد و توشه قیامت خود را برگیرید همانا ندای، کوچ از این دنیا بین شما داده شده است پس اقامت و وابستگی خود را به دنیا کم کنید و بهترین زادی که در اختیار شما می باشد، را برگیرید همانا بر سر راه شما گردنه هایی بسیار سخت، و منازلی وحشتناک وجود دارد که شما ناچار به عبور و وقوف در آنها می باشید.

سپس فرمود: شما از این منازل و گردنه های خطرناک یا باید به وسیله رحمت الهی نجات یابید و یا هلاک خواهید شد و پس از آن راه جبرانی برای شما نخواهد بود.

سپس فرمود: چه قدر حسرت غافل بزرگ است؟ چرا که عمر او بر او حجت می باشد در حالی که زندگی این دنیا سبب شقاوت او گریده است. خدا ما و شما را به سبب نعمت های خود غافل ننماید و بعد از مرگ گرفتار عقوبت الهی نگردیم. تا این که فرمود: ما عاشق و واله لقای خدا هستیم و همه خوبی ها به دست اوست و او بر هر چیزی قادر و توانا می باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «فإنّ التّقوی وصیه اللّه فیکم و فیالّذین من قبلکم قال اللّه عزّوجلّ: «... وَ لَقَدْ وَصَّيْنَاالَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ إِيّاكُمْ أَنِ اتَّقُواْ اللّهَ وَ إِنْ تَكْفُرُواْ فَإِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّمواتِ وَ ما فِي الأَرْضِ وَ كانَ اللّهُ غَنِيّا حَمِيدا» (نساء/ ۱۳۱)

یعنی، تقوا سفارش خدا به شما و به مردم قبل از شما می باشد و خدا می فرماید: «ما شما و اقوام قبل از شما را به تقوا سفارش نمودیم و اگر کافر شوید خداوند مالک آسمان ها و زمین می باشد و او بی نیاز و ستوده است.(۱)

====

۱ قال امیرالمؤمنین علیه السلام : تزوّدوا من الدّنیا ماتحرزون أنفسکم به غدا. (نهج البلاغه، ج۱، ۷۲)

إنّ أميرالمؤمنين عليه السلام كان ينادى فيكلّ ليلهٍ حين يأخذالنّاس مضاجعهم، بصوت يسمع كافّه من فيالمسجد و من جاوره من النّاس: تزوّدوا رحمكم اللّه فقد نودى فيكم بالرحيل، و أقلّوا العرجه على الدّنيا، والوقوف عليها إمّا برحمه من اللّه نجوتم من فضاعتها، و إمّا هلكهٍ ليس بعدها إنجبار، يا لها حسره على ذى غفله، أن يكون عمره عليه حجّه و تؤدّيه أيّامه إلى شقوهٍ، جعلنااللّه و إيّاكم ممّن لاتبطره نعمه، و لاتحلّ به بعدالموت نقمه، فإنّما نحن به وله، و بيده الخير و هو على كلّ شىء قدير. (بحار، ج۷۰، ص ۱۰۶، عن الارشاد ص ۱۱۳)

فی اللّغه: کلّ أنثی فقدت ولدها فهی واله.

ص: ۱۴۸

از وصایا و سفارشات امام صادق علیه السلام در نامه خود به نجّاشی وصیّت به تقوا می باشد. در این نامه که سخنان نورانی و آموزنده فراوانی آمده، امام صادق علیه السلام به نجّاشی می نویسد: «ثمّ أوصیک بتقوی اللّه...» یعنی سپس من تو را به تقوا وصیّت می کنم و تو هرگز چیزی را مقدّم بر طاعت خدا مکن و بر او توکّل و اعتصام کن و به ریسمان او چنگ بزن، چرا که هر که به ریسمان خدا چنگ بزند به صراط مستقیم دین هدایت یافته است پس تو از خدا بترس و خشنودی احدی را بر خشنودی خدا مقدّم مکن چراکه این وصیّت خداوند است به بندگان خود و جز این را از آنان نمی پذیرد و جز این نزد خدا چیزی بزرگ نیست و بدان که چیزی سنگین تر و بزرگ تر از تقوی، به مردم واگذار نشده است و وصیّت ما خانواده نیز همین است پس اگر می توانی از دنیا چیزی برندار چرا که فردای قیامت مورد سؤال واقع می شوی.

عبداللّه بن سلیمان می گوید: هنگامی که نجّاشی نامه امام صادق علیه السلام را خواند، گفت: «به خدا سوگند مولای من امام صادق علیه السلام راست می گوید و هر که به این نامه عمل کند نجات خواهدیافت» و نجاشی همواره به این دستورات عمل کرد تا از دنیا رحلت نمود.(۱)

هدیه برای مردگان

یکی از صالحان روزگار به نام ملّافتحعلی سلطان آبادی عادت داشت که هر کس از دوستان

====

۱ کتب الصادق علیه السلام إلی النّجاشی... ثمّ أوصیک بتقوی اللّه و ایثار طاعته و الإعتصام بحبله، فإنّه من اعتصم بحبل اللّه فقد هدی إلی صراط مستقیم، فاتّق اللّه و لاتؤثر أحدا علی رضاه و هواه، فإنّه وصیه اللّه عزّوجلّ إلی خلقه لایقبل منهم غیرها، و لا-یعظم سواها و اعلم أنّ الخلائق لم یوکّلوا بشی ءٍ أعظم من التّقوی فإنّه وصیّتنا أهل البیت، فإن استطعت أن لاتنال من الدّنیا شیئا تسأل عنه غدا فافعل.

قال عبداللّه بن سلیمان: فلّما وصل کتاب الصّادق علیه السلام إلی النّجاشی نظر فیه و قال: صدق واللّه الّذی لاإله إلّا هو مولای فما عمل أحد بما فیهذاالکتاب إلّا نجا، فلم یزل عبداللّه [النّجاشی [یعمل به أیّام حیاته. (وسایل الشیعه، ج ۱۲،۱۵۵)

اهل بیت علیهماالسلام از دنیا می رفت، در شب اوّل دفن او، دو رکعت نماز وحشت برای او می خواند، خواه او را بشناسد یا نشناسدو هیچ کس نمی دانست که ملاّفتحعلی چنین عادتی دارد.

روزی یکی از دوستان در راهی او را دید و گفت: من فلان شخصی را که در این ایّام فوت کرده در عالم خواب دیدم و احوالش را پرسیدم، گفت: در سختی و دشواری عقاب الهی بودم تا این که فلانی (ملافتحعلی) دو رکعت نماز برای من خواند، همان موجب نجات من از عذاب قبر گردید، خدا پدرش را رحمت کند که چنین احسانی به من کرد و هدیه ای برایم فرستاد.

مرحوم ملاّفتحعلی گفت: آری من برای همه ارادتمندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که فوت می کنند، این نماز را می خوانم که دو رکعت است در رکعت اوّل پس از حمد، خواندن آیه الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد، ده بار سوره قدر را بخواند (و بعد از نماز بگوید: خدایا ثواب این نماز را به قبر فلان کس برسان.)(۱)

اخلاص در عمل

روزی جمعی از اصحاب آیت اللّه العظمی بروجردی قدس سره در محضر ایشان، سخن از بعضی از خدمات آن مرحوم به میان آوردند و در این باره گفتگو می کردند. یکی از اصحاب ایشان (آیت اللّه سید مصطفی خوانساری) می گوید: من نیز در آن جمع، حاضر بودم ولی چیزی نمی گفتم، آیت اللّه بروجردی رو به من کرد و فرمود: «تو هم سخنی بگو». عرض کردم: مطلبی ندارم، جز حدیثی که از اجدادم به خاطر دارم، اگر اجازه بفرمایید آن حدیث را عرض کنم؟ فرمود: بگو.

عرض کردم: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که خدا فرمود: «اَخلِصِ الْعَمَلَ فَاِنَّ النَّاقِدَ بَصیرٌ»: «عمل خود را خالص کن، زیرا بازرس عمل، بسیار بینا و دقیق سنج است.»(۲)

همین که این حدیث را خواندم، اشک از چشمان آیت اللّه بروجردی (ره) سرازیر شد و به این مضمون فرمود: «راستی اگر اعمال ما خالص و برای خدا نباشد، چه خواهد شد؟ آری ناقد (بازرس) تیزبین و بینا است».

====

۱ دارالسّلام نوری، ج۲، ص ۳۱۵.

۲ این عبارت بخشی از حدیث قدسی است که تحت عنوان سوره تورات آمده است (کلمه اللّه تألیف سیّد حسن شیرازی، ص ۴۷۱).

فراموش نمی کنم، پس از این مـاجرا، هروقت آن مرد بزرگ به من برخورد می کرد، می فرمودنـد: «أَخْلِصِ الْعَمَـلَ فَـإِنَّ النّـاقِدَ بَصيرٌ بَصيرٌ»، و حالشان منقلب می شد.(۱)

====

۱ اقتباس از مجلّه حوزه، شماره ۴۳ و ۴۴، ص ۶۶ و ۲۶۰.

«سَارِعوُا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکَمْ»

پیام (۴۳) تقوا و بهشت

«وَ سَارِعوُآاْ إِلی مَغْفِرَهٍ مِن رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَاالسّمواتِ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ» (آل عمران/ ۱۳۳)

و قال سبحانه: «سابقوا إلی مغفره من ربّکم و جنّهٍ عرضها کعرض السّماء و الأرض أعدّت للّذین آمنوا....» (حدید/ ۲۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شما هرگز به بهشت نمی رسید مگر به وسیله تقوا.(۱)

و در سخن دیگری فرمود: مقصود از سبقت و سرعت به مغفرت کوشش در انجام واجبات است.(۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: اگر بهشت به پهنای آسمان ها و زمین باشد دوزخ کجا خواهدبود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: سبحان اللّه هنگامی که روز می آید شب کجا خواهد بود. صاحب مجمع گوید: این پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله نقضی می باشد و توضیح آن این است که خداوند همان گونه که می تواند با آمدن روز و شب را برطرف کند می تواند دوزخ را هر کجا که بخواهد قرار دهد.(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در پایین ترین درجه بهشت قرار دارد اگر بخواهد جنّ و انس را میهمان کند می تواند و چیزی از نعمت هایی که در اختیار اوست کم نمی شود و کسی که در

====

۱ فیکتاب الخصال فیما علّم أمیرالمؤمنین علیه السلام أصحابه ممّا یصلح للمسلم فیدینه و دنیاه «سابقوا إلی مغفره من ربّکم...» [قال علیه السلام] فإنّکم لن تنالوها إلاّ بالتقوی. (تفسیر نورالثّقلین)

۲ و فیمجمع البیان عنه علیه السلام : سارعوا إلی أداء الفرائض. (المصدر)

۳ و فیه: و یسأل: فیقال: إذا کانت الجنّه عرضهاالسماوات و الأرض فأین یکون النّار؟ و جوابه إنّه روی أنّ النّبیّ صلی الله علیه و آله سئل عن ذلک فقال: سبحان اللّه إذا جاءالنّهار فأین اللیل؟

ثمّ قال صاحب المجمع: و هذه معارضه فیها إسقاط المسأله، لأنّ القادر علی أن یذهب باللیل حیث یشاء قادر علی أن یخلق النّار حیث یشاء. (المصدر)

بهشت پـایین ترین مقام را دارد چون وارد بهشت می شود سه باغسـتان به روی او باز می شود و چون وارد پایین ترین آنها می شود همسـران و خدمتگـذاران و نهرهـا و میوه هـای بهشـتی را فراوان می یابـد و چشم او روشن و قلب او مسـرور می گردد. و چون حمد و شـکر خدا را می کند به او گفته می شود: سر خود را بالا کن و باغستان دوم را بنگر که در آن نعمت هایی است که در باغسـتان اوّل نبـود و چـون به آنهـا نظر می کنـد می گویـد: خـدایا این باغسـتان را نیز به من عطـا کن پس خداونـد می فرماید: اگر این باغسـتان را به تو بدهم باز غیر آن را سؤال خواهی کرد پس او می گوید: خدایا این باغستان رابه من عطا کن. این باغستان را به من عطا کن و چون داخل آن می شود و فراوان شاد می گردد و خدا را سپاس و ستایش می گوید، گفته می شـود: درب بهشت را به روی او بگشاییـد و چـون وارد بهشت می شـود به او گفته می شـود سـر خود را بالاـ کن پس دری از بهشت خلد به روی او گشوده می گردد و چندین برابر آن چه دیده بوده را می بیند و چون شادی های او فراوان می گردد می گوید: پروردگارا ستایش بی نهایت تو را باد...(۱)

از مرحوم آیه اللّه بزرگ سیّد عبدالهادی شـیرازی سؤال شد: از این جا تا بهشت چه قدر راه است؟ مرحوم شـیرازی فرمود: دو قـدم. گفته شـد: چگونه دو قـدم است؟ فرمود: قـدم اوّل را روی هوس های خود بگذارید و بی تقوایی نکنید و قدم دوم را در بهشت گذارید.

نویسـنده گویـد: این سـخن اقتباس از آیه شـریفه قرآن است که می فرمایـد: «و من خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی فإنّ الجنّه هی المـأوی»؛ یعنی هر کس از محضـر پروردگـار خـود هراس داشـته باشـد و از هوس هـای نفسـانی دوری کنـد بهشـت جایگاه او خواهدبود.

اشتیاق بهشت به چهار نفر

انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إنّ الجَنَّهَ مُشْتاقَهٌ إلی اَرْبَعهٍ مِنْ اُمَّتی»:

====

۱ القمی عـن الصـادق علیه السـلام : إنّ أدنی أهـل الجنّه منزلاًـ من لـو نزل به الثّقلاـن الجنّ و الإـنس لوسـعهم طعامـا و شـرابا و لاـینقص ممّـا عنـده شـی ء، و إنّ أیسـر أهل الجنّه منزلهً من یـدخل الجنّه فیرفع له ثلاث حـدائق، فإذا دخل أدناهنّ رأی فیها من الأـزواج و الخـدم و الأنهـار و الثمـار مـا شـاء اللّه، فإذا شـکراللّه و حمـده قیل له: إرفع رأسک إلی الحـدیقه الثانیه، ففیها مالیس فیالأـولی، فیقول: یا ربّ أعطنی هـذه فیقول: إن أعطیتکها سألتنی غیرها، فیقول: ربّ هـذه هـذه، فإذا هو دخلها و عظمت مسـرّته شکراللّه و حمـده قال: فیقال: إفتحوا له باب الجنّه و یقال له: إرفع رأسک فإذا قـد فتـح له باب من الخلـد و یری أضـعاف ماکان فیما قبل فیقول عند تضاعف مسرّاته: ربّ لک الحمد الّذی لایحصـی... (بحار، ج ۸، ۱۲۱ و رواها تفسـیر الصّافی عن القمی فی تفسیر الآیه).

«قطعا بهشت، مشتاق به چهار نفر از امّت من است.»

درنگ کردم از این که بپرسم این چهار نفر چه کسانی هستند، نزد ابوبکر رفتم و جریان را گفتم و پیشنهاد کردم شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسید که این چهار نفر کیانند؟

ابوبکر گفت: «ترس آن دارم که جزء آن چهار نفر نباشم، و دودمانم «بنوتیم» مرا سرزنش کنند.» نزد عمر رفتم و جریان را گفتم، و پیشنهاد کردم شما سؤال کنید، در پاسخ گفت: «ترس آن دارم که من جزء آنها نباشم و خاندانم «بنوعدی» مرا سرزنش کنند.»

نزد عثمان رفتم و همین پیشنهاد را کردم، او نیز گفت: «ترس آن دارم که من جزء آنها نباشم و خاندانم «بنی امیّه» مرا سرزنش کنند.»

به حضور علی علیه السلام رفتم، آن حضرت را در نخلستان دیدم که به کشیدن آب از چاه اشتغال داشت، جریان را بازگو کردم و از آن حضرت تقاضا کردم که شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسید که این چهار نفر کیانند؟! فرمود: «سوگند به خدا می روم و می پرسم، اگر من جزو آن چهار نفر بودم حمد و سپاس الهی را به جا می آورم و اگر جزو آنها نبودم، از درگاه خدا می خواهم که مرا جزو آنها و دوست آنها قرار دهد، همان دم آن حضرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد، من نیز همراهش بودم، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم، پس دیدیم سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامن دِحْیَه کَلْبی است (او جبرییل بود که به صورت دحبه کلبی درآمده بود)(۱) وقتی که جبرییل، علی علیه السلام را دید، برخاست و بر آن حضرت سلام کرد و گفت: «ای امیرمؤمنان سر پسرعمویت را به دامن بگیر، تو از من سزاوارتر هستی (جبرییل رفت و پیامبر علیه السلام در حالت مخصوص وحی بود و سرش را در دامن علی علیه السلام نهاده بود) تا این که آن حضرت را دیدم از حالت خاص وحی خارج شد، مانند کسی که از خواب، بیدار می شود و متوجّه شد که سرش بر دامن علی علیه السلام است، به علی علیه السلام فرمود: «حتما برای حاجتی به این جا آمده ای.»

علی علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت، به حضور شما آمدم، سرت را بر دامن دحبه کلبی دیدم، او برخاست و بر من سلام کرد و گفت: سر پسر عمویت را بر دامن بگیر، و تو ای امیرمؤمنان، سزاواتر از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا او را

====

۱ دِحْیَه بنِ خلیفه کَلْبی از یاران مخصوص و از پیش قدمان به اسلام بود و در زیبایی به او مَثَل می زدند و از خصوصیّات او این که جبرییل در بسیاری از موارد، هنگام حمل وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت او آشکار می شد.

شناختی؟»

علی علیه السلام گفت: «او دِحیه کَلبی» بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او جبرییل بود» (که به صورت زیبای دحیه کلبی درآمده بود).

علی علیه السلام گفت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت، اَنَس بن مالک به من خبر داد که شما فرموده ای، بهشت مشتاق چهار نفر است، آنها کیانند؟»

پیامبر علیه السلام اشاره به علی علیه السلام کرد و سه بار فرمود: اَنْتَ وَاللّه اَوَّلُهُم: «سوگند به خدا تو اوّلین نفر از آن چهار نفر هستی.» علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم به فدایت، آن سه نفر کیانند؟

پیامبر علیه السلام فرمود: آن سه نفر عبارتند از ۱ مقداد ۲ سلمان ۳ ابوذر.(۱)

====

۱ المواعظ العددیه، ص ۱۱۸، به نقل از کشف الغمّه.

«لَنْ تَنالوُاْ البِرَّ حَتّی تُنفِقوُا مِمَّا تُحِبُّونَ»

پیام (۴۴) بهای بهشت

«لَن تَنالوُاْ البِرَّ حَتّی تُنفِقوُاْ مِمَّا تُحِبُّونَ ...» (آل عمران/ ۹۲)

امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان می فرماید: آیه فوق را «حتّی تنفقوا ماتحبّون» قرائت کن. یعنی آن چه را دوست می دارید در راه خدا بدهید تا خداوند نیز بهشت رابه شما عطا نماید.(۱)

امام صادق علیه السلام را دیدند که شکر [و شیرینی] در راه خدا می داد چون از آن حضرت سؤال شد فرمود: آری چیزی نزد من محبوب تر از آن نیست و من می خواهم بهترین چیزی را که دوست می دارم صدقه بدهم.

امام حسین علیه السلام را دیدند که پاره نانی را صدقه می داد و چون از علّت آن سؤال کردند فرمود: من آن را دوست می دارم و خدا فرموده است: «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».

امیرالمؤمنین علیه السلام پیراهنی را خریداری نمود و چون آن را دوست داشت در راه خدا صدقه داد و فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که دیگران را بر خود مقدّم بدارد خداوند نیز روز قیامت او را برمی گزیند و به بهشت می برد و کسی که چیزی را دوست بدارد و آن را در راه خدا بدهد خداوند روز قیامت می فرماید: مردم احسان یکدیگر را پاداش می دهند و من امروز پاداش تو را بهشت قرار خواهم داد.

====

۱ عن یونس بن ظبیان عن أبی عبداللّه علیه السلام : «لن تنالوا البّر حتّی تنفقوا ماتحبّون» هکذا فأقرأها.

و عنه علیه السلام إنّه کان یتصدّق بالسّکر فقیل له: أیتصدّق بالسّکر؟ فقال: إنّه لیس شی ء أحبّ إلیّ منه فأنا أحبّ أن تصدّق بأحبّ الأشیاء إلیّ. (نورالثقلین، ج۱،۳۶۳ و کافی، ج۴،۶۱)

و فیعوالی الثالی: و نقل عن الحسین علیه السلام : إنّه کان یتصدّق بالکسر فقیل له فیذلک فقال: إنّی أحبّه و قد قال اللّه تعالی: «لن تنالواالبرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون». (المصدر)

و فیمجمع البیان و قد روی عن أبی الطفیل قال: إشتری علیّ علیه السلام ثوبا فأعجبه فتصدّق به و قال: سمعت رسول اللّه یقول: من آثر علی نفسه آثره اللّه یوم القیامه بالجنّه و من أحبّ شیئا فجعله للّه، قال اللّه یوم القیامه: قد کان العباد یکافئون فیما بینهم بالمعروف، و أنا أکافئک الیوم بالجنّه. (المصدر)

کلاس اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله

جمعی در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند، و در حضور آن بزرگوار، هم چون کلاسی تشکیل داده بودند، تا از درس های سودمند اجتماعی و اخلاقی آن حضرت بهره مند گردند، سخن از بهشت و رحمت الهی، و حسابرسی خداوند در قیامت، به میان آمد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، دارای «سه صفت» باشد، خداوند در، حسابرسی او آسان می گیرد، و او را وارد بهشت نموده و از رحمت واسعه خود بهره مندش می سازد».

شاگردان پرسیدند: «ای رسول خدا! این سه خصلت چیست که این گونه نتیجه عالی دارد؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «تُعْطی مَنْ حَرَّمَکَ، و تَصِلُ مَنْ قَطَّعَکَ، و تَعَفُوا عَمَّن ظَلَّمَکَ»:

«۱. عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده ۲ پیوند کنی با کسی که از تو بریده ۳ ببخشی کسی را که به تو ستم کرده است». (۱)

خانه مؤمنین در بهشت

هشام بن حکم نقل می کند که مردی از کوهستان خدمت حضرت صادق علیه السلام آمده و ده هزار درهم به ایشان داد و گفت: تقاضای من این است که خانه ای خریداری نمایید تا چون من از حج که برگشتم با عیال و اطفال خود در آن مسکن کنم و سپس به عزم مکّه معظّمه خارج شد. و چون مراجعت نمود حضرت او را در منزل خود جای داد و طوماری به او لطف کرد.

فرمود: خانه ای برایت در بهشت خریدم که حد اوّل آن متّصل است به خانه محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و حد دوم به منزل علی مرتضی علیه السلام و حد سوم به خانه حسن مجتبی علیه السلام و حد چهارم به خانه حسین بن علی علیه السلام . مرد کوهستانی که این سخن را شنید گفت: قبول کردم و راضی شدم و آن حضرت آن مبلغ را میان تنگدستان از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهماالسلام تقسیم کردند و کوهستانی به محلّ خود بازگشت.

چون مدّتی گذشت آن مرد مریض شد و بستگان خود را احضار نمود و گفت: من می دانم آن چه حضرت صادق علیه السلام فرموده راست است و حقیقت دارد خواهش می کنم این طومار را با من دفن کنید. و او پس از زمان کوتاهی از دنیا رفت، و بنا به وصیّتش طومار را با او دفن کردند، روز دیگر که آمدند دیدند همان طومار بر روی قبر اوست و به خطّ سبز روی آن نوشته شده خداوند

====

۱ اقتباس از مجمع البیان، جلد ۱۰ ذیل آیه ۸ سوره انشقاق.

به آن چه ولی او حضرت صادق علیه السلام وعده داده بود وفا کرد.(۱)

شرط بهشت

حضرت صادق علیه السلام فرمود عدّه ای از انصار خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده پس از سلام عرض کردند: یارسول اللّه! حاجتی داریم فرمود: چیست حاجت شما؟ گفتند: درخواست بزرگی است. فرمود: هرچه هست بگویید.

گفتند: می خواهیم برای ما بهشت را ضمانت بفرمایید. پس پغمبر خدا صلی الله علیه و آله سر به زیر انداخت و با چیزی بر روی زمین می کشید، پس از لحظه ای سر برداشته و فرمود: ضمانت می کنم به شرط این که از احدی چیزی نخواهید و سؤال نکنید. پس آنان بعد از این شرط خود را مقیّد نمودند که از کسی سؤال نکنند به طوری که در مسافرت هنگام سواری اگر شلّاق یکی از آنها می افتاد از ترس سؤال و درخواست، به کسی نمی گفت آن را بدهد و خود پیاده می شد و برمی داشت حتّی بر سر سفره، آب می خواست یک نفر از او نزدیک تر به آب بود نمی گفت آب را بده از جا حرکت کرده آب می خورد.(۲)

====

۱ بحارالانوار، ج۱۱، احوال حضرت صادق علیه السلام .

۲ فروع کافی، جزء ۴ ص ۲۱.

«وَ لَکَمْ فِیها ماتَشْتَهِی أَنْفُسُکَمْ وَ لَکَمْ فیها ماتَدَّعُون»

پیام (۴۵) نعمت های بهشتی

«إنّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملائکه ألاّتخافوا و لاتحزنوا و أبشروا بالجنّه الّتی کنتم توعدون، نحن أولیائکم فیالحیاه الدّنیا و فیالآخره و لکم فیها ماتشتهی أنفسکم و لکم فیها ماتدّعون، نزلاً من غفورٍ رحیمٍ» (فصّلت/ ۳۰ تا ۳۲)

«سابقوا إلی مغفره من ربّکم و جنّهٍ عرضـها کعرض السّـماء و الأرض أعـدّت للّذین آمنوا باللّه و رسـله ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء واللّه ذوالفضل العظیم» (حدید/ ۲۱)

«فی جنّات النّعیم، علی سـرر متقـابلین، یطـاف علیهم بکـأس من معین، بیضـاء لـذّه للشّاربین، لافیها غول و لاهم عنها ینزفون، و عندهم قاصرات الطّرف عین، کأنّهنّ بیض مکنون...»(صافات/۴۳تا۶۲)

إلی قوله: إنّ هذا لهو الفوز العظیم، لمثل هذا فلیعمل العاملون أذلک خیر نزلاً أم شجره الزّقوم.

«إنّ الأبرار لفی نعیم، علی الأرائک ینظرون، تعرف فیوجوههم نضـره النّعیم، یسـقون من رحیق مختوم، ختامه مسک و فیـذلک فلیتنافس المتنافسون، و مزاجه من تسنیم، عینا یشرب بهاالمقرّبون» (مطفّفین/ ۲۲ تا ۲۸)

«إنّ المتّقین فیجنّاتٍ و عیون، أدخلوها بسلام آمنین، و نزعنا ما فیصدورهم من غلّ إخوانا علی سرر متقابلین، لایمسّهم فیها نصب و ماهم منها بمخرجین، بنیّ عبادی إنّی أناالغفورالرّحیم، و أنّ عذابی هو العذاب الألیم» (حجر/ ۴۵ تا ۵۰)

در آیـات فوق خداونـد نعمت هـای بهشتی را یاد نموده و بنـدگان خود را ترغیب و تشویق کرده که در رسـیدن به آنها کوشـا باشـند و بر یکدیگر سبقت به گیرند و شرط رسیدن به آن نعمت ها را ایمان، استقامت در دین، تقوا و عمل نیک معرّفی نموده است و اهـل بهشت را با تعبیرات: «إِنَّ الّـذینَ قالوا ربّنا اللّه ثمّ اسـتقاموا» و «أعـدّت للّـذین آمنوا باللّه و رسـله» و «إنّ الأبرار لفی نعیم» و «إنّ المتّقین فیجنّاتٍ و عیونٍ» و «نبّئ عبادی أنّی أناالغفور الرّحیم» یاد کرده و بشارت های بهشتی را

ص :۱۵۹

این گونه بیان کرده است:

۱ ملائکه [در وقت مرگ] به اهل بهشت می گویند: خوف و هراسی نداشته باشید ما شما را به بهشت موعود بشارت می دهیم و در دنیا و آخرت دوستان شماییم و برای شما در بهشت هرچه درخواست کنید و مایل باشید آماده شده است.

۲ به آمرزش خدا و بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است بشتابید، همانا خداوند مؤمنان را از فضل بزرگ خود بهره مند خواهد نمود.

۳ بهشتیان در باغستان های بهشت بر روی تخت های بهشتی مقابل یکدیگر می نشینند و از نوشابه های لذّت بخش بهشتی در کنار حورالعین می نوشند، و این برای آنان رستگاری بزرگی خواهد بود

۴ ابرار و نیکان در بهشت متنعّم هستند و بر تخت های بهشتی تکیه می دهند و به نعمت های بهشتی نظاره می کنند و آثار نعمت های بهشتی در صورت هایشان دیده می شود و از ظرف های مهرکرده بهشتی می نوشند.

۵ جایگاه مؤمنین باتقوا در باغستان های بهشتی و در کنار جویبارهای آن خواهد بود، ملائکه به آنان می گویند: با سلامت و امنیّت وارد بهشت شوید، آنان بر روی تخت های بهشتی مقابل یکدیگر می نشینند و هیچ رنج و زحمتی برای آنان وجود ندارد و هرگز از بهشت خارج نخواهد شد.

نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده

در سخنان معصومین علیهم السلام (۱) آمده که فرموده اند: در بهشت لذّت ها و نعمت هایی هست که نه

====

۱ قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله لعلیّ علیه السلام : یا أباالحسن إنّ اللّه عزّوجلّ جعل قبرک و قبور ولدک بقاعا من بقاع الجنّه و عرصه من عرصاتها و إنّ اللّه تعالی جعل قلوب نجباء من خلقه و صفوه من عباده تحنّ إلیکم و تتحمّل المذلّه و الأذی فیکم فیعمرون قبورکم و یکثرون زیارتها تقرّبا [إلی اللّه تعالی و مؤدّه [منهم إلی رسوله، أولئک یا علی المخصوصون بشفاعتی والواردون حوضی و هم زوّاری غدا فی الجنّه.» یا علیّ من عمّر قبورکم و تعاهدها فکأنّما أعان سلیمان علی بناء بیت المقدّس، و من زار قبورکم عدل له ثواب سبعین حجّه بعد حجّه الإسلام و خرج من ذنوبه حتّی یرجع من زیارتکم کیوم ولدته أمّه، فأبشر و بشّر أولیائک و محبّیک من النّعیم و قرّه العین بما لاعین رأت و لاأذن سمعت و لاخطر علی قلب بشر، و لکن حثاله من الناس یعیّرون زوّار قبورکم بزیارتکم کما تعیّر الزانیه بزناها أولئک شرار أمّتی لاتنالهم شفاعتی و لایردون حوضی. (الذکری للشهید الاوّل، ص ۶۹)

چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است، این نعمت ها را خداوند برای عدّه ای از بندگان مؤمن خود که دارای صفات ذیل می باشند خلق نموده است:

۱ شیعیان و دوستان زائر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان آنان علی علیه السلام برای آنان پاداش هفتاد حج و آمرزش گناهانشان و نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است آماده می باشد.

۲ مؤذّن هایی که برای خدا اذان گفته باشند روز قیامت اذان می گویند و چون شهادت به یگانگی خداوند و رسالت رسول اللّه صلی الله علیه و آله می دهند به آنان گفته می شود راست گفتید و سپس آنان را به منازل بهشتی شان می برند و در آن جا نعمت هایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است.(۱)

۳ گنهکاران از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام روز قیامت متوسّل به آن حضرت می شوند و خداوند به خاطر دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام آنان رامی بخشد و دیون آنان را نیز ادا می نماید و خداوند به عوض آن دیون به طلبکارهای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام درجات و منازلی از بهشت می دهد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است.(۲)

۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می فرماید: من برای بندگان صالح و شایسته خود نعمت هایی در بهشت آماده کرده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.

۵ کسی که چهارده روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند پاداشی به او می دهد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.(۳)

۶ امیرالمؤمنین علیه السلام با خورشید سخن گفت و خورشید به او گفت: پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید: بشارت باد تو را که من برای تو و دوستان و شیعیان تو مقامی قرار داده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است.(۴)

۷ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از خوف خدا بگرید به هر قطره ای از اشک او خداوند

====

۱ حبل المتین، شیخ بهایی، ص ۲۰۱.

۲ بحار، ج ۸، ص ۶۱.

۳ بحار، ج۸، ۱۷۰.

۴ بحار، ج ۴۱، ۱۷۰.

قصری از درّ و طلا بنا می کند و در آنها نعمت هایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است.(۱)

۸ شهید چون روی زمین می افتد به او بشارت داده می شود به نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است.(۲)

۹ کسی که در ماه رجب برای خشنودی خدا صدقه بدهد خداوند در بهشت به او کرامتی خواهد نمود که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است.(۳)

۱۰ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند بنده ای را دوست بدارد به او اکرامی خواهد نمود که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۴)

مؤلّف می گوید: تفصیل بیشتر این بخش در کتاب بشارت های معصومین علیهم السلام بیان شده مراجعه شود.

ضمانت بهشت

عبدالملک نوفلی می گوید: به حضور امام صادق علیه السلام رفتم، به من فرمود: سلام مرا به دوستانم برسان و پیام مرا به آنها ابلاغ کن و بگو: «من بهشت را بر آنها به جز هفت طایفه ضمانت می کنم (و آن انسان هایی که دارای یکی از این صفات هفتگانه باشند امید به ضمانت و شفاعت مرا نداشته باشد)»:

۱ ادامه دهنده شراب خواری ۲ ادامه دهنده قماربازی ۳ آن که مؤمنی را از درِ خانه اش براند ۴ آن که مؤمنی از او تقاضای رفع نیاز کرده ولی او (با وجود امکان) نیاز او را برنمی آورد. ۶ تکبّر کننده نسبت به مؤمن ۷ کسی که به مؤمنی که خواستگاری از (دختر) او کرده جواب رد بدهد. عرض کردم: سوگند به خدا هیچ خداشناس کاملی هر که باشد به در خانه من نیامده که او را رد کنم و از اموال خود محروم سازم.

امام فرمود: «راست می گویی»: «اِنَّکَ صَدیقٌ قدامْتَحَنَ اللّه قَلْبَکَ لِلتَّسلیم»: «خداوند (به خاطر این خصلت) قلبت را برای اسلام و ایمان آزموده است».(۵)

====

۱ بحار، ۷۳، ۳۳۶.

۲ بحار، ج ۹۷،۱۳.

۳ فضایل الأشهر الثلاثه، ص ۳۸.

۴ بحار، ج ۱۰۱، ۸۸.

۱ مشکاه الانوار، ص ۲۵۴.

====

پیام های اخلاقی

اشاره

قدأفلح من زكّيها

پیام (۴۶) تزکیه نفس

«والشّمس و ضحیها و القمر إذا تلیها والنّهار إذا جلّیها و اللّیل إذا یغشاها و السّماء و مابنیها و الأرض و ماطحاها و نفسٍ و ماسوّاها فألهمها فجورها و تقواها قدأفلح من زکّیها و قد خاب من دسّیها کذّبت ثمود بطغواها إذانبعث أشقاها...»(شمس/ ۱۲۱)

از این یازده سوگند ظاهر می شود که اصلاح نفس اهمیّت فراوانی دارد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فألهمها فجورها و تقواها» فرمود: خداوند آن چه ما انسان ها باید انجام بدهیم و یا ترک کنیم را بیان نموده است. در تفسیر آیه «قد أفلح من زکّیها و قد خاب من دسّیها» یعنی رستگار شد کسی که نفس خویش را پاک کرد و زیان کار شد کسی که نفس خویش را آلوده و گمراه نمود. فرمود: مؤمن مطیع رستگار و مؤمن عاصی زیانکار شد.

علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید: یعنی، رستگار شد کسی که نفس خویش را پاک کرد و زیانکار شد کسی که نفس خویش را آلوده و گمراه نمود.

روایاتی نیز در تأویل این آیات وارد شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از شمس رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند به وسیله او دین خود را آشکار نمود و مقصود از قمر امیرالمؤمنین علیه السلام است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با علومی که از ناحیه آن حضرت به او منتقل شد، هادی مردم بود و مقصود از لیل پیشوایان جوری هستند که با استبداد و زور خود را در جایگاهی قرار دادند که تنها آل پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار آن بودند و با این عمل دین خدا را آمیخته به ظلم و جور نمودند.(۱)

====

۱ فیالکافی و القمّی عن الصّادق علیه السلام قال، الشّمس رسول اللّه صلی الله علیه و آله به أوضح اللّه للناس دینهم و القمر أمیرالمؤمنین علیه السلام تلا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و نفثه بالعلم نفثا و اللیل أئمّه الجور الّذین إستبدوّا بالأمر دون آل الرسول و جلسوا مجلسا کان آل الرسول أولی به منهم فغشّوا دین اللّه بالظلم و الجور. (تفسیر صافی، ج۲، ۸۸۲)

و فیالکافی عن الصّادق علیه السلام قال: بیّن لنا مانأتی و مانترک.

صاحب تفسیر مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بدترین و شقی ترین مردم پیشین کیست؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پی کننده ناقه ثمود است» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «راست گفتی» سپس فرمود: «بدترین و شقی ترین مردم این امّت کیست؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نمی دانم» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او کسی است که شمشیر خود را بر سر تو فرود می آورد» و سپس اشاره به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نمود.(۱)

احترام به ارزش های معنوی

جمعی از اسیران دشمن را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از دستورات اسلام در مورد اسیران که قتل است را برای آنها صلاح دانست و دستور اعدام آنها را صادر کرد ولی در میان اسیران یک نفر از آنها را آزاد نمود. او پرسید: چرا مرا آزاد کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرییل به من خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسولش، آن پنج خصلت را دوست دارند و آن پنج خصلت عبارت است از: ۱ غیرت نسبت به همسر ۲ سخاوت ۳ نیک خلقی ۴ راستگویی ۵ شجاعت. وقتی که آن اسیر، این سخنان را شنید به حقّانیّت اسلام پی برد و قبول اسلام کرد، و از نیکان گردید و در یکی از جنگ های اسلامی، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمن جنگید و به شهادت رسید.(۲)

====

۱ و فیالمجمع عن النّبی صلی الله علیه و آله إنّه قال لعلّی بن أبیطالب علیه السلام : من أشقی الأوّلین؟ قال: عاقرالناقه قال: صدقت فمن أشقی الآخرین؟ قال: لاأعلم یا رسول اللّه قال: الّذی یضربک علی هذه و أشار إلی یافوخه. (المصدر)

۲ خصال، ج۱، ص ۱۳۶ وسائل الشیعه، ج۱۴، ص ۱۰۹.

«وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ»

پیام (۴۷) خلق نیک رسول خدا صلی الله علیه و آله

«... لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ ...» (احزاب/ ۲۱)

«لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاَّ یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ» (شعراء/ ۳)

«فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنتَ فَظّا غَلِیظَ القَلْبِ لانفَضّواْ مِنْ حَوْلِکَ ...» (آل عمران/۱۵۹)

«وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» (قلم/ ۴)

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند پیامبر خود را ادب نمود و هنگامی که آن گونه که می خواست او را ادب آموخت به او فرمود: «إِنّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم» و سپس دین خود را به او تفویض کرد و به مردم فرمود: آن چه را این پیامبر برای شما می آورد بگیرید و از آن چه نهی می نماید پرهیز کنید.

امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند پیامبر خود حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را بنده آفرید و او را ادب نمود و چون به چهل سالگی رسید به او وحی نمود و امور را به او تفویض کرد و به مردم فرمود: «ماآتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا» یعنی به آن چه پیامبر من می گوید عمل کنید و از آن چه نهی می کند پرهیز نمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: پروردگار من مرا نیکو تربیت نمود.

و فرمود: من تنها برای تکمیل اخلاق نیک مبعوث گردیدم.

====

۱ قال الصادق علیه السلام : إنّ اللّه أدّب نبّیه علی أدبه فلمّا انتهی به إلی ما أراد قال له، «إنّک لعلی خلق عظیم ففوّض إلیه دینه فقال: «ما آتاکم الرّسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا». (بصائرالدّرجات، ص ۳۹۹)

و قال أبو جعفر الباقر علیه السلام : إنّ اللّه خلق محمّدا صلی الله علیه و آله عبدا فأدّبه حتّی إذا بلغ أربعین سنهً أوحی إلیه و فوّض إلیه الأشیاء فقال: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا». (المصدر ص ۲۹۸)

و قال النّبی صلی الله علیه و آله : أدّبنی ربّی فأحسن تأدیبی. (تفسیر نورالثّقلین، ج۵ ، ۳۹۲)

و قال صلی الله علیه و آله : إنّما بعثت لأتمّم مکارم الأخلاق. (المصدر)

و عن الباقر علیه السلام فیقوله تعالی: «لعلّک باخع نفسک» أی قاتل نفسک. (مستدرک سفینه، ج۱، ۲۸۷)

امام محمّد باقر علیه السلام در تفسیر آیه «لعلّک باخع نفسک» می فرماید: خداوند به پیامبر خود می فرماید: رسول من تو می خواهی برای هدایت نیافتن مردم خود را بکشی؟

معاشرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

در یکی از سفرها حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود: همراهان گوسفندی بکشند. مردی از اصحاب عرض کرد کشتن آن به عهده من دیگری گفت: پوست کندنش با من سومی عرض کرد: من آن را می پزم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: جمع کردن هیزمش با من گفتند: یا رسول اللّه! ما در خدمت گزاری حاضریم، هیزم جمع می کنیم شما خود را به زحمت نیندازید فرمود: می دانم و لکن خوش ندارم خود را بر شما امتیازی بدهم. خداون دوست ندارد که بنده اش را ببیند خویش را بر رفیقان و همراهان امتیاز داده است.(۱)

نمونه ای از اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با عدّه ای درمسجد نشسته به صحبت مشغول بودند. کنیزکی از انصار وارد شد، از پشت سر نزدیک گردید و جامه آن جناب را به طور پنهانی گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله [آن بزرگ رهبر اخلاقی جهان] برخاست، گمان کرد با او کاری دارد. بعد از برخاستن کنیز چیزی نگفت و هم چنین تا مرتبه چهارم پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست کنیز از پشت سر مقداری پارچه جامه حضرت را پاره کرده و رفت.

مردم اعتراض کردند که این چه کار بود کردی، چهار بار پیغمبر صلی الله علیه و آله رابلند نمودی و چیزی نگفتی. خواسته تو چه بود؟ او گفت: در خانه ما مریضی است مرا فرستادند که تکّه ای از جامه پیغمبر را جدا کنم به عنوان تبرّک همراه او بنمایند تا شفا یابد تا مرتبه سوم که می خواستم کار خود را انجام دهم آن جناب گمان می کرد من کاری دارم، از طرفی حیا می کردم که تقاضای پاره ای از جامه او را بکنم و چنان چه مشاهده کردید لباس او را بریدم.(۲)

اخلاق پیامبر را نمی توان شمرد؟

====

۱ منتهی الامال، ج۱، ص ۱۸.

۲ بحار، جزء ۱۶، ص ۲۶۴ نقل از کافی.

مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را برایش بشمارد فرمود: تو نعمت های دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم، عرض کرد: چگونه ممکن است نعمت های دنیا را احصا کرد با این که خداوند در قرآن می فرماید: «و إن تَعُدّوا نِعَمَةَ اللّهِ لاتُحْصُوها» اگر نعمت های خدا را بشمارید نمی توانید به پایان رسانید.

علی علیه السلام فرمود: خداوند تمام نعمت دنیا را قلیل و کم می داند در این آیه که می فرماید «قل متاع الدّنیا قلیل»؛ بگو متاع دنیا اندک است. و اخلاق پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله را در این آیه عظیم شمرده چنان چه می فرماید «إنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم» تو را خویی بسیار بزرگ است. اینک تو چیزی که قلیل است نمی توانی بشماری، من چگونه چیزی که عظیم و بزرگ است احصا کنم ولی همین قدر بدان، اخلاق نیکوی تمام پیمبران به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد هر یک از پیمبران مظهر یکی از اخلاق پسندیده بودند چون نوبت به آن جناب رسید تمام اخلاق پسندیده را جمع کرد از این رو فرمود: «إنّی بعثت لأتمّم مکارم الأخلاق» من برانگیخته شدم تا اخلاق نیکو را بین مردم تکمیل نمایم.

صاحب دروس الاخیار، شیخ محمّدبن قاسم می نویسد دسته ای از بچّه ها دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله را در راه گرفته عرض کردند ما را بر شانه خود سوار کن همان طور که برای حسن و حسین علیهماالسلام خود را شتر می کنی و آنها را سواری می دهی. آن جناب بلال را فرمود به خانه برو هر چه پیدا کردی بیاور تا خود را از این بچّه ها بخرم بلال هشت دانه گردو آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله گردوها را تقسیم کرد و خود را از آنها خرید (و قال صلی الله علیه و آله رحم اللّه اخی یوسف باعوه بثمن بخس دراهم معدوده و باعونی بثمان جوزات) خدا برادرم یوسف صدیق را مورد رحمت خویش قرار دهد او را به پول بی ارزش فروختند مرا نیز با هشت دانه گردو معامله کردند.

نتیجه بدخلقی سعد معاذ

ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمود برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر آوردند که سعدبن معاذ فوت شده پیغمبر صلی الله علیه و آله با اصحاب آمده دستور دادند او را غسل دهند خودشان کنار درب ایستادند پس از آن که مراسم غسل و کفن تمام شد او را در سریر گذاشته برای دفن کردن حرکت دادند، در تشییع جنازه او پیغمبر صلی الله علیه و آله با پای برهنه بدون ردا حرکت می کرد گاهی طرف چپ و گاهی طرف راست سریر را می گرفت تا نزدیک قبرستان و قبر سعد رسیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل قبر شد او را در لحد گذاشت با دست مبارک خود لحدش را

ساخت و خشت بر آن گذاشت. و می فرمود:

خـاک و گل به من بدهیـد با گل مابین خشت ها را پر می کرد همین که لحـد را تمام نمود و خاک بر او ریخت تا قبر پر شـد فرمود: می دانم به زودی این خشت و گـل کهنه خواهـد شـد لکن خداونـد دوست دارد هر کاری که بنـده اش انجام می دهد محکم باشد در این هنگام مادر سعد کنار قبر آمد و گفت (یا سعد هنیئا لک الجمیل) سعد بهشت بر تو گوارا باد پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای مادر سعد با چنین جزم و یقین از طرف خداوند خبر مده سعد از فشار قبر رنج دید و آزرده شد. بـدنش را فشـاری از قـبر گرفت. تـا این که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برگشت و مردم نیز مراجعت کردنـد در بازگشـت عرض کردنـد یا رسول اللّه عملی با سعد کردی که نسبت به دیگری سابقه نداشت با پای برهنه بدون ردا جنازه اش را تشـییع فرموده گـاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه را می گرفتی. پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمود ملائکه هم عاری از ردا و کفش بودنـد بـه آنهـا اقتـدا کردم چـون دسـتم در دست جبرئیـل بـود هر طرف را که او می گرفت من هم می گرفتم عرض کردنـد یا رسول اللّه بر جنازه اش نماز خوانـدی و او را به دست مبارک در لحد گذاشتی قبرش را با دست خود درست کردی باز می فرمایی سعد را فشار قبر فراگرفت فرمود: آری سعد مقـداری بدخلقی در میان خانواده اش داشت این فشار از آن سوء خلق بود.(۱)

====

۱ بحارالانوار، ج ۶، چاپ جدید، ص ۲۲۰.

«إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْاِحْسان»

پیام (۴۸) عدالت و احسان

«إنّ اللّه يأمر بالعدل والإحسان و إيتاء ذی القربی و ينهی عن الفحشاء و المنكر و البغی يعظكم لعلّكم تذكّرون» (نحل/ ۹۰)

(۱)اميرالمؤمنين عليه السلام می فرمايد: مقصود از عدل انصاف و مقصود از احسان تفضّل و كرامت است.

از آن حضرت سؤال شد: كدام يک از عدل و احسان افضل است؟ اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:

====

۱ قال أميرالمؤمنين عليه السلام العدل الإنصاف و الإحسان التّفضل. (تفسير صافی، ج۳، ۱۵۱)

و سئل عليه السلام : أيّما أفضل، العدل أو الجود؟ فقال عليه السلام العدل يضع الأمور مواضعها والجود يخرجها من جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاصّ، فالعدل أشرفهما و أفضلهما. (نهج البلاغه، خطبه، ۴۳۷)

و قال الباقر عليه السلام : العدل: شهاده أن لاإله إلّااللّه و أنّ محمّدا صلى الله عليه و آله رسول اللّه و الإحسان أميرالمؤمنين و الفحشاء الأوّل و المنكر الثانی و البغی الثالث. (تفسير صافی، ج ۳،۱۵۲)

و عن الصّادق عليه السلام : إنّه قرئ عنده هذه الآيه فقال: إقرأ كما أقول لک: «إنّ اللّه يأمر بالعدل و الإحسان و إيتاء ذی القربی حقّه قيل: إنّا لانقرأ هكذا فی قرائه زيد! قال: و لكنّا نقرؤها هكذا فی قرائه علیّ عليه السلام . قيل: فما يعنی بإيتاء ذی القربی حقه؟ قال: أداء إمام إلی إمام بعد إمام و ينهی عن الفحشاء و المنكر؟ قال: ولايه فلان. (تفسير صافی، ج ۳، ۱۵۲)

و قال أميرالمؤمنين عليه السلام : فيالعدل إصلاح البريّه، فيالعدل الاقتداء بسنّه اللّه، فيالعدل الإحسان.

و قال عليه السلام : غايه العدل أن يعدل المرء فينفسه. و قال عليه السلام : العدل حياه، و الجور ممحاه.

و قال عليه السلام : العدل حياه الأحكام و قال عليه السلام : العدل رأس الإيمان و جماع الإحسان. و قال عليه السلام : إعدل تملک، إعدل تحكم، إعدل تدم لک القدره. (مستدرک الوسايل، ج ۱۱ ، ۳۱۹)

قال أميرالمؤمنين عليه السلام : إنّ اللّه فرض علی أئمّه العدل أن يقدّروا أنفسهم بضعفه النّاس كيلايتبيّغ بالفقير فقره. (نهج البلاغه، كلام، ۲۰)

و عن أبی عبداللّه عليه السلام قال: أوّل مايظهر القائم عليه السلام من العدل أن ينادی مناديه أن يسلّم صاحب النافله لصاحب الفريضه الحجر الأسود و الطواف. (كافی، ج ۴، ۴۲۷)

و قال أميرالمؤمنين عليه السلام : ما أوسع العدل، إنّ النّاس يتّسعون إذا عدل فيهم و تنزل السماء رزقها و تخرج الأرض بركتها

بإذن اللّه تعالى. (تهذيب الاحكام للطوسى، ج ۴،۱۱۸)

ص :۱۷۱

عـدل هر چیزی را به جای خود قرار می دهـد و احسان امور را از مواضع خود خارج می کند، سـپس فرمود: عدل یک تدبیر و سیـاست عام است که در همه چیز جاری می شود و جود و احسان پدیـده خاصـی است که در برخی از مواضع انجام می گیرد بنابراین عدل اشرف و افضل از جود و احسان می باشد.

امام باقر علیه السـلام می فرماید: مقصود از عدل در آیه فوق شـهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و مقصود از احسان [پـذیرفتن ولایت] امیرالمؤمنین علیه السـلام است و مقصود از فحشاء اوّلی است و مقصود از منکر دومی است و مقصود از بغی سومی است.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیه فوق را این گونه قرائت کنید «و إیتاء ذی القربی حقّه» گفته شد: قرائت زید این گونه نیست. فرمود: و لکن قرائت علی علیه السـلام این گونه است گفته شد: معنای «إیتاء ذی القربی حقّه» چیست؟ فرمود: مقصود این است که هر امـامی [در پایـان عمر خود [امـامت را به امام پس از خود منتقل نمایـد. سـپس فرمود: مقصود از «و ینهی عن الفحشاء و المنکر» پذیرفتن ولایت خلیفه اوّل [و دوم] است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان فراوانی درباره عدالت نقل شده که متن بخشی از آنها از نظر شما می گذرد.

نمونه ای از دادرسی علی علیه السلام

از سـعیدبن قیس هَمْـدانی نقل شده که گفت: «روزی امام علی علیه السـلام را (در زمان خلافتش) در کوفه دیدم، که در کنار دیواری، به اطراف می نگرد، (هوا گرم بود) گفتم: ای امیرمؤمنـان! در این سـاعت (که هنگام استراحت و آرمیـدن در سـرداب هاست) در این جا چه می کنی؟!».

فرمود: «از خانه بیرون نیامده ام مگر برای آن که مظلومی را یاری کنم و یا دادخواه و بی پناهی را پناه دهم».

در این میـان، ناگهان زنی پریشان و نالان و آشـفته رادیـدم حرکت می کرد(به دنبال کسـی می گشت تا او را یاری نمایـد) و چون حضـرت علی علیه السلام را دید، توقّف کرد و عرض کر: «ای امیرمؤمنان! شوهرم به من ظلم کرده و حقّ مرا پامال نموده است و سوگنـد یاد کرده که مرا کتک بزنـد از شـما تقاضا دارم همراه من نزد شوهرم بیایی» (و ما را اصـلاح بدهی). امام علی علیه السلام اندکی سرش را پایین انداخت ،سپس سرش را بلند کرد و فرمود:

«لا وَاللّه حَتّی یَأْخُذَ لِلْمَظلُومِ حَقَّهُ غَیْرَ مُتَعْتعٍ»

آری سوگند به خدا (به خانه نمی روم) تا حقّ مظلوم از ظالم با کمال صراحت و قاطعیّت گرفته شود.

سپس به آن بانو فرمود: «خانه ات کجاست؟!» او عرض کرد: «فلان جاست».

امام علی علیه السلام کنار در منزل ایستاد و سلام بر اهل خانه کرد بعد از چند لحظه .مردی که پیراهن بلندو رنگارنگ پوشیده بود، از خانه بیرون آمد. علی علیه السلام به او فرمود: «از خدا بترس، تو همسر خودت را تهدید کرده ای و به وحشت انداخته ای». جوان با کمال گستاخی گفت:

«وَ ما اَنتَ وَ ذاکَ، وَاللّهِ لأحْرِّقَنّها بالنّار لِکَلامِکَ» یعنی «این جریان، خصوصی است، به تو چه مربوط است، حال که چنین شده، به خاطر گفتار تو، او را به آتش می کشم».

در همین وقت جوان گستاخ ضربه شدید شمشیر علی علیه السلام را حس کرد و نقش بر زمین شد.

اما علی علیه السلام به او فرمود: «آمِرُکَ بِالْمَعْرُوفِ و اَنْهاکَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ تَرُدُّ الْمَعْرُوف؟!»

من تو را به کار نیک امر می کنم و از کار زشت، نهی می کنم تو کار نیک را رد می کنی؟!»

همین حالا، توبه کن و گرنه تو را می کشم. در این وقت، (از سر و صدای آن حضرت با جوان) همسایه ها بیرون آمده و به حضور علی علیه السلام آمدند.

آن جوان گستاخ (که سخت وحشت زده شده بود) ملتمسانه به علی علیه السلام عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! مرا ببخش، خدا تو را ببخشد، سوگند به خدا به گونه ای با همسرم رفتار می کنم که فرش زمین شوم تا او مرا زیر پای خود قرار دهد». آن گاه علی علیه السلام به همسر او گفت: «برو به منزل» (و به این ترتیب، شاخ و شانه جوان را شکست و بین آنها را آشتی داد)(۱)

با عدالت بر دشمن پیروز شد

بنا به دستور «المعتضد باللّه» (خلیفه عبّاسی) امیر احمد سامانی بر سر عمرولیث از بخارا لشکر کشید هنگامی که از کوچه باغ های بخارا می گذشت شاخه میوه داری که از باغ بیرون آمده بود توجّه او را جلب نمود خواجه نظام الملک در سیرالملوک می نویسد: امیر احمد با خود گفت: اگر سپاه من دست به میوه این شاخه نزدند و آن را نشکستند بر عمرولیث پیروز خواهم شد و چنان چه شکستند از همین جا برمی گردم.

یکی از معتمدان را گماشت و به او دستور داد هر کس این شاخه را شکست او را پیش من

====

۱ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۱.

بیاور سپاهی که دوازده هزار سرباز و فرمانده داشت از آن کوچه گذشتند و هیچ کدام از بیم عدالت امیراحمد به شاخه میوه توجّهی ننمودند، گماشته پیش امیر آمده توجّه نکردن سپاهیان را به عرض رسانید، امیر از اسب پیاده شده سر به سجده نهاد، نتیجه اش این شد که در هنگام روبه رو شدن دو لشکر، عمرولیث با این که هفتادهزار سرباز داشت شکست خورد اسبش او را به میان لشکر امیراحمد آورد و اسیر گشت.

دادگری امیراحمد به طوری بود که در روزهای برفی سواره بر سر میدان می ایستاد تا اگر بینوایی را دربانان مانع از عرض و نیاز و درخواست در این روز سرد شوند، او را ببیند و تقاضایش را انجام دهد.(۱)

داستانی از عقیل بشنوید

معاویه روزی از عقیل داستان حدیده محماه (آهن گداخته) را پرسید. عقیل از یادآوری خاطرات گذشته راجع به برادرش علی علیه السلام و عدالت و دادگریش در گریه شد. آن گاه پس از نقل یک قضیّه گفت: آری، روزی وضع زندگی من خیلی آشفته گردید به تنگ دستی دچار شدم، خدمت برادرم علی علیه السلام رفته و از او درخواست کمکی نمودم (بنا به فرمایش خود علی علیه السلام در نهج البلاغه یک من آرد از بیت المال می خواست) امّا به منظور نایل نشدم.

پس از آن بچّه های خود را جمع نموده آنها را در حالی که آثار گرسنگی شدید و بی تابی از ظاهرشان هویدا بود پیش او بردم باز تقاضای کمک نمودم فرمود: امشب بیا شبانگاه با یکی از بچّه ها پیش او رفتم. به پسرم گفت: تو برگرد او را نگذاشت نزدیک بیاید، آن گاه فرمود جلو بیا تا بدهم. من از شدّت تنگدستی و حرصی که داشتم خیال کردم کیسه دیناری به من خواهد داد، همین که دست دراز کردم بر روی دستم آهنی گداخته وارد شد پس از گرفتن فورا آن را انداختم و مانند گاو نری در دست قصّاب ناله کردم. برادرم گفت:

عقیل مادرت به عزایت بنشیند این همه ناراحتی تو از آهنی است که به آتش دنیا افروختته شده چه خواهد گذشت بر من و تو اگر در زنجیرهای آتشین جهنّم بسته شویم سپس این آیه را خواند: «إذا الأغلال فی أعناقهم و السلاسل یسحبون» پس از آن فرمود: عقیل بیشتر از حقّی که خدا برایت معیّن کرده اگر بخواهی همین آهن گداخته خواهد بود، به خانه ات برگرد که

====

۱ نقل از تاریخ بحیره، ص ۲۰.

فایده ای ندارد. معاویه از شنیدن گفتار عقیل تعجّب می کرد (و یقول هیهات، هیهات عقمت النساء ان یلدن بمثله) و می گفت: هرگز! هرگز! زنان مانند علی را دیگر نخواهند زایید.(۱)

سخاوتمندترین مردم

مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید سخاوتمندترین مردم مدینه کیست. حسین بن علی رابه او معرّفی نمودند و او را به محلّ آن حضرت راهنماییش کردند. وارد مسجد شد، آن جناب را در حال نماز دید ایستاد و این چند شعر را خواند.

لم یخب الآن من رجاك و من حرّك من دون بابك الحلقه

أنت جواد و أنت معتمد أبوك قد كان قاتل الفسقه

لولا الّذی كان من أوائلكم كانت علیناالجحیم منطبقه(۲)

سیّدالشّهدا علیه السلام نماز را تمام کرده به قنبر فرمود: از مال حجاز چیزی باقی مانده عرض کرد چهار هزار دینار موجود است دستور داد بیاور، کسی که سزاوارتر به آن بوده رسید وقتی دینارها را حاضر نمود. امام علیه السلام دو برد خود را از تن درآورده پول ها را در آنها پیچید، به واسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده به اعرابی تسلیم کرد و این شعر را خواند.

خذها فإنّی الیك معتذر واعلم بأنّی علیك ذو شفقه

لوكان فیسیرنا الغداه عصا امست سمانا علیك مندفقه

لكن ریب الزمان ذوغیر و الكفّ منّی قلیله النفقه(۳)

اعرابی پول را گرفته شروع به گریه کرد. امام علیه السلام فرمود: شاید آن چه ما دادیم کم بود. گفت: هرگز، و لكن گریه ام برای این است که چگونه این دست سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.(۴)

====

۱ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲ تاکنون ناامید نشده آن که به تو امید داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوبیده. تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی، پدرت نابود کننده فاسقین بود، اگر نبود راهنمایی های پدر و جدّت پیکر ما را جهنّم فرامی گرفت. ۳ بگیر این مقدار را، من از تو پوزش می خواهم. و بدان که من نسبت به تو مهربانم و اگر در فردای آینده ما را قدرتی به دست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد امّا گذشت زمان خیلی تغییرپذیر است و اینک دست ما از نظر مالی گشاده نیست.

۴ مناقب شهرآشوب، ج ۴ ص ۶۵.

شعیب بن عبدالرحمن گفت: هنگام دفن حضرت اباعبداللّه علیه السلام بر پشت مبارکش اثری غیر متعارف مشاهده کردند، از زین العابدین علیه السلام سبب پیدایش آن اثر را پرسیدند: فرمود: به واسطه انبان های نان و خرمایی که بر در خانه بیچارگان و یتیمان و بیوه زنان می برد این اثر پیدا شده.(۱)

موسی بن جعفر علیه السلام و عید نوروز

گویند منصور دوانیقی از موسی بن جعفر علیه السلام تقاضا کرد، روز عید نوروز در مجلس رسمی دربار برای سلام و شادباش بنشیند و هرچه پیش کش می شود قبول فرماید آن جناب نپذیرفته فرمود: (إنّی فتّشت الأخبار عن جدّی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فلم أجد لهذاالعید خبرا) من اخباری که از جدم رسیده را جستجو کردم خبری راجع به این عید پیدا ننمودم، این مراسم اختصاص به فارسیان دارد. و اسلام آن را محو نموده و ممکن نیست آن چه را اسلام محو کرده ما زنده کنیم.

منصور عرض کرد ما از نظر سیاست لشکری این کار را می کنیم شما را به خدا سوگند می دهم موافقت فرمایید. پس موسی بن جعفر علیه السلام در محل تهنیت نشست و امرا و اعیان لشکر و کشور خدمتش رسیدند تهنیت گفته هدایای خود را تقدیم می کردند منصور خادمی را معیّن کرده بود هرچه می آوردند صورتش را برمی داشت و ثبت می کرد بعد از آن که همه آمدند پیرمردی در آخر آمد و عرض کرد یابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله من مردی فقیرم مالی نداشتم که به هدیه تقدیم کنم. ولی هدیه من سه شعر است که جدّم در مرثیه جدّ شما حسین بن علی علیه السلام سروده و آنها این است:

عجب لمصقول علاک فرنده یوم الهیاج و قدعلاک غبار

و لأسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدّک و الدماء غزار

ألّا تغضغضت السهام و عاقها عن جسمک الإجلال و الإکبار(۲)

حضرت فرمود: هدیه تو را قبول کردم بنشین (بارک اللّه فیک) آن گاه رو به خادم منصور کرده فرمود: برو نزد امیرالمؤمنین بگو این مقدار مال جمع شده چه باید کرد. خادم برگشت، گفت:

====

۱ مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۶.

۲ در شگفتم از شمشیر صیقل زده ای که با جوهر خود پیکرت را فراگرفت با این که غبار مظلومیّت اطرافت را احاطه کرده بود و نیز تعجّب می کنم از تیرهایی که به بدنت نفوذ کرد و در مقابل زنانی که با اشک جاری فریاد کرده جدّت را می خواندند چگونه آن تیرها در هم شکسته نشد و بزرگواری و جلالتت از آنها جلوگیری نکرد و بر بدنت وارد شد.

منصور می گوید: تمام آن را به شما بخشیدم در هرچه میل داری صرف کن. حضرت به آن پیرمرد فرمود که تمام این مال ها را بردار تصرّف کن من همه را به تو بخشیدم.(۱)

====

۱ مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱۹.

«إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی»

پیام (۴۹) عدالت و تقوا

«یا أَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَدآءَ بِالْقِسْطِ وَ لایَجْرِمَنَّکُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ عَلی أَلّاتَعْدِلُوا إعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَاتَّقُوااللّهَ إنَ اللّهَ خَبیرٌ بِماتَعْمَلُونَ» (مائده/ ۸)

پیام این آیه در دو چیز است: ۱ گواهی و شهادت به حق و عدل درهمه حالات ۲ رعایت عدالت حتّی نسبت به دشمن.

در بخش قبل خداوند امر به عدالت و احسان نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جمیع مراحل تقوا در آیه «إنّ اللّه یأمر بالعدل و الإحسان...»جمع شده است.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: روح شهادت (به حق) عدالت است.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من مجسّمه عدالت هستم و جز به عدل گواهی نمی دهم.(۳)

در سخن دیگری فرمود: کسی که برای احقاق حق برادر مسلمان خود شهادت به حق بدهد صورت او در روز قیامت بی نهایت نورانی خواهد بود و همه خلایق به نام و نسب او را می شناسند.(۴)

کتمان شهادت نیز بسیار نکوهیده و ناپسند است و خداوند نیز در قرآن از کتمان شهادت سخت مذمّت نموده و می فرماید: ظالم ترین مردم کسی است که [از اقامه شهادت به حق و عدل خودداری کند و] حق را کتمان نماید.(۵)

====

۱ قال النّبی صلی الله علیه و آله : جماع التقوی فی قوله تعالی: «إنّ اللّه یأمر بالعدل و الإحسان و إیتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلّکم تذکّرون(نحل / ۹۰)». (مجمع البیان، ج ۱ ، ۳۷)

۲ قال علیّ علیه السلام : القسط روح الشهاده. (غررالحکم، ۳۵۶)

۳ قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إنّی عدل لاأشهد إلاّ علی عدل. (کنز العمال،۱۷۷۳۵)

۴ و قال صلی الله علیه و آله : من شهد شهاده حقّ لیحیی بها حقّ امرئٍ مسلم أتی یوم القیامه و لوجهه نور مدّ البصر یعرفه الخلایق بإسمه و نسبه. (البحار، ج ۱۰۴، ۳۱۱)

علی علیه السلام در برابر رشوه هدیه نما

اشعث بن قیس، در عصر خلافت امام علی علیه السلام از سران خوارج بود، و در هر فرصتی کینه توزی خود را نسبت به علی علیه السلام آشکار می ساخت.

او به فکر خام خود خواست با کارهایی خود را به حریم علی علیه السلام نزدیک کند و بعد در فرصت های مناسب، به سود خود بهره برداری نماید.

یکی از کارهای او که با شکست مفتضحانه روبرو شد این بود که حلوای خوش طعم و لذیذی تهیّه کرد و آن را در ظرفی گذاشت و سر آن را پوشید و نیمه شب به در خانه امام علی علیه السلام آورد وبه نام هدیه به امام علی علیه السلام تقدیم کرد (با این که رشوه بود امّا او تحت پوشش نام هدیه، می خواست علی علیه السلام را فریب دهد.)

امام علی علیه السلام در برابر این عمل ریاکارانه، به او فرمود: «اَصِلَةٌ اَمْ زَكاةٌ اَمْ صَدَقَةٌ....»:«آیا این حلوا هدیه است یا زکات است یا صدقه است؟ که زکات و صدقه به ما حرام است.»

اشعث گفت: «لاذا وَ لاذاكَ وَ لكِنَّها هَدِيَّةٌ» «نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه است.»

امام علی علیه السلام به آن ریاکار فرمود: «آیا از طریق دین خدا وارد شده ای تا مرا فریب دهی؟ ا دستگاه ادراک تو قاطی رفته و یا دیوانه شده ای؟ و یا هذیان می گویی؟

«وَاللّهِ لَوْ اُعْطيتُ الأَقاليمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ اَفْلاكِها عَلى اَنْ اَعْصِيَ اللّهَ فينَمْلَةٍ اَسْلُبُها جُلْبَ شَعِيَرَةٍ ما فَعَلْتُهُ.»

«سوگند به خدا اگر اقلیم های هفتگانه را با آن چه در زیر آسمان هاست به من بدهند که خداوند را بر گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد در حالی که این دنیای شما نزد من از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی ارزش تر است.»(۱)

توزیع بیت المال

زمان خلافت علی علیه السلام ، دو زن یکی عرب و دیگری کنیز آزاد شده (از عجم) بود، امام

====

۱ قال اللّه سبحانه: «و من أظلم ممّن کتم شهادةً عنده من اللّه». (البقره / ۱۴۰)

۲ اقتباس از نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

علی علیه السلام چند درهم و مقداری طعام و غذا به طور مساوی، به هر کدام از آنها داد.

زن عرب اعتراض کرد و گفت: «من عرب هستم، و این زن، از عجم است آیا بین ما فرقی نیست؟» امام علیه السلام فرمود: «اِنّی وَاللّهِ لااَجِدُ لِبَنی اِسْماعیل فِی هذا الْفَیْئِ، فَضْلًا عَلی بَنیاِسْحاق». سوگند به خدا، من در مورد بیت المال، فرزندان اسماعیل را بر فرزندان اسحاق برتر نمی بینم.»(۱) سپس فرمود: «وَ لَوْ کانَ الْمالُ لِی لَسَوَّیْتُ بَیْنَهُمْ فَکَیْفَ وَ اِنَّما الْمالُ مالُ اللّهِ» یعنی اگر مال مال خودم بود، آن را به طور مساوی بین افراد، تقسیم می کردم، چه رسد به این که مال، مال خداست.(۲)

====

۱ بحار، ج ۴۱،ص ۱۳۷.

۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

«قُولُوا قَوْلاً سَديدا»

پیام (۵۰) سخن استوار

«یـا أَیُّهَـاالَّذینَ آمَنُوا اتّقُوااللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدیـدا یُصْـلِحْ لَکُمْ أَعْمالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَـدْ فازَ فَوزا عَظیما» (احزاب/ ۷۱۷۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید * تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید، و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است.

امام صادق علیه السلام به عبادبن کثیر صوفی بصری فرمود: وای بر تو آیا از این که شکم و فرج خود را کنترل کردی به خود مغرور گردیدی؟ در حالی که خداوند در قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و سخن حق بگویید تا خداوند اعمال شما را پاک نماید و گناهانتان را بیامرزد و هر کس از خدا و رسول او پیروی کند به رستگاری رسیده است.

سپس فرمود: بدان که خداوند هیچ عملی را از تو نمی پذیرد تابه عدالت سخن بگویی و هرکس از خدا و رسول او پیروی کند به رستگاری بزرگی خواهد رسید.(۱)

و فرمود: مقصود از «و من یطع اللّه و رسوله» اطاعت از خدا و رسول اوست درابره پذیرفتن ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او، و با پذیرفتن ولایت او می توان به رستگاری بزرگی رسید و آیه فوق این گونه نازل شده است.(۲)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و قولوا للنّاس حسنا» فرمود: درباره مردم جز به نیکی سخن

====

۱ فی الکافی عن الصادق علیه السلام : إنّه قال لعبّاد بن کثیر الصوفی البصری: و یحک یا عبّاد غرّک أن عفّ بطنک و فرجک، إنّ اللّه عزّوجلّ یقول فی کتابه: «یا أیّها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه و قولوا قولاً سدیدا یصلح لکم أعمالکم...» إعلم أنّه لایقبل اللّه منک شیئا حتّی تقول قولاً عدلاً و من یطع اللّه و رسوله فقد فاز فوزا عظیما. (الکافی، ج ۸، ۱۰۷)

۲ و فیالکافی و القمی عن الصّادق علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «و من یطع اللّه و رسوله فیولایه علیٍّ و الأئمّه علیهم السلام من بعده فقد فاز فوزا عظیما» هکذا نزلت. (الکافی، ج ۱، ۴۱۴)

نگویید تا این که حقیقت برای شما روشن شود.

امام باقر علیه السـلام نیز در تفسـیر آیه «و قولوا للنّاس حسـنا» فرمود :بهترین سـخنی که دوست می دارید درباره شما گفته شود درباره مردم بگویید.(۱)

مدیحه سرایی غلام سیاه

در عصر خلافت علی علیه السلام غلام سیاهی به حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و عرض کرد: «من دزدی کرده ام مرا پاک کن» (یعنی با اجرای حدّ دزدی که بریدن چهار انگشت دست راست در مرحله اوّل هست حکم خدا را جاری فرما).

امیرمؤمنان علیه السـلام فرمود: شاید دزدی تو در غیر حِرْزْ باشد (چون یکی از شـرایط اجرای حد دزدی آن است که دزدی از محـل محفوظی مثل جیب یا دکانی که درش قفل است و... که به آن «حِرْزْ» می گوینـد، باشـد) سـپس علی علیه السـلام توجّه خود را از او برگرداند، و او برای بار دوم اعتراف کرد و گفت: «من دزدی کرده ام (دزدی از حرز) مرا پاک کن».

امیرمؤمنان علیه السـلام فرمود: شاید دزدی تو به مقدار حدّ نصاب (یعنی به اندازه چهار نخود و نیم طلای مسکوک یا به اندازه قیمت آن) نباشد، سپس علی علیه السلام توجّه خود را از او برگرداند.

غلام سیاه برای بار سوم اقرار کرد که: من دزدی کرده ام.

هنگامی که علی علیه السـلام دریافت او راست می گویـد و شـرایط دزدی که «حدّ» دارد، در این دزدی هست، چهار انگشـت دست او را از بیخ برید، و حکم الهی را جاری نمود.

غلام سـیاه از خدمت علی علیه السـلام مرخص شد، (در کوچه یا میدان و یا بازار) کنار مردم آمد و با احساسات پاک و باشور و نشـاط به مـدح علی علیه السـلام پرداخت و گفت: «قَطَعَ یَمینی اَمیرُالْمُؤْمِنینَ، وَ اِمـامُ الْمُتَّقینَ، و قائِدُالغُرِّالْمُحَّجلین، وَ یَعْسُوبُ الدّین وَ سَیِّدِالوَصیّینَ و...» یعنی «دست راسـتم را، امیرمؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و سـرور و پیشتاز پیشقراولان رییس دین و سیّد اوصیای الهی برید». او به همین عنوان به مدیحه سرایی ادامه می داد و هم چنان در شأن علی علیه السلام سخن می گفت.

====

۱ و فیالکافی عنه علیه السـلام فیقوله تعالی: «و قولوا للناس حسـنا» قال: قولوا للناس و لاتقولوا إلّا خیرا حتّی تعلموا ماهو. (کافی، ج ، ۱۶۵)

و فیـه عـن أبی جعفر علیه السـلام قـال فی قـوله عزّوجـلّ: «و قولـوا للنـاس حسـنا» قولـوا للنـاس أحسن مـاتحبّون أن یقـال فیکم. (المصدر)

امام حسن و امام حسین علیه السلام ، از آن جا رد می شدند، از جریان آگاه شده و مدیحه سرایی غلام سیاه را شنیدند و سپس به حضور پدر بزرگوارشان علی علیه السلام آمده و جریان را به عرض رساندند، علی علیه السلام شخصی را به سوی او فرستاده و فرمود به او بگو هم اکنون نزد من بیاید.

فرستاده علی علیه السلام نزد غلام سیاه رفت و پیام علی علیه السلام را رساند، او با کمال شور و شوق به حضور علی علیه السلام آمد.(۱)

علی علیه السلام به او فرمود: «من دست تو را قطع کردم ولی تو از من مدح می کنی؟!».

غلام سیاه عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! مرا با اجرای حدّ الهی، پاک ساختی، پیوند حبّ و دوستی با تو در گوشت و خونم آمیخته است، اگر تو مرا قطعه قطعه کنی، از حب قلبی ام که به تو دارم ذرّه ای نمی کاهد».

حضرت علی علیه السلام (دید حیف است که چنین فرد پاک و مخلصی، دست بریده باشد) از امداد غیبی الهی استمداد کرده و دعا کرد، و انگشت های قطع شده او را به محلّ قطع گذاشت و از خدا خواست که دست او به حالت اوّل برگردد، دعای علی علیه السلام مستجاب شد و دست غلام سیاه، موزون شده و به صورت اوّل «سالم» گردید.(۲)

احترام به حقوق دیگران

حضرت آیت اللّه العظمی بروجردی قدس سره گاهی هنگام تدریس و بحث با شاگردان، عصبانی می شد (البتّه نه با آن عصبانیّتی که او را در خلاف رضای خدا وارد کند) ولی پس از درس) سخت از آن عصبانیّت پشیمان می شدند و به دنبال طرف می فرستادند و از او عذرخواهی می کردند و گاهی برای جلب محبّت او، کمک های مالی نیز به او می نمودند، ازاین رو در میان دوستان، این مزاح معروف شده بود که «عصبانیّت آیت اللّه بروجردی، مایه برکت است».

گاه به این هم قناعت نمی کردند روز بعد هنگامی که بر منبر تدریس می نشستند در حضور جمع شاگردان از آن فرد عذرخواهی می کردند، به این ترتیب می بینیم آن بزرگ مرد تا این اندازه به حقوق دیگران احترام می گذاشت، و به حفظ آبروی آنها توجّه عمیق داشت او از امام

====

۱ و به نقل بعضی، «ابن کوّاء» که از منافقین سرشناس کوفه بود، پس از اطّلاع از این موضوع، از فرصت سوءاستفاده کرد و خواست آن غلام سیاه را وادار به سرزنش نمودن علی علیه السلام کند، با وضعی تحریک آمیز از او پرسید:

۲ الخرائج قطب راوندی، ص ۸۵ بحار ط جدید ج ۴۱ ص ۲۰۳.

صادق علیه السلام آموخته بود که: «اَلْمُؤْمِنُ اَعْظَمُ حُرْمَهً مِنَ الْکَعْبَهِ»، یعنی «احترام مؤمن، از احترام کعبه، بالاتر است».(۱)

در این باره به داستان زیر توجّه کنید:

آیت اللّه بروجردی در مسجد عشقعلی درس اصول می فرمودند، روزی یکی از فضلا به نام شیخ علی چاپقلی اشکال کردند، آقا جواب او را دادند، آقای شیخ علی چاپقلی جواب آقا را رد کرد، آقا عصبانی شد به گونه ای که آقا شیخ علی متأثّر و منقلب شد که می خواست گریه کند، آن درس تمام شد.

یکی از اصحاب آیت اللّه بروجردی(۲) می گوید: نماز مغرب را خوانده بودم ناگاه خادم آقای بروجردی نزد من آمد و گفت: آقا ببین دَرِ کتابخانه و اندرون ایستاده و متأثر است و فرمود: بروید به خوانساری بگویید بیاید، اینجانب با عجله نماز عشا را خواندم و به محضر آقا رسیدم تا مرا دید به من فرمود: «این چه حالتی بود که از من صادر شد؟ یک نفر عالم ربّانی را رنجاندم، الآن باید بروم و دست ایشان را ببوسم و حلالیّت بطلبم تا از من بگذرد و بعد بیایم و نماز مغرب و عشا را بخوانم».

عرض کردم: ایشان در مسجد «شاه زید» امام جماعت است و بعد از نماز مسأله می گوید: لذا تا دو سه ساعت از شب گذشته به منزل شما خواهند آمد.

صبح شد من رفتم حرم و برگشتم دیدم آقا سوار بر درشکه در کنار منزل ما منتظر من هستند، در خدمتشان رفتیم منزل آقا شیخ علی چاپقلی، وقتی که آقای بروجردی، آقا شیخ علی را دید، می خواست دست او را ببوسد که او نگذاشت، آقا می فرمودند: «از من بگذرید، از حالت طبیعی خارج شدم و به شما پرخاش کردم و...»

آقا شیخ علی عرض کرد: «شما سرور مسلمین هستید، برخورد شما باعث افتخار من بود و...» آقا تکرار کردند: «از من بگذرید، مرا عفو کنید».

همین موضوع باعث شد که آقا شیخ علی تا آخر عمر، مورد مراحم و عطوفت خاصّ آیت اللّه بروجردی بودند.

====

۱ بحار، ج۶۸، ص ۱۶.

۲ آیت اللّه سیّد مصطفی خوانساری.

«الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ»

پیام (۵۱) شیوه دعوت الی اللّه

«أُدْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ» (نحل/ ۱۲۵)

خدمت امام صادق علیه السلام سخن از آیه «قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ» به میان آمد و گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از جدال و استدلال علمی نهی نموده اند، امام صادق علیه السلام فرمود: آنان هرگز به طور کلی از جدال و استدلال نهی نکرده اند بلکه از جدال و استدلال غیر احسن و غیرصحیح نهی نموده اند سپس فرمود: مگر آیه «وَلاتُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلاّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَن» و آیه «أُدْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَه و جادِلْهُم بِالَّتی هِیَ أَحْسَن». را نشنیده اید؟

آری جدال صحیح و احسن وظیفه علمای دین است و جدال غیراحسن عملی حرام و مربوط به غیر علما می باشد.

سپس فرمود: جدال احسن جدالی است که خداوند پیامبر خود را در سوره یس به آن امر نموده و فرموده: در جواب کسی که می گوید: «مَنْ یُحْیِی الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیم» یعنی چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند بگو: «قُلْ یُحْییهَا الَّذی أَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیم» یعنی «خدایی که از نخست آنها را آفریده می تواند دوباره بیافریند و او بر آفرینش هر چیزی دانا و تواناست، آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده نمی تواند باز آنها را لباس خلقت بپوشاند؟ آری کسی که موجودات را از عدم و نیستی به وجود آورده به خوبی قدرت خلق کردن استخوان پوسیده را دارد» سپس فرمود: این جدال احسن است چراکه در این جدال عذر کافر قطع می گردد و شبهات او زایل می شود و جدال غیراحسن این است که تو قدرت جداکردن حق از باطل را نداشته باشی و برای مغلوب نمودن طرف، حقی را انکار کنی که او آن را دلیل سخن خود قرار داده است، و این عمل حرامی است، چراکه تو نیز همانند او حقّی را انکار نموده ای.(۱)

====

۱ تفسیر صافی، ج۳،۱۶۳ از احتجاج و تفسیر حضرت عسکری۷.

از آیه فوق ظاهر می شود که استدلال و جدال با کفّار و معاندین باید متین و بر وجه احسن و با ملاطفت و ملایمت انجام گیرد همان گونه که خداوند در آیه «وَ قُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّنا لَعَلَّهُ يَتَذَّكَرُ أَوْ يَخْشى» به حضرت موسی و هارون علیهماالسلام دستور می دهد که در مقابل فرعون با ملایمت سخن بگویند تا شاید به خود بیاید و از عقوبت خدا بترسد، تا چه رسد به مؤمنین و مسلمین نسبت به برخی از مسایل دینی و یا معاشرتی که قیل و قال با آنان بسیار زشت و نکوهیده است و در روایات زیادی مذمّت از مراء و کشمکش با برادران دینی وارد شده که به برخی از آنها اشاره می شود. این روایات پاداش بزرگی را نیز برای کسی که جدال و مراء و کشمکش را ترک کند ولو صاحب حق باشد نوید داده است.(۱)

(۲)رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکه جدال و کشمکش را با برادران دینی خود رها کند گرچه صاحب حق باشد خداوند برای او خانه ای در بهشت اعلی بنا خواهد نمود و اگر صاحب حق نباشد و جدال را رها کند. خداوند خانه ای در باغستان های بهشت برای او بنا خواهند نمود.

امّ سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اوّل چیزی که خداوند بعد از نهی از بت پرستی و شراب خواری با من قرارداد نمود و مرا از آن نهی کرد مخاصمه و درگیری با مردم بود.

و فرمود: هیچ بنده ای به حقیقت ایمان نمی رسد تا این که مخاصمه و نزاع و درگیری با مردم

====

۱ مجمع الفایده، ج۵،۳۹۵.

۲ قال النّبی صلی الله علیه و آله : من ترک المراء و هو محقّ بنی له بیت فیالجنّه الأعلی، و من ترک المراء وهو مبطل بنی له بیت فیریاض الجنّه. (مجمع الفایده، ج ۵ ، ۳۹۶ عن المستدرک، ج ۲، ۹۹)

و عن اُمّ سلمه رحمهاللّه قالت: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إنّ أوّل ماعاهد إلیّ ربّی و نهانی عنه بعد عباده الآوثان و شرب الخمر ملاحاه الرجال. (المصدر)

و قال صلی الله علیه و آله : لایستکمل عبد، حقیقه الإیمان حتّی یدع المراء و إن کان محقّا. (المصدر)

و قال الصّادق علیه السلام : المراء داء ردّی، و لیس فیالإنسان خصله شرّ منه و هو خلق إبلیس و سنّته، فلا یماری فی أیّ حال إلاّ جاهلاً بنفسه و بغیره محروما من حقائق الدّین. (المصدر)

و روی عن أبی داء الدر، و أبی أمامه، و وابله، و أنس، قالوا: خرج علینا رسول اللّه صلی الله علیه و آله یوما و نحن نتماری فی شی ءٍ من أمر الدین فغضب غضبا شدیدا لم یغضب مثله، قال: إنّما هلک من کان قبلکم بهذا، ذروا المراء، فإنّ المؤمن لایماری، ذروا المراء، فإنّ المؤمن لایماری، ذروالمراء فإنّ المماری قد تمّت خسارته، ذروالمراء، فإنّ المماری لاأشفع له یوم القیامه، ذروالمراء، فإنّی زعیم بثلاث أبیات فی الجنّه، فیریاضها، و أوسطها، و أعلاها، لمن ترک المرء و هو صادق، ذرواالمراء، فإنّ أوّل مانهانی عنه ربّی بعد عباده الأوثان المراء. (المصدر)

و عـن النّبى صـلى الله عليـه و آله : ثلاث من لقى اللّه عزّوجـلّ بهنّ دخـل الجنّه فيـأىّ بـاب شـاء: من حسّن خلقه، و خشـى اللّه فيالمغيب و المحضر، و ترک المراء و إن كان محقّا. (المصدر، ص ۳۹۷)

ص :۱۸۶

را ترک کند گرچه صاحب حق باشد.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: نزاع و کشمکش بیماری پستی است و از هر خصلت زشتی بدتر است و آن از اخلاق و روش ابلیس است و فرمود: جدال و نزاع نمی کند مگر کسی که جاهل به حق خود و دیگران و از حقایق دین محروم باشد.

ابوالدرداء و ابو امامه و وابله و انس گویند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و چون دید ما در برخی از مسایل دین با یکدیگر نزاع می کنیم بسیار خشمناک گردید و ما این گونه او را خشمناک ندیده بودیم تا این که فرمود: «کسانی که قبل از شما هلاک شدند تنها به همین علّت هلاک شدند.» سپس فرمود: نزاع را رها کنید، مؤمن اهل نزاع و جدال نیست، نزاع را رها کنید که اهل مراء و نزاع زیان کاران حتمی خواهند بود و من در قیامت برای آنان شفاعت نخواهم نمود تا این که فرمود: نزاع را رها کنید تا من برای شما خانه ای در ریاض بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در اعلای آن را ضمانت نمایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خدا را با سه خصلت ملاقات نماید از هر دری از بهشت که بخواهد می تواند وارد شود: ۱ کسی که اخلاق خویش را نیکو نماید. ۲ کسی که در آشکارا و پنهان از خدا بترسد. ۳ کسی که جدال و کشمکش را رها کند گر چه صاحب حق باشد.

حاضر جوابی شیخ مفید

محمّدبن محمّدبن نعمان معروف به شیخ مفید، از علمای برجسته و فقها و متکلّمین بزرگ و از زهّاد و وارستگان کم نظیر شیعه می باشد که سنّی و شیعه او را به علم و کمال قبول داشتند، وی به سال ۳۳۶ هق یازدهم ذیقعده متولّد شد و در سال ۴۱۳ در سن ۷۶ سالگی از دنیا رفت، جنازه اورا هشتاد هزار نفر تشییع کردند و در حرم کاظمین به خاک سپردند.

وی از نوابغ تاریخ است که بیش از دویست کتاب، تألیف نموده و اهل تسنّن او را بزرگ ترین عالم از علمای شیعه می دانستند.

از حکایات مربوط به این نابغه بزرگ این است که قاضی عبدالجبّار در بغداد در مجلس خود بود، و بسیاری از علمای بزرگ شیعه و سنّی در آن مجلس حضور داشتند، در این هنگام شیخ مفید وارد مجلس شد و در پایین مجلس نشست و پس از مدّتی به قاضی رو کرد و گفت: «من از تو در حضور این علما سؤالی دارم».

قاضی گفت: بپرس. شیخ مفید گفت: «شما در مورد این حدیث چه می گویید که پیامبر صلی الله علیه و آله در

غدیر فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فعلیٌّ مَولاه» کسی که من رهبر او هستم، پس علی علیه السلام رهبر او است» آیا این حدیث، مسلّم و صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرموده است؟ قاضی گفت: آری، حدیث صحیح می باشد، شیخ مفید گفت: منظور از کلمه «مولی» چیست؟

قاضی گفت: «مولی» به معنی اولی به تصرف است.

شیخ مفید گفت: پس این اختلاف و خصومت بین شیعه و سنّی چیست؟ (با این که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را احق به تصرف از دیگران معرّفی نموده است).

قاضی گفت: این حدیث، روایت است، ولی خلافت ابوبکر، دِرایت (و از روی اجتهاد و درک) می باشد و انسان عادل روایت را همتای درایت قرار نمی دهد (یعنی درایت مقدّم است).

شیخ مفید گفت: شما درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله چه می گویید که به علی علیه السلام فرمود:

حَرْبُکَ حَرْبِی وَ سِلْمکَ سِلْمِی «جنگ تو، جنگ من است و صلح تو صلح من است».

قاضی گفت: این گفتار براساس حدیث صحیح است.

شیخ مفید گفت: نظر شما درباره اصحاب جمل (که به جنگ علی علیه السلام آمدند مانند طلحه و زبیر و...) چیست؟

قاضی گفت: «ای برادر، آنها توبه کردند».

شیخ مفید گفت: «ای قاضی! جنگ آنها «درایت» (و حتمی) بوده است ولی توبه کردن آنها روایت شده است و تو در مورد حدیث غدیر گفتی، روایت معادل درایت نیست (و درایت مقدّم می باشد). قاضی از پاسخ به شیخ مفید عاجز و درمانده شد سر در گریبان فروبرد و سپس گفت: تو کیستی؟ شیخ مفید جواب داد: من خدمتگزار تو محمّدبن محمّدبن نعمان حارثی هستم. پس قاضی از مسند قضاوت برخاست و دست شیخ مفید را گرفت و بر آن مسند نشاند و گفت: «اَنْتَ الْمُفیدُ حقّا» به راستی که تو انسان مفید (سودبخشی) هستی.

چهره های علمای بزرگ مجلس درهم کشیده شد وقتی قاضی ناراحتی آنها را دریافت به آنها رو کرد و گفت: «ای علما! این مرد (شیخ مفید) مرا مجاب کرد و در پاسخ او عاجز شدم، اگر کسی از شما قادر به جواب او است، اعلام کند تا او را بر مسند بنشانم و شیخ مفید به جای خود بنشیند، هیچ کس جواب نداد و این موضوع شایع گردید و علّت نام گذاری او به «مفید» از همین جا سرچشمه گرفت.(۱)

====

۱ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۸۹ تا ۳۹۰ به نقل از آخر کتاب سرائر ابن ادریس.

دلیل دندان شکن شیخ بهایی

محمّدبن حسین بن عبدالصّمد معروف به «شیخ بهایی» از علمای معروف و از مفاخر جهان تشیّع در قرن دهم و یازدهم هجری است که به سال ۱۰۳۱ هق از دنیا رفت و قبرش در مشهد در جوار مرقد شریف حضرت رضا علیه السلام است.

او در یکی از سفرهای خو، با یکی از علمای اهل تسنّن ملاقا نمود، و خود را در مقابل او، در ظاهر شافعی وانمود کرد.

آن دانشمند اهل سنّت که از علمای شافعی بود، وقتی که دانست شیخ بهایی، شافعی است، و از مرکز تشیّع (ایران) آمده، به او گفت: «آیا شیعه برای اثبات ادّعای خود، شاهد و دلیلی دارد؟» شیخ بهایی گفت: من گاهی در ایران با آنها روبرو شده ام می بینم آنها برای ادّعای خود شواهد محکمی دارند.

دانشمند شافعی گفت: اگر ممکن است یکی از آنها را نقل کنید. شیخ بهایی گفت مثلاً می گویند: در صحیح بخاری (که از کتب معتبر اهل سنّت است) آمده، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه بَضْعه منّی مَنْ آذاها فَقَدْ آذانی وَ مَنْ أَغْضَبَها فَقَدْ اَغْضَبَنی.: «فاطمه علیهاالسلام پاره تن من است کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده، و کسی که او را خشمگین کند مرا خشمگین نموده است.(۱)

و پس از چهار ورق دیگر آن کتاب آمده است: «و خرجت فاطمه من الدّنیا و هی غاضبه علیهما» یعنی فاطمه علیهاالسلام وفات نمود در حالی که از ابوبکر و عمر خشمگین بود.»(۲) سپس گفت: چگونه می توان طبق اعتقاد اهل سنّت بین این دو سخن جمع نمود؟ دانشمند شافعی در فکر فرو رفت [که با توجّه به این دو سخن، ابوبکر و عمر مورد خشم پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده اند و لایق خلافت و رهبری مسلمین نبوده اند.] و پس از ساعتی گفت: گاهی شیعیان دروغ می گویند و ممکن است این نیز از آنها باشد، به من مهلت بده تا امشب به کتاب بخاری نگاه کنم. شیخ بهایی می فرماید: من روز بعد نزد او رفتم و گفتم: آیا به کتاب بخاری نگاه کردید؟ او گفت: آری و لکن همان گونه که گفتم: شیعه ها دروغ می گویند، بین این دو سخن در کتاب بخاری بیش از چهار ورق

====

۱ صحیح بخاری، طبع دارالجبل بیروت، ج ۷/۴۷.

۲ همان مدرک، ج ۹/۱۸۰ و فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج ۳/۱۹۰.

فاصله بود.(۱)

====

۱ روضات الجنات، شرح حال شیخ بهایی.

ص :۱۹۰

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»

پیام (۵۲) فتنه های کور

«... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلئِکَ الَّذِینَ هَدَیهُمُ اللّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُوْلُوْا الْاَءلْبابِ» (زمر/ ۱۷ و ۱۸)

تردیـدی نیست که سـخنان حق و باطل بین مردم فراوان است و انسان های عاقل باید سـخنان حق را انتخاب و از باطل ها پرهیز نماینـد و این نیاز به یک قریحه لطیف و دقت در فهم حق و باطل دارد، چرا که فتنه ها نوعا با آمیخته شدن حق به باطل شـروع می شود.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماید: شـروع فتنه ها از هواپرستی و بدعت هایی است که بر خلاف کتاب خدا رخ می دهد و از این راه عده ای بر مردم به ناحق حکومت می کنند، و اگر باطل آمیخته به حق نمی شد، حق برای همگان روشن می بود و اگر حق آمیخته به باطل نمی گردیـد زبان دشـمنان از آن قطع می گشت و لکن فتنه گران حق را به باطل آمیخته می کنند و به این وسـیله شـیطان بر اولیای خود مسلّط می شود و تنها کسانی که از عنایت خـدا برخوردارنـد نجات می یابنـد. [و دین خود را از دست نمی دهند].

از این رو امام کاظم علیه السلام می فرماید: خداوند به اهل عقل و فهم در قرآن بشارت داده و فرموده

====

۱ قال علی علیه السلام : إنّما بدء وقوع الفتن أهواء تتّبع، و أحکام تبتدع، یخالف فیها کتاب اللّه، و یتولّی علیها رجال رجالاً علی غیر دین اللّه، فلـو أنّ الباطـل خلص من مزاج الحقّ لم یخف علی المرتـادین، و لوأنّ الحق خلص من لبس البطـل لا ـنقطعت عنه ألسن المعانـدین، و لکن یؤخـذ من هذا ضـغث و من هذا ضـغث فیمزجان فهنالک یسـتولّی الشّـیطان علی أولیاءه و ینجو الّذین سبقت لهم من اللّه الحسنی. (نهج البلاغه، ج ۱، ۱۰۰)

فی الکـافی عن الکـاظم علیه السـلام : إنَّ اللّه بشّـر أهـل العقل و الفهم فیکتابه فقال: «فبشّـر عبادالّـذین یسـتمعون القول...» و عن الصّادق علیه السلام : هوالّذی یسمع الحدیث فیحدّث به کما سمعه لایزید فیه و لاینقص منه.

و فیروایه: هم المسـلّمون لآـل محمّـد صـلوات اللّه علیهم الّـذین إذا سـمعوا الحـدیث لم یزیـدوا فیه و لم ینقصوا منه جاؤا به کما سمعوا أولئـک الّـذین هـدیهم اللّه لـدینه و أولئـک هم أولواالألبـاب [یعنی[العقول السـلیمه عن منـازعه الوهم و العاده. (تفسـیر صافی، ج ۴ ، ۳۱۸)

است: «فبشّر عباد الّذین یستمعون القول».

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از آیه فوق این است که ناقل حدیث نباید تغییری در آن بدهد.

و در روایت دیگری آمده که مقصود از این آیه مسلمانانی هستند که تسلیم آل محمد علیه السلام هستند و چون سخنی از آنان می شنوند چیزی بر آن نمی افزایند و چیزی از آن نمی کاهند و همانگونه که شنیده اند نقل می کنند و چنین کسانی از ناحیه خداوند هدایت یافته و دارای عقول سلیمه می باشند و از نزاع های بی فایده و بی اساس دوری می کنند.

مجازات عبداللّه بن سبا

امام صادق علیه السلام فرمود: عبداللّه بن سبا ادعای پیامبری کرد و اظهار می نمود که علی علیه السلام خداست. این خبر به علی علیه السلام رسید، او را احضار کرد، و به او فرمود: درباره تو چنین شنیده ام، او گفت: «آری در ذهن من چنین القاء شده که تو خدا هستی، و من پیغمبر می باشم».

علی علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو، شیطان بر تو چیره شده، مادرت به عزایت بنشیند، از این عقیده برگرد و توبه کن». او باز نپذیرفت، علی علیه السلام سه روز او را زندانی کرد، و توبه اش داد، باز او توبه نکرد. آنگاه علی علیه السلام او را در آتش افکند و سوزاند.(۱)

بیست هزار درهم یا بابی از علم؟

مردی برای حضرت امام حسن علیه السلام هدیه ای آورده بود. آن جناب به او فرمود کدام یک از این دو را می خواهی آیا می خواهی که هدیه ات را بیست برابر کنم و بیست هزار درهم به توبه دهم یا بابی از علم را برایت بگشایم که به وسیله آن بر فلان مرد که ناصبی و دشمن ما خاندان است غلبه پیدا کنی و شیعیان ضعیف الاعتقاد قریه خود را از دست گفتار او نجات دهی اگر آن چه بهتر است انتخاب کنی من هم بین دو جایزه جمع می کنم (بیست هزار درهم و بابی از علم) امّا در صورتی که در انتخاب اشتباه کنی به تو اجازه می دهم که یکی را برای خود بگیری.

عرض کرد: آیا ثواب من که یک ناصبی رامغلوب کنم و شیعیان ضعیف را نجات بدهم مساوی است با همان بیست هزار درهم؟ فرمود: آن ثواب بهتر از بیست هزار برابر بلکه بهتر از

====

۱ اثبات الهداه، ج ۷، ص ۴۸۴.

تمام دنیا است. او گفت: در این صورت همان باب علم را اختیار می نمایم.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: نیکو انتخاب کردی، و باب علمی که وعده داده بود تعلیمش نمود و بیست هزار درهم نیز اضافه به او پرداخت کرد و آن مرد از خدمت حضرت مجتبی علیه السلام مرخص شد و در آن قریه با آن مرد ناصبی بحث کرد و او را مجاب و مغلوب نمود. این خبر به حضرت امام حسن علیه السلام رسید و به او فرمود: هیچ کس مانند تو سود نبرد، هیچ یک از دوستان سرمایه ای مثل تو به دست نیاورد، زیرا دوستی خدا، دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ، دوستی عترت طیّبین آن دو، ائمّه علیهم السلام ، دوستی ملائکه، و دوستی برادران مؤمنت را به دست آوردی و به عدد هر مؤمن و کافری پاداشی داری هزار برابر دنیا، گوارا باد بر تو گوارا باد بر تو.(۱)

====

۱ احتجاج طبرسی، ص ۶.

«أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السّوُءِ»

پیام (۵۳) اهل نجات

«فَلَمَّا نَسوُاْ ما ذُكِّروُاْ بِهِ أَنْجَيْنَاالَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السّوُءِ ...» (اعراف/ ۱۶۵)

امام صادق علیه السلام : در تفسیر این آیه می فرماید: آنان [یعنی یهود بنی اسرائیل] سه گروه بودند: ۱ گروهی اهل عبادت و صلاح بودند و دیگران را نیز امر به صلاح و نهی از فساد و گناه می گردند و نجات یافتند. ۲ گروهی اهل عمل نیك و صلاح بودند و لکن دیگران را امر بصلاح نمی گردند و خداوند آنان را مسخ نمود و هلاك شدند. ۳ گروهی نه اهل صلاح و خیر بودند و نه دیگران را به خیر و صلاح دعوت می کردند آنها نیز هلاك گردیدند.(۱)

امام صادق علیه السلام نامه ای به شیعیان خود نوشت و فرمود: باید بزرگان و دانشمندان شما نسبت به افراد [گنه کار و] نادان و اهل ریاست خیرخواهی کنند و آنان را از اعمال خلاف و گناه باز دارند و گرنه لعنت من شامل همه شما خواهد شد.(۲)

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری فرمود: من کسانی که نهی از منکر نمی کنند را اهل منکر می دانم و چگونه چنین ندانم در حالی که شما از عده ای نسبت به من و خودتان بدگویی می شنوید و باز با آنان همنشین می شوید و کسی که به شما برخورد می کند می گوید: این ها بدتر از آنان اند، در حالی که اگر شما از بدگویی های آنان جلوگیری می کردید برای من و خودتان شایسته تر بود.(۳)

====

۱ فیالکافی باسناده عن الصادق علیه السلام فیتفسیر الآیه قال: کانوا ثلاثه أصناف: صنف ائتمروا و أمروا فنجوا، صنف ائتمروا و لم یأمروا فمسخوا ذرّأ، و صنف لم یأتمروا و لم یأمروا فهلکوا.

۲ و فیه باسناده عن محمد بن مسلم قال: کتب أبوعبداللّه علیه السلام إلی الشیعه: لیعطفنّ ذووا السنّ منکم والنهی علی ذوی الجهل و طلّاب الرئاسه، أولتصیبنّکم لعنتی أجمعین. (کافی، ج ۸، ۱۵۸)

قال المجلسی فی المرآت: «لیعطفنّ» من العطف بمعنی المیل و الشفقه أی لیترحّموا و یعطفوا علی ذوی الجهل بأن ینهوهم عمّا ارتکبوه من المنکرات.

۳ و فیه قال علیه السلام : لآخذنّ البری ء منکم بذنب السقیم و لم لاأفعل؟! و یبلغکم عن الرجل ما یشینکم و یشیننی فتجالسونهم و تحدّثونهم فیمرّبکم المارّ فیقول: هؤلاء شرّ من هذا، فلوأنّکم إذا بلغکم عنه ما تکرهون زبرتموهم و نهیتموهم کان أبرّبکم و بی؟ (المصدر)

«لا خَيْرَ فِی کَثِیرٍ مِن نَجْواهُمْ»

پیام (۵۴) گفتگوهای نیک و بد

«إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمال قَعِید * ما یَلْفَظ مِنْ قَوْلٍ إِلّا لَدَیْه رَقیبٌ عَتِید».

«لاخَیْرَ فِیکَثِیرٍ مِن نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ ...»(نساء/ ۱۱۴)

خداوند در آیه دوم سخن نیک را منحصر در سه چیز نموده است: ۱ توصیه به صدقه و انفاق به فقرا و مستمندان ۲ توصیه به قرض و وام و عمل خیر به برادران دینی ۳ توصیه به اصلاح بین مردم، و سخنان دیگر مردم را بی فایده و بی ارزش دانسته است.

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از معروف در این آیه قرض می باشد.(۱)

و فرمود: خداوند در این آیه تحمّل مشکلات برادر مؤمن را لازم نموده است سؤال شد تحمّل مشکلات مؤمن چیست؟ امام علیه السلام فرمود: تحمّل مشکلات او به این است که تو آبروی خود را خرج او کنی تا کار او اصلاح شود و این معنای معروف است در آیه «لاخیر فی...».(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند همان گونه که زکات را بر مال شما واجب نموده بر آبروی شما نیز زکات را واجب نموده است. [تا به وسیله آن کار برادران خود را اصلاح نمایید].(۳)

امام صادق علیه السلام : فرمود: بهشت را دری هست به نام معروف و از آن در جز اهل معروف [یعنی کسانی که اهل کار خیر بوده اند] وارد نمی شوند، و کسانی که در دنیا اهل کار خیر و معروف

====

۱ فی الکافی و العیّاشی و القمی عن الصادق علیه السلام قال: یعنی بالمعروف القرض. (تفسیر صافی ج۱،۳۹۹)

۲ و فی المجمع عنه علیه السلام قال: إنّ اللّه فرض التحمّل فی القرآن فسئل و ما التّحمل؟ قال: أن یکون وجهک أعرض من وجه أخیک فتحمّل له و هو قوله تعالی: «لا خیر فیکثیر من نجواهم...» (المصدر و المجمع)

۳ و عن أمیرالمؤمنین علیه السلام : «إنّ اللّه فرض علیکم زکاه جاهکم کمافرض علیکم زکات ماملکت أیدیکم» (المصدر)

بوده اند در آخرت نیز اهل معروف و کار خیر خواهند بود.

و در سخنی فرمود: عمل خیر باید سه ویژگی داشته باشد. ۱ ناچیز شمرده شود ۲ پوشیده و پنهان باشد. ۳ به سرعت انجام گیرد.

سپس فرمود: با کوچک شمردن، بزرگ می شود و با پوشاندن، کامل می شود و با سرعت در انجام، گوارا خواهد شد وگرنه بی ارزش خواهد بود.(۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «ما یلفظ من قولٍ إلاّ لدیه رقیب عتید» فرمود: ملک سمت چپ شش ساعت قلم را از نوشتن گناه مؤمن باز می دارد پس اگر او از گناه خود نادم شد و استغفار کرد چیزی بر او نمی نویسند و گرنه یک گناه بر او می نویسند.(۲)

و در سخن دیگری فرمود: ملک طرف راست حاکم بر ملک طرف چپ می باشد، مؤمن اگر عمل نیکی رانجام دهد ملک طرف راست پاداش آن را ده برابر می نویسد و چون مؤمن گناهی انجام دهد و ملک سمت چپ اراده کند که آن را ثبت نماید ملک سمت راست می گوید: صبر کن پس او هفت ساعت صبر می کند، اگر مؤمن از آن گناه استغفار نمود چیزی بر او نمی نویسد و اگر استغفار نکرد یک گناه برای او می نویسد.(۳)

====

۱ و فیالکافی عن الصادق علیه السلام قال: رأیت المعروف لایصلح إلاّ بثلث خصال: تصغیره و تستیره و تعجیله فإنّک إذا صغّرته عظّمته عند من تصنعه إلیه، و إذا سترته تمّمته و إذا عجّلته هنّأته و إن کان غیر ذلک سخفته و نکدته. (کافی،ج ۳۰،۴)

۲ و عن النّبی صلی الله علیه و آله فی قوله تعالی: «ما یلفظ من قول...»: إنّ صاحب الشمال لیرفع القلم ستّ ساعات عن العبد المسلم المخطئ أو المسیئ فإن ندم و استغفراللّه منها ألقاها و لاکتب واحده.

۳ و فیروایه أخری قال صلی الله علیه و آله : صاحب الیمین أمیر علی صاحب الشمال، فإذا عمل حسنهً کتبها له صاحب الیمین بعشر أمثالها و إذا عمل سیّئهً فأراد صاحب الشمال أن یکتبها قال له صاحب الیمین: أمسک فیمسک عنه سبع ساعات فإن استغفراللّه منها لم یکتب علیه شی ء و إن لم یستغفراللّه کتب له سیّئه واحده.(مجمع البیان، ج۹، ۲۴۰)

ص :۱۹۷

«وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْنا»

پیام (۵۵) سخن نیک و گمان نیک

«و قولوا لِلنّاس حسناً...» (بقره/ ۸۳)

امام صادق علیه السـلام در تفسـیر آیه «و قولوا لِلنّاس حسنا» می فرماید: مقصود این است که درباره مردم جز سخن نیك سخن نگویید و ندانسته چیزی را درباره کسی نگویید تا به حقیقت آن آگاه شوید.(۱)

امام باقر علیه السـلام نیز در تفسـیر این آیه می فرمایـد: بهترین چیزی که دوست می داریـد درباره شـما گفته شود درباره مردم بگویید.

در قرآن و سخنان معصومین علیه السلام فراوان سفارش حسن ظن به خدا و اولیای او و مؤمنین شده است.

حضـرت رضا علیه السـلام می فرمایـد: گمان خود را به خداوند نیکو کن چرا که خداوند می فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خـود هسـتم اگر او گمـان خوب (و امیـد عفو و رحمت) به من داشـته باشـد من به او ترحّم می کنم و اگر چنین گمـانی به من نداشته باشد من مطابق گمان او با او معامله خواهم نمود.

حضرت رضا علیه السلام نیز می فرماید: به خدا سوگند مؤمن به خیر دنیا و آخرت نمی رسد مگر با حسن ظنّ او به خداوند، و امید او به رحمت الهی، و حسن خلق او، و دوری او از غیبت مؤمنین

====

۱ عن أبی عبـداللّه علیه السـلام فیقول اللّه عزّوجـلّ: «قُولُوا للنّـاس حُسـنا» قـال: قولوا للناس حسـنا و لاتقولوا إلاّ خیرا حتّی تعلموا ماهو. (کافی، ج۲،۱۶۴)

و عن أبی جعفر علیه السلام فیهذه الآیَه إنّه قال: قولوا للنّاس أحسن ماتحبّون أن یقال فیکم. (المصدر)

و عن أبی الحسن الرضا علیه السـلام قال: أحسن الظّن باللّه فإنّ اللّه عزّوجلّ یقول: أنا عند ظنّ عبدی المؤمن بی إن خیرا فخیرا و إن شرّا فشرّا. (المصدر، ج۲،۳۴۴)

و قـال علیه السـلام : واللّه ماأعطی مؤمن قطّ خیرالـدّنیا و الآخره إلاّ بحسن ظنّه باللّه عزّوجلّ، و رجائه منه و حسن خلقه و الکفّ عن اغتیاب المؤمنین، و أیم اللّه لایعذّب اللّه مؤمنا بعدالتوبه و الإستغفار إلاّ بسوءالظّنّ باللّه و...(بحار، ج۶۷،۳۸۹)

سپس فرمود: به خدا سوگند خداوند مؤمن را بعد از توبه و استغفار عذاب نخواهد نمود مگر به واسطه بدگمانی به خداوند، و تقصیر در امید به رحمت خدا، و بدخلقی او، و غیبت نمودن او از مؤمنین...

سخنان امام حسین علیه السلام با یتیمان مسلم

هنگامی که خبر شهادت مسلم بن عقیل به حضرت اباعبداللّه رسید به خیمه مخصوص خواهران خود وارد شد و دختر مسلم را پیش خواند، او دختری سیزده ساله بود که همیشه با دختران سیّدالشّهدا علیه السلام مصاحبت می کرد و با آنها می زیست.

وقتی آن دختر خدمت آن حضرت رسید او را نوازش فرمود و نسبت به او مهربانی اضافه بر آن چه معمولاً می کرد نمود. دختر مسلم به فراست دریافت که ممکن است پیش آمدی شده باشد. از این رو گفت: یابن رسول اللّه با من ملاطفت یتیمان و کسانی که پدر ندارند می کنی، مگر پدرم را شهید کرده اند؟ اباعبداللّه علیه السلام نیروی مقاومت از دست داد و شروع به گریه کرد و فرمود ای دخترک من، اندوهگین مباش، اگر مسلم نباشد من پدروار از تو پذیرایی می کنم. خواهرم مادر تو است و دختران و پسرانم برادر و خواهر تواند.

دختر مسلم از ته دل شروع به گریه کرد و های های گریست. پسران مسلم سر را برهنه کردند و به زاری پرداختند. اهل بیت علیه السلام در این مصیبت با آنها موافقت نموده و به سوگواری مشغول شدند. و سیّدالشّهدا علیه السلام نیز از شهادت مسلم بسیار اندوهگین شد.(۱)

====

۱ بحار الانوار، ج ۱۰، و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۸.

«وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی»

پیام (۵۶) عفو و گذشت

«وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی...» (بقره/ ۲۳۷)

«فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِه» (بقره/ ۱۰۹)

«وَالْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَالْعافینَ عَنِ النّاسِ وَاللّهُ یُحِبُ الْمُحْسِنینَ» (آل عمران/ ۱۳۴)

«وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا أَلا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَاللّهُ لَکُم» (نور/ ۲۲)

(۱)مفسّرین گفته اند: عفو ترک عقوبت است و صفح ترک ملامت. [و یا صفح نادیده گرفتن است]

امام صادق علیه السلام می فرماید: عفو و گذشت در وقت قدرت، روش پیامبران و متّقین است.

خداوند در آیه «وَلْیعفوا ولیصفحوا ألا تحبّون أن یغفر اللّه لکم و اللّه غفور رحیم» می فرماید: از همدیگر بگذرید تا خدا از شما بگذرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «با کسی که قطع رحم می کند صله کن و از کسی که به تو ظلم می کند بگذر و به کسی که تو را محروم می کند عطا کن و به کسی که به تو بدی می کند احسان کن.» از سویی خداوند فرموده است: «ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا» یعنی به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می کند عمل کنید و از آنچه شما را نهی می کند پرهیز نمایید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هنگامی که بر دشمن خود قدرت پیدا کردی، گذشت و عفو از او را شکر قدرت خود قرار ده.

====

۱ قال الصادق علیه السلام : العفو عندالقدره من سنن المرسلین والمتّقین. (سفینه البحار عفی)

قال النّبی صلی الله علیه و آله : قال لی ربّی: صل من قطعک و اعف عمّن ظلمک و أعط من حرمک و أحسن إلی من أساء إلیک. (المصدر)

و قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : إذا قدرت علی عدوّک فاجعل العفو عنه شکرا للقدره علیه. (المصدر)

و قال النّبی صلی الله علیه و آله : إنّه ینادی منادٍ یوم القیامه: من کان له علی اللّه أجر فلیقم فلایقوم إلّاالعافون ألم تسمعوا قوله تعالی: «فمن عفی و أصلح فأجره علی اللّه». (المصدر)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «روز قیامت از طرفخداوند ندا می رسد: هر که بر خدا حق لازم دارد به پا خیزد، پس کسی به پا نمی خیزد مگر اهل عفو و گذشت سپس فرمود: مگر نشنیده اید که خداوند می فرماید: «فمن عفی و أصلح فأجره علی اللّه».

بزرگواری امام علی علیه السلام

پس از جنگ جمل که در سال ۳۶ در بصره درعصر خلافت امام علی علیه السلام بین سپاه آن حضرت با سپاه طلحه و زبیر انجام گرفت و به شکست دشمن پایان یافت، جمعی از قریش که مروان نیز در میان آنها بود، و همه آنها جزء سپاه دشمن بودند، به گرد هم نشستند، یکی از آنها گفت: «سوگند به خدا ما به این مرد [علی علیه السلام] ظلم کردیم، و بیعت با او را بدون عذر شکستیم، به خدا سوگند برای ما آشکار شد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روش هیچ کسی مانند روش نیک آن حضرت نبود، عفو او نیز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بی نظیر بوده است، برخیزید به حضورش برویم و از اعمال بد خود عذرخواهی کنیم تا او ما را ببخشد».

آن گروه برخاستند و به در خانه علی علیه السلام آمدند و اجازه ورود خواستند، علی علیه السلام به آنها اجازه ورود داد.

هنگامی که آنها در محضر علی علیه السلام نشستد، امام علی علیه السلام به آنها رو کرد و فرمود: «خوب توجّه کنید! من بشری مانند شما هستم، اکنون با شما سخنی دارم، از من بشنوید، اگر حق بود مرا تصدیق کنید وگرنه آن را رد کنید، شما را سوگند به خدا آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که رحلت کرد من نزدیک ترین و بهترین شخص نزد او بودم و بعد از او بهترین شخص نسبت به مردم بودم؟

حاضران گفتند: آری تصدیق می کنیم.

امام علیه السلام فرمود: شما از من روی گرداندید و با ابوبکر بیعت نمودید، من به خاطر حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمین تحمّل کردم، سپس ابوبکر، مقام خلافت را برای عمر قرار داد، باز تحمّل کردم، با اینکه می دانید من نزدیکترین و بهترین مردم به خدا و رسولش بودم، صبر کردم تا او کشته شد، و او در بستر وفات خود، مرا یکی از شش نفر قرار داد، باز تحمّل کردم و به تفرقه و اختلاف مسلمین دامن نزدم، سپس با عثمان بیعت کردید و سرانجام به او یورش بردید و او را کشتید، در صورتی که من در خانه ام نشسته بودم، نزد من آمدید و با من بیعت کردید چنانکه با ابوبکر و عمر بیعت کردید و به بیعت آنها وفا کردید، ولی بیعت مرا شکستید چه باعث شد که

بیعت آنها را نشکستید و بیعت مرا شکستید؟

حاضران (که سخت شرمنده شده بودند) عرض کردند: شما مانند بنده صالح حضرت یوسف باش که به برادرانش فرمود: «لاتَثْریبَ عَلَیْکُمُ الیَومَ، یَغْفِرُاللّه لَکُم وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ.»؛ «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد و او ارحم الرّاحمین است.» (یوسف/ ۹۲)

امام علیه السلام با کمال بزرگواری به آنها رو کرد و فرمود: «لاتَثْریبَ عَلَیْکُمُ الیَومَ»

سپس فرمود: «ولی در میان شما مردی هست (اشاره به مروان) که اگر با دستش با من بیعت کند، با پایش آن را می شکند.»(۱)

دلسوزی امام صادق علیه السلام

یکی از بستگان امام صادق علیه السلام در غیاب آن حضرت به ناسزاگویی آن حضرت می پرداخت و نزد مردم از آن حضرت بدگویی می کرد. شخصی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و جریان را به اطّلاع مردم رسانید.

امام صادق علیه السلام همان دم به کنیز خود فرمود: آب وضو بیاور، او آب آورد و امام علیه السلام وضو ساخت و مشغول نماز شد.

حماد لحّام می گوید: من در آنجا بودم، با خود گفتم اکنون امام به آن ناسزاگو نفرین خواهد کرد، ولی بر خلاف تصوّر من دیدم آن حضرت دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز عرض کرد: «خدایا من حقّم را به او بخشیدم، تو از من بزرگوارتر و سخی تر هستی، او را به من ببخش و مؤاخذه اش مفرما!» سپس رقّت قلب و ترحّم خاصّی به آن حضرت دست داد، و همچنان در مورد آن شخص ناسزاگو دعا کرد، و من از کار آن امام بزرگوار تعجّب کردم.(۲)

جوانمردی علی علیه السلام

زبیربن عوام پسر عمّه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، مدّتی پس از مرگ او، یکی از فرزندان او به حضور علی علیه السلام آمد و گفت: «در دفتر حساب پدرم دیدم پدرم از پدر تو (ابوطالب) چند هزار درهم

====

۱ الامام علی بن ابیطالب، من حبّه عنوان الصّحیفه، ص ۴۸۷.

۲ انوار البهیّه، محدّث قمی، ص ۱۲۶.

طلبکار بوده است».

علی علیه السلام فرمود: پدرت راستگو بود، آن مبلغ را دستور دادم به تو بدهند (و طبق دستور به او دادند). پس از مدتی فرزند زبیر به حضور علی علیه السلام آمدو عرض کرد: «در حساب، اشتباه کرده ام، بلکه موضوع به عکس بوده و پدر شما آن مبلغ را از پدر من طلب داشته است».

علی علیه السلام فرمود: «بدهکاری پدرت را بخشیدم، و آنچه را تو بابت طلب پدرت از من گرفتی، آن را نیز به تو بخشیدم». (۱)

جوانمردی دیگری از امام علی علیه السلام

در جریان جنگ جَمل، با اینکه عایشه سوار بر شتر بود، و مردم را بر ضدّ علی علیه السلام می شورانید، دو نفر از سپاهیان ناآگاه علی علیه السلام در صدد آن بودند تا نسبت ناروایی به عایشه بدهند.

امام علی علیه السلام پس از اطّلاع، دستور داد به هر کدام از آنها صد تازیانه زدند.

از سویی هنگامی که عایشه را روانه مدینه کرد، احترام شایانی به او نمود و او را با بهترین روش تا چند کیلومتر بدرقه کرد، بیست نفر زن را مأمور کرد، آنها لباس و عمّامه مردان را پوشیدند، و شمشیر به خود حمایل نمودند و به عنوان بیست پاسدار مرد، عایشه را با کمال رعایت عفّت به سوی مدینه بردند.

وقتی که عایشه به یکی از نقاط مسیر راه رسید، با گفتار نامناسب از علی علیه السلام یاد کرد، از جمله گفت: «علی با سپاهیان مرد خود که بر من مأمور کرده، حرمت عفّت مرا هتک کرد.»

هنگامی که به مدینه رسیدند، زنها عمّامه و لباس مردانه خود را درآوردند و به عایشه گفتند: «ما زن بودیم که علی علیه السلام ما را پاسدار تو نموده بود.»(۲)

نمونه ای از حلم علی علیه السلام

روزی حضرت علی علیه السلام چند بار غلام خود را صدا زد، ولی جوابی نشنید، ناگهان دید غلام دم در ایستاده، به او فرمود: «چرا جوابم را نمی دهی».

====

۱ غُررالحکم، ج ۲، خاتمه الغرر، ص ۲۰.

۲ الامام علی صوت العداله الانسانیّه، ج ۱، ص ۸۲.

غلام عرض کرد: «لِثقتی بحلمک، وَ اَمنی مِن عُقوبتک»: (زیرا به حلم و بردباری تو، اطمینان دارم، و خود را از مجازات تو ایمن می دانم». علی علیه السلام پاسخ غلام را نیکو شمرد، و او را به همین خاطر آزاد نمود.(۱)

این روش، یکی از شیوه های مهرآمیز امامان معصوم علیهم السلام با بردگان بود، و آنها با روش پرمهر خود، درس مهربانی نسبت به زیردستان را به جهانیان آموختند.

====

۱ تفسیر کشّاف، ج ۴، ص ۷۱۵ (ذیل آیه ۶، سوره انفطار).

«وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»

پیام (۵۷) احسان به پدر و مادر

«وَ اعْبُدُوااللّهَ وَ لاتُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْسانا وَ بِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکینِ وَالْجارِ ذِی الْقُرْبی وَالْجارِالْجُنُبِ و الصاحب باالجنب وَابْنِ السَّبیلِ...»(نساء/ ۳۶)

(۱)امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه [که در چند جای از قرآن آمده]فرمود: احسان به پدر و مادر این است که با آنان برخورد نیکو داشته باشی و قبل از آن که آنان نیاز خود را به تو بگویند نیاز آنان را برطرف نمایی گرچه [از نظر مالی] بی نیاز باشند. سپس امام صادق علیه السلام آیه «لن تنالوا البرّ حتیّ تنفقوا ممّا تحبّون» را قرائت نمود و فرمود:

و امّا مقصود از آیه شریفه «إمّا یبلغنّ عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلاتقل لهما أفٍّ و لاتنهرهما» این است که اگر آنان بر تو فشار آوردند، به آنان اُف مگو و از آنان منزجر مشو و آنان را از خود دور مکن و در تفسیر آیه «و قل لهما قولاً کریما» فرمود: اگر آنان تو را بزنند، به آنان بگو: خدا شما را ببخشد و در تفسیر «واخفض لهما جناح الذّلّ من الرّحمه» فرمود: به آنان نظر مکن جز با رحمت و رقّت و دوستی و هرگز صدای خود را بالای صدای آنان بلند مکن و دست

====

۱ کافی عن أبی ولّاد الحنّاط قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عن قول اللّه عزّوجلّ: (وَ بِالْوالِدین إحسانا) ماهذا لإحسان؟ فقال: الإحسان أن تحسن صحبتهما و أن لاتکلّفهما أن یسألاک شیئا ممّا یحتاجان إلیه و إن کانا مستغنین ألیس یقول اللّه عزّوجلّ: (لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّاتحبّون؟) قال: ثمّ قال أبو عبداللّه علیه السلام : و أمّا قول اللّه عزّوجلّ: (إمّا یبلغنّ عندالکبر أحدهما أو کلاهما فلاتقل لهماأفّ ولاتنهرهما) قال: إن ضرباک فقل لهما: غفراللّه لکما فذلک منک قول کریم قال (واخفض فوق اصواتهما ولایدک فوق أیدیهما و لاتقدّم قدّامهما. (کافی، ج ۲ ، ۱۵۷)

و فیه قال أبوعبداللّه علیه السلام : إنَّ رجلاً أتی النّبی صلی الله علیه و آله فقال: یارسول اللّه أوصنی فقال: لاتشرک باللّه شیئا و انحرّقت بالنّار و عذّبت إلاّ و قلبک مطمئنّ بالایمان و والدیک فأطعمهما و برّهما حیّین کانا أو میّتین، و إن أمراک أن تخرج الدفعه) فیدفع فی ظهرالمؤمن فیدخله الجنّه، فیقال: هذاالبرّ. (المصدر)

و قیل له: أیّ الاعمال أفضل؟ قال: الصلاه لوقتها و برّالوالدین و الجهاد فیسبیل اللّه عزّوجلّ. (المصدر)

خود را نیز بالای دست آنان بالا مبر، و در راه رفتن بر آنان تقدّم مجوی.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا توصیه فرمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: به خدای خود مشرک مشو و اگر برای مشرک شدن بخواهند تو را به آتش بسوزانند و عذاب کنند باید به زبان مشرک شوی و لکن قلب تو به ایمان ثابت باشد، و از پدر و مادر خو اطاعت کن، و به آنان احسان نما، خواه زنده و خواه مرده باشند، و اگر آنان از تو بخواهند که از همسر و مال خود جدا شوی از آنان اطاعت کن که این از ایمان خواهدبود.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت چیزی بر پشت مؤمن فرود می آید و او را به بهشت می فرستد و آن احسان [به پدر و مادر] می باشد.(۳)

منصوربن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه عملی از همه اعمال افضل و بهتر است؟ امام علیه السلام فرمود: سه چیز افضل اعمال است: نماز اوّل وقت، احسان به پدر و مادر، جهاد در راه خدا.(۴)

تأثیر احسان به پدر و مادر

به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که جوانی از مسلمین در حال جان کندن است، حضرت بی درنگ کنار بستر او آمد، و او را تلقین نمود و فرمود: بگو: «لااِلهَ إلّاَاللّه» پس زبان او گرفت و نتوانست این جمله را بگوید، و این موضوع چندبار تکرار شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود: آیا این جوان، مادر دارد؟ یکی از بانوان آنجا بود گفت: آری من مادرش هستم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو از پسرت ناراضی هستی؟ مادر گفت: حدود شش سال است که با او سخن نگفته ام، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا اکنون از پسرت راضی می شوی؟ مادر گفت: آری خداوند با رضای شما، از او راضی گردد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوان فرمود: بگو: «لااِلهَ إلّاَاللّه» پس آن جوان با کمال صراحت این جمله را گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه می بینی؟

جوان گفت: مرد سیاه چهره زشت رویی را می نگرم، که لباس چرکین بر تن دارد وبوی متعفّن

====

۱ کافی، ج ۲ ، ۱۵۸.

۲ کافی، ج ۲ ، ۱۵۸.

۳ کافی، ج ۲ ، ۱۵۸.

۴ کافی، ج ۲ ، ۱۵۸.

از او به مشام من می رسد، بالای سر من آمده تا جریان عبور نفسم را در حلقم بگیرد و مرا خفه کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود بگو: «یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیر وَ یَعفو عَنِ الکثیر، إقبل مِنّی الیَسیرَ واعفُ عَنِّ الْکَثیرَ إنَّکَ اَنْتَ الْغَفورُ الرَّحیمُ»؛ یعنی «ای خداوندی که عمل اندک را می پذیری و از گناه بسیار می گذری، از من عمل نیک اندک را بپذیر و گناه بسیارم را ببخش، همانا تو آمرزنده مهربان هستی».

جوان این دعا را خواند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون چه می بینی؟ جوان گفت: می بینم آن شخص بد بو و سیاه چهره رفت و مردی زیبا و خوش سیما و خوش بو و خوش لباس، به بالین من آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همان دعا را بخوان (یا مَن یَقْبَلُ الیَسیرَ ...) جوان آن را تکرار کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه می بینی؟ جوان گفت: آن جوان خوش سیما را می نگرم که از من پرستاری می کند، این را گفت و از دنیا رفت.(۱)

نفرین پدر و لطف علی علیه السلام

اواخر شب بود، علی علیه السلام همراه فرزندش امام حسن علیه السلام کنار کعبه برای مناجات و عبادت آمد، ناگاه علی علیه السلام صدای جانگدازی شنید، دریافت که شخص دردمندی با سوز و گداز در کنار کعبه دعا می کند و با گریه و زاری، خواسته اش را از خدا می طلبد.

علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: نزد این مناجات کننده برو و ببین کیست او را نزد من بیاور.

امام حسن علیه السلام نزد او رفت و دید جوانی بسیار غمگین با آهی پرسوز و جانکاه مشغول مناجات است فرمود: ای جوان، امیرمؤمنان پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله تو را می خواهد ببیند، دعوتش را اجابت کن. جوان لنگان لنگان با اشتیاق به حضور علی علیه السلام آمد، علی علیه السلام فرمود: چه حاجت داری؟

جوان گفت: حقیقت این است که من به پدرم آزار می رساندم، او مرا نفرین کرده و اکنون نصف بدنم فلج شده است. امام علیه السلام فرمود: چه آزاری به پدرت رسانده ای؟ جوان عرض کرد: من جوانی عیّاش و گنه کاری بودم، پدرم مرا از گناه نهی می کرد، من به حرف او گوش نمی دادم، بلکه بیشتر گناه می کردم، تا اینکه روزی مرا در حال گناه دید باز مرا نهی کرد، سرانجام من

====

۱ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۶۲.

ناراحت شدم چوبی برداشتم طوری به او زدم که بر زمین افتاد و با دلی شکسته برخاست و گفت: «اکنون کنار کعبه می روم و برای تو نفرین می کنم»، کنار کعبه رفت و نفرین کرد. نفرین او باعث شد، نصف بدنم فلج گردید در این هنگام آن قسمت از بدنش را به امام حسن علیه السلام نشان داد و سپس گفت: بسیار پشیمان شدم و نزد پدرم آمدم و با خواهش و زاری از او معذرت خواهی کردم، و گفتم مرا ببخش و برایم دعا کن.

پدرم مرا بخشید و حتّی حاضر شد که با هم به کنار کعبه بیاییم و در همان نقطه ی که نفرین کرده بود دعا کند تا من سلامتی خود را بازیابم. با هم به طرف مکّه رهسپار شدیم، پدرم سوار بر شتر بود، در بیابان ناگاه مرغی از پشت سر سنگی پراند، شتر رم کرد و پدرم از بالای شتر به زمین افتاد و به بالینش رفتم، دیدم از دنیا رفته است، همان جا او را دفن کردم و اکنون خودم با جگر سوخته به اینجا برای دعا آمده ام.

امام علی علیه السلام فرمود: از این که پدرت با تو به طرف کعبه برای دعا در حقّ تو می آمد، معلوم می شود که پدرت از تو راضی است، اکنون من در حق تو دعا می کنم. پس امام، در حق او دعا کرد، سپس دست های مبارکش را به بدن آن جوان مالید، همان دم جوان سلامتی خود را بازیافت.

سپس امام علیه السلام نزد پسرانش آمد و به آنها فرمود: عَلَیکُم بِبِرِّ الوالِدَین: «بر شما باد به نیکی به پدر و مادر».(۱)

خوش رفتاری با پدر و مادر

عمّاربن حیّان می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پسرم اسماعیل، نسبت به من خوش رفتار است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل را دوست داشتم، اکنون که گفتی با تو خوشرفتاری می کند، بر دوستیم نسبت به او افزوده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهر رضاعی داشت، او روزی نزد آن حضرت آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله تا او را دید، خوشحال شد، و روپوش خود را برای او گسترد، و او را روی آن نشانید و سپس با کمال اشتیاق با روی خوش و با او گفتگو کرد، در حالی که خنده بر لب داشت با او گرم صحبت گردید، تا او برخواست و رفت، سپس برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله به

====

۱ جامع التّواریخ، ص ۱۸۵.

حضور آن حضرت آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله آن رفتاری را که نسبت به خواهرش کرد، با او نکرد، شخصی پرسید: «ای رسول خدا! چرا آن گونه که با خواهرت گرم گرفتی، با برادرت گرم نگرفتی؟ با اینکه او مرد بود؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: لِاَنَّها كانَت اَبَرَّ بِوالِدَيهَا مِنهُ. «زیرا آن خواهر، نسبت به پدر و مادرش، خوش رفتارتر بود.»(۱)

همنشین حضرت موسی علیه السلام در بهشت(۲)

روزی حضرت موسی علیه السلام در ضمن مناجات به پروردگار خود عرض کرد: خدایا میخواهم همنشینی که در بهشت دارم ببینم چگونه شخصی است، جبرییل براو نازل شد و عرض کرد یا موسی فلان قصّاب در محلّه فلانی همنشین تو خواهد بود. حضرت موسی علیه السلام به درب دکّان قصّاب آمده، دید جوانی شبیه شبگردان مشغول فروختن گوشت است.

شامگاه که شد جوان مقداری گوشت برداشت و به سوی منزل روان گردید. موسی از پی او تا درب منزلش آمد و به او گفت: مهمان نمی خواهی؟ جوان گفت: خوش آمدید، او را به دورن برد. حضرت موسی علیه السلام دید جوان غذایی تهیّه نمود، آن گاه زنبیلی از سقف به زیر آورد و پیرزنی بس فرتوت و کهنسال را از درون زنبیل خارج کرد. او را شستشو داده، غذایش را با دست خویش به او خورانید. موقعی که خواست زنبیل را به جای اوّل بیاویزد زبان پیرزن به کلماتی که مفهوم نمی شد حرکت نمود بعد از آن جوان برای حضرت موسی علیه السلام غذا آورد و خوردند. حضرت پرسید: حکایت تو با این پیرزن چگونه است؟ عرض کرد: این پیرزن مادر من است، چون مرا بضاعتی نیست که جهت او کنیزی بخرم، ناچار خودم کمر به خدمت او بسته ام.

حضرت پرسید: آن کلماتی که به زبان جاری کرد چه بود؟ جوان گفت: هروقت او را شستشو می دهم و غذا به او می خورانم می گوید: (غفرالله لک و جعلک جلیس موسی یوم القیامه فی قبّته و درجته) خداوند تو را ببخشد و همنشین حضرت موسی علیه السلام در بهشت باشی به همان درجه و جایگاه.

موسی علیه السلام فرمود: ای جوان بشارت می دهم به تو که خداوند دعای او را درباره ات مستجاب

====

۱ اصول کافی، ج ۲، (باب البرّ بالوالدین، حدیث ۱۲).

۲ بحار الانوار، ج ۱۰، و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۸.

گردانیده. جبرییل به من خبر داد که در بهشت تو همنشین من هستی.(۱)

حقوق مادر

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد: یارسول اللّه! پدر و مادرم خیلی کهنسال و افتاده شدند. پدرم از دنیا رفت ولی مادرم به اندازه ای فرتوت و شکسته شده که مانند بچّه های کوچک غذا نرم کرده و در دهانش می گذاشتم و او را در پارچه و قماط مانند بچّه های شیرخوار می پیچیدم و در گهواره ای گزارده، می جنبانیدم تا به خواب رود کار او به جایی رسید که گاهی چیزی می خواست و نمی فهیدم چه می خواهد. از این رو درخواست کردم از خداوند مرا پستانی شیردار بدهد تا او را شیر دهم. همان طور که مرا شیر داده است در این موقع سینه خود را باز کرد، پستان هایش نمایان شد کمی فشرد و شیر از آن خارج گردید.

حضرت رسول از دیدن این جریان قطرات اشک از دیده فرو ریخت و فرمود ای پسر! موفقیّت شایانی پیدا کرده ای، زیرا تو از خداوند با قلبی پاک و نیّتی خالص درخواستی کردی و خدای دعای تو را مستجاب نمود. عرض کرد: یارسول اللّه! آیا زحمات و حقوق او را جبران کرده ام؟ فرمود: هرگز حتّی جبران یک ناله از ناله هایی که در موقع زایمان از فرط رنج و فشار درد می نمود نکرده ای.(۲)

آری چه بسا از مادران که به واسطه زایمان دست از جان شیرین شستند و روی فرزند خود را ندیده چشم از جهان بستند.

رضایت مادر

در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یکی از مسلمین، در بستر مرگ قرار گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به بالین او آمد، او در حال جان کندن بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بگو «لااله الاّاللّه» او قدرت تکلّم نداشت، پیامبر چند بار او را تلقین کرد و به او فرمود: بگو «لااله الاّاللّه» او نمی توانست بگوید و زبانش می گرفت.

====

۱ در کتاب قره العین، نقل از مختصرالکلام.

۲ مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۶۳۱.

زنی در آن جا حضور داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا این شخص، مادر دارد؟ او عرض کرد، آری من هستم.پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از پسرت راضی هستی؟ گفت: نه. بلکه ناراضی و خشمگین هستم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوست دارم که از او راضی گردی. مادر شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت و از پسرش راضی شد.

در این وقت پیامبر صلی الله علیه و آله به شخص در حال مرگ فرمود: بگو «لااله الّاالّله» پس زبان او باز شد و گفت: «لااله الّاالّله» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: «یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرُ وَ یَعْفُو عَنِ الکَثیر إِقْبَلْ مِنّی الیَسیر وَاعْفُ عَنِّی الکَثیر إِنَّکَ أَنْتَ الْعَفوّالْغَفُور». «ای خدایی که کم را می پذیری و از گناه بسیار، می گذری، کم را از من بپذیر و بسیار را از من ببخش تویی بخشنده و آمرزنده».

و چون او تمام این سخنان را گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: دو سیاه چهره وارد شدند، فرمود: این کلمات را تکرار کن، او تکرار کرد، پیامبر فرمود: چه می بینی؟ او عرض کرد: آن دو سیاه چهره دور شدند و دو شخص سفید و نورانی وارد شدند، و دو شخص نورانی به من نزدیک شدند و روحم را دارند از جانم می گیرند، این را گفت و همان لحظه از دنیا رفت.(۱)

====

۱ من لایحضره الفقیه ط جدید، ج ۱، ص ۱۳۲ (احکام الاموات، حدیث ۳۴۷).

«وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ...»

پیام (۵۸) مراتب احسان

«وَ اعْبُدُوااللّهَ وَ لاتُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکِینِ وَالْجارِ ذِی الْقُرْبی وَالْجارِالْجُنُبِ و الصاحب بالجنب وَابْنِ السَّبِیلِ...»(نساء/ ۳۶)

آیه فوق موارد و مراتب احسان و ارزش های عملی یک مسلمان را به ترتیب ذیل بیان نموده است:

۱ نخستین ارزش مؤمن پرستش و عبادت خداوند و دوری او از شرک اعتقادی و عملی است همان گونه که در آخر سوره کهف آمده (مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لایُشْرِک بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً)

۲ احسان و احترام به پدر و مادر به طور مطلق که شامل پدر و مادر معنوی نیز می شود همان گونه که امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دو پدر یان امّت هستند.

۳ احسان به خویشان.

۴ احسان به یتیمان.

۵ احسان به مستمندان که در روایات سفارش فراوانی نسبت به آنها شده است.

۶ احسان به همسایه نزدیک و دور.

۷ احسان به مصاحب که حق او به وسیله رفاقت و ازدواج و تعلیم و تعلّم و معاشرت و صنعت و سفر ایجاد می شود.

۸ احسان به کسانی که در راه مانده و ابن السبیل هستند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «حد همسایه چهل خانه است از چهار طرف.

و فرمود: احسان به همسایه رزق را فراوان و عمر را زیاد و زند گی ها را آباد می کند.

و فرمود: احسان به همسایگان، آزار نرساندن به آنان نیست بلکه صبر بر آزار همسایگان است.

ص :۲۱۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همسایگان سه دسته اند: ۱ همسایه ای که دارای سه حق می باشد. حق همسایگی، حق خویشی، حق اسلام. ۲ همسایه ای که دارای دو حق است، حق همسایگی و حق اسلام. ۳ همسایه ای که دارای یک حق است و آن کافر و مشرکی است که فقط حق همسایگی دارد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید: مقصود از «والصاحب بالجنب» کسی است که در سفر با تو هم نشین شده باشد و مقصود از «ابن السبیل» کسی است که در راه مانده باشد گرچه در وطن خود بی نیاز باشد.

مؤلّف گوید: در سخنان معصومین علیهم السلام برای انفاق و احسان ارزش گذاری شده و برای انفاق بر هر یک از ارحام و خویشان و اعمالی که انسان انجام می دهد فضیلتی بیان شده است که به گوشه هایی از آنها اشاره می کنیم:(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: آیا به شما بگویم که بهترین و ارزشمندترین مصرف مال شما کدام است؟ گفتند: آری فرمود: اگر شما پنج دینار داشته باشید بهترین و ارزشمندترین آنها دیناری است که به مادر خود انفاق می کنید و سپس دیناری است که به پدر خود انفاق می کنید و پس از آن دیناری است که بر خود و خانواده خود انفاق می نمایید و پس از آن دیناری است که به خویشان خود انفاق می نمایید و کم ترین ارزش مربوط به دیناری است که در راه خدا [یعنی امور خیریه] انفاق می کنید.(۲)

====

۱ العیاشی عنهما علیهماالسلام : إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله أحدالوالدین و علیّ علیه السلام الآخر.

و فیالکافی عن الباقر علیه السلام : حدّالجوار أربعون دارا من کلّ جانب من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله.

و عنه علیه السلام : حسن الجوار یزید فیالرزق و قال علیه السلام : حسن الجوار یعمرالدیار و یزید فیالأعمار.

و عن الکاظم علیه السلام : لیس حسن الجوار کفّ الآذی ولکن حسن الجوار صبرک علی الأذی.

و عن النّبی صلی الله علیه و آله الجیران ثلاثه: فجار، له ثلاثه حقوق، حقّ الجوار، و حقّ القرابه، و حقّ الإسلام و جار له حقّان، حق الجوار و حقّ الإسلام، و جار له حقّ واحد، حقّ الجوار و هوالمشرک من أهل الکتاب. (تفسیر صافی، ج ۱ ، ۴۵۰)

و فیتفسیر القمیّ: الصاحب بالجنب: صاحبک فیالسفر. وابن السبیل: یعنی أبناءالطّریق. (المصدر)

۲ و عن دررالآلی: عن أنس قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ألا أنبّئکم بخمسه دنانیر بأحسنها و أفضلها؟ قالوا بلی، قال: أفضل الخمسه الدینار الّذی تنفقه علی والدتک و أفضل الأربعه الدینار الّذی تنفقه علی والدک و أفضل الثلاثه الدینار الّذی تنفقه علی نفسک و أهلک و أفضل الدینارین، الدینار الّذی نتفقه علی قرابتک، و أخسّها و أقلّها أجرا الدینار الّذی تنفقه فیسبیل اللّه. (مستدرک الوسایل، ج ۷، ۲۴۱)

و در بین اعمال و عبادات نیز ارزش مصرف مال متفاوت است و شاید معیار ارزش همان عملی باشد که مال صرف آن می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: درهمی که برای حج مصرف می شود بهتر از بیست هزار درهم است که تو در راه حق مصرف نمایی.(۱)

و در سخن دیگری می فرماید: حاج و معتمر میهمانان خدایند، اگر سؤال کنند خدا به آنها عطا خواهد نمود و به هر درهمی که خرج می کنند خداوند پاداش هزار هزار درهم یا هزار درهم به آنان خواهد داد.(۲)

====

۱ و فیالکافی عن أبی عبدالله علیه السلام قال: درهم تنفقه فیالحجّ أفضل من عشرین ألف درهم تنفقها فیحقّ. (کافی، ج ۴ ، ۲۵۵)

۲ و قال علیه السلام : الحاجّ و المعتمر وفدالله إن سألوه أعطاهم و إن دعوه أجابهم و إن شفعوا شفّعهم و إن سکتوا إبتدئهم و یعوّضون بالدرهم ألف [ألف] درهم. (المصدر)

«فَاذْكُرُونی أَذْكُرْكُم»

پیام (۵۹) پیمان های متقابل

«لَئِن شَكَرْتُم لَاءزيدَنَّكُم».

«وَ ليعفوا و ليصفحوا ألا تُحبّونَ أَنْ يَغفراللّه لكم» (نور/۲۲)

«فَاذْكُرُونی أَذْكُرْكُم ...» (بقره/ ۱۵۲)

«... أَوْفُواْ بِعَهْدی اُوفِ بِعَهْدِكُم...» (بقره/ ۴۰)

« ... ادْعُونِی أَسْتَجِب لَكُمْ ...» (غافر/ ۶۰)

«رضی اللّه عنهم و رضوا عنه»

چنان که مشاهـده می شود خداوند در آيات فوق با بندگان خود پيمان متقابل بسـته و در آيات ديگر امر به وفای عهد و پيمان نموده و می فرمايد: به پيمان های خود وفا كنيد و به آنها پايدار باشيد.

امام صادق عليه السـلام در تفسـير آيه «أوف بعهدی» می فرمايد: مقصود پای بندی به ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام است كه از طرف خداوند واجب گرديده و اگر به اين پيمان عمل كنيد پاداش آن بهشت می باشد.(۱)

و در تفسـير آيه «و أوفوا بعهد اللّه» می فرمايد: به خدا سوگند اگر شـما به عهد و پيمان خود با خداوند وفا می نموديد خداوند نيز دعای شما را همان گونه كه می فرمايد: «ادْعُونِی أَسْتَجِب لَكُمْ» مستجاب می نمود.(۲)

و نيز می فرمايد: كسی كه دوست می دارد دعای او مستجاب گردد بايد درآمد و كسب خود را

====

۱ عن سـماعه بن مهران قال: سألت أباعبداللّه عليه السـلام عن قول اللّه «أوفوا بعهدی أوف بعهدكم» قال: أوفوا بولايه علیّ فرضا من اللّه أوف لكم الجنّه. (تفسير عيّاشی، ج ۱، ص ۴۲)

۲ و قال رجل للصادق عليه السـلام يقول اللّه «ادْعُونِی أَسْـتَجِبْ لَكُمْ» و إنّا نـدعوا فلايسـتجاب لنا؟ فقال: إنّكم لاتفون للّه بعهـده فإنّه تعالی يقول: «أوفوا بعهدی أوف بعهدكم» واللّه لو وفيتم للّه سبحانه لوفی لكم. (بحار، ج ۶۶، ۳۴۱)

پاکیزه نماید.(۱)

امام جواد علیه السلام در تفسیر آیه «أوفوا بالعقود» می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم برای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ده مرتبه پیمان گرفت و سپس آیه «یا أیّهاالذین آمنوا اوفوا بالعقود» نازل گردید و در این آیه به مردم امر فرمود که به پیمان هایی که من از شما برای خلافت علی علیه السلام گرفتم وفا کنید.(۲)

یکی از پیمان های خداوند با بندگان خود عفو متقابل است که در آیه «فلیعفوا ولیصفحوا الا تحبّون أن یغفر اللّه لکم» به آن تصریح شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «فمن عفا و أصلح فأجره علی اللّه» فرمود: روز قیامت از طرف خداوند ندا می رسد: «هرکس از خدا پاداشی طلب دارد برخیزد» پس کسانی که اهل عفو و گذشت بوده اند به پا می خیزند و بدون حساب به بهشت می روند.(۳)

و در روایات آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از احدی برای خود انتقام نگرفت بلکه بر هر کسی حقی پیدا نمود از حق خود گذشت کرد.(۴) و می فرمود: هر کس از برادر خود بگذرد خداوند نیز از او خواهد گذشت.(۵)

و فرمود: سه گروه وارد بهشت می شوند و هر کجای آن بخواهند ساکن می گردند...[یکی از آنان] کسی است که از ظلم دیگران بگذرد.(۶)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «والکاظمین الغیظ و العافین عن النّاس...» فرمود: هیچ بنده ای خشم خود را فرو نمی برد جز آن که خداوند بر عزّت دنیا و آخرت او می افزاید و پاداش او را بهشت قرار می دهد.(۷)

====

۱ و عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: من سرّه أن یستجاب له دعوته فلیطیّب مکسبه. (کافی، ج ۲، ۴۸۶)

۲ تفسیر صافی، ج ۲ ، ۵.

۳ و فیمستدرک الوسایل: قال النّبی صلی الله علیه و آله فیقوله تعالی: «فَمَنْ عَفی وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَی اللّهِ ...» (شوری، ۴۰): إذا کان یوم القیامه، ینادی منادٍ: من کان له علی اللّه أجر فلیقم، فیقوم عند ذلک أهل العفو فیدخلون الجنّه بغیر حساب. (مستدرک الوسایل، ج ۹، ۷)

۴ قال: و جاء فیالآثار: أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله لم ینتقم لنفسه من أحد قطّ، بل کان یعفو و یصفح. (المصدر)

۵ و قال صلی الله علیه و آله : من عفی عن أخیه المسلم عفااللّه عنه. (المصدر، ص ۸)

۶ و قال صلی الله علیه و آله : ثلاثه ینزلون الجنّه حیث یشاؤون. إلی أن قال: و رجل عفی عن مظلمهٍ» (المصدر)

۷ و قـال الصّادق علیه السـلام فیتفسـیر قوله تعالی: «... وَالْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» (آل عمران، ۱۳۴) مـا من عبـد کظم غیظـا إلاّـ زاده اللّه عزّوجـلّ به عزّا فیالـدّنیا و الآـخره و آتاه اللّه تبارک و تعالی الجنّه مکان غیظه ذلک. (المصدر، ج ۹، ۱۲)

«أحسن تحسن إلیک» قاله علی علیه السلام لنوف و البکالی (امالی صدوق، ص ۲۷۸) «إرحم ترحم» (المصدر)

«یا موسی کما تدین تدان» (مقنع صدوق، ۴۳۱)

ص :۲۱۶

«إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِاءَنْفُسِكَمْ»

پیام (۶۰) آثار و لوازم اعمال

«إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِاءَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...فإذا جاء وعدالآخره ليسوءا وجوهكم»(اسراء/ ۷)

در بین فارسی زبان ها مشهور است که می گویند: خیر خانه صاحبش را پیدا می کند و یا می گویند: دستی که می دهی باز پس می گیری و یا می گویند: هر چه کنی به خود کنی گر همه نیك و بد کنی و یا می گویند: ظلم خانه صاحبش را خراب می کند. در بین عرب ها نیز معروف است که می گویند: «کما تدین تدان» و یا می گویند: «إرحم تُرحم» و یا می گویند: «الحجر الغصب رهن علی خراب الدّار». مفاد آیه فوق نیز همین معناست.

امیرالمؤمنین می فرماید: اگر به دیگری احترم و احسان کردی در حقیقت به خود احترام و احسان نموده ای و اگر در حق دیگری بدی و ظلمی کردی در حقیقت خود را پست و مغبون نموده ای. (میزان الحکمه، ج ۱، ۶۴۳)

خداوند در آثار احسان می فرماید: «للّذین أحسنوا فیهذه الدّنیا حسنه و لدار الآخره خیر و لنعم دارالمتّقین» (نحل، ۳۰)

یعنی اهل احسان، در این دنیا به پاداش خود خواهند رسید و در قیامت نیز پاداش خود را خواهند داشت.

و در آیه دیگری می فرماید: «قل یا عبادالّذین آمنوا اتّقوا ربّکم للّذین أحسنوا فیهذه الدّنیا حسنه و أرض اللّه واسعه إِنَّمَا يُوَفَّى الصّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ» [زمر، ۱۰] یعنی ای رسول من به بندگان مؤمن من بگو: تقوا پیشه کنید، همانا برای کسانی که در این دنیا اهل احسان باشند در دنیا و آخرت حسنه و پاداش نیکویی خواهد بود.

در ذیل آیه «فإذا جاء وعد الآخره لیسؤوا وجوهکم» در تفسیر قمی وعده ای از تفاسیر دیگر آمده که مقصود از این آیه قوم یهود هستند و مقصود قیام حضرت مهدی علیه السلام و یاران اویند که چون بیایند صورت ستمگران یهود سیاه خواهد شد.

ص: ۲۱۸

نگارنده گوید: تفصیل این بحث در کتاب محرّمات اسلام در بخش آثار ظلم و احسان بیان شده است مراجعه شود.

قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : «إنّک إن أحسنت فنفسک تکرم، و إلیها تحسن، إنّک إن أساءت فنفسک تمتهن و إیّاها تغبن». (میزان الحمه، ج ۱، ۶۴۳ عن غررالحکم، ۳۸۰۸)

و القمی فی قوله تعالی: «إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و إن أسأتم فلها فإذا جاء وعد الآخره»؛ یعنی القائم و أصحابه «لیسؤوا وجوهکم» یعنی یسوّدون وجوههم. (تفسیر قمی، ج ۲، ۱۴)

کیفر سخن چین و بی بندوبار

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه با جمعی به قبرستان بقیع رفت، و در کنار قبری، توقّف کرد و فرمود: «هم اکنون صاحب این قبر را نشاندندو مورد بازپرسی قرار دادند، سوگند به خداوندی که مرا به پیامبری برگزید، با گُرزی آتشین به او زدند که درونش شعله ور گردید».

سپس آن حضرت در کنار قبر دیگری توقّف کرد، و همانند گفته قبل را در مورد صاحب آن قبر نیز تکرار کرد.

حاضران پرسیدند: «ای رسول خدا، این دو مرد چه کار بدی انجام داده بودند، که این گونه در عالم قبر، عذاب می شوند؟!»

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «کانَ اَحَدُهُما یَمْشـِی بِالنَّمیمَهِ بَینَ النّاسِ، وَ کانَ الاخَرُ لایَسْتَبْرِئ مِنَ البُولِ»؛ «یکی از این دو نفر، بین مردم، نمّامی و سخن چینی می کرد، و دیگری از ادرار، استبراء نمی کرد» (یعنی در مورد ادرار، بی قید بود و رعایت نجاست و طهارت را نمی نمود).(۱)

مؤلف گوید: درباره آثار و لوازم اعمال سخن زیاد است برای اختصار به اندازه اکتفا شد.

====

۱ المواعظ العددّیه، ص ۴۰.

«وَ إِنْ تَعْفوُا وَ تَصْفَحوُاْ وَ تَغْفِروُاْ فَإِنَّ اللّهَ غَفوُرٌ رَّحيمٌ»

پیام (۶۱) عفو و گذشت

«وَاعْلَموُاْ أَنَّمآ أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَهٌ وَ أَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظيمٌ» (انفال/ ۲۸)

«يـا أَيُّهَا الَّذينَ ءامَنوُاْ إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوّا لَّكُمْ فَاحْذَروُهُمْ وَ إِنْ تَعْفوُاْ وَ تَصْفَحوُاْ وَ تَغْفِروُاْ فَإِنَّ اللّهَ غَفوُرٌ رَّحيمٌ» (تغابن/ ۱۴)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه اوّل می فرماید: در آن زمان ها اگر کسی می خواست از شهر خود هجرت کند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برود زن و فرزند او به او می آویختند و می گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم که ما را رها نکنی و از نرد ما نروی چرا که ما ضایع و تباه خواهیم شد، پس برخی از آنان از زن و فرزند خود اطاعت می کردند و از هجرت صرفنظر می نمودند، از این رو خداوند آنان را از اطاعت همسران و فرزندانشان نهی نموده است و برخی زن و فرزند خود را رها می کردند و به آنان می گفتند: «به خدا سوگند اگر شما با من به مدینه هجرت نکنید هنگامی که به دارالحجره می آیید هرگز من برای شما سودی نخواهم داشت» ولکن هنگامی که آنان به دارالحجره آمدند خداوند مهاجرین را امر نمود که از آنان بگذرند و به آنان احسان و صله نمایند و فرمود: «و إن تعفوا و تصفحوا و تغفروا فإنّ اللّه غفور رحیم».

مؤلف گوید: شأن نزول آیه مخصّص آن نیست و همان گونه که در متن آیه بیان شده است برخی از همسران و فرزندان دشمنان انسان می باشند و مانع خیر و سعادت او می شوند که نمونه های آن بین مردم زیاد به چشم می خورد و خداوند این خطر را به بندگان خویش گوشزد نموده است، جز این که صلاح آنان را در عفو و گذشت و بخشش دانسته و اجازه قطع ارتباط نداده بلکه برای آنان که اهل گذشت و عفو باشند وعده عفو و رحمت داده است.

(۱)امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «واعلموا أنّما أموالکم و أولادکم فتنه»می فرماید:

====

۱ القمی عن الباقر علیه السلام فیهذه الآیه: إنّ الرّجل کان إذا أراد الهجره إلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله تعلّق به إبنه و إبرأته و قالوا ننشدک اللّه أن تذهب عنّا و تدعنا فنضیع بعدک، فمنهم من یطیع أهله فیقیم فحذّرهم اللّه أبنائهم و نسائهم و ینههم عن طاعتهم، و منهم من یمضی و یذرهم و یقول: أما واللّه لئن لم تهاجروا معی ثمّ یجمع اللّه بینی و بینکم فیدارالخجره لاأنفعکم بشی ء أبدا، فلمّا جمع اللّه بینه و بینهم أمره اللّه أن یحسن إلیه و یصلهم فقال: «و أن تعفوا و تصفحوا و تغفروا فإنّ اللّه غفور رحیم» (تفسیر قمی، ج ۲، ۳۷۲ و تفسیر نورالثقلین)

و فینهج البلاغه قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : لا یقولنّ أحدکم: أللّهمّ إنّی أعوذبک من الفتنه لأنّه لیس أحد إلّا و هو مشتمل علی فتنهٍ، و لکن من استعاذ فلیستعذ من مضلّات الفتن، فإنّ اللّه سبحانه یقول: «واعلموا أنّما أموالک و أولادکم فتنه» (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ۳۴۲، نهج البلاغه، خطبه ۹۳)

و فی مجمع البیان ... کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یخطب فجاء الحسن و الحسین علیهماالسلام و علیهما قمیصان أحمران یمشیان و یعثران، فنزل رسول اللّه صلی الله علیه و آله إلیهما فأخذهما فوضعهما فیحجره علی المنبر و قال: صدق اللّه «إنّما أموالکم و أولادکم فتنه» نظرت إلی هذین الصبیّین یمشیان و یعثران فلم أصبر حتّی قطعت حدیثی و رفعتهما» ثمّ أخذ فیخطبته. (المصدر، ص ۳۴۳)

هیچ کسی نباید بگوید: خدایا من پناه به تو می برم از فتنه و امتحان چرا که هر کسی را امتحان و آزمایشی خواهد بود، آری اگر کسی می خواهد پناه به خدا ببرد [و از خداوند استمداد نماید]باید از فتنه ها و امتحان هایی که سبب گمراهی او می شود به خدا پناه ببرد چرا که خداوند می فرماید: «و اعلموا أنّما أموالکم و أولادکم فتنه»؛ یعنی ای مردم بدانید که اموال و اولاد آزمایشی هستند برای شما.

سید رضی الله عنه پس از نقل این خطبه گوید: معنای این سخن این است که خداوند مردم را به وسیله اموال و اولاد می آزماید تا معلوم گردد چه کسی به تقدیر او راضی است و چه کسی راضی نیست چرا که برخی از مردم از فرزند پسر خوش ندارند و از نقص اموال و کم شدن آنها نیز راضی نیستند و دوست می دارند که مال آنان فراوان گردد.

صاحب تفسیر مجمع البیان می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر خطبه می خواند ناگهان دید حسن و حسین علیهماالسلام که فرزندان خردسالی بودند به طرف منبر می دوند و به زمین می خورند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از بالای منبر پایین آمد و آنان را گرفت و بالای منبر برد و در دامن خود نشاند و فرمود: خداوند راست گفته که اموال و فرزندان وسیله آزمایش انسان هستند و من چون فرزندان خود را دیدم که به زمین می خورند نتوانستم طاقت بیاورم و سخن خود را قطع نمودم و آنان را با خود بالای منبر آوردم. و پس این سخنان به خطبه خود ادامه داد.

ص :۲۲۱

«إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرین»

پیام (۶۲) پاداش صبر و شکیبایی

«إِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرین» (بقره/ ۱۵۳)

«وَ بَشِّرِ الصَّابرین» (بقره/ ۱۵۵)

«... إِنَّمَا یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ» (زمر/ ۱۰)

امام باقر علیه السلام به شاگرد خود فضیل می فرماید: هر کدام از دوستان ما را ملاقات نمودی به او بگو: من در پیشگاه خداوند برای شما کاری نمی توانم بکنم مگر با ورع و تقوا از این رو شما باید دست و زبان خود را از آزار به دیگران نگه دارید و بر شما باد به صبر [روزه] و نماز همانا خداوند با صابران است.(۱) (نورالثقلین، ج ۱، ۱۴۱)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: کسی که با سعه صدر به استقبال بلاها برود و با آرامش و وقار صبر کند از خواصّ بندگان خداوند است و مصداق آیه شریفه «إنّ اللّه مع الصّابرین»خواهد بود.(۲)

خداوند در آیه «و بشّر الصّابرین» مقام صابران و معنای صبر آنان را بیان کرده و می فرماید: صابران کسانی هستند که چون مصیبتی بر آنان وارد شود می گویند: ما ملک خداییم و به سوی او

====

۱ عن أبی جعفر علیه السلام قال: یا فضیل بلّغ من لقیت من موالینا عنّا السّلام و قل لهم: إنّی أقول: لا أغنی عنکم من اللّه شیئا إلاّ بورع فاحفظوا ألسنتکم و کفّوا أیدیکم و علیکم بالصبر و الصّلاه إنّ اللّه مع الصّابرین. (نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۱)

۲ و قال الصّادق علیه السلام فیکلام طویل: و من استقبل البلایا بالحبّ و صبر علی سکینهٍ و وقار فهو من الخاصّ، و نصیبه ما قال اللّه عزّوجلّ: «إنّ اللّه مع الصّابرین». (المصدر)

قال اللّه سبحانه: «و لنبلوّنکم بشی ءٍ من الخوف والجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثّمرات و بشرّ الصّابرین الّذین إذا أصابتهم مصیبته قالوا إنّاللّه و إنّا إلیه راجعون أولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمه و أولئک هم المهتدون». (بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۶)

باز خواهیم گشت» سپس خداوند می فرماید: درود و رحمت خداوند بر آنان باد حقّا آنان هدایت یافته اند.

مؤلّف گوید: صبر دارای مراتب و اقسامی است: ۱ صبر در معصیت ۲ صبر در طاعت و عبادت ۳ صبر در بلا و مصیبت و می توان گفت: صبر دو صبر است صبر در طاعت و معصیت و صبر در بلا و مصیبت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که در قیامت نامه ها باز می شود و میزان ها نصب می گردد، برای اهل بلا و مصیبت میزانی نصب نمی شود و نامه ای باز نمی گردد سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت نمود: «إنّما یوفّی الصّابرون أجرهم بغیر حساب».(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که قیامت بر پامی شود گروهی از مردم نزدیک بهشت می آیند و درب آن را می کوبند، به آنان گفته می شود: شما چه کسانی هستید؟ می گویند: ما اهل صبر بوده ایم گفته می شود صبر شما در چه چیز بوده است؟ می گویند: ما بر طاعت و معصیت خدا صبر کردیم. پس خداوند می فرماید: اینها راست می گویند داخل بهشتشان نمایید. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این معنای آیه «إنّما یوفّی الصّابرون أجرهم بغیر حساب» می باشد.(۲)

تسلیم در برابر مقدّرات الهی

اسماعیل از فرزندان بسیار با کمال امام صادق علیه السلام بود، او در زمان حیات امام صادق علیه السلام از دنیا رفت و آن حضرت را به سوگ خود نشانید، شاگردان آن حضرت نیز، سخت متأثّر شدند چرا که از محضر اسماعیل بهره مند می شدند و او را مردی بزرگ و فقیهی سترگ می دانستند حتّی بعضی گمان می کردند که امام بعد از امام صادق علیه السلام اسماعیل است.

====

۱ تفسیر العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إذا نشرت الدواوین و نصبت الموازین لم ینصب لأهل البلاء میزان و لم ینشر لهم دیوان. ثمّ تلا هذه الآیه «إنّما یوفّی الصّابرون أجرهم بغیر حساب» (تفسیر صافی، ج ۴، ۳۱۷)

۲ و فیالکافی عنه علیه السلام : إذا کان یوم القیامه یقوم عنق من النّاس فیأتون باب الجنّه فیضربونه فیقال لهم: من أنتم؟ فیقولون: نحن أهل الصّبر. فیقال لهم: علی ما صبرتم؟ فیقولون: کنّا نصبر علی طاعه اللّه و نصبر عن معاصی اللّه فیقول اللّه عزّوجلّ: صدقوا أدخلوهم الجنّه و هو قول اللّه عزّوجلّ: «إنّما یوفّی الصّابرون أجرهم بغیر حساب». (المصدر، والکافی، ج ۲، ۷۵)

امام کاظم علیه السلام می گوید: پدرم امام صادق علیه السلام به من فرمود: نزد مفضّل (یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام) برو، و در مورد وفات اسماعیل به او تسلیت بگو، و سلام مرا به او برسان و از قول من به مفضّل بگو:

«اُصِبنا بِإِسماعیل فَصَبِّر کَما صَبَرْنا، إذا اَرَدْنا اَمرا وَ اَرادَ اللّهُ اَمرا سَلَّمْنا لِاءَمرِاللّه».

«ما به فراق اسماعیل سوگوار شدیم، پس صبر کردیم، تو نیز مانند ما صبر کن، وقتی ما چیزی را خواستیم، و خدا چیز دیگری خواست، ما تسلیم فرمان خدا هستیم.»(۱)

شیعیان واقعی از دیدگاه امام هشتم

امام رضا علیه السلام در خراسان بود و در ظاهر ولی عهد مأمون به شمار می آمد، جمعی از شیعیان برای دیدار آن حضرت به خراسان آمده بودند، و از دربان اجازه ورود می خواستد، دربان برای آنها از آن حضرت اجازه می طلبید ولی آن حضرت اجازه نمی داد.

آنها دو ماه پی درپی در هر روز دو بار به در خانه آن حضرت آمده و اجازه ورود طلبیدند و به دربان گفتند به امام رضا علیه السلام بگو ما جمعی از شیعیان شما هستیم، وقتی دربان تقاضا و پیام آنها را به امام علیه السلام عرض می کرد امام می فرمود: «من فعلاً اشتغال دارم به آنها اجازه ورود نده».

سرانجام آنها به دربان گفتند: از جانب ما به امام علیه السلام عرض کن، ما از راه دور آمده ایم و مکرّر اجازه خواسته ایم و جواب منفی داه اید دشمنان ما، ما را شماتت خواهند کرد، اگر بدون ملاقات شما به وطن باز گردیم، نزد مردم شرمنده و سرافکنده خواهیم شد...پس دربان پیام آنها را به امام ابلاغ کرد، و امام علیه السلام فرمود: به آنها اجازه ورود بده.

دربان به آنها اجازه داد، آنها به محضر آن حضرت رسیدند و پس از احوالپرسی عرض کردند «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شده که ما به این بی مهری جانکاه و خفّت و خواری افتاده ایم و پس از آن همه بی اعتنایی و عدم اجازه شما، دیگر برای ما آبرویی نماند، علّت چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: «وَ ما أَصابَکُم مِّنْ مُّصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُواْ عَن کَثیرٍ»(شوری / ۳۰) یعنی «هر مصیبتی که به شما می رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری را خدا عفو می کند.»

من در مورد شما از پروردگار و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و پدران پاکم پیروی کردم.

====

۱ بحار، ج ۸۲، ص ۱ تا ۳، میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۴۵.

آنها عرض کردند: چرا نسبت به ما بی اعتنا هستید؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: به خاطر آن که شما ادعا می کنید از شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلام هستید، وای بر شما همانا شیعه علی علیه السلام ، افرادی مانند حسن و حسین علیهماالسلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و محمّدبن ابوبکر بودند که هیچ گونه مخالفت با اوامر آن حضرت نمی نمودند، و هیچ گاه کاری که مورد نهی آنها بود انجام نمی دادند ولی شما وقتی که می گویید ما شیعه علی علیه السلام هستیم در بیشتر اعمال، با دستورات آن حضرت مخالفت می نمایید و در انجام فرایض کوتاهی می نمایید، و در رعایت حقوق برادران، سستی می کنید، آنجا که تقیّه واجب است تقیّه نمی کنید و آنجا که حرام است تقیّه می کنید، اگر شما به جای «شیعه» بگویید ما از دوستان اولیاء خدا و دشمن دشمنان آنها هستیم، شما را در این قول رد نمی کنم، ولی شما ادّعای مقام ارجمند (شیعه) می کنید و ادّعای شما با اعمال شما سازگار نیست، شما راه هلاکت را می پیمایید مگر اینکه با توبه و انابه، ضایعات گذشته را جبران کنید.

آنها گفتند: ما استغفار و توبه می کنیم، و از این پس خود را به عنوان دوستان شما، و دشمنان دشمنان شما، عنوان می نماییم (نه شیعه شما). پس امام رضا علیه السلام فرمود: «آفرین بر شما ای برادران و دوستان من»، آنگاه امام از آنها احترام شایان کرد و آنها را نزد خود نشانید و سپس به دربان خود فرمود: چند بار از ورود آنها جلوگیری کردی؟ او عرض کرد شصت بار.

امام به او فرمود: شصت بار نزد آنها بیا و به آنها سلام کن و سلام مرا به آنها برسان، خداوند به خاطر استغفار و توبه، آنها را آمرزید، و آنها و بستگان آنها را به خاطر دوستیشان با ما، مشمول کرامت و لطف خاصّ خود قرار داد، پس تو نیز آنان را گرامی بدار و آنها را از غذاها و اموال به طور وفور، بهره مند ساز و گرفتاری آنها را برطرف نما.(۱)

====

۱ بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

«بِئْسَ الِاسْمُ الفُسُوقُ بَعْدَ الإِيمانِ»

پیام (۶۳) سخریّه و ملامت

«يـا أَيُّهَا الَّذينَ ءامَنُوا لايَسْخَرْ قَوْمٌ مِن قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْرا مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْرا مِنْهُنَّ وَ لاتَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلاتَنَابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الإِيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُوْلئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ» (حجرات/ ۱۱)

(۱)علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می گوید: یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام صفیّه دختر حیّ بن أخطب چون یهودی زاده بود عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر به او آزار و دشنام می دادند و می گفتند: «تو یهودی زاده هستی» صفیّه به رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان شکایت نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا به آنان پاسخ ندادی؟ سفیّه گفت: چگونه به آنان پاسخ بدهم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان بگو: پدرم هارون پیامبر خداست و عمویم موسی کلیم خداست و شوهرم محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست شما چه عیبی بر من می دانید؟ و چون صفیّه این

====

۱ قال الصادق علیه السلام : من أنبّ مؤمنا أنبّه اللّه فیالدّنیا و الآخره. (کافی، ج ۲، ۳۵۶)

و قال علیه السلام : من عیّر مؤمنا بذنبٍ لم یمت حتّی یرکبه. (المصدر)

و قال علیه السلام : لا تبدی الشماته لأخیک فیرحمه اللّه و یصیّرها بک. (المصدر، ص ۳۵۹)

و قال علیه السلام : من شمت بمصیبهٍ نزلت بأخیه لم یخرج من الدّنیا حتّی یفتتن. (المصدر)

و قال الراوی: سمعت الرّضا علیه السلام یوما ینشد شعرا و قلیلاً ما کان ینشد شعرا:

«کلّنا نأمل مدّا فیالأجل والمنایا هنّ آفات الأمل

لا تغرنّک أباطیل المنی والزم القصد ودع عنک العلل

إنّما الدنیا کظلّ زایل حلّ فیه راکب ثمّ رحل

فقلت: لمن هذا أعزّاللّه الأمیر؟ فقال: «لعراقیّ لکم» قلت: أنشدنیه أبوالعتاهیه لنفسه، فقال: هات إسمه ودع هذا، إنّ اللّه سبحانه یقول: «ولاتنابزوا بالألقاب» و لعلّ الرّجل یکره هذا. (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ۹۰)

پاسخ را به آنان داد آنها گفتند: این سخنان را رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو آموخته است پس این آیه نازل شد: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لایَسخر...» (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به مؤمنی ملامت و سرزنش کند خداوند در دنیا و آخرت او را ملامت و سرزنش خواهد نمود. و فرمود: هر کس مؤمنی را به گناهی سرزنش و ملامت کند نمی میرد تا خود مرتکب آن گناه می شود. و فرمود: به برادر دینی خود شماتت مکن و گرنه خداوند به او ترحّم می کند و تو را گرفتار شماتت می نماید.

و فرمود: هر کس برادر خود را در مصیبتی که به او وارد شده شماتت کند از دنیا نمی رود تا به آن مصیبت مبتلا گردد.

یکی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می گوید: روزی دیدم حضرت رضا علیه السلام شعر می خواند در حالی که او کمتر دیده می شد که شعری بخواند و چون این اشعار را خواند: کلّنا نأمل مدّا فی الأجل ... گفتم: خدا شما را عزّت دهد این اشعار از کیست؟ فرمود: از یکی از برادران عراقی شماست پس من گفتم: أبوالعتاهیه این اشعار را به خود نسبت می داد و چون ابوالعتاهیه نسبت توهین آمیزی بود حضرت رضا علیه السلام فرمود: این کلمات را رها کن، چرا نام او را نمی بری، خداوند می فرماید: «ولاتنابزوا بالألقاب» و شاید این مرد از چنین نسبتی کراهت داشته باشد. [و عتاهیه نسبت تجنّن و مدهوش بودن دارد].

ص :۲۲۷

«اجْتَنِبوُاْ كَثیرا مِنَ الظَّنِّ»

پیام (۶۴) بدگمانی و تجسّس

«یا أَیُّهَا الَّذینَ ءامَنوُاْ اجْتَنِبوُاْ كَثیرا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِءثْمٌ وَ لاَتَجَسَّسوُاْ ...» (حجرات/ ۱۲)

(۱)امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: تا دلیل قطعی پیدا نكرده ای كار برادر خود را حمل به صحّت و نیكی نما و اگر سخنی از برادر خود شنیدی تا امكان حمل به خوبی و صحّت دارد هرگز گمان بد به او مبر.

و در سخن دیگری می فرماید: زمانی كه بیشتر مردم اهل صلاح و خیر باشند كسی كه به آنان بدون دلیل بدگمان شود گناهكار خواهد بود، وزمانی كه فساد فراوان گردد و بیشتر مردم اهل فساد باشند اگر كسی گمان خوبی ببرد [و مال و امور دیگر خود را به او بسپارد [فریب خورده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله [راجع به تجسّس در امور پنهان مردم] فرمود: به جستجوی لغزش ها و عیوب مردم نباشید [و اسرار آنان را فاش نكنید] و گرنه خداوند نیز به جست وجوی لغزش های شما خواهد بودو شما را رسوا خواهد نمود. گر چه خود را در درون خانه خویش پنهان كرده

====

۱ فی الكافی عن الصادق عن أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: ضع أمر أخیك علی أحسنه حتّی یأتیك ما یقلّبك منه [مایغلبك] لاتظننّ بكلمةٍ خرجت من أخیك سوءً و أنت تجدلها فیالخیر محملاً. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۳، كافی، ج ۲، ۳۶۲)

و فینهج البلاغه: إذا استولی الصلاح علی الزمان و أهله ثمّ أساء رجل الظنّ برجل لم یظهر منه خزیه فقد ظلم، و إذا استولی الفساد علی الزمان و أهله ثمّ أحسن الرّجل الظنّ برجل فقد غرّ. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۳)

و فیالكافی عن الصّادق علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : لاتطلبوا عثرات المؤمنین فإنّه من یتبع عثرات أخیه یتبع اللّه عثرته، و من یتبع اللّه عثرته یفضحه ولو فیجوف بیته. (المصدر)

باشید.

ص: ۲۲۹

«لایَغْتَبْ بَعْضُکَمْ بَعْضا»

پیام (۶۵) غیبت و بدگویی

«... وَ لایَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضا أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَن یَأْکُلَ لَحْمَ أَخیهِ مَیِّتا فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحیمٌ» (حجرات/ ۱۲)

(۱)از امام صادق علیه السلام درباره معنای غیبت سؤال شد امام علیه السلام فرمود: غیبت این است که به برادر خود چیزی را نسبت بدهی که او انجام نداده باشد و [یا] چیزی که خدا بر او پوشانده [و حد خدا بر او جاری نشده] است را آشکار سازی.

و در روایتی آمده است که گفتن چیزهایی که آشکار است مانند تندخویی و شتاب و عجله نمودن مانعی ندارد.

امام کاظم علیه السلام فرمود: اگر چیزی را پشت سر برادر خود بگویی که مردم از آن آگاهند غیبت او را نکرده ای و اگر مردم از آن آگاه نباشند غیبت او را کرده ای و اگر کاری که انجام نداده است را به

====

۱ فیالکافی عن الصادق علیه السلام : إنّه سئل عن الغیبه فقال: هو أن تقول لأخیك فیدینه مالم یفعل و تبّث علیه أمرا قد ستره اللّه علیه مالم یقم علیه فیه حدّ.

و فیروایهٍ: و أمّا الأمر الظاهر فیه مثل الحدّه و العجله فلا.

و عن الکاظم علیه السلام : من ذکر رجلاً من خلفه بما هو فیه ممّا عرفه النّاس لم یغتبه، و من ذکره من خلفه بما هو فیه ممّا لایعرفه النّاس إغتابه، و من ذکره بما لیس فیه فقد بهته. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۳)

و فیالعیون عن الرضّا علیه السلام : قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : من عامل النّاس فلم یظلمهم وحدّثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم، فهو ممّن کملت مروّته، و ظهرت عدالته، و وجبت أخوّته، و حرمت غیبته. (المصدر)

و عن النّبی علیه السلام : إیّاکم والغیبه فإنّ الغیبه أشدّ من الزنا. ثمّ قال: إنّ الرجل یزنی و یتوب فیتوب اللّه علیه و إنّ صاحب الغیبه لایغفر له إلاّ أن یغفر له صاحبه. (المصدر)

و ذکرنا تفصیل هذا فیکتاب «محرمات اسلام».

او نسبت بدهی به او تهمت زده ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با مردم معاشرت کند و به آنان ظلم نکند، و با آنان سخن بگوید و به آنها دروغ نگوید، و با آنان وعده و پیمان ببندد و بی وفایی نکند، مروّت و جوانمردی او کامل، عدالت او آشکار، اخوّت و برادری با او واجب و غیبت کردن از او حرام خواهد بود.

در حدیثی آمده که فاسق را معرّفی کنید تا مردم از او پرهیز نمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از غیبت بترسید که عذاب غیبت از عذاب زنا سخت تر است سپس فرمود: زناکار [بسا] توبه می کند و بخشیده می شود و [لکن] صاحب غیبت بخشیده نمی شود تا غیبت شونده او را ببخشد.

کیفر عیب جویی از مردم

ابو برده می گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم نماز جماعت را به امامت آن حضرت خواندیم، آن حضرت پس از نماز با شتاب برخاست و خود را به در مسجد رسانید و دست خود را بر روی آن در نهاد و فرمود: «ای کسانی که با زبان اظهار اسلام می کنید ایمان در قلب شما راه نیافته است، از عیبجویی مؤمنان بپرهیزید:

«فَاِنَّهُ مَن تَتَبَّعَ عَوراتِ المؤمنین تَتَّبع اللّهُ عورتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللّه عورتَهُ فَضَحهُ وَ لَو فیجَوفِ بَیْتِهِ.»

زیرا هر کس در صدد عیبجویی مؤمنان باشد، خداوند عیوب او را آشکار می کند، و هر کس خدا از او عیبجویی کند، او را رسوا خواهد نمود، اگر چه در کنج خانه خود باشد»(۱)

====

۱ عقاب الأعمال شیخ صدوق، ص ۴۷۰.

«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضّوُاْ مِنْ أَبْصارِهِمْ»

پیام (۶۶) نگاه های حرام

«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضّوُاْ مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظوُاْ فُروُجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لهم إنَ اللَّهَ خَبيرٌ بِما يَصْنَعوُنَ» (نور ۳۰)

(۱)«وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُروجَهُنَّ وَ لايُبْدِينَّ زِينَتَهُنَّ إِلاّ ما

====

۱ قال الصّادق عليه السلام : كلّ آيهٍ فيالقرآن فيذكر الفروج فهى من الزنا إلاّ هذه الآيه فإنّها من النظر فلا يحلّ رجل مؤمن أن ينظر إلى فرج أخيه و لايحلّ للمرأه أن تنظر إلى فرج أختها.

و فيالكافى عنه عليه السلام فيحديث يذكر فيه فرض الإيمان على الجوارح: و فرض على البصر أن لاينظر إلى ما حرّم اللّه عليه و أن يعرض عمّا نهى اللّه عنه ممّا لايحلّ له و هو من الإيمان فقال تبارك و تعالى: «قل للمؤمنى يغضّوا من أبصارهم...»

و فيالكافى عنه عليه السلام إنّه سئل: ما يحلّ للرجل أن يرى من المرأه إذا لم يكن محرما؟ قال: الوجه و الكفّان و القدمان. و قال عليه السلام : لابأس بالنظر إلى رؤوس أهل تهامه والأعراب و أهل السواد و العلوج لأنّهم إذا نهوا لاينتهون.

و عنه عليه السلام قال النّبى صلى الله عليه و آله : لاحرمه لنساء أهل الذمّه أن ينظر إلى شعورهنّ و أيديهنّ.

و عنه عليه السلام : إنّه سئل عن الرّجل يريد أن يتزوّج المرأه يتأمّلها و ينظر إلى خلفها و إلى وجهها؟ قال: لابأس.

و فيروايه أخرى ينظر إلى شعرها و محاسنها إذا لم يكن متلذّذا و فيروايه أخرى: إنّما يشتر بها بأغلى الثمن. (تفسير صافى، ج ۳/۴۳۱) عن أبى جعفر و عن أبى عبداللّه عليه السلام قالا: ما من أحدٍ إلاّ و هو يصيب حظّا من الزّنا، فزنا العينين النظر، و زنا الفم القبله، و زنا اليدين اللمس، صدق الفرج ذلك أم كذب. (كافى، ج ۵، ۵۵۹)

و عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: النظر من سهام إبليس مسموم، و كم من نظرهٍ أورثت حسرةً طويله. (المصدر)

و قال النّبى صلى الله عليه و آله : النظر سهم مسموم من سهام إبليس، فمن تركها خوفا من اللّه أعطاه اللّه إيمانا يجد حلاوته فيقلبه. (بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ۳۸)

قال على عليه السلام : إستأذن أعمى على فاطمه عليه السلام فحجبته، فقال لها رسول اللّه صلى الله عليه و آله : لم حجبته و هو لايراك؟

فقالت عليهماالسلام : إن لم يكن يرانى فأنّى أراه و هو يشمّ الريح. فقال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : أشهد أنّك بضعه منّى. (المصدر)

و قال عليه السـلام : قال رجل لرسول اللّه صـلى الله عليه و آله : يا رسول اللّه أختى تكشف شـعرها بين يدى؟ قال: لا إنّى أخاف إذا أبدت شيئا من محاسنها و من شعرها و معصمها أن تواقعها. (المصدر)

ص :۲۳۲

ظَهَرَ مِنْها لَيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لايُبْدِينَ زينَتَهُنَّ إِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ ...» (نور/ ۳۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: در قرآن هر کجا تعبیر به حفظ «فروج» شده مقصود حفظ از زنا می باشد جز در این آیه که مقصود حفظ از نگاه می باشد.

سپس فرمود: این آیه می فرماید: بر مرد حرام است به عورت برادر خود نگاه کند، و بر زن نیز حرام است که به عورت خواهر خود نگاه کند.

امام صادق علیه السلام ضمن بیان آنچه بر اعضای بدن انسان واجب است می فرماید: بر چشم واجب است به آنچه خداوند حرام نموده نگاه نکند و این مقتضای ایمان صاحب اوست همانگونه که خداوند می فرماید: «قل للمؤمنین یغضّوا ... و قل للمؤمنات یغضضن ...»

از امام صادق علیه السلام نیز سؤال شد: نگاه به نامحرم چه مقدار مجاز است؟ امام علیه السلام فرمود: صورت و دست ها [تا مچ [و روی پاها [به شرط عدم التذاذ].

و فرمود: باکی نیست که به زن های روستایی و بادیه نشین نگاه کنند چرا که آنان هنگامی که نهی می شوند حجاب خود را حفظ نمی کنند.

و فرمود: نگاه به زن دیوانه نیز اگر بدون التذاذ باشد مانعی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای زن های اهل کتاب حرمتی نیست و نگاه به موها و دست های آنان مانعی ندارد.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند می تواند او را براندازی کند و به صورت و پشت سر او نگاه کند؟ امام علیه السلام فرمود: مانعی ندارد [چرا که او می خواهد به بالاترین قیمت او را خریداری کند].

ص :۲۳۳

امام باقر و امام صادق علیه السلام می فرمایند: احدی نیست که از زنا بی بهره باشد چرا که زنای چشم نگاه است و زنای لب بوسیدن است و زنای دست لمس کردن است خواه زنای واقعی انجام بگیرد یا انجام نگیرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: نگاه به نامحرم تیری مسموم از تیرهای شیطان است و چه بسا نگاه حرامی که حسرت طولانی به دنبال دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: نگاه به نامحرم تیر مسموم شیطان است و کسی که برای خدا از آن خودداری کند خداوند ایمانی به او عطا خواهد نمود که شیرینی آنرا در قلب خود بیابد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: نابینایی بر حضرت زهرا علیهاالسلام وارد شد و زهرای اطهر علیهاالسلام خود را از او پنهان نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او که تو را نمی دید برای چه از او پنهان شدی؟ زهرا علیهاالسلام به پدر خود گفت: اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم و او بوی مرا نیز می شنود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی.

علی علیه السلام می فرماید: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا اجازه می دهید خواهرم سر خود را مقابل من برهنه کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اجازه نمی دهم چرا که می ترسم اگر او موها و محاسن و زیبایی های خود را مقابل تو ظاهر کند تو با او مجامعت نمایی.

«فَبِعِزَّتِکَ لَاءُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ»

پیام (۶۷) فریب شیطان

«قالَ یا إِبْلِیسُ مامَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ ... إلی قوله: قالَ رَبِّ فَأَنْظِرنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ إلی قوله: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاءُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ المُخْلَصِینَ» (/ ۸۳)

«یا بَنِی ءادَمَ لایَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ ...» (اعراف، ۲۷)

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی ءادَمَ أَن لَّاتَعْبُدوُاْ الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ» (یس/ ۶۰)

(۱)امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أخرج منها فإنّک رجیم و إنّ علیک لعنتی إلی یوم الدّین» می فرماید: شیطان [پس از سجده نکردن به آدم علیه السلام و رانده شدن از درگاه الهی [گفت: خدایا تو مرا از درگاه خود راندی در حالی که تو عادل هستی و به کسی ظلم نمی کنی، آیا پاداش عمل من باطل گردید؟ خطاب شد: «پاداش خود را از دنیا هر چه می خواهی بخواه» و نخستین چیزی که شیطان از خداوند طلب کرد زنده ماندن تا قیامت بود، و چون خداوند این خواسته او را برآورده نمود شیطان گفت: خدایا مرا بر فرزندان آدم مسلّط گردان خطاب شد : چنین کردم، شیطان گفت:

====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام فیقوله تعالی: «أخرج منها فإنّک رجیم و إنّ علیک لعنتی إلی یوم الدین» فقال إبلیس: یاربّ فکیف و أنت العدل الّذی لا یجور فثواب عملی بطل؟ قال: لا، و لکن سلنی من أمرالدّنیا ما شئت ثوابا لعملک أعطک» فأوّل ماسئل، البقاء إلی یوم الدّین، فقال اللّه: قد أعطیتک، قال: سلّطنی علی ولد آدم، قال: سلّطتک قال: أجرنی فیهم مجری الدم فیالعروق، قال: لایولد لهم ولد إلّا ولدلی إثنان، و أراهم ولایرونی، و أتصوّر لهم فیکلّ صورهٍ شئت، فقال: قد أعطیتک، قال: یا ربّ زدنی، قال: قد جعلت لک و لذریّتک فیصدورهم أوطانا، قال: یا ربّ حسبی، قال إبلیس عند ذلک: «فبعزّتک لأغوینّهم ...» إلی قوله: «شاکرین» قیل له: جعلت فداک بما استوجب إبلیس من اللّه اأن أعطاه ما أعطاه؟ فقال: بشیءٍ کان منه شکره اللّه علیه، قیل: و ما کان منه جعلت فداک؟ قال: رکعتین رکعهما فیالسّماء فیأربعه آلاف سنه. (تفسیر صافی، ج ۲، ۱۸۵ و تفسیر قمی، بحار، ج ۱۱، ص ۱۴۱)

مرا مانند خون در رگ های آنان جاری کن. خطاب شد: چنین کردم. شیطان گفت: در مقابل یک فرزند آنان به من دو فرزند عطا کن به گونه ای که من آنان را ببینم و آنان مرا نبینند و به هر صورتی بخواهم مقابل آنان ظاهر شوم. خطاب شد: چنین کردم. شیطان گفت: بیش از این عطا کن خطاب شد: من تو و فرزندان تو را در سینه های آنان جا دادم. شیطان گفت: خدایا همین مرا بس است. سپس گفت: به عزّت تو سوگند که جز مخلصین همه آنان را گمراه خواهم نمود و تو بیشتر آنان را شاکر نخواهی یافت. پس شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: فدای شما شوم برای چه خداوند خواسته های شیطان را به او عطا نمود امام صادق علیه السلام فرمود: بر ای جبران عملی که انجام داده بود گفته شد: شیطان چه عملی انجام داده بود؟ فرمود: او دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید.

گفت وگوی موسی علیه السلام و ابلیس

نقل شده: حضرت موسی علیه السلام در مجلسی نشسته بود ناگهان ابلیس به محضر آن حضرت رسید، در حالی که کلاه رنگارنگ درازی بر سر داشت، وقتی نزدیک شد از روی احترام، کلاه خود را از سر برداشت و سپس به سر گذاشت و گفت: السّلام علیک.

موسی علیه السلام فرمود: تو کیستی؟ او جواب داد: «من ابلیس هستم».

موسی خدا تو را بکشد، برای چه به ایجا آمده ای؟

ابلیس آمده ام، به خاطر مقام ارجمندی که تو در پیشگاه خدا داری، بر تو سلام کنم.

موسی با این کلاه رنگارنگ چه می کنی؟

ابلیس بااین کلاه، دل های فرزندان آدم علیه السلام را آلوده و منحرف می کنم (وقتی آنها به زرق وبرق دنیا که نمودارش در این کلاه وجود دارد، دل بستند، به راحتی از صراط حق، منحرف خواهند شد).

موسی چه کاری است که اگر انسان انجام دهد، تو بر او چیره می شوی؟

ابلیس هنگامی که انسان، خودبین باشد و عملش را زیاد بشمرد، و گناهانش را فراموش کند (من بر او چیره می گردم) سپس گفت: من تو را از سه خصلت بر حذر می دارم: ۱ با زن نامحرم خلوت مکن که در آن صورت من حاضرم تا انسان را به گناه بی عفّتی وادارم. ۲ با خداوند اگر پیمانی بستی حتما آن را ادا کن. ۳ وقتی متاع یا مبلغی به عنوان صدقه، خارج کردی، فورا آن را به مستحق بپرداز، زیرا تا صدقه داده نشده من صاحبش را پشیمان می کنم.

سپس ابلیس رفت در حالی که می گفت: یـا وَیلَتاهُ عَلِمَ موسی ما یُحَـذِّر به بنی آدم: «وای بر من، موسی علیه السلام دانست اموری را که به وسیله آن، انسان را از آلودگی بر حذر می دارد».(۱)

از شیطان بشنوید

حضرت نوح علیه السلام هنگامی که کشتی را درست کرد و در آن انواع حیوانات را جای داد، الاغ در خارج کشتی ماند. هرچه نوح او را به سوار شدن در کشتی وادار می کرد سوار نمی شد. بالاخره خشمگین شده گفت (ارکب یا شیطان) سوار شو ای شیطان.

شیطان این سخن را شنید، خود را در پی الاغ آویزان نموده داخل کشتی شد. حضرت نوح علیه السلام خیال می کرد سوار نشده، همین که کشتی به حرکت درآمد و مقداری بر روی آب سیر کرد، چشم نوح به شیطان افتاد که در صدر کشتی نشسته پرسید: چه کسی به تو اجازه داد گفت: مگر تو نگفتی سوار شو ای شیطان. آن گاه گفت: ای نوح تو بر من حقّی داری و نیکی درباره من کرده ای می خواهم آن را جبران نمایم. نوح پرسید: آن خدمت چه بوده؟ شیطان در پاسخ گفت تو دعا کردی قومت به یک ساعت هلاک شدند اگر این کار را نمی کردی من حیران بودم به چه وسیله آنها را منحرف و گمراه کنم، و تو از این زحمت مرا راحت کردی. و چون حضرت نوح علیه السلام دانست شیطان او را سرزنش می کند، شروع به گریه نمود، و بعد از طوفان پانصد سال گریه می کرد از این رو لقب نوح یافت و پیش از آن عبدالجبّار نام داشت. تا این که خداوند به او وحی کرد: سخن شیطان را گوش کن. نوح به شیطان گفت: آن چه می خواستی بگویی بگو. شیطان گفت: من از چند خصلت تو را نهی می کنم: اوّل این که از کبر پرهیز کن. زیرا اوّل گناهی که نسبت به خداوند انجام شد همین کبر بود. چرا که پروردگار مرا امر کرد برای پدرت آدم سجده کنم و اگر تکبّر نمی کردم و سجده می نمودم او مرا از عالم ملکوت خارج نمی کرد. دوم از حرص دوری گزین، زیرا خداوند تمام بهشت را برای پدرت آدم مباح گردانید و از یک درخت او را نهی کرد، و حرص آدم را واداشت تا از آن درخت خورد و دید آن چه باید ببیند.

سوم: هیچ گاه با زن بیگانه و اجنبی خلوت مکن مگر این که شخص ثالثی با شما باشد و اگر خلوت کنی من در آن جا حاضر می شوم، و آن قدر وسوسه می کنم تا تو را به زنا وادارت کنم. خداوند به نوح علیه السلام وحی کرد که گفته شیطان را قبول کن.(۲)

====

۱ مجموعه ورّام، ج ۱، ص ۱۰۳.

عمل خالص

مدّتی بود که بعضی از بنی اسراییل درختی را عبادت می کردند، عابدی در آن نزدیکی منزل داشت. روزی متوجّه این قسمت شده تبری برداشت و به طرف درخت رفت تا آن را قطع نماید. شیطان سر راهش را گرفته، گفت: چرا می خواهی عملی انجام دهی که برایت سودی ندارد و دست از عبادت خود کشیده ای برای کاری بی فایده. و پیوسته وسوسه می کرد تا عابد را منصرف کند. بالاخره کار به جدال کشید، عابد و شیطان با هم گلاویز شدند، با مختصر فعّالیّتی شیطان مغلوب شد و بر زمین افتاد. عابد بر روی سینه او نشست.

شیطان گفت: مرا رها کن تا پیشنهادی بکنم اگر نپسندیدی آن گاه هرچه خواستی انجام ده، گفت: بگو. شیطان پیشنهاد کرد که چون مردی مستمند هستی من روزی دو دینار برایت می آورم تا صرف مخارج خودت کنی و به دیگر مستمندان نیز انفاق کنی. این کار برای تو از قطع نمودن درخت بهتر است اگر موافقت کنی هر روز دو دینار را از زیر بالش خود برمی داری.

عابد از جا حرکت کرد و پیشنهاد شیطان را پذیرفت. روز اوّل و دوم همان طور که قرار بود دو دینار را در زیر بالش خود یافت ولی روز سوم هرچه جستجو کرد چیزی پیدا نشد.

عابد برای مرتبه دوم تبر را برداشت تا درخت را قطع نماید. در بین راه مصادف با شیطان گردید. این بار نیز کار به جدال کشید ولی برعکس عابد مغلوب شده بر زمین افتاد شیطان بر روی سینه اش نشست گفت: اگر از قطع کردن درخت منصرف نشوی هم اکنون تو را می کشم، عابد تقاضا کرد او را رها کند و در ضمن پرسید: چه شد که مرتبه اوّل مغلوب من گردیدی ولی این بار غالب شدی شیطان گفت: چون مرتبه اوّل برای خدا و با نیّتی پاك آمدی، مرا مغلوب نمودی چرا که ما را بر کسانی که برای خدا عملی انجام دهند راهی نیست امّا مرتبه دوم به واسطه تأخیر دینارها آمدی از این رو مغلوب شدی.(۱)

====

۱ انوار نعمانیه، ص ۸۱.

۲ مستطرف، ج ۲، ص ۱۵۴.

«فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم»

پیام (۶۸) پناه بردن به خدا

«قل ربّ أعوذ بک من همزات الشّياطين و أعوذ بک ربّ أن يحضرون»

«و إمّا ينزعنّک من الشّيطان نزغ فاستعذ باللّه من الشّيطان الرجيم»

«قل أعوذ بربّ الفلق من شرّ ما خلق و من شرّ غاسق إذا وقب و من شرّ النفاثات فيالعقد و من شرّ حاسد إذا حسد»

«قل أعوذ بربّ النّاس ملک النّاس إلهِ النّاس من شرّالوسواس الخنّاس الّذی يوسوس فی صدورالنّاس من الجنّه والنّاس»

(۱)ظاهر آيات فوق اين است که خداوند پيامبر خود را از چند چيز امر به استعاذه [و پناه بردن به خدا] نموده است البته معلوم است که مقصود امت او نيز هستند:

۱ وسوسه شيطان: که برای نجات از آن بايد با گفتن: "لاإله إلّااللّه» و «و لاحول ولاقوّه إلّاباللّه» به خدا پناه برده شود.

امام صادق عليه السلام می فرمايد: مردی نزد رسول خدا صلی الله عليه و آله آمد و گفت: يا رسول اللّه هلاک شدم. رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود: آيا شيطان تو را وسوسه نمود و گفت: چه کسی تو را آفريد؟ و چون

====

۱ الکافی ... عن أبی عبداللّه عليه السلام قال: جاء رجل إلی النّبی صلی الله عليه و آله فقال: يا رسول اللّه هلکت، فقال له صلی الله عليه و آله : أتاک الخبيث فقال لک: من خلقک؟ فقلت: اللّه، فقال لک، اللّه من خلقه؟ فقال: ای والذی بعثک بالحقّ لکان کذا، فقال رسول اللّه صلی الله عليه و آله : ذاک واللّه محض الإيمان.

و فيه کتب رجل إلی أبی جعفر عليه السلام يشکو إليه لما يخطر علی باله، فأجابه فيبعض کلامه: إنّ اللّه عزّوجلّ إن شاء ثبّتک فلا يجعل لإبليس عليک طريقا، قدشکی قوم إلی النّبی صلی الله عليه و آله لما يعرض لهم لأن تهوی بهم الريح أو يقطّعوا أحبّ إليهم من أن يتکلّموا به، فقال رسول اللّه صلی الله عليه و آله : أتجدون ذلک؟ قالوا: نعم فقال: والذی نفسی بيده إنّ ذلک لصريح الإيمان فإذا وجدتموه فقولوا: «آمنّا باللّه و رسوله و لا حول و لا قوّه إلّا باللّه».

گفتی: خا مرا آفرید او گفت: خدا را که آفرید؟ آن مرد گفت: به خدا سوگند همین گونه بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند این هراسی که تو پیدا نموده ای محض ایمان است.

و در سخن دیگری فرمود: هرگاه چنین وسوسه ای برای شما رخ داد بگویید: «آمنّا باللّه و رسوله و لاحول ولاقوّه إلاّ باللّه» (کافی، ج ۲، ۴۲۵)

و در سخن دیگری فرمود: شیطان چون نتوانست از ناحیه اعمال خلاف شما را فریب دهد از ناحیه اعتقادی به شما روی آورد تا شما را گمراه نماید، پس شما در هنگام وسوسه شیطان به خدا پناه ببرید. (همان)

۲ سحر ساحران: که در آیه «و من شرّالنّفاثات فیالعقد» به آن اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سحر نمود و جبرئیل علیه السلام از سحر او خبر داد و آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد تا سحر او را از داخل چاهی خارج نمود و ابطال کرد. ابوبصیر گفت: او چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله را سحر نمود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست مجامعت کند نمی توانست و یا می خواست وارد اطاق شود در را نمی دید تا به دست خود لمس کند. سپس فرمود سحر واقعیّت دارد و اثر آن تنها در چشم و فرج می باشد و به همین علّت این دو سوره نازل شد.

۳ حسد حاسدان، و چشم زدن آنان: صدوق در معانی الأخبار روایتی نقل نموده که امام علیه السلام در تفسیر آیه «و من شرّ حاسدٍ إذا حسد» می فرماید: آیا ندیدی که حسود چگونه چشمان خود را به تو خیره می کند؟ این همان حسدی است که باید از شرّ آن به خدا پناه برده شود و آن خطر بزرگی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسد به قدری خطرناک است که نزدیک است از تقدیر خدا پیشی بگیرد. (بحار، ج ۷۰، ص ۲۵۳)

نویسنده گوید: استاد ما می فرمود: صیّادی به راحتی و سرعت صید خود را می آورد، فرزند او به او گفت: چگونه است که شما بر خلاف صیّادان دیگر صید خود را سریع به دست می آورید؟ صیّاد گفت: من به دنبال صید نمی روم بلکه او را از دور چشم می زنم و او می افتد و من به راحتی او را می آورم از این رو فرزند او به پدر خود گفت: عجب چشمی داری و پدر ناگهان افتاد و مرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیماری تب پیدا کرد و جیرئیل این دو سوره را آورد و آن حضرت را به وسیله آن دو سوره تعویذ نمود.

به امام باقر علیه السـلام گفته شد: ابن مسـعود این دو سوره را از قرآن حذف نمود امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: ابن مسعود از پیش خود این کار را انجام می داد و این دو سوره از قرآن است.

جابر می گویـد: ما نماز مغرب را به امام صادق علیه السـلام اقتدا کردیم و آن حضـرت این دو سوره را خواند و فرمود: اینها از قرآن است.

امام باقر علیه السـلام می فرماید: کسـی که نماز وتر خود را با این دو سوره و سوره توحید بخواند به او گفته می شود: خداوند وتر تو را قبول فرمود.

استمداد از خدا برای ترک گناه

خداونـد به حضـرت داود علیه السـلام وحی کرد، نزد دانیـال پیغمـبر برو و به او بگـو: «تو یکبـار گنـاه کردی (یعین ترک اولی کردی) و من تو را آمرزیـدم، بار دوم گناه کردی، باز آمرزیـدم، بار سوم گناه کردی باز آمرزیدم، و اگر برای بار چهارم گناه گنی، دیکر تو را نمی آمرزم».

حضرت داود علیه السلام نزد دانیال رفت و سخن خدا را به او ابلاغ کرد.

دانیال به داود علیه السلام عرض کرد: «ای پیامبر خدا تو مأموریّت خود را ابلاغ نمودی».

هنگـامی که نیمه هـای شب شـد، دانیـال به مناجات و راز و نیاز با خـدا پرداخت و عرض کرد: «پروردگارا: پیامبر تو داود علیه السلام سخن تو را به من ابلاغ نمود که اگر بار چهارم گناه کنم، مرا نمی آمرزی.

«فَوَعِزَّتِکَ إِنْ لَمْ تَعْصِمْنِی لَاَعصِیَنَّکَ ثُمَّ لَاَعصیَنَّکَ ثُمَّ لَاَعصیَنَّکَ.»

«به عزّتت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری (و کمک نکنی) همانا تو را نافرمانی کنم و نافرمانی کنم و نافرمانی کنم».(۱)

آری ترک گنـاه کار دشواری است، بایـد از درگاه حق برای توفیق بر آن، کمک جست، چنانکه در آیه ۳۲ سوره یوسف می خوانیم: یوسف به خدا عرض کرد: «وَ إلّا تَصْرِف عَنّی کَیْدَهُنَّ اَصْبُ إِلَیهِنَّ وَ اَکُن مِنَ الجاهِلِینَ.»

«خدایا! اگر مکر و حیله این زنان آلوده را از من بازنگردانی، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود».

و در آیه ۲۴ سوره یوسف می خوانیم: «وَ لَقَد هَمَّت بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَولا اَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ.» «آن

====

۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۶.

زن (زلیخا) قصد یوسف را کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید قصد وی را می نمود».

آری یوسف در کشمکش غریزه جنسی و عقل، تا لب پرتگاه کشیده شد و تمام عوامل، او را به سوی گناه می کشاند، ولی برهان خدا، یعنی علم و ایمان او، آگاهی او، مقام عصمت ونبوّت او، و استمداد او از درگاه الهی، او را از این پرتگاه نجات داد.

و طبق روایتی: در آن جا بتی بود که معبود (زلیخا) همسر عزیز مصر بود، ناگهان چشم زلیخا به آن بت افتاد و احساس شرمندگی کرد، و لباسی بر روی بت افکند، یوسف با مشاهده این وضع، دگرگون شد و گفت: تو از بت فاقد عقل و شعور، شرم می کنی، چگونه من از پروردگارم که همه چیز را می نگرد حیا نکنم؟».(۱)

====

۱ نورالثّقلین، ج ۲، ص ۴۲۲.

پیام های عبادی

اشاره

ص: ۲۴۳

«وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدوُنَ فِی أَسْمائِهِ»

پیام (۶۹) اسماء الحسنی

«وَلِلّهِ الْاَءَسْمَاءُ الْحُسْنی فَادْعوُهُ بها وَ ذَروُاْ الَّذِینَ یُلْحِدوُنَ فیأَسْمائِهِ ...»(اعراف/ ۱۸۰)

«قُلِ ادْعوُاْ اللَّهَ أَوِادْعوُاْ الرَّحْمانَ أَیّامّا تَدْعوُاْ فَلَهُ الْاَءَسْمَآءُالْحُسْنی ...» (اسراء/ ۱۱۰)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اول می فرماید: به خدا سوگند اسماءالحسنای خداوند ماییم و خداوند هیچ عملی را از بندگان خود نمی پذیرد مگر با معرفت ما.

(۱)امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه «فله الأسماء الحسنی» می فرماید: خداوند را نام هایی است که دیگران به آنها نامیده نمی شوند، او در قران خود را به آن نام هایی توصیف نموده و می فرماید: «فادعوه بها و ذروا الّذین یلحدون ...» یعنی با این نام ها خدای خود را بخوانید و از نام هایی که منحرفین و ملحدین می خوانند پرهیز کنید، آنان از روی نادانی و جهالت خدای خود را به نام هایی نسبت می دهند و کافر می شوند و نمی دانند و گمان می کنند کار نیکی کرده اند، از این رو خداوند می فرماید: «و ما یؤمن أکثرهم باللّه إلاّ و هم مشرکون» یعنی بیش تر این مردم

====

۱ فیالکافی عن الصادق علیه السلام فیتفسیر الآیه قال: نحن و اللّه الأسماء الحسنی الّتی لایقبل اللّه من العباد عملاً إلاّ بمعرفتنا. (تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ۱۰۳)

و عنه علیه السلام فیقوله: «و لَهُ الأسماءالحسنی» قال علیه السلام له الأسماء الحسنی الّتی لایسمّی بها غیره و هو الّتی وصفها فیالکتاب فقال: «فادعوه بها و ذروا الّذین یلحدون فیأسمائه» بغیر علم یشرک و هو لایعلم و یکفر به و هو یظنّ أنّه یحسن، و لذلک قال: «و مایؤمن أکثرهم باللّه إلاّ وهم مشرکون» فهم الّذین یلحدون فیأسمائه بغیر علم فیضعونها غیر مواضعها. (المصدر، ص ۱۰۴)

و فیتفسیر القمی فیقوله تعالی: «وللّه الأسماءالحسنی فادعوه بها» قال: الرَّحمن الرَّحیم. (المصدر)

و فیالمجمع فیقوله تعالی: «اللّه لاإله إلاّ هو له الأسماءالحسنی» (طه، ۸) عن النّبی صلی الله علیه و آله : إنّ للّه تعالی تسعه و تسعین إسما من أحصاها دخل الجنّه و فیالتوحید عن الصادق علیه السلام مثله.

ایمانشان آمیخته به شرک است و این مردم همان کسانی هستند که از روی جهالت [صفات و] نام های خدا را تغییر می دهند و کافر می شوند.

مرحوم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «و للّه الأسماء الحسنی فادعوه بها» می گوید: نام رحمان و رحیم از اسماءالحسنای خداوند است و خداوند امر نموده او را به وسیله آن ها بخوانند.

مؤلف گوید: با توجه به آنچه گذشت ما باید خدای خود را همان گونه که معصومین علیهم السلام می خوانده اند بخوانیم و خدا را با همان صفاتی که خود را به آن صفات منسوب نموده صدا بزنیم تا از توحید و یگانگی خداوند خارج نشویم.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه «لااِلهَ اِلاّ هو له الأسماء الحسنی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: برای خداوند نود و نه اسم می باشد و هر که آنها را احصا و جمع آوری کند اهل بهشت خواهد بود.

این حدیث را مرحوم صدوق نیز در کتاب توحید از امام صادق علیه السلام نقل نموده است، از این رو نویسنده در مقام بیان اسماءاللّه برآمد و آنها را طبق آنچه صاحب کتاب «جنّات الخلود» جمع آوری نموده بود در اینجا برای تبرّک و درک ثواب ذکر نمود.

کتاب «جنّات الخلود» از مرحوم سیّد محمّد رضا فرزند محمّد مؤمن امامی معروف به مدرّس خاتون آبادی اصفهانی است و در سال ۱۱۲۷ هجری قمری تألیف شده است و بعضی گفته اند این کتاب مختصر کتاب «ابواب الهدایه» آن مرحوم است جز آن که در مقدمه جنات الخلود چنین چیزی ذکر نشده است.(ذریعه، ج ۱، ص ۷۹)

۱ اللّه جلّ جلاله: به معنای ذات جامع صفات کمال و مستحق پرستش و ستایش است و هرگاه اللّه گفته شود مانند این است که همه اسماءالحسنی گفته شده باشد این نام در قرآن ۲۲۶۸ مرتبه ذکر شده است و عدد آن به هر زبانی ۶۶ می باشد و خواندن آن در چاشت عصر و ثلث آخر شب ۶۶ مرتبه برای قضای حوایج مؤثّر است.

۲ الواحد: واحد از اسماء اللّه است و آن سه معنا دارد: ۱ یگانه متفرّد بالذّات که وی را اجزا و اعضا نباشد. ۲ یکتایی که مانند ندارد و در وحدانیّت و ملک نیز شریک ندارد ۳ حضرت جواد علیه السلام می فرماید: مراد از وحدانیّت اجتماع هر طایفه ای است در اقرار به توحید او [در خلقت] همان گونه که خداوند می فرماید: «و لئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ اللّه» (زخرف، ۸۷)

۳ الأحد: احد به معنای واحد است در نفی اجزا و اعضا و فرق آن با واحد در سه چیز است:

۱ واحـد متفرّد بالـذّات است واحد متفرّد بالمعنی ۲ واحـد بر ذوی العقول و غیر آن اطلاـق می شود واحـد فقط بر ذوی العقول اطلاق می شود. ۳ واحد در ضرب و عدد استعمال می شود به خلاف احد که در ضرب و عدد استعمال نمی شود.

۴ الصـمد: صمد اگر در غیر خدا استعمال شود به معنای میان پر می باشد و امّا در اسماءالحسنی به سه معنا استعمال می شود: ۱ به معنـای سیّد و بزرگ ۲ به معنـای مقصـود در حوایـج و نوازل و پنـاه در همه امور، مـأخوذ از «صـمدت هـذاالأمر» به معنـای قصدت ۳ ذاتی که با ذات همه اشیاء مغایر و مُنَزّه از جسم و جوهر باشد.

۵ الأـوّل: اوّل دو معنا دارد: ۱ سابق بر همه اشیاء ۲ ابتـدا کننده در خلقت اشـیاء که قبل از وجود هر چیزی بوده و او را ابتدایی که منتهی به مدت شود نبوده است.

۶ الآخِر: آخر ضدّ اول است و خلاصه معنای آن این است که او باقی بعد از فنای اشیا است.

۷ السمیع: سمیع چهار معنا دارد: ۱ شنونده سخنان سرّ و جهر به گونه ای که نطق و سکوت خلق برای او یکسان باشد. ۲ اجابت کننده دعاها چنان که در «سـمع اللّه لمن حمده» می گوییم و این اخصّ از معنای اول است. ۳ دانای به مسموعات از اصوات و حروف و ترکیب کلمات خواه به مرحله ظهور آید یا نیاید. ۴ عالم به هر معلوم اعم از اصوات و کلمات.

۸ البصـیر: بصـیر یعنی بینا و آگاه به آنچه دیـده می توانـد شـد بدون آلت بصـر، و یا آگاه و بیننده آنچه از نظرها مخفی است، مداومت آن برای رفع امراض چشم، و قساوت قلب و مبهوتی مؤثّر می باشد.

۹ القدیر: قدیر به معنای قادر و مشـتق از قدرت و غلبه بر هر مقدوری است و صاحب آن دارای تمکّن تام است به گونه ای که امتناع از فرمان او برای احدی ممکن نباشد، این نام و نام قادر را اگر با وضو بسیار بگویند بر دشمن پیروز شوند.

۱۰ القاهر: قاهر و یا طبق بعضـی از نسـخ قهّار به معنای تفوّق دارنده بر هر چیزی است، و مسـلّط بر جبّاران، و فرمانروای بر همه موجودات به مرگ و نابودی است به گونه ای که احدی قادر بر امتناع از او نیست.

۱۱ العـالی: عالی سه معنا دارد: ۱ سـلطنت بر همه عالم. ۲ منزّه از صـفات مخلوقین. ۳ متعالی از ادراک مخلوقین نسـبت به او و متعالی از آنچه گمراهان و شیاطین به او نسبت می دهند. «تعالی اللّه عمّا یقول الظالمون علّوا کبیرا»

۱۲ الأعلی: به معنای عالی و یا علّی است و تفضیل از جهت شدّت علوّ است چرا که مفضّل

منه برای خداونـد تصوّر ندارد چنان که در آیه «لاتخف إنّک أنت الأعلی» نیز به معنای عالی است و علی و عالی در معنا متّحد هستند.

۱۳ الباقی: باقی ضـدّ فانی و به معنای همیشه پاینـده و برقراری است که از فنا و زوال منزّه است و محـدود به حـدّی نیست یعنی بقای او ازلی است نه چون بقای بهشت و دوزخ که ابـدیست و ازلی نیست و فرق بین ازل و ابـد این این است که ازل پاینده و دائم بالذّات است و ابد پاینده و دائم است اعم از وجود امکانی یا وجود وجوبی.

۱۴ البـدیع: بـدیع به معنای مبـدع ماننـد ألیم به معنای مولم است یعنی از نو پدیـد آورنده همه موجودات بدون اندازه ای که از پیش ملاحظه شـده باشد و یا از مادّه ای به وجود آمده باشد و به این معنا اشاره دارد آیه «قل ما کنت بدعا من الرسل» و اگر از کسی چیزی دیده شود که هرگز از او دیده نشده بوده مردم گویند: این چیز از او بدیع بود.

۱۵ الباری: باری به معنای خالق است زیرا بَرَأَ به معنای خَلَقَ آمده از این رو خلایق را بریّه گویند و باری ء النسم به معنای خالق الخلق است و در حـالت اضـافه به همزه خوانـده می شود ماننـد «توبوا إلی بارئکم» و بـدون اضافه گاهی به همزه و گاهی به یا خوانده می شود.

۱۶ الظـاهر: ظاهر دو معنا دارد: ۱ آشـکار و عیـان چرا که نشـانه ها و علامات و حجّت ها و براهین و شواهـد دلالت صـریح بر ثبوت ربوبیّت و صـحّت وحدانیّت او دارد و در حقیقت هیچ موجودی جز او نیست و او از همه چیز آشـکارتر است. زیرا جز او همه فانی و بالغیر هستند و هر چیزی شاهد و دلیل یگانگی اوست و این معنا از ظهور در مقابل خفا می باشد. ۲ به معنای غالب نیز آمده که از ظهر مأخوذ باشد به معنای پشت و پناه و به این معنا اشاره دارد آیه «فأصبحوا ظاهرین» یعنی غالبین.

۱۷ البـاطن: بـاطن دو معنا دارد: ۱ پنهـان بودن و احتجـاب از ادراک ابصـار و حواس و این بـا آنچه در معنای ظاهر گفته شـده منافـات نـدارد چرا کـه خداونـد بـه دلایـل و نشـانه هـا ظـاهر و هویـداست و به کنه ذات محجـوب و پنهـان است «فهـو البـاطن بلاحجاب و الظاهر بلا اقتراب» ۲ او از باطن امور و ضمایر خلق خود آگاه است «فهو العالم بسرائر القلوب و الباطن علی ما بطن من الغیوب»

۱۸ الأکرم: اکرم به معنای کریم است و افعل تفضیل منظور نیست چنان که در آیه «وهو أهون علیه» و آیه لایصلیها اِلّا الأشقی» مقصود هیّن و شقّی می باشد چرا که او کریم بالذّات است و هیچ کریمی با او مقایسه نمی شود.

۱۹ الحیّ: حیات هر موجودی از خداونـد است جز حیات خدا که حی بالذّات می باشد از این رو خداوند به رسول خود صـلی الله علیه و آله می فرماید: «إنّک میّت و إنّهم میّتون» و درباره خود می فرماید: «وعنت الوجوده للحیّ القیّوم».

۲۰ الحکیم: حکیم به معنای محکم کار و گذارنـده هر چیز به جا و موقع خود می باشـد و معنای احکام شـدّت تـدبیر و حسـن تصویر و تقـدیر است و حکیم کسـی را گوینـد که فعل قبیح از او صادر نشود و کسـی را مجال اعتراض بر وی نباشد و بعضـی گفته اند: حکیم به معنای علیمی است که علم او محیط به همه عالم می باشد و به همین معناست آیه «یؤتی الحکمه من یشاء».

۲۱ العلیم: علیم و عالم و علاّم به یک معناست یعنی او دانای بالذّات و عالم به سرایر و ضمایر خلق خود می باشد و چیزی بر او پنهان نیست و اگر مثقال ذرّه ای در زمین و آسـمان باشد او به آن آگاه است و دانش او حضوری است و به احوال موجودات، قبل خلقت آگاه است.

۲۲ الحکیم: حلیم یعنی بردبـار، صـاحب انـات، کسـی که در عقوبت تعجیـل نکنـد، و جهل جاهل و خشم و عصـیا ن معصـیت کننـده او را متغیّر نسازد، مداومت بر این اسم برای فرونشانن خشم و وقوف بر اسـرار و دوری از جهل و حمیّت، و آرامش دل، و حفظ از بلیّات نافع است و نیز نوشـتن این نام و شسـتن آن و آب آن را جهت نموّ زراعت بر کشت پاشـیدن سودمنـد است و عدد آن هشتاد و هشت می باشد.

۲۳ الحبیب: حبیب یا به معنای محبّ است یعنی خداونـد محبّ و دوسـتدار بنـدگان خود می باشـد و یا به معنای محبوب اسـت یعنی بایـد بنـدگان خدا، خدای خود را دوست بدارند و این دوستی از دو طرف متوقّف بر اطاعت و عبادت خداوند است. قال اللّه سبحانه: «قل إن کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی یحببکم اللّه».

۲۴ الحقّ: حق سه معنا دارد: ۱ سزاوار نیکی، مانند «حقّ علی اللّه أن یدخله الجنّه» ۲ به معنای متحقّق در وجود مانند: «الجنّه حقّ و النار حقّ» ۳ به معنای محق، مراد این است که خداوند عبادت خود را حق دانسته و عبادت غیر خود را باطل دانسته، همانگونه که می فرماید: «ذلک بأنّ اللّه هوالحقّ و أنّ مایدعون من دونه هوالباطل» گفتن این نام برای دریافت مال از ... نافع است و عدد آن یکصد و هشت می باشد.

۲۵ الحسیب: حسیب سه معنا دارد: ۱ احصا کننده و دانشمند، چنان که خدا می فرماید: «و کفی باللّه حسیبا» ۲ محاسب یعنی به حساب رسنده چنان که می فرماید: «کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا» ۳ کفایت کننده چنان که می فرماید: «حسبک اللّه و من اتّبعک من المؤمنین» یعنی

کفاک.

۲۶ الحمید: حمید فعیل به معنای مفعول است، یعنی کسی که به سبب افعال حکیمانه مستحق حمد و ستایش است، این اسم به اعتبار مورد، مرادف شکر است و هر دو عبارتند از ثنای به لسان بر جمیل اختیاری لکن به اعتبار متعلق حمد اعم از شکر است چه شکر در مقابل نعمت و حمد اعم از آن است.

۲۷ الحفّی: حفّی با حاء مهمله به معنای عالم و دانا و محیط به چیزی است، چنان که خداوند می فرماید: «یسألونک کأنّک حفّی عنها» ای محیط علمک بمجیئها، و به معنای لطیف نیز آمده یعنی صاحب لطف و مهربانی.

۲۸ الرّبّ: ربّ نزد جمعی از علما اسم اعظم است زیرا در سی و یک مورد در قرآن دعا مصدّر به لفظ « ربّنا» شده است و دستور دعا نیز با این لفظ داده شده مانند: «أادعوا ربّکم» ئ «فاستجاب لهم ربّهم» و ربّ به دوازده معنا آمده است. ۱ جمع کننده ۲ مدبّر ۳ اصلاح کننده ۴ مالک ۵ همراه و رفیق ۶ سیّد ۷ ثابت ۸ دائم ۹ خالق ۱۰ تحویل کننده ۱۱ الهام کننده ۱۲ تربیت کننده، و خواندن آن به این معنا جهت حفظ اولاد و مطالب و مآرب انسب و مجرّب است و عدد آن دویست و دو می باشد.

۲۹ الذاری ء: ذاری ء به معنای باری ء و خالق است و «ذرأ اللّه الخلق» یعنی برأهم و خلقهم و گاهی بدون همزه استعمال می شود و خاصیّت آن مانند خالق و باری ء است و اگر از غایبی خبری نباشد بعد از نصف شب برخاسته و در گوشه خانه ایستاده و هفتاد مرتبه بگوید: «یا ذاری ء یا معید ردّ علیّ فلانا» پس در همان هفته خبر از غایب برسد و عدد آن نهصد و یازده می باشد.

۳۰ الرازق: رازق یعنی روزی دهنده و متکفّل روزی هر ذی روحی از نیک و بد و قویّ و ضعیف و کوچک و بزرگ و مؤمن و کافر، مراد از رزق هر چیزی است که از آن منتفع توان شد از خوراک و پوشاک و آشامیدنی و همسر و فرزند و مسکن و تنفّس و غیره، زیاد گفتن آن برای وسعت روزی و آماده شدن آن نافع است، و عدد آن سیصد و هشت مرتبه می باشد.

۳۱ الرحمان: رحمان صاحب رحمت عام است، در روزی دادن بر خلایق، از مؤمن و کافر، لفظ آن خاصّ و معنای آن عام است و جز خدا به این نام نامیده نمی شود مگر با اضافه عبد، و رحیم عکس آن است، و هر دو مشتق از رَحُم بضمّ حایند، برای مبالغه در رحمت که مبدأش رقّت قلب است و چون به خدا نسبت داده شود مبدأش مراد نیست بلکه غایتش مراد است که ایجاد رحمت و دفع بلا باشد و عدد آن دویست و نود و هشت می باشد.

ص :۲۴۹

۳۲ الرحیم: اسم عـام و وصف خـاص است و همـانگونه که گـذشت رحیمیّت خـدا مختصّ به مؤمنین است چنـان که در قرآن آمـده: «و کان بالمؤمنین رحیما» و گفتن «یا رحمان» هر روز یکصد مرتبه بعد از هر نماز، فراموشـی و سـختی را از دل برطرف می نماید، و هر که هر روز یکصد مرتبه «یا رحیم» بگوید مشفق و مهربان گردد و منقول است که چون مهمّی پیش آید که تو را عاجز نماید روز جمعه بعد از نماز عصـر تا غروب مشـغول گفتن «یا اللّه یا رحمان یا رحیم» باش و سپس سر به سجده آور و حاجت خود را بخواه.

۳۳ الرقیب: رقیب دو معنا دارد: ۱ دیده بان و مراقب چنان که گفته می شود: «رقیب القوم حارسـهم» خداوند نیز می فرماید: «ما یلفظ من قول إلاّ لـدیه رقیب عتید» ۲ صاحب رقبه و اختیار چرا که رقبه بنـدگان به فرمان او و تحت قـدرت اوست. مداومت بر آن غفلت را از دل زایل می کنـد و آرامش خاطر ایجاد می نمایـد و اگر هفت بار بر مال و عیال خوانده شود محفوظ می ماند و عدد آن سیصد و دوازده می باشد.

۳۴ الرائی: رائی به معنـای بیننـده و ناظر می باشـد لکن نظر خـدا با آلت نباشـد و به معنای علم نیز آمـده چنان که خداونـد می فرمایـد: «ألم ترکیف فعل ربّک بعاد» یعنی: «ألم تعلم» خداونـد نیز به خواصّ و ذرّات عالِم و بصـیر است و عـدد آن دویست و بیست و یک می باشد.

۳۵ السلام: سلام دو معنا دارد: ۱ سالم بودن از هر عیبی که بر خلایق عارض می شود مانند انتقال و زوال و مرض و فوت و فنا، بنابراین سـلام به معنای سالم، و مصدر آن برای مبالغه است مانند «زید عدل» ۲ به معنای مسلم یعنی سلامت دهنده به خلق چرا که سـلامتی از قبل او می باشد و «دارالسلام» یا اضافه به ذات مقدس حق است و یا سلام صفت دار است یعنی خانه خدایی که مسـمای به سـلامت است و این نام برای شـفای هر دردی خوانـده شود مجرّب است و بر هر بیماری یکصـد مرتبه خوانده شود شفا یابد و عدد آن یکصد و سی مرتبه است.

۳۶ المؤمن: مؤمن سه معنا دارد: ۱ تصدیق کننده وعده خود با اهل ایمان و یا تصدیق کننده گمانی که بندگان او به رحمت او دارنـد و به این معناست سـخن برادران یوسف «و ما أنت بمؤمن لنا» ۲ تأمین دهنـده بندگان خود از ظلم و ایمن نمودن آنان از عذاب ۳ محقق گردانـدن وحـدانیّت خود به دلایل و آیات برای خلق و شـناساندن خود به آنان این نام جهت امان یافتن از شرّ جنّ و انس و سایر مکروهات مفید است و عدد آن ۱۳۶ می باشد.

۳۷ المهیمن: مهیمن سه معنا دارد: ۱ شاهد بر احوال خلایق از پنهان و آشکار ۲ خبر گیرنده و محافظت کننده ایشان ۳ امین به آن معانی که در مؤمن گفته شد چرا که اشتقاقش از امین

است و اصل آن مؤمن بوده که همزه آن قلب به ها شده است، و هر کس آن را بعد از غسل یکصد مرتبه بگوید صفای ظاهر و باطن پیدا می کند و عدد آن یکصد و چهل می باشد.

۳۸ العزیز: عزیز به معنای غالب است به گونه ای که مانعی از قدرت و اراده او نباشد و «عزّنی فیالخطاب» یعنی غلبنی و پادشاهان را عزیز گویند از جهت غلبه بر رعیت و به این جهت برادران یوسف به پادشاه مصر گفتند: «یا أیّهاالعزیز» و هر کس هر روز چهل مرتبه آن را بگوید دولت عظیم یابد و عدد آن نود و چهار می باشد.

۳۹ الجبّار: جبّار دو معنا دارد: ۱ تبدیل و جبران کننده فقر فقیران به غنا و توانگری و جبران شکسته بالان و بی پناهان، و دفع ستم از آنان و جبیره نیز از همین معناست. ۲ حاکم و فرمانروای خلق به آن چه تقدیر و اراده کند خواه راضی باشند یا نباشند و به این معناست جمله «لا ـ جبر و لا ـ تفویض و هر کس هر روز ۲۱ بار بخواند از ظلم ایمن گردد. و عدد آن دویست و سی و شش می باشد.

۴۰ المتکبّر: متکبّر دو معنا دارد: ۱ بزرگواری که بزرگی اختصاص تامّ به ذات اقدس او دارد و غیر او را نشاید که خود را شریک و مستحق آن داند، زیرا موصوف به این صفت محتاج به هیچ کس نباشد و هر موجودی محتاج به او باشد و این معنا در غیر ذات پروردگار یافت نشود از اینرو از اسماء خاصّه خداوند است و کسی که خود را به این صفت موصوف نماید مشرک است چه خود را شریک او بداند یا نداند و در حدیث آمده: «لایدخل الجنّه من کان فی قلبه مثقال ذرّه من خردل من الکبر» و گفته اند: این صفت بهترین صفات خداوند و بدترین صفات انسان است مگر در مقابل متکبّران و سلطه گران «التکبر مع المتکبّر عباده» ۲ خود را بزرگ تر دانستن از هر کس که با او منازعه نماید چرا که تصغیر دیگری به هر صورت از کبر است و آن از لوازم خداوندیست، عدد آن ششصد و شصت و دو می باشد و مداومت بر آن سبب رفعت و شوکت خواهد بود.

۴۱ السیّد: سیّد دو معنا دارد: ۱ پادشاه بزرگ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی مرتضی علیه السلام را سیّد عرب خواند پرسیدند: سیّد کیست؟ فرمود: کسی که همانند من اطاعت او بر مردم واجب باشد. ۲ کسی که مالک رقاب مردم گردد و تصرّف در امور آنان را مالک باشد و لازمه آن سه چیز است: ۱ بذل طعام ۲ دوری از آزار به خلق . ۳ یاری و خدمت به مردم چنان که گفته اند: «سیّدالقوم خادمهم» و عدد آن هفتاد و چهار می باشد.

۴۲ السبّوح: سبّوح یعنی پاک و پاکیزه از نقایص و از آن چه لایق خداوندی نباشد و فعّول

برای مبالغه است و هیچ اسمی جز سبّوح و قدّوس به این وزن برای مبالغه نیامده است و هر دو به یک معنا هستند و عدد آن هفتاد و شش می باشد.

۴۳ الشهید: شهید دو معنا دارد: ۱ شاهد و مطّلع بر همه اشیا به گونه ای که هیچ چیزی از او مخفی نباشد. ۲ به معنای علیم چنان که آیه «شهد اللّه أنّه ...» به معنای «علم اللّه» می باشد. جهت پیدا شدن گم شده و غایب بر چهار گوشه کاغذ «الشهید الحقّ» بنویسند و نام گمشده و غایب را در وسط بنویسند و نصف شب زیر آسمان هفتاد بار این دو اسم را بخوانند.

۴۴ الصانع: صانع یعنی سازنده هر مصنوعی که تحت قدرت درآید و یا پیدا کننده همه محترعات: مرحوم ابن فهد حلّی در کتاب عدّه گوید: مصنوعات خداوند دلالت می کند که هیچ راهی برای انکار ذات مقدّس او نیست زیرا آن چه اسم شی ء بر او اطلاق کنند مصنوع اوست و هیچ مصنوعی شباهت به صانع خود ندارد و این معنا دلیل بر آن است که او به خلاف خلق است و هیچ مخلوقی شباهت به او ندارد و او متوحّد بالذّات است، و عدد این نام دویست و یازده می باشد.

۴۵ اللّطیف: لطیف به معنای صاحب رفق و نیکویی مأخوذ از لطف به معنای کرامت است و صاحب صنعت ظریف را نیز صانع لطیف گویند، چنان که به آفریننده مخلوق ریز و کوچک مانند ذرّه ای که در نظر نیاید لطیف گفته می شود، خواندن این نام جهت خلاصی از شدّت مؤثّر است و عدد آن صد و بیست و نه می باشد.

۴۶ العدل: عدل به معنای عادل یعنی برابر کننده و جزا دهنده بر حق و اجتناب کننده از حیف و میل است این لفظ مصدر و به جای اسم فاعل برای مبالغه در عدالت است و چون به خلق نسبت داده شود کسی را گویند که مرضیّ القول و الفعل باشد؛ گفتن این نام در شب جهت اختصاص به الطاف حق و خطور اسرار غیب در دل بسیار مؤثّر است و عدد آن یکصد و چهار می باشد.

۴۷ العفوّ: عفو سه معنا دارد: ۱ فعول به معنای فاعل مشتق از عفو به معنای بخشنده و درگذرنده از گناه گناه کاران و تبدیل آنها به حسنات به چندین برابر ۲ ترک کیفر و جزای بدکاران ۳ محو کننده اثر گناه از تائبین مأخوذ از «عفّت الریح الأثر» خواندن آن برای محو سیّئات و تبدیل آنها به حسنات، تأثیر عظیم دارد عدد آن صد و پنجاه و شش می باشد.

۴۸ الغفور: غفور مأخوذ از «غَفَرَ» به معنای پوشاندن است و اسنادش به خداوند پوشانیدن آثار گناه است به اذیال رحمت رحمانی، مداومت بر آن جهت زوال وسواس مؤثّر است و غفّار

ص :۲۵۲

ابلغ از آن است و عدد آن هزار و دویست و هشتاد و یک می باشد.

۴۹ الغنّی: غنیّ مأخوذ از غنیه به معنای توانگری و بی نیازی است چه آن که خداوند بذاته مستغنی از همه خلق، و ابزارآلات و ادوات می باشد و همه نیازمند به اویند و مغنی ابلغ از غنیّ می باشد و عدد آن یکهزار و شصت می باشد.

۵۰ الغیاث: غیاث به معنای مغیث یعنی فریادرس می باشد و آن مبالغه در اغاثه بیچارگان و مضطرّین است و غوث نیز به همین معناست، خواندن این اسم در همه اوقات برای رفع اضطرار و وحشت تنهایی و قوّت در کارها بسیار سودمند است، و عدد آن هزار و پانصد و یازده می باشد.

۵۱ الفاطر: فاطر دو معنا دارد: ۱ شکافنده از فطور یعنی شکاف و رخنه دادن چه این که خداوند دانه را شکافته و خلق را از عدم به وجود آورده است همان گونه که خود می فرماید: «فاطرالسّماوات والأرض» ۲ او شکافنده صورت نوعی ایشان است و روایت شده که آسمان ها از موضع کهکشان شکاف خواهند یافت، عدد این نام دویست و نود می باشد.

۵۱ الفرد: فرد دو معنا دارد: ۱ منفرد به ربوبیّت و حکومت بر همه خلایق ۲ منفرد در خلقت عالم که وجود هر موجودی از اوست و جز او کسی آفریننده موجودات نیست، عدد آن دویست و هشتاد و چهار می باشد.

۵۲ الفتّاح: فتّاح دو معنا دارد: ۱ قضاوت و داوری نمودن بین مردم و «فتح الحاکم بین الخصمین إذا قضی بینهما» و به این معناست آیه «ربّنا افتح بیننا یعنی أحکم بیننا» ۲ گشایش دادن به کارها و رساندن خزاین رزق به مردم و مرحمت به بندگان و به هر دو معنا صیغه مبالغه می باشد، و هر کس بعد از نماز صبح دست به سینه گذارد و هفتاد مرتبه یا فتّاح بخواند حقتعالی حجاب را از دل او بردارد، و عدد آن، صد و هشتاد می باشد.

۵۳ الفالق: فالق یعنی شکافنده، و خداوند شکافنده دانه ها و حبوبات برای حاصل شدن ثمره و نبات، و ارحام برای تولّد حیوانات، و زمین برای روییدن آن چه از زمین می روید از نباتات و معادن است و نیز شکافنده شب برای پیدا شدن نور یعنی «فالق الإصباح» می باشد او نیز دریا را برای عبور بنی اسرائیل شکافت و فرعونیان را هلاک کرد، خواندن این نام برای نجات گم شده در دریا و صحرا نافع است و عدد آن دویست و یازده می باشد.

۵۴ القریب: قریب دو معنا دارد: ۱ خداوند از جهت علم نزدیک به خلق خود می باشد همانگونه که می فرماید: «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» یعنی علم او به همه چیز احاطه دارد. ۲ خداوند به نیّت ها و وساوس و خطور دل ها آگاه است و مسافتی میان او و دل های مردم نیست

همان گونه که می فرماید: «إنّ اللّه یحول بین المرء و قلبه» آری دوری و نزدیکی خداوند به حسب مسافت نیست چه او به همه خلق خود از رگ گردن نزدیک تر است همان گونه که می فرماید: «نحن أقرب إلیه من حبل الورید» بنابراین نزدیکی او به خلق به حسب علم است و نزدیکی خلق به او به حسب عباد است، اکثر استعمال قریب همراه با مجیب است، و عدد آن سیصد و دوازده می باشد.

۵۵ القدیم: قدیم یعنی ذاتی که به حسب اصل بر همه اشیا قدمت ذاتی دارد به گونه ای که برای او حدی و اوّلی نیست نه چون تقدّم بعضی از اشیا بر بعض دیگر چرا که اطلاق قدیم به آنها مبالغه است نه حقیقت، مداومت بر این نام برای طول عمر بسیار مفید است و عدد آن صد و پنجاه و چهار می باشد.

۵۶ المَلِک: ملک دو معنا دارد: ۱ پادشاه تام الملکوت و مالک آسمان ها و زمین ۲ به معنای مالک و صاحب تصرف، الف آن به جهت تخفیف افتاده است، و عدد آن نود می باشد و منقول است که هر صاحب سلطنتی اگر هر روز شصت و چهار مرتبه آن را بخواند سلطنت او ادامه خواهد یافت.

۵۷ القدّوس: دو معنا دارد: ۱ بسیار پاک و منزّه از عیوب مخلوقین ۲ پاک و منزّه از مشابهت به مخلوق و داشتن انداد و اولاد و همسر و ... آری تقدیس خداوند اعلان پاکی و برائت اوست از آنچه لایق مقام او نیست چنان که ملائکه گفتند: «نحن نسبّح بحمدک و نقدّس لک» و حظیره القدس نیز مکانی است که منزّه از ادناس دنیایی می باشد و یا قدس اسم خداست و مکان اضافه به او شده است و آن در بهشت مخصوص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او می باشد، مداومت بر گفتن آن در پاکی از عیوب مؤثر است و عدد آن صد و هفتاد می باشد.

۵۸ القویّ: قویّ به معنای نیرومند است و اسناد آن به خدا به معنای قادر است چه هر کس قدرت بر چیزی یافت قادر بر آن است و عدد آن صد و شانزده می باشد.

۵۹ القیّوم: قیّوم به معنای دائم القیام به امور خلایق است و قبض و بسط و رتق و فتق امور به دست اوست به گونه ای که اگر یک لحظه عالم را به خود واگذارد همه آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست بر هم می خورد و بعضی گفته اند: قیّوم به معنای قیّم است یعنی مستولی بر همه چیز به تدبیر و اصلاح و حفظ و رعایت، این نام را اگر بسیار بگویند موجب تصفیه قلب خواهد بود و عدد آن صد و پنج می باشد.

۶۰ القابض: قابض چند معنا دارد: ۱ بازگرفتن چه آن که خداوند روزی وسیع را از فقرا

می گیرد و در عوض آن ثواب و پاداش می دهد و یا روحی که به ذوی الأرواح داده پس می گیرد. ۲ قبض نعمت در مقابل بسط نعمت همان گونه که می فرماید: «واللّه یقبض و یبسط» ۳ به معنای ملک و مالک چنان که گفته می شود: فلانی در قبضه قدرت فلانی است یعنی در ملک اوست و به این معناست آیه «والأرض جمیعا قبضته» عدد آن نهصد و سه می باشد.

۶۱ الباسط: یعنی پهن کننده رزق و فضل و احسان بر بندگان و باسط معنای مقابل قابض است مداومت ذکر این نام جهت توسعه روزی و معاش بسیار مؤثّر است و عدد آن هفتاد و دو می باشد.

۶۲ القاضی: قاضی سه معنا دارد: ۱ حاکم و الزام کننده بر زیردستان چنان که خداوند می فرماید: «و قضی ربّک ألاّ تعبدوا إلاّ إیّاه» ۲ اعلام از احوال گذشته چنان که می فرماید: «و قضینا إلی بنی اسرائیل فیالکتاب» ای اعلمناهم بذلک علی لسان نبیّهم ۳ به اتمام رساندن کار چنان که می فرماید: «فقضاهنّ سبع السماوات» و عدد آن پانصد و یازده می باشد.

۶۳ المجید: به معنای ماجد دو معنا دارد: ۱ واسع الکرامات بر همه خلق، از این رو مرد سخیّ را نیز ماجد گویند ۲ به معنای کریم و عزیز چنان که درباره قرآن خداوند می فرماید: «قرآن مجید» و آن مأخوذ از مجد و بزرگواری است و ممکن است مجید به معنای ممجدّ به معنای مکرّم باشد، گفتن آن سبب شفا و عدد آن پنجاه و هفت می باشد.

۶۴ المولی یا ولیّ: به معنای ناصر مؤمنان و متولی ثواب و اکرام آنان، و ممکن است به معنای أولی به تصرّف باشد چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ألست أولی منکم بأنفسکم؟ من کنت مولاه فعلیّ مولاه» و ممکن است به معنای قیّم و دیدبان باشد، چه قیّم طفل را ولیّ او گویند و در این معنا خداوند مصلح کار مؤمنین و قائم به مهمّات ایشان است و عدد مولی هشتاد و شش و عدد ولیّ چهل و شش می باشد.

۶۵ المنّان: یعنی بسیار بخشش کننده و به همین معناست آیه «هذا عطاءنا فامنن أو أمسک بغیر حساب» عدد آن صد و چهل و یک می باشد.

۶۶ المحیط: محیط یعنی فراگیرنده همه اشیاء به رسم احاطه علمی به گونه ای که مثقال ذرّه ای از اشیای عالم از علم او پوشیده نیست و به معنای مستولی و غالب نیز آمده یعنی چیزی از مقدورات از قدرت او خارج نیست و عدد آن شصت و هفت می باشد.

۶۷ المبین: مبین سه معنا دارد: ۱ ظاهر و هویدا بودن با آیات واضحه و ادلّه قاطعه به نحوی که آثار قدرت او بر هیچ کس پنهان نیست. [همان گونه که گفته می شود: «هو الحقّ المبین» ۲ بیان

کننـده و هویـدا سازنـده مـأخوذ از ابـانه یعنی نشـان دهنـده آثـار قـدرت بـه گـونه ای کـه دل بر وحـدانیّت او مطمئن گردد. ۳ جداکننده هر حقی از باطل برای اقامه حجّت، عدد آن صد و دو می باشد.

۶۸ المقیـت: مقیت سه معنـا دارد: ۱ صـاحب قـدرت بر کبیر و صـغیر و قلیـل و جلیل و حقیر و کبیر. ۲ حافظ هر چیزی به قـدر حاجت او. ۳ رساننده قدرت و نیرو به هر چیزی که نیاز به قدرت داشته باشد، عدد آن پانصد و پنجاه می باشد.

۶۹ المصوّر: شـکل دهنـده همه صورت ها بـدون نیاز به نمونه و اندازه چنان که می فرماید: «هوالّذی یصوّرکم فیالأرحام کیف یشاءلاإله إلّاهوالعزیز الحکیم» روایت شـده که چون خداونـد طفل را در رحم مادر صورت نوعی می دهد صورت های پدران او را تا آدم جمع می کنـد و به یکی از آنان او را مصوّر می سازد و هر که در وقت انعقاد نطفه مکرّر «یا مصوّر» بگویـد فرزند او نیکو صورت گردد، و عدد آن سیصد و سی می باشد.

۷۰ الکریم: کریم به معنای صاحب کرم و بخشـش می باشـد و «رجل کریم ای جواد» و بعضـی گفته انـد: کریم به معنای عزیز اسـت «وفلاـنٌ أکرم علیّ مـن فلاـن أی أعزّ» و سـخن خـدا کـه می فرمایـد: «و إنّـه لقرآن کریـم» یعنی عزیز و هر کـه در وقت خوابیـدن این نام را آن قـدر بگوید تا به خواب رود خداوند ملائکه را امر می نماید تا به او دعا کنند و گویند: خدا تو را ایمن گردانید، و مداومت آن برای عزّت و کرامت نیکوست و عدد آن دویست و هفت می باشد.

۷۱ الهـادی: هـادی یعنی هـدایت کننـده و راهنمای به مقصود به وسـیله عقول و الهامات و دلایل و اعلام و آن دو بخش اسـت بخش اول هـدایتی که اوّلاًـ و بالـذات بـدون توقف به چیزی لازمه عـدل و تمامیّت حجّت بر خلق می باشـد. و آن با چهار چیز انجام می گیرد: ۱ داشـتن قوّه عقلاـنی و قوای ظاهری و باطنی دیگر ۲ نصب ادله فـارق بین حق و باطـل ۳ تعلیم ادلّه به وسیله انزال کتب و ارسال رسل ۴ کشف اسـرار برای مهتـدی و تفهیم حقایق بر دل و جان او که آن را ارائه طریق گویند، بخش دوم هـدایتی که مربوط و موقوف به قـابلیت اشـخاص است و افـاضه آن بر خـدا لاـزم نیست بلکه تفضّـلی است از ناحیه او و به هر کس خواهـد می ده و این سه درجه دارد: ۱ هدایت عام نسـبت به همه مردم و راه یافتن آنان به مسـیر حق که جلب نفع و دفع ضرر می باشـد. ۲ هـدایتی کـه مخصـوص مؤمنـا است و آن راه یـافتن آنـان به بهشت می باشـد. ۳ هـدایت أخصّ الخاصّ که مخصـوص به رسول گرامی اسـلام [و جانشـینان آن حضـرت [می باشـد و این نیز سه قسم است: ۱ هـدایت از حق ۲ هدایت به سوی حق ۳ هـدایت به حق و این قسم آخر را ایصال به مطلوب گوینـد و هر کجا اسـناد اضـلال به خدا داده می شود ضد این قسم اخیر است، مداومت

بر این نام سبب قوّت ایمان و معرفت می شود و عدد آن بیست می باشد.

۷۲ الکبیر: کبیر یعنی سیّد و صاحب اختیار مأخوذ از کبریا و بزرگی شأن «و هوالکبیر المتعال» عدد آن دویست و سی و دو می باشد و ذکر این نام به این عدد قبل از دعا موجب اجابت دعا گردد و به غایت مجرّب می باشد.

۷۳ الکافی: یعنی کفایت کننده همه خلق به گونه ای که نیازی به غیر او نباشد چنان که خود فرموده است: «أليس اللّه بكافٍ عبده» و یا «و من يتوكّل على اللّه فهو حسبه» یعنی فهو کافیه، گفتن این نام برای کفایت مهمّات و دفع دشمن بسیار مفید است و عدد آن صد و یازده می باشد.

۷۴ الکاشف: سه معنا دارد: ۱ برطرف کننده پرده حجاب از امور مخفیّه ۲ برطرف کننده بلا از مضطرّین خواه دعا کنند و خواه دعا نکنند. ۳ محو نمودن تاریکی از دل های دوستان و یا محو نمودن غشاوه نفسانی از دیده یقین چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» گفتن فراوان «یا کاشف الضّر» جهت برطرف شدن غم و اندوه و فقر و بیماری و ... نافع خواهد بود، عدد آن هزار و چهارصد و سی و دو می باشد.

۷۵ الوِتر: وِتر به کسر واو اسم است به معنای یگانه و یکتای بی همتا، و هر چیز تحفه ای که شبیه آن یافت نشود و هر عدد طاق را نیز وتر گویند و به نماز وِتر نیز به همین علت وِتر گفته می شود، برخلاف شفع که نقطه مقابل آن است و وَتْر به فتح واو مصدر است، عدد این نام ششصد می باشد.

۷۶ النور: مقصود از نور منوِّر است و برای مبالغه نور گفته شده وگرنه ذات حق را نور نتوان گفت چرا که نور کیفیّتی که باصره آن را درک می کند جز این که مقصود منوّر باشد و عدد آن دویست و پنجاه و شش می باشد.

۷۷ الوهّاب: وهّاب یعنی بسیار بخشنده، گفتن این نام برای رسیدن به نعمت های پی درپی بسیار نافع است و عدد آن چهارده می باشد و روایت شده هر که در سجده این عدد را بگوید و یا در آخر شب صدبار بگوید فقر از او برطرف شود.

۷۸ الناصر: ناصر به معنای یاری کننده کسانی است که مستحق یاری هستند مانند مظلومان و بی کسان و ... و مداومت بر ناصر و نصیر بالأخصّ در تنهایی باعث پیروزی و رسیدن به حاجت می شود و عدد ناصر سیصد و چهل و یک می باشد.

۷۹ الواسع: واسع سه معنا دارد: ۱ توسعه دهنده آمرزش و روزی و دفع فقر ۲ بی نیازی و غنا ۳ اهتمام در مقدار مقدور چنان که گویند: أنفق على قدر وسعك و این معنا مبالغه در بخشش

خدا می باشد و عدد آن صد و سی و هفت است.

۸۰ الودود: ودود از ودّ به معنـای دوسـتی یعنی دوسـتدارنده بنـدگان صالـح است و دوسـتی او به معنـای راضـی بودن و قبولی اعمـال صـالحه آنـان اسـت و بـه معنـای تحبیب آنـان نسـبت بـه بنـدگان دیگر نیز آمـده چنـان کـه در آیه «إنّ الّـذین آمنـوا و عملوالصّالحات سیجعل لهم الرّحمان ودّا» آمـده است و ممکن است فعول به معنای مفعل باشد یعنی دوست داشـته شده چه او محبوب بندگان صالح خود می باشد، و عدد آن بیست می باشد.

۸۱ الوفّی: وفیّ یعنی وفا کننـده به عهـد و پیمان، در مورد وعـده های ثواب وجوبا و در مورد وعـده های کیفر و عـذاب جوازا چرا که خلف او در کیفر و عذاب جایز بلکه مستحسن می باشد و موفّی نیز به همین معناست و عدد آن نود و دو می باشد.

۸۲ الوکیل: وکیل سه معنا دارد: ۱ متولّی و قائم به حفظ بندگان ۲ معتمد و ملجأ زیرا توکّل به معنای التجا و اعتماد آمده است و روایت شـده که معنـای توکّـل این است که با ترس از خـدا از غیر خـدا نترس ۳ کفیل روزی بنـدگان و قائم به مصالـح آنان چنان که گویند: «حسبنااللّه و نعم الوکیل ای نعم الکفیل» و عدد آن شصت و شش می باشد.

۸۳ الوارث: وارث دربـاره خداونـد به معنـای بازگشت همه مخلوق به او می باشـد که مقتضای جمله «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون» است چرا که او مالک حقیقی همه چیزهاست همان گونه که خود می فرمایـد: «و للّه میراث السـموات و الأرض» گفتن این نام برای طول عمر و بقای آثار و فرزندان مؤثّر است و عدد آن هفتصد و هفت می باشد.

۸۴ البَرّ: اسم فاعل از برّ به معنای نیکی است و در اصل بارّ بوده یعنی نیکی کننـده بر بندگان خود بر وجه اعم و اتمّ و به معنای صادق نیز آمده چنان که گویند: «برّت یمین فلان» ای صدقت و اگر قائل به قلب باشـیم معانی ربّ نیز از آن مستفاد می شود، و عدد آن دویست و دو می باشد.

۸۵ البـاعث: یعنی برانگیزنـده خلایق بعـد از مرگ، در قـبر برای سؤال و در قیـامت برای کیفر و پـاداش، گفتن یـا بـاعث برای برانگیختن کارها مفید است و عدد آن پانصد و هفتاد و سه می باشد.

۸۶ التّواب: تـوّاب دربـاره خداونـد، به معنـای بـازگشت کننـده به رحمت خود، بر بنـدگان بعـد از توبه است، و مبـالغه در آن مقتضـی آن است که بنـده هر چه گناه کنـد و توبه خود را تکرار کند خداوند توبه او را بپذیرد و توبه بنده تا آخر عمر پذیرفته باشد، عدد آن چهارصد و نه می باشد.

۸۷ الجلیل: یعین بزرگوار مأخوذ از جلالت و عظمت شأن به گونه ای که هر چیزی در مقابل عظمت او حقیر باشد مداومت آن برای یافتن جاه و منصب اکسیر احمر است و عدد آن هفتاد و

سه می باشد.

۸۸ الجواد: جواد صاحب جود و عطای فراوان و متکاثر بر نیک و بد می باشد خواه خلق مستحق آن باشند یا نباشند وجود لغةً به معنای نرمی نیز آمده و شخص سخیّ و با گذشت را به همین علّت جواد می نامند که دل او برای قضای حوائج و احسان به دیگران نرم می شود «و رجلٌ جواد و قومٌ اجواد أی أسخیاء» و گفتن یا جواد برای برطرف شدن خسّت و دنائت و اتصاف به کرم و بخشش ضرورت دارد و عدد آن چهارده می باشد.

۸۹ الخبیر: خبیر به معنای دانای به کنه اشیا و غوامض آنهاست و آن مأخوذ از خبر به معنای علم می باشد. چنان که اهل علم را اهل خبره می نامند و اگر به باب افتعال رود به معنای امتحان و متضمّن معنای طلب است و عدد آن هشتصد و دوازده می باشد.

۹۰ الخالق: خالق یعنی آفریننده و از نو پدیدآورنده بدون مادّه و مثال و اندازه و نشان است و به معنای تقدیر کننده و اندازه گیرنده نیز می تواند باشد همان گونه که خداوند از قول حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «إنّی أخلق لکم من الطین کهیئه الطیر» چه عیسی علیه السلام خالق حقیقی آن نبود بلکه ترکیب بندی می نمود و گفتن: یا خالق برای راحتی در قبر و استحکام اعتقاد اگر هر هفته صد مرتبه گفته شود نافع خواهد بود و عدد آن هفتصد و سی و یک می باشد.

۹۱ خیر النّاصرین: یعنی بهترین یاری کننده و افعل التفضیل در اینجا به معنای تکرار نصرت است چنان که در خیرالرّاحمین نیز تکرار رحمت است و معنای تفضیل مراد نیست چرا که غیر او از خود قدرت نصرت ندارد و هر کس بر این اسم شریف مداومت کند و فراوان «یا خیرالنّاصرین» بگوید نصرت خداوند در هر جایی به او خواهد رسید و توفیق یاری دین پیدا خواهد کرد. و عدد آن هزار و دویست و چهل و دو می باشد.

۹۲ الدّیان: مبالغه در دین است که در لغت به معنای برابری است چرا که خداوند برابر عمل هر عاملی مزدی قرار داده است و در اصطلاح دیّان هفده معنا دارد ۱ جزا و مزد «کما تدین تدان» ۲ خواندن ۳ توحید ۴ حساب ۵ عدل ۶ ملت ۷ اسلام ۸ و ۹ کفر و ایمان «لکم دینکم ولی دین» ۱۰ عاقبت ۱۱ عید «اتّخذوا دینهم لهوا و لعبا» أی عیدهم ۱۲ شریعت ۱۳ اخذ شرعی ۱۴ اطاعت ۱۵ اعادت ۱۶ فروتنی ۱۷ قهر و غلبه. مداومت و گفتن آن، این معانی را در نفس گوینده پدید می آورد و عدد آن شصت و پنج می باشد.

۹۳ الشکور: شکور به معنای شاکر است و شکر ثنای زبان بر جمیل اختیاری است و چون به خدا نسبت داده شود به معنای جزا دهنده شکر شاکران و قبول کننده اطاعت اندک آنان و

عطای بسیار به آنان است.

۹۴ العظیم: عظیم صاحب عظمت و جلال به حسب شأن و منزلت است نه به حسب جثّه و ترکیب چرا که درباره خداوند تصوّر ندارد و عدد آن هزار و بیست می باشد.

۹۵ الشّافی: شافی به معنای شفابخش بنده از مرض و بلا به وسیله دارو و دعا، و به معنای عطا کننده بهترین پاداش بر کوچک ترین عمل نیز آمده، و مداومت بر آن موجب شفای امراض ظاهری و باطنی می گردد و اگر بر طعامی خوانده شود آزاری نرساند و اگر شخص سالم بخواند هرگز بیمار نشود و عدد آن سیصد و نود و یک می باشد.

۹۶ خیرالحافظین: حافظ به معنای نگهدارنده مؤمنین از جهت ایمان و ثبات عمل می باشد چنان که خود می فرماید «یثبّت اللّه الّذین آمنوا بالقول الثابت فیالحیاه الدّنیا و فیالآخره» و خیر در اینجا برای تأکید در حفظ می باشد و به معنای تفضیل نیست همانگونه که در خیرالنّاصرین گفته شد «و هو خیر حافظا و هو أرحم الرّاحمین»

۹۷ خیرالرّازقین: رازق رساننده روزی است نسبت به مؤمن و کافر و انسان و حیوان، جز آن که مشیّت او بر این است که رزق با اسباب داده شود و مردم برای روزی خود تلاش کنند و لکن خدا را رازق خود بدانند، گر چه او قادر و تواناست که روزی آنان را بدون اسباب بدهد و یا اسباب را از سببیّت ساقط نماید همانگونه که در معجزات پیامبران دیده می شود.

۹۸ الصادق: صادق یعنی راست سخن و راست کردار در پیمان واعمال دیگر و خداوند را صادق می گویند چون او در وعده ها و پاداش و کیفر خود صادق می باشد و صدق در بین صفات نیک از همه صفات دیگر ارزشمندتر بلکه مادر خصیصه های نیک است و عدد آن صد و نود و پنج می باشد.

۹۹ المقیل: مقیل از اقاله است و اقاله به معنای برگرداندن می باشد و مقیل العثرات یعنی خدایی که بنده خود را از لغزش و سقوط حفظ می کند و در دعای سحرماه رمضان می خوانیم: «یا عدّتی عند کربتی، و یا صاحبی فیشدّتی، و یا ولیّی فی نعمتی، و یا غایتی فی رغبتی، أنت الساتر عورتی و المؤمن روعتی و المقیل عثرتی فاغفرلی خطیئتی» (بحار ج ،۹۵ ۹۵)

مؤلّف گوید: تفسیر اسماءالحسنی از کتاب جنّات الخلود با تغییر مختصری در عبارات استفاده شد مگر نام های «خیر الحافظین» و «خیر الرّازقین» و «صادق» و «مقیل» که برای تکمیل عدد نود و نه به آنها اضافه گردیده است.

«لاتَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّه»

پیام (۷۰) اجابت دعا

«... فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره/ ۱۸۶)

«... ادْعُونِی أَسْتَجِب لَکُمْ ...» (غافر/ ۶۰)

«لاتقنطوا من رحمه اللّه إنّ اللّه یغفر الذّنوب جمیعا» (زمر/ ۵۳)

«لاتیأسوا من روح اللّه إنّه لاییأس من روح اللّه إلّاالقوم الکافرون» (یوسف/ ۸۷)

از آیات فوق و آیات دیگر قرآن وعـده صـریح اجابت دعا و آمرزش گناهان و نهی از ناامیدی و یأس از رحمت خداوند ظاهر است.

(۱)امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «قبل از آن که امواج بلاها به شما رو آورد با دعای خود از آنها

====

۱ قال أمیرالمؤمنین علیه السـلام : "إدفعوا أمواج البلاء علیکم بالدعاء قبل ورود البلاء فوالّذی فلق الحبّه و برأ النسمه البلاء أسرع إالی المؤمن من انحدار السیل من أعلی الثلعه إلی أسفلها و من رکز البرازین» (سفینه البحار دعا)

قال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله : «ألاّ أدلّکم علی سـلاح تنجیکم من عدوّکم و تدرّ أرزاقکم؟ قالوا: نعم قال: تدعون [ربّکم] باللیل و النهار فإنّ سلاح المؤمن الدّعا». (المصدر)

و قال صـلی الله علیه و آله : «أفضل عباده أمّتی بعـد قرائه القرآن الدعاء» ثمّ قرأ «ادْعُونِی أَسْـتَجِب لَکُمْ إنّ الّذین یَسْـتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ» [ثمّ قال صلی الله علیه و آله] (ألا تری) أنّ الدعا هوالعباده. (المصدر)

فی الوسائل عن أبی عبـداللّه علیه السـلام قال: من قام من آخر اللیل فـذکراللّه تناثرت عنه خطایاه، فان قام من آخر اللیل فتطهّر و صلّی رکعتین و حمداللّه و أثنی علیه و صلّی علی النبیّ صلی الله علیه و آله لم یسأل اللّه شیئا إلاّ أعطاه، إما أن یعطیه الّذی یسأله بعینه، و إمّا أن یدخّر له ما هو خیر له منه. (وسائل الشیعه، ج ۷، ۷۷)

و فیتحف العقول عنه علیه السـلام قـال: المؤمن من دعـائه علی ثلاث: إمّا أن یـدخّر له و إمّا أن یعجّل له و إمّآ أن یـدفع عنه بلاءً یرید أن یصیبه. (تحف العقول، ص ۲۸۰).

و فی الکـافی عن میسـربن عبـدالعزیز عن أبی عبـداللّه علیه السـلام قـال: قال لی: یا میسـر أدع و لاتقل: إنّ الأمر قـد فرغ منه، إنّ عنداللّه عزّوجلّ منزلهً لاتنال إلاّ بمسأله، و لو أنّ عبدا سدّ فاه و لم یسأل لم یعط شـیئا، فسل تعط، یا میسـر إنّه لیس من باب یفزع

إلاّ ـ يوشـک أن يفتـح لصـاحبه. قـال النّبی صـلی الله علیه و آله ألا أنبِّئکم بـدائکم من دوائکم؟ قالوا: بلی قال: دائکم الـذنوب و دوائکم الإستغفار. (مستدرک الوسائل، ج ١٢، ١٢٣)

ص :٢۶١

جلوگیری کنید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید بلا سریع تر از سیل شدید به سوی مؤمن می آید.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: آیا نمی خواهید من شما را به سلاحی راهنمایی کنم که از دشمن خود نجات یابید و روزی شما نیز فراوان گردد؟ اصحاب گفتند: آری فرمود: باید شب و روز دعا کنید چرا که اسلحه مؤمن دعا می باشد و فرمود: «بهترین عبادت امّت من بعد از قرائت قرآن دعا می باشد، سپس آیه «ادْعُونِی أَسْتَجِب لَکُمْ ...» را قرائت نمود و فرمود: آیا نمی بینید که خداوند دعا را عبادت نامیده. و می فرماید: مرا بخوانید تا شما را اجابت نمایم و کسانی که از عبادت من [یعنی دعا کردن] تکبّر دارند با خواری به دوزخ خواهند رفت؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که در آخر شب بپا خیزد و ذکر خدا را بگوید گناهان او می ریزد و اگر در آخر شب به پا خیزد و وضو بگیرد و دو رکعت نماز بجا آورد و حمد و ثنای خدا بگوید و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرستد، چیزی از خدا طلب نمی کند مگر آن که به او عطا می شود، و رد چنین حالی یا خداوند خواسته او را به او می دهد و یا برای او ذخیره می کند و در قیامت اعطایی به او می کند که از خواسته دنیای او بهتر خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: دعای مؤمن ضایع نمی گردد، بلکه یا برای او ذخیره می شود و یا در دنیا به او داده می شود و یا به جای خواسته او بلایی از او دفع می گردد.

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام میسر فرمود: ای میسر دعا کن و مگو کار از کار گذشته است همانا نزد خداوند برای مؤمن منزلتی است که جز با دعا به آن نمی رسد و اگر بنده ای دهان خود را به بندد و چیزی از خدا سؤال نکند چیزی به او داده نمی شود، پس تو سؤال کن تا خدا به تو عطا نماید سپس فرمود: ای میسر هیچ دری کوبیده نمی شود جز آن که امید می رود آن در به روی کوبنده باز شود.

ص :۲۶۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا من درد شما و دوای آن را به شما بگویم؟ گفتند: آری فرمود: درد شما گناهان شماست و داروی آن استغفار شما می باشد.

شرط استجابت دعا

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی در بنی اسرائیل سه سال دعا کرد که خدا به او پسری عنایت کند، ولی دعایش مستجاب نشد، وقتی دریافت خداوند دعایش را مستجاب نمی کند، گفت: «خدایا آیا من از تو دورم که صدایم را نمی شنوی و یا تو نزدیک هستی ولی جواب مرا نمی دهی؟» پس شخصی در عالم خواب نزدش آمد و به او گفت:

«إِنَّکَ تَدْعُوا اللّه عَزَّوَجَلَّ بِلِسانٍ بذیٍّ وَ قَلْبٍ عاتٍ غَیْرِ نَقِیّ، وَ نِیَّهٍ غَیْرِ صادِقٍ ...»

«تو سه سال است خدای متعال را می خوانی ولی با زبانی هرزه و دلی سرکش و ناپاک و نیّتی نادرست، هرزه گویی را ترک کن و دل و نیّت خود را پاک گردان تا دعایت مستجاب گردد، او چنین کرد و سپس دعا نمود، خداوند دعایش را مستجاب کرد و پسری به او داد.(۱)»

روزی موسی علیه السلام در محلّی عبور می کرد، در مسیر راه مردی را دید که دستهایش را به سوی آسمان دراز کرده و با حالت خاصّی از گریه و زاری دعا می کند و خواسته هایش را از درگاه خدا می طلبد، در این هنگام خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: «ای موسی! اگر این مرد [که در نبوّت و پیامبری تو شک دارد] آن قدر دعا کند که زبانش بریده شده و بیفتد، دعایش را به استجابت نمی رسانم مگر اینکه از طریقی که من به آن امر کرده ام وارد شود» (یعنی رهبری پیامبران و اوصیاء آنها را بپذیرد و با این اعتقاد دعا کند)۰(۲)

دعای امام صادق علیه السلام برای نجات یک شیعه

بشّار مکاری گفت در کوفه خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرّف شدم آن جناب مشغول خوردن خرما بود فرمود بشّار، بیا جلو خرما بخور. عرض کردم در بین راه که می آمدم منظره ای دیدم که مرا سخت ناراحت کرد، اکنون گریه گلویم را گرفته نمی توانم چیزی بخورم بر شما گوارا باد. فرمود به حقی که مرا بر تو است سوگند می دهم پیش بیا و میل کن. پس من نزدیک رفته

====

۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲ بحار، ج ۲۷، ص ۱۸۰.

شروع به خوردن کردم.

پرسید در راه چه مشاهده کردی: عرض کردم یکی از مأمورین را دیدم که با تازیانه بر سَر زنی می زد و او را به سوی زندان و دارالحکومه می کشانید. آن زن با حالتی بس تأثّرانگیز فریاد می کرد المستغاث باللّه و رسوله) وهیچ کس به فریادش نرسید. امام علیه السلام پرسید از چه رو این طور او را می زدند؟ عرض کردم من از مردم شنیدم آن زن در بین راه پایش لغزیده و به زمین خورده و در آن حال گفته (لعن اللّه ظالمیک یا فاطمه) خدا ستمکاران تو را لعنت کند ای فاطمه و پس از شنیدن این موضوع حضرت صادق شروع به گریه کرد، آن قدر اشک ریخت که دستمال و محاسن مبارک و سینه اش تر شد و فرمود بشّار با هم به مسجد سهله برویم دعا کنیم برای نجات یافتن این زن، یکی از اصحاب خود را نیز فرستاد تا به دارالحکومه رود و خبری از او بیاورد. و ما وارد مسجد شدیم، هر یک دو رکعت نماز خواندیم حضرت صادق دست های خود را بلند کرده دعایی خواند و به سجده رفت طولی نکشید سر برداشته فرمود حرکت کن برویم او را آزاد کردند در بین راه برخورد کردیم با مردی که او را برای خبرگیری فرستاده بودند آن جناب جریان را پرسید، او گفت زن را آزاد کردند، از وضع آزاد شدنش سؤال کرد. گفت من در آن جا بودم دربانی او را به داخل برد پرسید چه کرده ای؟ او گفته بود من به زمین خوردم گفتم: «لعن اللّه ظالمیکِ یا فاطمه» پس امیر دویست درهم به او داد و تقاضا کرد او را حلال کند و از جرمش بگذرد ولی آن زن قبول نکرد. آنگاه آزادش کردند.

حضرت فرمود از گرفتن دویست درهم امتناع ورزید؟ عرض کرد آری با این که به خدا سوگند کمال احتیاج را دارد. پس آن حضرت از داخل کیسه ای هفت دینار خارج نمود و فرمود این هفت دینار را برایش ببر و سلام مرا به او برسان. بشّار گفت به در خانه آن زن رفتیم و سلام آن حضرت را به او رسانیدیم پرسید شما را به خدا قسم حضرت صادق علیه السلام مرا سلام رسانیده جواب دادیم آری، پس او از شنیدن این موهبت بیهوش شد و ما ایستادیم تا به هوش آمد و دینارها را به او تسلیم کردیم پس گفت (سلوه ان یستوهب امته من اللّه) از حضرت بخواهید آمرزش کنیز خود را از خداوند بخواهد.

پس ما جریان را به عرض امام علیه السلام رساندیم، و آن جناب بگفته ما گوش فرا داده بود و در حالی که می گریست برایش دعا می کرد.(۱)

====

۱ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۲۵.

هم توکّل هم معالجه

موسـی بن عمران علیه السـلام مریض شـد. بنی اسـرائیل به عیادتش آمدند مرض او را تشـخیص داده گفتند اکر به وسـیله فلان گیاه خود را معالجه کنی بهبودی خواهی یافت. (قال لاتداوی حتی یعافینی اللّه من غیر دواء) گفت دارو استعمال نخواهم کرد تا خداوند بدون دوا مرا شفا عنایت کند.

مدّتی مریض بود به او وحی شد که به عزّت و جلالم سوگند شـفایت نمی دهم مگر این که مداوا کنی خود را به وسـیله همان دارویی که بنی اسـرائیل گفتنـد. پس آنها را خواست و گفت همان دارو را بیاوریـد تا مورد عمل بگـذارم و طولی نکشـید که بهبودی یافت و موسی از اینکه ابتدا چنین گفته بود دردل بیمناک بود. پس خطاب رسید:

(أردت أن تبطـل حکمتی بتوکّلـک علیّ فمن أودع العقـاقیر منافع الأشیاء؟) موسـی خیال داری با توکّل خود حکمت و اسـرار خلقت مرا از بین ببری، مگر به جز من چه کسی در ریشه گیاهها این فواید با ارزش را قرار داده است.(۱)

دعاهای مستجاب

دعاهایی را معصومین علیهم السـلام به شـیعیان خود تعلیم نموده و به آنان نسبت به آنها بشارت استجابت داده اند که برخی از آنها چنین است:

۱ دعـای معروف به «دعـای أمّ داود» و یـا« عمـل أمّ داود» که در اسـتجابت آن شـکّی نیست، و قصّه آن در مفاتیـح و غیره بیان شـده، و در بحار نیز جلد ۹۴ ، ص ۴۲ از صـدوق نقل شده است. و صدوق آن را در کتاب «فضائل الاشـهر الثلاثه» ذکر نموده است.(۲)

۲ در کتاب «المجتبی من دعاءالمجتبی» سید بن طاوس می گوید: شخصی خدمت حضرت مجتبی علیه السلام از همسایه خود که به او آزار می کرد شـکایت نمود، امـام حسن علیه السـلام به او فرمود: پس از نمـاز مغرب دو رکعت نماز بخوان و بگو: «یا شدید المحال، یا عزیز أذللت بعزّتک جمیع خلقک [ماخلقت] إکفنی شـرّ فلان، بما شـئت» و چون این دعا را خواند نیمه شـب صدای شیون بلند شد و

====

۱ جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۷.

۲ فضائل الأشهر، الثلاثه، ص ۳۲.

گفتند: آن همسایه از دنیا رفت.(۱)

۳ در همـان کتـاب آمـده که امـام مجتبی علیه السـلام به شخصـی که از سـلطانی هراس داشت فرمود: چون مقابل سـلطان واقع شدی بگو: «أطفأت غضبک یا فلان بلاإله إلّاالله» [و این دعای مجرّب است(۲)]

۴ در همـان کتـاب از نـوبه عنـبری نقـل شـده که گویـد: «یوسـف بن عمر مرا به خـدمت اجبـار نمـود و من فرار کردم و چـون بازگشتم او مرا به زنـدان انـداخت و به قـدری زنـدان طولانی شد که همه موهای من سـفید گردید پس شخصـی در خواب با لبـاس سـفید نزد من آمـد و گفت: ای نـوبه حبس تـو را طولانـی کردنـد؟ گفتم: آری فرمود سه مرتبه بگو: «أسأل الله العفو و العافیه، و المعافات فیالـدّنیا و الآخره» و این دعای مسـتجابی است که شـکّی در آن نیست و در شدائـد و سـختی ها خوانده می شود و با خواندن آن فرج نزدیک خواهد بود.(۳)

۵ امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: کسـی که لحظاتی قبل از نماز مغرب و قبل از اذان صـبح که خداوند خود را تمجید می کنـد بگویـد: «أنت الله ربّ العـالمین، أنت الله العلیّ العظیم، أنت الله الّـذی لم تزل و لا تزال، أنت الله الغفور الرحیم، أنت الله الرّحمان الرّحیم، أنت الله مالک یوم الـدّین، أنت الله الّـذی لم تزل و لا تزال، أنت الله خالق الخیر و الشّـر، أنت الله الّذی خالق الجنّه و النّار، أنت الله بدی ء کلّ شـی ء و إلیه یعود، أنت الواحد الصّـمد، أنت عالم الغیب و الشّهاده، أنت الله الملک القدّوس السّـلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّـار المتکبّر، أنت الله الخـالق البـاری ء المصوّر، لـک الأسـماء الحسـنی، أنت الکبیر المتعـال» دعای او مسـتجاب خواهـد شـد راوی حـدیث می گویـد، سـپس امام صادق علیه السـلام فرمود: بزرگی، ردای خداوند است و کسی که با خدا در این باره منازعه کند خداوند او را به رو در آتش می افکند.

تـا این که فرمود: هیـچ بنـده مؤمنی خـدای خود را بـا قلب خـاشع چنین نمی خوانـد جز آن که خداونـد دعـای او را مسـتجاب خواهند نمود، و اگر انسانی شقّی باشد من امید آن دارم که سعادتمند گردد.(۴)

====

۱ المجتبی من دعاءالمجتبی، ص ۴۸.

۲ همان کتاب، ص ۴۹.

۳ المصدر، ص ۵۰

۴ کافی، ج ۲ ، ۵۱۵.

نگارنده گوید: اسباب استجابت دعا و دعاهای مستجاب فراوان است، برای تفصیل بیشتر به کتب ادعیه مراجعه شود.

ص: ۲۶۷

«وَاللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرهً مِنْهُ وَ فَضْلاً»

پیام (۷۱) علل تأخیر استجابت دعا

«وَ إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره/ ۱۸۶)

«وَ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّه» (زمر/ ۵۳)

«وَاللّهُ یَعِدُکُم مَغْفِرهً مِنْهُ وَ فَضْلاً...» بقره / ۲۸۶

محمدبن ابی نصر گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: فدای شما شوم یک سال است من حاجتی را از خدا طلب نموده ام و اجابت نشده تا این که در قلب من تردیدی حاصل شده است؟ امام هشتم علیه السلام فرمود: بترس از این که شیطان روح یأس و ناامیدی را در قلب تو وارد نماید. سپس فرمود:

جدّم امام باقر علیه السلام می فرمود: خداوند چون صدای مؤمن و ناله او را دوست می دارد حاجت او را به تأخیر می اندازد تا این که فرمود: به خدا سوگند دعاهایی که خداوند در دنیا برای مؤمنین مستجاب نمی کند و برای آخرتشان ذخیره می شود صلاح و خیر آنان است مگر دنیا چیست؟ همانا جدّم امام باقر علیه السلام می فرمود: مؤمن باید همان گونه که در سختی ها دعا می کند در عافیت و آسایش نیز دعا کند و چون خواسته او داده شد سست نشود پس تو از دعا خسته مشو که دعا نزد خداوند منزلت بزرگی دارد و بر تو باد به صبر و جستجوی حلال و صله رحم، و از مردم بدگویی مکن و اسرار آنان را فاش نگردان همانا ما خانواده ای هستیم که هر که از ما جدا شود با او صله رحم می کنیم و هر که به ما بدی کند به او احسان می کنیم و به خدا سوگند ما عاقبت [و عافیت[نیک را در این می دانیم. [سپس فرمود:]

صاحب نعمت دنیا اگر سؤال کند و اجابت شود باز چیز دیگری را [از دنیا] سؤال می کند و نعمت های خدا نزد او بی ارزش می شود و از دنیا سیر نمی گردد وانگهی نعمت خدا چون نزد بنده ای جمع شود ادای حقوق واجب و فتنه دنیا و آزمایش خدا برای او خطرناک خواهد بود. سپس فرمود:

بگو بدانم اگر من به تو وعده ای دادم آیا تو به من اعتماد داری که به وعده خود عمل کنم؟

ص :۲۶۸

محمـدبن ابی نصـر می گویـد: گفتم: فـدای شـما شوم اگر به گفته شـما اعتماد نکنم به گفته چه کسـی اعتماد کنم همانا شـما حجت خـدا هستیـد؟ امام هشـتم علیه السـلام فرمود: در این صورت بایـد به خـدا امیدوارتر باشـی و سـپس آیات فوق را قرائت نمود. و فرمود: به خـدای خود بیش از دیگران امیـدوار بـاش و جز خوبی به او گمـان مبر همانا او از خطاهای شـما می گـذرد. (کافی، ج ۲، ۴۸۸)

مرحوم شـهید ثانی در کتاب مسکّن الفؤاد علل تأخیر اسـتجابت دعا را این گونه برشـمرده است: او پس از آن که می فرمایـد: خداونـد مـا را امر به دعـا نموده و بر آن تأکیـد کرده و ترک آن را تکبّر و فعل آن را عبادت قرار داده و وعـده صـریح اجابت داده و دعاکنندگان را ستایش نموده است و می فرماید: «یدعوننا رغبا و رهبا» (انبیاء، ۲۱) می گوید:

وظیفه دعاکننـده این است که طبق دسـتور خداوند دعا کند و از آن کوتاهی ننماید و اگر دعای او مسـتجاب نگردید بداند که اجـابت صـلاح او نبوده چنـان که روایت شـده: بنـده ای خـدا را می خوانـد به گونه ای که ملائکه بر او ترحّم می کننـد و می گوینـد: خدایا به بنده ی مؤمن خود رحم کن و دعای او را مسـتجاب فرما پس خداوندمی فرماید: ترحّم من به او این است که دعای او را مستجاب نگردانم.

سپس می گوید: عدم اجابت ممکن است به علت محبوبیّت بنده باشد و خداوند چون صدای او را دوست می دارد دعای او را مسـتجاب نمی کنـد تا به درگاه خـدای خود ناله کنـد همان گونه که اجابت دعا نیز ممکن است از جهت مبغوضـیّت بنـده نزد خدا باشد و چون خداوند صدای او را دوست نمی دارد زود دعای او را مسـتجاب می کند و ملائکه نیز از صدای او اذیّت می شونـد و از خداوند تسـریع اجابت او را می طلبند از این رو مؤمن همواره بین خوف و رجا به سـر می برد و این قوام موفقیّت او در ترک معاصی و عمل به واجبات می باشد. (مسکن الفؤاد، ص ۹۲)

کسانی که دعایشان، مستجاب نمی شود

ولیـدبن صبیح گوید: در راه مکّه به مدینه همراه امام صادق علیه السـلام بودم، شخصـی به حضور آن حضـرت آمد و تقاضای کمک کرد، امام علیه السلام به همراهان فرمود: چیزی به او بدهند.

پس از مدتی شخص دومی آمد و تقاضای کمک کرد، حضرت فرمود: چیزی به او دادند.

سپس فرد سومی آمد و تقاضای کمک کرد به او نیز به دستور امام صادق علیه السلام چیزی دادند.

تا اینکه شـخص چهارمی آمد و تقاضای کمک کرد، امام صادق علیه السلام برای او دعا کرد و فرمود: خدا تو را سیر کند، اما دستور کمک به او را نداد.

آنگاه به ما فرمود: «آگاه باشید، در نزد ما چیزی (از غـذا) هست که به متقاضـی (چهارم) بـدهیم، ولی ترس آن دارم مانند آن سه کس شوم که دعایشان مستجاب نمی گردد:

یکی آن کسـی که خداوند مالی به او بدهد ولی او آن را در مورد شایسته اش، خرج نکند، سپس بگوید خدایا به من (عوض) بده، چنین کس دعایش مستجاب نمی شود.

دوم، مردی که درباره همسر خود دعا کند که خدا او را از (آزار) آن زن راحت کند با اینکه خداوند طلاق را قرار داده و می تواند با طلاق دادن او، خود را راحت کند.

سوم کسـی که در مورد همسایه اش نفرین کند (و از آزار همسایه به خدا شـکایت کند) با اینکه خداوند، برای خلاصی از آن همسایه، راهی قرار داده و آن اینکه خانه اش را بفروشد و به جای دیگر برود.(۱)

به این ترتیب امـام صـادق علیه السـلام این درس را به مـا می آموزد که بایـد اموالی را که داریم دقّت کنیم که در راه صـحیح مصـرف شود نه اینکه مثلاًـ اموال خود را به دست افراد مخالف یا دروغگو و کلاّش بـدهیم، و همچنین در مورد زن و همسایه بد، تا راه چاره هست، چرا نفرین کنیم که چنین نفرینی به استجابت نمی رسد.

استجابت امام صادق علیه السلام در برابر طاغوت

در روایت مشـهور آمـده: منصور دوانیقی (دومین طاغوت عباسـی) به ربیع (وزیر دربارش) فرمان داد و گفت «امام صادق علیه السلام را هم اکنون به اینجا حاضر کن».

ربیع فرمان منصور را اجرا کرد و امام صادق علیه السـلام را احضار نمود، وقتی که منصور آن حضـرت را دید، با خشم و تندی گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، آیا در مورد سلطنت من اشکال تراشی می کنی و می خواهی غائله بپا کنی؟!»

امام علیه السلام فرمود: «نه، چنین کاری نکرده ام و کسی که چنین به تو خبر داده، دروغگو است» ...

منصور گفت: «فلانی به من خبر داده است».

امام فرمود: «او را به این جا بیاور، تا رخ به رخ گردیم و موضوع روشن شود».

منصور دسـتور داد، آن مرد را حاضـر کردند، به او گفت: تو شـنیدی این امور (مخالفت با مرا) از این آقا (اشاره به امام صادق علیه السلام). او گفت: آری. امام صادق علیه السلام به منصور فرمود: اورا به من

====

۱ اصول کافی، ج ۲، باب من لایستجاب دعائه.

واگذار تا من او را سوگند دهم، منصور اجازه داد.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: بگو: بَرِئْتُ من اللّه وَقُوَّتِهِ وَالْتَجَأْتُ إلی حَوْلِي وَ قُوَّتِي، لَقَدْ فَعَلَ كَذَا وَ كَذَا جَعْفَرٌ: «از خدا و قدرت خدا بیزار شدم و به قدرت و نیروی خود متّکی گشتم که جعفر (امام صادق) چنین گفت».

سعایت کننده دروغگو از این گونه سوگند امتناع ورزید و پس از چند لحظه همین سوگند را یاد کرد، و همانند پاهایش به لرزه افتاد، منصور فهمید که او به مجازات سوگند دروغ گرفتار شده، گفت: «این مرد ملعون را از اینجا بکشید و بیرونش اندازید».

ربیع (وزیر دربار منصور) گوید: منصور نسبت به امام صادق علیه السلام بسیار خشمگین بود، هنگامی که دیدم امام صادق علیه السلام وارد بر منصور شد لب هایش حرکت می کرد، وقتی در کنار منصور نشست: می دیدم هر وقت لب های آن حضرت حرکت می کند، از خشم منصور کاسته می شود، به طوری که سرانجام منصور از امام خشنود شد و خود را به محضر امام نزدیک می نمود.

وقتی که امام صادق علیه السلام از نزد منصور، بیرون آمد، پشت سرش رفتم و به حضورش رسیدم و گفتم: «قبل از آمدن شما، این مرد (اشاره به منصور) خشمگین ترین افراد نسبت به شما بود، ولی وقتی که به نزد او رفتی و لب هایت را حرکت دادی، خشم او فرونشست، به من بگو لب هایت را به چه چیز حرکت می دادی؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «لبهایم را به دعای جدّم امام حسین علیه السلام حرکت می دادم». گفتم: «فدایت گردم، آن دعا چیست»؟ فرمود: آن دعا این است:

«یا عُدَّتی عِنْدَ شِدَّتی، وَ یا غَوْثِي عِنْدَ کُرْبَتِي، اَحْرِسْنِي بِعَیْنِکَ الَّتی لاتنامُ، وَاکْنِفْنی بِرُکْنِکَ الَّذی لایُرامُ.»

ربیع می افزاید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم چرا آن دروغگوی خبرچین را به ذات پاک خدای یکتا، سوگند ندادی (بلکه به بیزاری از حول و قوّه خدا دعوت کردی). امام فرمود: «در آن صورت چون خداوند می دید: او به وحدانیتش سوگند می خورد و او را ستایش می نماید، نسبت به او حلم می ورزید و مجازات او را به تأخیر می انداخت، لذا او را آن گونه که شنیدی سوگند دادم و خداوند او را مشمول عذاب افزون قرار داد».

به این ترتیب، به جوّ خفقان زمان امام صادق علیه السلام پی می بریم، و در می یابیم که آن امام بزرگوار چگونه از گزند طاغوت وقت، رهایی می یافت، و در این شرایط، به تأسیس حوزه بزرگ علمی

پرداخت، و چهار هزار دانشمند برجسته تربیت کرد که هر کدام شخصیتی بزرگ بودند، یکی از شاگردان او (حسن بن علی وشّاد) که از استادان حدیث است گوید: «من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث را دیدم که هر کدام از جعفربن محمّد علیه السلام نقل حدیث می کردند.(۱)

====

۱ ارشاد مفید، ص ۳۸۹، رجال کشّی، حسن بن علی وشّاد.

«قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً»

پیام (۷۲) پایان علم و دانش

«و قل ربّ زدنی علماً...» (طه/ ۱۴)

ص: ۲۷۲

خداونـد به پیامبر خود صـلی الله علیه و آله که اعلم و افضل پیامبران است می فرمایـد: خدایا بر علم و دانش من بیفزا از این رو رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماید: روزی که من در آن چیزی بر دانش خود نیفزایم و به خدای خویش نزدیک نشوم بر من مبارک مباد.

امام صادق علیه السـلام می فرمایـد از امیرالمؤمنین علیه السـلام سؤال شـد دانشـمندترین مردم کیست؟ فرمود: کسـی که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ارزش علم نزد خداوند بیش از ارزش عبادت است.

====

۱ فیالمجمع عن النّبی صـلی الله علیه و آله قال: إذا أتی علیّ یوم لاأزداد فیه علما یقرّ بنی إلی اللّه فلا بارک اللّه فیطلوع شـمسه. (تفسیر صافی، ج ۳، ۳۲۲)

و فیالخصال سئل عن أمیرالمؤمنین علیه السلام من أعلم النّاس؟ قال: من جمع علم النّاس إلی علمه. (المصدر)

و عنه عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: فضل العلم أحبّ إلی اللّه من فضل العباده. (المصدر)

و فیالکـافی قـال أبوعبـداللّه علیه السـلام : إنّ لنـا فیکـلّ جمعه سـرورا، إذا کان لیله الجمعه وافی رسول اللّه صـلی الله علیه و آله العرش و وافی الائمّه و وافینا معهم، فلا تردّ أرواحنا بأبداننا إلاّ بعلم مستفاد، ولولا ذلک لأنفدنا.(تفسیر نور الثقلین، ج ۳ ، ۳۹۹)

و قال علیه السلام : لیس یخرج شی ء من عنداللّه عزّوجلّ حتّی یبدأ برسول اللّه صلی الله علیه و آله ثمّ بأمیرالمؤمنین علیه السلام ثمّ بواحدٍ بعد واحدٍ لکیلایکون آخرنا أعلم من أوّلنا.

و قال علیه السـلام إذا کان یوم القیامه جمع اللّه عزّوجلّ النّاس فیصـعید واحد، و وضـعت الموازین، فیوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجّح مدادالعلماء علی دماء الشهداء. (المصدر)

و عن علیّ بن الحسـین علیه السـلام قـال: جـاء رجـل إلی النّبی صـلی الله علیه و آله فقـال له: یـا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله مـاالعلم؟ قـال: الإنصـات له، قـال: ثمّ مـا؟ قال: الإسـتماع له، قال: ثمّ ما؟ قال: الحفظ له، قال: ثمّ ما؟ قال: العمل، قال: ثمّ ما؟ قال: نشره. (تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ۳۹۹)

و قدورد فیالحثّ علی طلب العلم روایات کثیره نذکر شطرا منها للتبرک و العمل بها إن شاءاللّه. (الفقیه، ج ۴ ، ۳۹۹)

قال النّبی صلی الله علیه و آله : أفٍّ لکلّ مسلمٍ لایجعل له فیکلّ جمعهٍ یوما یتّفقه فیه من أمر دینه، و یسأل عن دینه. (بحار، ج ۱، ۱۷۶)

و قال الصّادق علیه السلام : أغد عالما أو متعلّما أو أحبب أهل العلم، ولاتکن رابعا فتهلک ببغضهم.(کافی، ج ۱، ۴۳)

و قال أبوجعفر عليه السـلام : تنازعوا فيطلب العلم، والـذى نفسـى بيده، لحديث واحد فيحلال و حرام تأخذه عن صادق، خير من الـدنيا و مـا حملت من ذهب و فضّه، و ذلـك أنّ اللّه عزّوجـلّ يقول: «مـا أتـاكم الرّسول فخـذوه و مـا نهـاكم عنه فانتهوا. [سوره الحشر، آيه ۷] (وسايل باب ۸ من أبواب صفات القاضى)

و عن جـابر قـال: قال لى أبوجعفر الباقر عليه السـلام : يا جابر واللّه لحـديث تعيه من صادق فيحلال و حرام، خير لك ممّا طلعت عليه الشمس، إلى أن تغرب. (المصدر)

و قال الصادق عليه السـلام فيوصيّته لمفّضل: تفقّهوا فيدين اللّه عزّوجلّ ولاتكونوا أعرابا، فإنّه من لم يتّفقه فيدين اللّه، لم ينظراللّه تعالى إليه يوم القيامه، و لم يزكّ له عملاً. (بحار، ج ۱ ، ۲۱۴)

ص :۲۷۳

امام صادق علیه السلام می فرماید: برای ما [خانواده] در هر جمعه ای سرور و شادی نهفته است و هنگامی که شب جمعه می رسد روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و ارواح ما امامان به عرش می رویم و ارواح ما به بدن های مان باز نمی گردد مگر آن که دانش تازه ای می یابیم و گرنه دانش ما تمام می شد.

و فرمود: از ناحیه خداوند دانشی فرود نمی آید جز آن که اوّل به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده می شود و سپس به امیرالمؤمنین و پس از آن حضرت به یکایک ما داده می شود تا این که دانش آخر ما بیش از اول ما نباشد.

و فرمود: هنگامی که خداوند اولین و آخرین را در قیامت جمع می کند و خون شهدا با مداد علما مقایسه می شود مداد علما بر خون شهدا افزون خواهد بود.

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: علم چیست؟ فرمود: سکوت گفته شد: سپس چیست؟ فرمود استماع و گوش فرا دادن به آن، گفته شد: سپس چیست: فرمود: حفظ نمودن آن، گفته شد: سپس چیست؟ فرمود: عمل کردن به آن، گفته شد: سپس چیست؟ فرمود: نشر آن است.

مؤلّف گوید: روایات فراوانی درباره تحصیل علوم دینی وارد شده که به برخی از آنها اشاره

می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اف بر هر مسلمانی که در هر هفته یک روز را برای تحصیل علم و تفقّه در دین قرار نمی دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: تو باید یا عالم باشی و یا متعلم و یا دوستدار اهل علم وگرنه به سبب دشمنی با آنان هلاک خواهی شد.

امام باقر علیه السلام فرمود: برای تحصیل علم شتاب کنید، سوگند به خدایی که جان من به دست اوست اگر یک حدیث درباره حلال و حرام اسلام از گوینده صادقی یاد بگیرید برای شما از همه دنیا و طلا نقره های آن بهتر خواهد بود چرا که خداوند می فرماید: آن چه پیامبر ما به آن امر می کند را بگیرید و از آن چه شما را از آن نهی می نماید پرهیز نماید.

امام باقر علیه السلام نیز به جابر فرمود: اگر تو یک حدیث درباره حلال و حرام خدا را یاد بگیری از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر خواهد بود.

امام صادق علیه السلام نیز در وصیّت خود به مفضّل فرمود: به حلال وحرام دین خدا آگاه شوید و مانند عرب های صحرانشین نباشید وگرنه خداوند در روز قیامت به شما نظر رحمت نخواهد نمود، و اعمال شما را قبول نخواهد کرد.

ص: ۲۷۵

«فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ»

پیام (۷۳) یاد خدا

«فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُوالِی وَ لاَتَکْفُرُونِ» (بقره/ ۱۵۲)

همان گونه که گذشت خداوند در برخی از آیات قرآن انعام و لطف خویش را مشروط قرار داده است مانند: این که عفو خویش را مشروط به عفو مردم نموده و می فرماید: «فلیعفوا ولیصفحوا ألا تحبّون أن یغفر اللّه لکم» و یا مزید نعمت خویش را مشروط به شکر مردم نموده و می فرماید: «لئن شکرتم لأزیدنّکم» و در اینجا نیز یاد خود را مشروط به یاد بنده خویش نموده است و می فرماید: «فاذکرونی أذکرکم».

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به یاد بنده ای است که او خدای خود را یاد کند سپس می فرماید: بدانید که هیچ بنده مؤمنی خدای خود را یاد نمی کند جز آن که خداوند او را به خیر یاد خواهد نمود پس شما بکوشید و با اطاعت از خداوند همواره او را یاد نمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملک مأمور به اعمال مؤمن نامه عمل مؤمن را اوّل هر روز و اوّل هر شب می آورد و اعمال او را در آن ثبت می کند پس شما در اوّل و آخر نامه خود عمل خیری قرار دهید تا ان شاءاللّه خداوند خطاهای بین آن دو را از شما بگذرد چرا که او می فرماید: «فاذکرونی أذکرکم» یعنی مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد نمایم [و رحمت خود را شامل حال شما نمایم].

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بگوید: «سبحان اللّه» خداوند درختی در بهشت برای او

====

(۱) قال الصادق علیه السلام : واللّه ذاکر لمن ذکره من المؤمنین، واعلموا أنّ اللّه لم یذکره أحد من عباده المؤمنین إلاّذکره بخیرٍ فأعطوا اللّه من أنفسکم الإجتهاد فیطاعته. (نورالثقلین، ج ۱ ، ۱۴۰)

قال النّبی صلی الله علیه و آله : إنّ الملک ینزل الصحیفه من أوّل النهار و أوّل اللیل یکتب فیها عمل ابن آدم، فأملوا فیأوّلها خیرا و فیآخرها، فإنّ اللّه یغفر لکم ما بین ذلک إن شاءاللّه فإنّه یقول: «فاذکرونی أذکرکم». (المصدر)

غرس می نماید و همچنین است اگر بگوید: «الحمدللّه» و «لاإله إلاّاللّه» و «اللّه أکبر» پس مردی از قریش [ابوبکر] گفت: «یا رسول اللّه [بنابراین] درختان ما در بهشت فراوان خواهد بود» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری ولکن بترسید که آتشی از پیش بفرستید و آنها را بسوزانید همانگونه که خداوند می فرماید: «یا أیّهاالّذین آمنوا أطیعوااللّه و أطیعواالرّسول و لاتبطلوا أعمالک» [سوره محمد، ۳۳؛ ثواب الاعمال، ۲۶]

امام صادق علیه السلام فرمود: سخت ترین چیزی که خداوند بر بندگان خود واجب نموده است فراوان به یاد خدا بودن است سپس فرمود: مقصود من از یاد خدا گفتن: «سبحان اللّه والحمدللّه ولاإله إلاّاللّه واللّه أکبر» نیست اگرچه اینها نیز ذکر زبان است و لکن مقصود من یاد خدا نمودن در وقت حلال و حرام است به گونه ای که اگر با واجبی روبرو شدی آن را انجام دهی و اگر با حرامی روبرو شدی آن را ترک نمایی. [کافی، ج ۲ ، ۸۰]

زیرک ترین زیرک ها

روز خوشی بود، اصحاب چون پروانه دور وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند و از فیوضات معنوی آن بزرگوار بهره مند می شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: آیا می خواهید شما را به زیرک ترین زیرک ها و احمق ترین احمق ها خبر بدهم؟ حسّ کنجکاوی، با مطرح شدن این سؤال عمیق و سرنوشت ساز، تحریک شد، و معلوم بود که همه با اشتیاق، آمادگی خود را برای شنیدن پاسخ این سؤال، اعلام نمایند، همه عرض کردند، آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أکیَسُ الکَیِّسینَ مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِما بَعْدَ الْمَوتِ، وَ اَحْمَقُ الْحُمَقاءِ مَنْ اِتَّبَعَ نَفْسهُ هَواءُ وَ تَمَنَّی عَلَی اللّهِ الْامانِیَّ.

«زیرک ترین زیرک ها کسی است که قبل از مرگ:، خود را به حساب بکشد، و کردار نیک، برای پس از مرگ خود انجام دهد، و احمق ترین احمق ها کسی است که از هوس های نفسانی پیروی نماید و در عین حال از درگاه خدا آرزوهایی (مانند رستگاری و بهشت) را به کند.»(۱)

پرنده کور

انس بن مالک می گوید: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به بیابان رفتیم، پرنده ای را در آنجا دیدم که آواز

====

۱ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۰.

مخصوصی از او شنیده می شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟» عرض کردم: «خدا و رسولش آگاهتر است.»

فرمود: او می گوید: «یا ربِّ اَذْهَبْتَ بَصَری وَ خَلَقْتَنی اَعْمی فَارْزُقْنی فَاِنّی جائِعٌ.»

«خداوندا! نور چشمم را از من گرفتی و مرا کور آفریدی، پس روزیِ مرا به من برسان، من گرسنه ام.» ناگهان دیدم پرنده دیگری که ملخ بود، پرواز کنان آمد و در دهان او نشست، و آن پرنده کور، ملخ را بلعید. در این هنگام آواز پرنده بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟!» عرض کردم: خدا و رسولش آگاه تر است، فرمود: می گوید:

اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی لَمْ یَنْس مَنْ ذَکَرَهُ. یعنی «حمد و سپاس خداوندی را که یادآورنده اش را فراموش نمی کند.»

و به نقل دیگر فرمود می گوید: «مَنْ تَوَکَّل عَلیَ اللّهِ کَفاهُ» یعنی «کسی که به خدا توکّل کند، خدا او را کافی است.»(۱)

سیمای شیعیان

شبی مهتابی بود، امام علی علیه السلام از مسجد کوفه بیرون آمد و به عزم صحرا حرکت کرد، گروهی از مسلمین به دنبال آن حضرت حرکت کردند، امام علیه السلام ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: مَنْ أَنْتُمْ: «شما کیستید؟»

آنها عرض کردند: نَحْنُ شیعَتُکَ یا أَمیرالمؤْمِنینَ: «ما از شیعیان تو هستیم ای امیرمؤمنان».

حضرت با دقّت به چهره آنها نگریست و سپس فرمود: چگونه است که سیمای شیعه را در چهره شما نمی نگرم؟ آنها پرسیدند: سیمای شیعه چگونه است؟ فرمود:

صفر الوجوه من السّهر، عمش العیون من البکاء، حدب الظّهور من القیام، خمص البطون من الصّیام، ذبل الشّفاه من الدُّعاء، علیهم غبره الخاشعین

«آنها: ۱ زردچهرگان بر اثر بیداری شب ۲ خراب چشمان بر اثر گریه ۳ خمیده پشت بر اثر قیام ۴ تهی دل بر اثر روزه ۵ خشکیده لب بر اثر دعا هستند، و گرد فروتنان بر آنها نشسته است.(۲)

====

۱ تفسیر روح البیان، ج ۴، ص ۹۱۰.

۲ ارشاد مفید، ص ۱۱۴.

«اذْكُرُواْ اللّهَ ذِكْرا كَثيِرا»

پیام (۷۴) خدا را فراوان یاد کنید

«يا أَيُّهَا الَّذينَ ءامَنوُاْ اذْكُروُاْ اللّهَ ذِكْرا كَثيِراوَ سَبِّحوُهُ بُكْرَةً وَ أَصيِلًا»(احزاب/ ۴۱ و ۴۲)

از این آیه استفاده می شود که ذکر خدا حد معینی ندارد و در همه حالات انسان باید ذاکر خدا باشد و تسبیح گرچه نوعی از ذکر خداوند است ولکن به علت اهمیّت بیشتری که دارد اول روز و آخر روز باید انجام شود.

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: برای هر چیزی اندازه و حدی است جز ذکر خدا که حدی برای

====

(۱) فيالكافى عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: ما من شى ء إلّا و له حدّ ينتهى إليه إلّا الذّكر، فليس له حدّ ينتهى إليه، فرض اللّه عزّوجلّ الفرائض فمن أدّاهنّ فهو حدّهنّ، و شهر رمضان فمن صامه فهو حدّه، والحجّ فمن حجّ فهو حدّه، إلّا الذكر فإنّ اللّه عزّوجلّ لم يرض منه بالقليل و لم يجعل له حدّا ينتهى إليه ثمّ تلا: «يا أيّهاالّذين آمنوا اذكروا اللّه ذكرا كثيرا و سبّحوه بكرةً و أصيلًا» فقال: لم يجعل اللّه له حدّا ينتهى إليه،

قال: و كان أبى عليه السلام كثير الذكر لقد كنت أمشى معه و إنّه ليذكراللّه، و لقد كان يحدّث القوم ما يشغله ذلك عن ذكراللّه، و كنت أرى لسانه لازقا بحنكه يقول: لاإله إلّااللّه، و كان يجمعنا فيأمرنا بالذّكر حتّى تطلع الشّمس، و يأمر بالقرائه من كان يقرأ منّا، و من كان لايقرأ منّا أمره بالذكر، و البيت الّذى يقرأ فيه القرآن و يذكراللّه عزّوجلّ فيه تكثر بركته، و تحضره الملائكه و تهجره الشياطين، و يضى ء لأهل السّماء كما يضى ء الكواكب لأهل الأرض، و البيت الّذى لايقرء فيه القرآن و لا يذكراللّه [فيه [تقلّ بركته و تهجره الملائكه، و تحضره الشياطين.

و قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : ألا أخبركم بخير أعمالكم، أرفعها فيدرجاتكم و أزكاها عند مليككم، و خير لكم من أن تلقوا عدوّكم فتقتلوهم و يقتلوكم؟ فقالوا: بلى، قال: ذكراللّه عزّوجلّ كثيرا، ثمّ قال: جاء رجل إلى النّبى صلى الله عليه و آله فقال: من خير أهل المسجد؟ فقال: أكثرهم للّه ذكرا، و قال رسول اللّه صلى الله عليه و آله : من أعطى لسانا ذاكرا فقد أعطى خيرالدّنيا و الآخره. (كافى، ج ۲ ، ۴۹۹ و تفسير نورالثقلين ، ج ۴ ، ۲۸۵)

آن نیست، و خداونـد برای هر واجبی حـدی معین نموده که به آن محـدود می شود [برای مثال[ماه رمضان حـد روزه است، و انجـام حـج در موسم خود با شـرایطی که دارد حـد آن است [و ...[جز ذکر خـدا که خداونـد برای آن حـدی قرار نـداده و به مقـدار انـدک آن راضـی نمی شود. سپس امـام صادق علیه السـلام آیه فوق را تلاوت نمود. [و فرمود شـیعیان ما با یک دیگر مهربانند و هنگامی که در خلوت قرار می گیرند فراوان ذکر خدا را می گویند. (کافی، ج ۲ ، ۱۸۶)]

[و فرمود: تسبیحات حضـرت فاطمه زهرا علیه السـلام ذکر فراوان خـدا محسوب می شود که خداوند فرموده: «اذکروا اللّه ذکرا کثیرا». (عروه الوثقی، ج ۱ ، ۷۰۳)]

و فرمود: پـدرم فراوان ذکر خـدا می گفت و من همراه او بودم و بـا او غـذا می خوردم و او ذکر خـدا را می گفت و یا با مردم سخن می گفت و از ذکر خدا غافل نبود و من می دیدم که همواره زبان او به «لاإله إلّاالّله» مشغول بود و هنگامی که با ما بود مـا را امر می کرد که تـا طلوع خورشـید ذکر خـدا را بگوییم و یا قرآن بخوانیم و کسـی که نمی توانست قرآن بخوانـد او را به ذکر خـدا امر می نمود. سـپس فرمود: خانه ای که در آن قرائت قرآن و یا ذکر خـدا شود برکت آن زیاد خواهـد شد و ملائکه در آن حاضـر می شوند و شـیاطین از ان دور می گردند و آن خانه برای اهل آسمان می درخشد همان گونه که ستاره ها برای اهل زمین می درخشد، و خانه ای که در آن قرائت قرآن و ذکر خدا انجام نشود برکت آن کم خواهد بود و ملائکه از آن دور می شوند و شیاطین در آن حاضر می گردند.

سپس فرمود: رسول خدا صـلی الله علیه و آله به اصـحاب خود می فرمود: بهترین اعمال شـما که درجات شـما را بالا می برد و پاک ترین آنها نزد خداونـد که بهتر از جهاد در راه خـدا می باشـد این است که فراوان ذکر خـدا را بگوییـد و او را یاد کنیـد، سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به هر کسی زبان ذاکر بدهد خیر دنیا و آخرت را به او داده است.

«سابِقوُاْ إِلی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکَمْ»

پیام (۷۵) سبقت به کار خیر

«سابِقوُاْ إِلی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُـهَا کَعَرْضِ السَّماءِ وَالْاَءرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذینَ ءامَنوُاْ بِاللّهِ وَ رُسُـلِهِ ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَن یَشاءُ وَاللّهُ ذوُالْفَضْلِ الْعَظیِمِ» (حدید/ ۲۱)

«... فَاسْتَبِقوُاْ الْخَیْراتِ أَیْنَ ماتَکوُنوُا یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمیعًا إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ»(بقره/ ۱۴۸)

«وَ سَارِعوُآاْ إِلی مَغْفِرَهٍ مِن رَبِّکُمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَاالسّمواتِ وَ الْاَءرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ» (آل عمران/ ۱۳۳)

(۱)از آیات فوق ظاهر می شود که مهلت انسان در دنیا کوتاه است و مؤمن بایـد برای انجام کارهای خیر و تحصـیل آمرزش و رسـیدن به درجات بهشتی، از اوقات خود کمال اسـتفاده را بکنـد و کوشا باشـد و گرنه مهلت تمام می شود و در اثر غفلت، از سعادت خود باز می ماند از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فرصت ها مانند ابر می گذرد.» [و تو از آن غافل می مانی تا این که یکباره مرگ تو می رسد و چیزی به دست نیاورده ای.]

====

(۱) عن أبی جعفر علیه السـلام فیقول اللّه عزّوجـلّ «فاسـتبقوا الخیرات أینمـا تکونوا یـأت بکم اللّه» قـال: الخیرات الولا-یه و قوله تبـارک و تعـالی: «أینمـا تکونوا یـأت بکم اللّه جمیعا» یعنی أصـحاب القائم الثلاث مأه و البضـعه عشـر رجلًا قال: هم واللّه الأمّه المعدوده قال: یجتمعون واللّه فیساعهٍ واحده قزع کفزع الخریف. (تفسـیر نورالثقلین ج ۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰) عن روضه الکافی و قزع الخریف: "قطع السحاب المتفرقه").

و قال الرضا علیه السلام : ... واللّه أن لوقام قائمنا یجمع اللّه إلیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان. (المصدر عن مجمع البیان) أقول: و قد ذکرنا التفصیل فیکتابنا «دوله المهدی» و «انتظار مهدی» فلیراجع الطالب.(المصدر عن مجمع البیان)

و یـا می فرمایـد: «کسـی که دو روز او مساوی باشـد خسارت نموده و اگر روز دوم او بـدتر از روز اول او باشـد ملعون خواهد بود.» و یا می فرماید: «برای بدن های شما قیمتی جز بهشت نیست پس شما خود را به کمتر از بهشت نفروشید.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و سابقوا إلی مغفره من ربّکم و جنّهٍ عرضها کعرض السّماء» دست های خود را کنار یک دیگر گذارد و فرمود: این گونه پهنای بهشت به اندازه زمین و آسمان می باشد. (تفسیر نورالثقلین)

امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز در تفسـیر این آیه پس از آن که اصـحاب خود را به آن چه صـلاح دین و دنیـای آنـان بود تعلیم نمود فرمود: «هرگز به بهشت موعود نمی رسـید مگر بـا تقوا و عمـل کردن به دسـتورات خداونـد.» و در سـخن دیگری فرمود: «مقصود از سرعت نمودن به مغفرت خداوند سرعت نمودن در انجام واجبات است.» (همان)

و در تفسـیر آیه «أینما تکونوا یأتِ بکم اللّه جمیعا» امام صادق علیه السـلام فرمود: «این آیه درباره حضـرت مهدی علیه السـلام نازل شده، آنان [چون ندای قیام آن حضـرت را می شـنوند] شـبانه از بستر خود جدا می گردند و صـبحگاه در مکّه حاضر می شوند، سپس فرمود: برخی از آنان به وسیله ابر حرکت می کنند و آنان شناخته شده هستند و نام آنان و نام پدر و نسب و نشانه هـای آنـان معلوم است، مفضّـل می گویـد: به امـام صادق علیه السـلام گفتم: فـدای شـما شوم ایمان کـدامیک از آنان قوی تر است؟ فرمود: آن که با ابر حرکت می کند ایمانش از دیگران قوی تر است. (همان)

امـام محمـدباقر علیه السـلام می فرمایـد: مقصود از خیرات که خداونـد امر به سـبقت به آن فرموده، پـذیرفتن ولایت آل محمد علیهم السـلام است، و مقصود از «أینما تکونوا یأت بکم اللّه جمیعا» اصـحاب حضـرت مهدی علیه السـلام هسـتند که سـیصد و سیزده نفرمی باشـند سـپس فرمود: به خـدا سوگند مقصود از امّت معدوده نیز آنان هسـتند که در یک ساعت مانند ابر پراکنده جمع می شوند.

امام هشـتم علیه السـلام نیز می فرماید: به خدا سوگند هنگامی که قائم ما قیام می نماید خداوند شیعیان ما را از همه شهرها نزد او جمع خواهد نمود.

تفصیل این بحث در کتاب دوله المهدی و کتاب انتظار مهدی علیه السلام بیان گردیده مراجعه شود.

علی علیه السلام حامی مستضعفان

زمـان خلافـت امیرمؤمنـان علی علیه السـلام کنیزی از طرف خانم خود به قصّابی آمـد تاگوشت بگیرد، قصّاب عوض گوشـت خوب، (به تعبیر نگارنده) گوشت آشغال به کنیز داد، و به اعتراض کنیز

توجّه نکرد. کنیز در حالی که بر اثر ناراحتی گریه می کرد،از مغازه قصّابی بیرون آمد و به خانه خانم خود رهسپار گردید، در راه چشمش به امیرمؤمنان علی علیه السلام افتاد، به حضور آن حضرت رفته و از قصّاب شکایت کرد.

حضرت علی علیه السلام همراه کنیز نزد قصّاب رفت، و قصّاب را موعظه کرد و از او خواست که با کنیز بر اساس حق و انصاف رفتار کند، و فرمود:

«یَنْبَغی اَنْ یَکونَ الضَّعیفُ عِنْدَکَ بِمَنْزَلِهِ الْقَویِّ فَلا تَظْلِمُ النّاسَ»

«سزاوار است که افراد ضعیف در نزد تو همچون افراد نیرومند باشند (و بین آنها فرق نگذاری) بنابراین به مردم ظلم نکن».

قصّاب که علی علیه السلام را نشناخت و خیال کرد مردی معمولی نزد او آمده، خشمگین شد و با خشونت گفت: برو بیرون، و تو چه کاره ای؟ و حتّی دست بلند کرد که آن حضرت را بزند.

علی علیه السلام در این مورد، دیگر چیزی نگفت و رفت.

شخصی که در کنار قصّابی بگومگوی قصّاب را با علی علیه السلام شنیده بود و علی علیه السلام را می شناخت، نزد قصّاب آمد و گفت: آیا شناختی این آقا را؟ قصّاب گفت: نه، او چه کسی بود؟ آن شخص گفت: «آن آقا امیرمؤمنان علی علیه السلام بود».

قصّاب تا این مطلب را شنید، بسیار ناراحت شد که چرا به مقام شامخ علی علیه السلام جسارت کرده است، ناراحتی او به حدّی زیاد شد که بی اختیار همان دستش را که به سوی علی علیه السلام بلند کرده بود برید به طوری که قسمتی از دستش قطع شد، آن قسمت قطع شده را به دست گرفت و با ناله و زاری به نزد حضرت علی علیه السلام آمد و معذرت خواهی کرد ...

دل مهربان علی علیه السلام به حال قصّاب سوخت، برای او دعا کر و از خدا خواست دست او را خوب کند و دعایش مستجاب شد.(۱)

====

۱ الخرائج، قطب راوندی، ص ۱۲۳.

«أَنْفِقُواْ مِن طَيِّباتِ مَا كَسَبْتُمْ»

پیام (۷۶) انفاق نیکو

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ ءامَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیِّباتِ مَا کَسَبْتُمْ ...» (بقره/ ۲۶۷)

تردیـدی نیست که انفاق در راه خـدا همانند عبادت های دیگر باید با نیّت خالص و از مال پاك و حلال انجام بگیرد و مراتب انفـاق نیز رعـایت شود چرا که اگر از مـال حلـال نباشـد و یا نیّت خالص نباشـد و یا رعایت مراتب انفاق انجام نگیرد انفاق بی ارزش خواهد بود و اگر مال پاك و حلال نباشد عبادات دیگر نیز باطل و یا غیر مقبول خواهد شد. و می توان گفت که اساس همه عبادت ها و کارهای خیر درآمد حلال و مصرف صحیح و دور از اسراف و تبذیر است.

از این رو خداوند می فرماید: صدقات خود را با منّت و آزار به فقیر باطل نکنید و برای چشم مردم مال خود را انفاق ننمایید.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: عبـادت هفتـاد جزء است و بهترین آنهـا به دست آوردن مال حلال می باشـد. و فرمود: هنگامی که مؤمن مشغول خوردن غذای حلال می شود ملکی بالای سـر او می ایسـتد و برای او اسـتغفار می نماید تا از غذای خود فارغ گردد.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: اگر کسی پنج دینار داشته باشد بهترین آنها دیناری

====

(۱) قال اللّه سبحانه: «لاتبطلوا صدقاتکم بالمنّ ولاأذی کالّذی ینفق ماله رئاء النّاس ...» (بقره، ۲۶۴)

و قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : العباده سبعون جزءً و أفضلها جزءً طلب الحلال. (سفینه البحار نَفَقَ)

و قال صلی الله علیه و آله : من أکل الحلال قام علی رأسه ملك یستغفر له حتّی یفرغ من أکله. (المصدر)

و قال صـلی الله علیه و آله [لأصـحابه]: ألا أنبّئکم بخمسه دنانیر بأحسـنها و أفضـلها؟ قالوا: بلی قال: أفضل الخمسه، الدینار الّذی تنفقه علی والـدتک، و أفضـل الأـربعه، الـدینار الّـذی تنفقه علی والـدك، و أفضـل الثلاـثه، الـدینار الّـذی تنفقه علی نفسك و أهلك، و أفضل الـدینارین، الـدینار الّذی تنفقه علی قرابتك، و أخسّـها و أقلّها أجرا الدینار الّذی تنفقه فیسبیل اللّه. (مسـتدرك الوسایل، ج ۷، ۲۴۱)

و قال صـلی الله علیه و آله : إنّ علی کلّ مسـلم فیکلّ یوم صدقه. قیل: من یطیق ذلك؟ قال صلی الله علیه و آله : إماطتك الأذی عن الطریق صـدقه، و إرشادك الضالّ إلی الطریق صـدقه، و عیادتك المریض صـدقه، و أمرك بالمعروف صدقه، و نهیك عن المنکر صدقه، و ردّك السلام صدقه. (المصدر، ص ۲۴۲)

و قال صـلی الله علیه و آله : کلّ معروف صـدقه، أفضل الصـدقه صـدقه عن ظهر غنی، وابدء بمن تعول، والید العلیا خیر من الید

السفلی، و لا یلوم اللّه علی الکفاف. (کافی، ج ۴ ، ۲۶)

است که به مـادر انفـاق شود و از چهار دینار باقیمانـده بهترین آنها دیناری است که به پـدر انفاق شود و از سه دینار باقیمانـده بهترین آنهـا دینـاری است که انسـان خرج خود و خـانواده اش نمایـد و از دو دینـار باقیمانـده بهترین آنهـا دیناری است که به خویشان انفاق شود و کم پاداش ترین آنها دیناری است که در راه خدا داده شود.

و نیز فرمود: بر هر مسـلمانی است که در هر روزی صدقه بدهد. گفته شد: چه کسـی چنین توانی را دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همین که کلوخی را از سر راه مردم کنار بزنی صدقه است، و اگر گمراهی را راهنمایی کنی [و یا آدرسی را برای او روشن کنی] صـدقه است، و اگر مریضـی را عیادت کنی صدقه است، و اگر امر به معروف و نهی از منکر نمایی صدقه است، و اگر جواب سلام کسی را بدهی صدقه است.

و در سـخن دیگری فرمود: هر عمـل خیری صـدقه است و بهترین صـدقه این است که بعـد از تـأمین نیاز خود و نیاز عیال خود صـدقه بدهی و ابتدا زن و بچّه خود را تأمین کنی، سـپس فرمود: دست بالا بهتر از دست پایین است [یعنی سـعی کن احسان از تو شروع شود [سپس فرمود: خداوند کسی را نسبت به ذخیره کردن مقدار نیاز و کفاف ملامت نمی کند.

علی علیه السلام به دنبال کارگری

روزی شـرایط زندگی بر علی علیه السلام به قدری تنگ شد که گرسنگی شدیدی امام علی علیه السلام را فراگرفت، امام علیه السـلام از خانه بیرون آمد و در جستجوی آن بود تا کاری پیدا شود، و کارگری کند و با مزد آن گرسنگی خود را رفع نماید، در مـدینه کار پیـدا نکرد و تصـمیم گرفت به حوالی مدینه (مزرعه ای به فاصـله یک فرسخ و نیمی مدینه) برود بلکه آنجا کار پیدا شود، به آنجا رفت، ناگاه دید زنی خاک علک کرده و جمع نموده است، با خود گفت: لابد این زن منتظر کارگری است تا آب بیاورد و آن خاک را برای ساختمان گِل نماید، نزد آن زن رفت و معلوم شد که او

منتظر کارگر است.

پس از صحبت با او: قرار بر این شد که علی علیه السلام آب از درون چاه بیرون بکشد، و برای هر دلوی، یک خرما اجرت بگیرد، شانزده دلو از چاه (عمیق آنجا) آب بیرون کشید به طوری که دستش تاول زد، آن آب ها را طبق قرار داد بر سر آن خاک ریخت.

زن شانزده خرما به امام علیه السلام داد، و آن حضرت به مدینه بازگشت و جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، و با هم نشستند و آن خرماها را خوردند و گرسنگی آن روزشان برطرف گردید.(۱)

====

۱ کشف الغمّه، مطابق نقل بحار، ج ۴۱، ص ۳۳.

«مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً»

پیام (۷۷) قرض نیکو

«مَن ذَاالَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا کَثیرَهً...» (بقره/ ۲۴۵)

هرچه در راه های خیر مصرف شود قرض به خدا محسوب می شود و اگر با نیّت خالص باشد خداوند پاداش آن را فراوان خواهد داد.

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: بر درِ بهشت نوشته شده: چیزی را که انسان به مردم قرض بدهد

====

(۱) قال الصادق علیه السلام : علی باب الجنّه مکتوب القرض بثمانیه عشر و الصدقه بعشره و ذلک أنّ القرض لایکون إلاّ فیدالمحتاج و الصدقه ربّما وقعت فیید غیر المحتاج. (سفینه البحار قَرَضَ)

و قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : أحبّ الأعمال إلی اللّه ثلثه : إشباع جوعه المسلم و قضاء دینه و تنفیس کربته. (المصدر دَیَن)

و قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : إنّ اللّه عبادا یختصّهم بالنعم لمنافع العباد فیقرّها فیأیدیهم مابذلوها فإذا منعوها نزعها ثمّ حوّلها إلی غیرهم. (نهج البلاغه حکمت ، ۴۲۵)

و قد ورد الحثّ فیالقرض و الصدقه علی الرحم و إنّها أفضل الصدقه و نذکر شطرا منها للتبرّک و العمل اِن شاءاللّه تعالی.

الکافی قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله من وصل قریبا بحجّهٍ أوعمرهٍ کتب اللّه له حجّتین و عمرتین و کذلک من حمل عن حمیم یضاعف اللّه له الآجر ضعفین. (کافی، ج ۴ ۱۰)

و فیه: سئل رسول اللّه صلی الله علیه و آله : أیّ الصدقه أفضل؟ قال: علی ذی الرحم الکاشح. (المصدر)

و قال صلی الله علیه و آله : الصدقه بعشره و القرض بثمانیه عشر، و صله الإخوان بعشرین، و صله الرحم بأربعه و عشرین. (المصدر)

و فیه قال أبوعبداللّه علیه السلام : ما من مؤمن أقرض مؤمنا یلتمس به وجه اللّه إلاّ حسب اللّه له أجره بحساب الصدقه حتّی یرجع إلیه ماله. (المصدر، ص ۳۴)

و فیه قال علیه السلام : قرض المؤمن غنیمه، و تعجیل خیر، إن أیسر أدّاه و إن مات احتسب من الزکاه. (المصدر)

و قال علیه السلام : لعن اللّه قاطعی سبیل المعروف و هو الرّجل یصنع إلیه المعروف فیکفره فیمنع صاحبه من أن یصنع ذلک إلی

غیره. (بحار ، ج ۷۲ ، ۴۳)

ص :۲۸۸

خداونـد هیجـده برابر به او پـاداش می دهـد و اگر صـدقه بدهـد ده برابر به او پاداش می دهـد چرا که قرض به دست محتاج و نیازمند می رسد و صدقه ممکن است به دست غیر محتاج برسد.

در روایات پاداش زیادی برای گذشت از مدیون به سـبب دوستی با امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است، از این رو سزاوار است از مدیون تهی دست به خاطر محبت مولا بگذریم تا به آن پاداش برسیم. (سفینه البحار، دَیَنَ)

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: بهترین اعمال سه چیز است: ۱ اطعام مسلمان گرسنه ۲ قضای دین او ۳ برطرف نمودن غم و اندوه از او.

امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایـد: خداونـد نعمت هـای خود را در اختیـار عـده ای از بنـدگان خود قرار می دهـد و آنان را مخصوص به نعمت های خویش می گردانـد و تا زمانی که آنان نعمت های خدا را به بندگان او بذل کنند نعمت های خود را از آنان نمی گیرد و هنگامی که ببیند بخل می ورزند نعمت های خود را از آنان می گیرد و به دیگران می دهد.

مؤلّف گوید: روایات فراوانی درباره ئ قرض و صله به خویشان وارد شده که به برخی از آنها اشاره می شود.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: کسـی که خویش خود را به حج و یا عمره بفرسـتد خداوند برای او دو حج و دو عمره می نویسـد و همچنین است کسـی که نفقه و یا دین دوست خود را بپردازد خداوند پاداش او را دو چند خواهد نمود. از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله سؤال شـد: بهترین صدقه چیست؟ فرمود: صدقه بر رحم کاشح یعنی خویشـی که در دل با تو دشـمن باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش صدقه ده برابر است و پاداش قرض هیجده برابر و پاداش احسان به برادران بیست برابر و پاداش صله و احسان به خویشان بیست و چهار برابر است.

امام صادق علیه السـلام فرمود: کسـی که برای خـدا به برادر مؤمن خود قرض بدهد تا زمانی که آن قرض برقرار باشد خداوند به قرض دهنده پاداش صدقه خواهد داد.

و فرمـود: قرض دادن به مـؤمن غنیمت است و بایـد در آن تعجیـل نمـود و قرض گیرنـده اگر تـوان پرداخت یـافت ادا می کند وگرنه به حساب زکات قرار می گیرد.

و فرمود: خدا لعنت کند کسی را که راه خیر را می بندد و او کسی است که به او احسان

می شود و در اثر آزار و کفران او، صاحب احسان از احسان به دیگران خودداری می نماید.

ص :۲۹۰

«إِنَّما نُطْعِمُکَمْ لِوَجْهِ اللّهِ»

پیام (۷۸) در کلاس نیکان

«إِنَّ الأَبْرارَ یَشْـرَبُونَ مِن کَأْسٍ کَانَ مِزاجُهَا کَافوُراعَیْنا یَشْـرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ یُفَجِّروُنَهَا تَفْجِیرا یوُفوُنَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافوُنَ یَوْما کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراوَ یُطْعِموُنَ الطَّعَامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِینا وَ یَتِیما وَ أَسِیراإِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لانُرِیدُ مِنْکُمْ جَزآءً وَ لاشُکوُراإِنّا نَخافُ مِن رَّبِّنَا یَوْما عَبوُسا قَمْطَرِیرا فَوَقیهُمُ اللّهُ شَـرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نَضْـرَهً وَ سُروُراوَ جَزاهُم بِمَا صَبَروُاْ جَنَّهً وَ حَرِیرا إِلی قوله: وَ کانَ سَعْیُکُم مَشْکُورا» (انسان/ ۵ تا ۱۲)

صـاحب تفسـیر مجمع البیـان گویـد: شـیعه و سنّی روایت کرده انـد که این آیات درباره علی و فاطمه و حسن و حسـین علیهم السلام و کنیز آنان فضّه نازل شده است و خلاصه قصّه آنان این است که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام مریض شدند و رسول خدا صـلی الله علیه و آله با عدّه ای از اصـحاب خود به عیادت آنان آمدند و گفتند: یا اباالحسن [یا علی [ای کاش برای شفای فرزنـدان خود نذری می کردی؟ پس امیرالمؤمنین علیه السـلام نذری نمود که اگر آنان بهبود یافتند سه روز روزه بگیرد و فاطمه علیهاالسـلام و فضّه نیز همین گونه نذر کردند و چون امام حسن و امام حسـین علیهماالسلام شفا یافتند غذایی در خانه امیرالمؤمنین علیه السـلام نبو پس آن حضرت سه صاع [حدود نه کیلو [جو از یکی از یهودیان مدینه قرض گرفت و در روایتی آنها را گرفت تا حضرت فاطمه علیهاالسلام در مقابل قیمت آنها برای مرد یهودی مقداری از پشم را ریسندگی کند پس فاطمه علیهاالسـلام برای روز اول یک صاع یعنی سه کیلو از آن جو را آرد نمود و نان تهیه کرد و چون امیرالمؤمنین از نماز مغرب به خانه بازگشت و همگی بر سر سـفره نشستند و فاطمه علیهاالسلام آنها را مقابل آنان گذارد ناگهان فقیری صدا زد: من گرسنه هسـتم به من غـذا بدهیـد پس همه آنـان قرصه هـای نان خود را به آن فقیر دادنـد و با آب افطار نمودنـد و چون روز دوم شـد فاطمه علیهاالسلام یک صاع دیگر را برداشت و آرد نمود و نان تهیه کرد و چون هنگام افطار نزد آنان گذارد ناگهان یتیمی به درب خـانه آمـد و گفت: من گرسـنه هسـتم مرا سـیر کنیـد و آنـان بـاز قرصه های نان خود را به آن یتیم دادنـد و با آب افطار نمودند و چون روز سوم

رسـید فـاطمه علیهاالسـلام بقیه جو را آرد نمود و نـان تهیه کرد و چون هنگام افطار نزد آنان گـذارد ناگهان اسـیری از اسـرای مشرکین به درب خانه آمد و گفت: من گرسنه هستم مرا سیر کنید و آنان باز قرصه های نان خود را به آن اسیر دادند و با آب افطار نمودند و چون روز چهارم رسـید امیرالمؤمنین علیه السـلام حسن و حسـین علیهاالسـلام را که از شدت گرسنگی بی تاب شـده بودنـد نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آورد و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله گریان شد و جبرئیل علیه السـلام این سوره را بر آن حضرت نازل نمود.

و روایت شـده که این قصه در شب بیست و پنجم ذی الحجه رخ داده و آیـات فوق در روز بیست و پنجم نـازل شـده است. از این آیات مقام بلنـد خانـدان نبوت علیهم السـلام و گذشت و صبر و خلوص آنان روشن می شود. تفصـیل این آیات در کتاب آیات الفضائل بیان شده است مراجعه شود.

(۱)در تفسـیر آیه شـریفه «و یؤثرون علی أنفسـهم و لو کـان بهم خصـاصه» (حشـر، ۹) مرحـوم فیض در تفسـیر خـود از مرحوم صـدوق در امـالی از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نقل نموده که مردی نزد آن حضـرت آمـد و اظهار گرسـنگی نمود، پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله شخصی را نزد همسران خود فرستاد و آنان گفتند: ما امشب چیزی جز آب نداریم، رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه رو به اصـحاب خـود نمـود و فرمـود: امشب چه کسـی این مرد گرسـنه را میهمـان می کنـد؟ پس علی بن ابیطالب علیه السلام عرض کرد یا رسول اللّه میهمان من باشد و سپس نزد فاطمه علیهاالسلام آمد و فرمود: ای رختر رسول خدا صلی الله علیـه و آله امشب برای این میهمـان چه داری؟ فـاطمه علیهاالسـلام فرمـود: جز یـک وعـده غـذا چیزی نـداریم و لکن میهمان را بر خود مقدم می داریم امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: بچه ها را بخوابان و چراغ را خاموش کن تا میهمان نداند ما چه می کنیم و این غـذا را بخـورد، [و آن شب امیرالمؤمنین و فـاطمه و فرزنـدان آنـان گرسـنه خوابیدنـد] و چون صـبح شـد و امیرالمؤمنین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ما آن مرد را بر خود مقدم نمودیم این آیه نازل گردید: «و یؤثرون علی أنفسهم ...»

====

(۱) فیالآمال عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: إنّه جاء إلیه رجل فشکاإلیه الجوع فبعث رسول اللّه صلی الله علیه و آله إلی بیوت أزواجه فقلن: مـا عنـدنا إلاّـ المـاء، فقـال رسول اللّه صـلی الله علیه و آله : من لهـذا الرجـل اللیله؟ فقال علیّ بن أبیطالب: أنا له یا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله ، و أتی فاطمه علیهاالسلام فقال لها: ما عندک یا إبنه رسول اللّه؟ فقالت: ما عندنا إلاّ قوت العشیّه لکنّانؤثر ضـیفنافقال علیه السـلام : یا إبنه محمّد نومی الصبیه و اطفی ء المصباح فلمّا أصبح علیّ علیه السلام غدا علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فأخبره الخبر فلم یبرح حتّی أنزل اللّه عزّوجلّ: «و یؤثرون علی أنفسهم ....» (تفسیر صافی، ج ۵ ، ۱۵۷)

اوج پاکی ابراهیم خلیل علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی ابراهیم خلیل علیه السلام صبح زود از خواب برخاست و در ریش خود، یک لاخه موی سفید دید، گفت: «سپاس خداوندی را که مرا تا به این سن و سال رساند، و به اندازه یک چشم به هم زدن، گناه نکردم»(۱)

روزی حضرت داوود علیه السلام که یکی از پیامبران بزرگ بود، کتاب آسمانی زبور را با صوت دلنشین خود می خواند، طبق معمول کوه و سنگ و پرندگان و حیوانات به وجد و جوش و خروش افتادند و گویی با او هم آهنگ شده و پاسخ می دهند، او با همین حال بر سر کوهی رفت، ناگهان دید «حزقیل» پیامبر در کنار سنگی بالای کوه به عبادت خدا مشغول است، وقتی که سر و صدای حیوانات و پرندگان و کوه و سنگ و ریگ را شنید، فهمید حضرت داود است که بالای کوه آمده است داوود به حزقیل گفت: آیا اجازه می دهی بالا آیم و نزدت بنشینم، او در پاسخ گفت: نه.

داود متأثّر شد و گریه کرد، خداوند به حزقیل وحی کرد: «داود را نرنجان و از من سلامتی از خطر عجب بخواه. پس حزقیل برخاست و دست داود را گرفت و نزد خود برد. داود گفت: ای حزقیل آیا هیچ گاه تصمیم بر گناهی گرفته ای؟ حزقیل گفت: نه.

داود گفت: آیا میل به دنیا پیدا کرده ای تا از خوشی ها و شادی ها و لذّت های دنیا بهره مند گردی؟ حزقیل گفت: آری ای بسا در دلم چنین میلی پیدا می شود. داود گفت: در این وقت چه می کنی؟

حزقیل گفت: به این درّه(ای که می بینی) می روم و چیزی را در آنجا می بینم، و همان درس عبرت من می شود و میل به خواسته های نفسانی دنیا از من برطرف می گردد.

داود به آن درّه کوه رفت. ناگهان دید تختی آهنی در آنجا هست، و بر آن جمجمه پوسیده سر انسان و استخوان های پوسیده ای قرار دارد، خوب به اطراف می نگریست ناگهان چشمش به صفحه آهنین خورد، دید در آن نوشته ای هست و آن نوشته این بود:

«من آروی بن شلم، هستم، هزار سال سلطنت کردم و هزار شهر ساختم و با هزار دوشیزه آمیزش نمودم، و سرانجام کار من این است که: خاک فرش من شده و سنگ متکّای من گشته، و

====

۱ نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۱۱.

کرمها و مارها همسایه ام هستند. «فمن رآنی فلا یغتر بالدنیا»: «کسی که مرا ببیند، نباید گول دنیا را به خورد»(۱)

روز دیگری داود به یکی از غارهای بیت المقدّس داخل شد، دید حزقیل در آن به عبادت مشغول است، به گونه ای که پوستش به استخوانش چسبیده بر او سلام کرد. حزقیل گفت: صدای شخص سیر متنعّم را می شنوم تو کیستی؟ داود گفت: من داود هستم. حزقیل گفت: همان شخصی که چقدر خدمتکار (از زن و مرد) دارد و دارای باغ و باغان و امّت می باشد.

داود گفت: آری، ولی تو را در حال سختی می نگرم!

حزقیل گفت: «ما أنا فیشدّهٍ و لا أنت فینعمهٍ حتّی ندخل الجنّه»: «من در این حال و تو در آن حال، هیچ در شدّت نیستیم تا وارد بهشت شویم»(۲)

یعنی من که در این جا دور از جامعه به عبادت خدا مشغولم (با توجّه به اینکه در آن زمان چنین عبادتی مستحب بوده) و تو که در متن جامعه هستی و به اجرای فرمان خدا اشتغال داری، هیچ کدام در نعمت و در شدّت نیستیم تا وارد بهشت شویم یعنی نه شدّت های دنیا مصیبت است و نه خوشی های آن خوشی و نعمت است بلکه تلخی ها و شیرینی ها بعد از این عالم می باشد.(۳)

====

۱ امالی صدوق، ص ۶۱.

۲ بحار، ط جدید، ج ۱۴، ص ۲۵، تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۶۷.

۳ باید توجه داشت که در اسلام رهبانیّت (و عبادت در گوشه انزوا) نیست و رهبانیّت اسلام جهاد و مبارزه با فساد و مفسدان است. (مستدرک الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰)

«یَمْحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ»

پیام (۷۹) فرق بین صدقه و ربا

«یَمْحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللّهُ لاَیُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ» (بقره/ ۲۷۶)

«أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوبَهَ عَن عَبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدقاتِ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَالتَّوابُ الرَّحِیمُ»(توبه/ ۱۰۴)

«إِنْ تُبْدوُاْ الصَّدَقاتِ فَنِعِمَّا هِیَ وَ إِن تُخْفوُهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ یُکَفِّرُ عَنکُم مِّن سَیِّئَاتِکُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلوُنَ خَبِیرٌ» (بقره/ ۲۷۱)

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لاَتُبْطِلوُاْ صَدَقَاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَالاْذی کَالَّذِی یُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لاَیُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاْءَخِرِ ...» (بقره/ ۲۶۴)

از آیات فوق استفاده می شود که صدقه از عبادات است و باید با قصد قربت انجام بگیرد و بهترین صدقه صدقه پنهانی است که سبب پاک شدن از گناه می گردد؛ و خداوند صدقه مؤمن را پرورش می دهد تا به اندازه کوه احد می شود همان گونه که ربا سبب نابودی [دین و زندگی] رباخوار است و صدقه اول به دست خدا می رسد و سپس به دست فقیر قرار می گیرد، از این رو حضرت زین العابدین علیه السلام مالی را که می خواست صدقه بدهد اول می بوسید و سپس صدقه می داد.

در آیه اخیر خداوند می فرماید: صدقات خود را به وسیله منّت گذاردن بر فقیر و آزار به او باطل نکنید و مانند کسی نباشید که مال خود را برای چشم مردم و ریاکاری انفاق می کند و ایمان به خدا و قیامت ندارد.

در روایات نیز فراوان امر به صدقه شده و معصومین علیهم السلام آثار عجیبی برای آن بین فرموده اند که به بخشی از آنها اشاره می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صدقه مرگ بد را از انسان دفع می کند.» و روایت شده که آن حضرت روزی درباره مردی از یهود فرمود: ماری او را نیش می زند و هلاک می شود و آن مرد یهودی به واسطه صدقه نجات یافت، حضرت عیسی علیه السلام نیز مرگ عروسی را خبر داد و او نیز به

ص: ۲۹۵

واسطه صدقه از مرگ نجات یافت.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدقه هفتاد بلا را از انسان دفع می کند، و هر عمل خیری صدقه است و کسی که دیگری را به عمل خیری راهنمایی می کند همانند انجام دهنده آن عمل خواهد بود.

و فرمود: هر که دوست دارد نحوست روز او برطرف شود باید روز خود را با صدقه شروع کند.

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرمود: صدقه پنهانی خشم خدا را خاموش می کند همانند این که آب آتش را خاموش می نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با صدقه دادن رزق خود را به دست آورید و اگر تهی دست شدید با صدقه با خدا معامله کنید. و به امام حسن علیه السلام فرمود: هنگامی که فقیری می یابی که او می تواند زاد و توشه تو را به دوش بگیرد و در قیامت تحویل تو بدهد او را غنیمت بدان و هر چه می توانی بار خود را به دوش او بینداز تا روز قیامت به تو تحویل دهد و گرنه ممکن است دیگر او را نیابی سپس فرمود: کسی که از تو درخواست قرض می کند و تو توانایی آن را داری قدر این توفیق را بدان [و قبل از آن که او به دیگری مراجعه کند تو مال خود را به او قرض بده].

مؤلّف گوید: درباره حرمت و آثار ربا به کتاب «محرّمات اسلام» مراجعه شود.

سگ گرسنه

====

۱ قال النّبی صلی الله علیه و آله : «الصدقه تدفع میته السوء» کما دفعت عن الیهودی الذی أخبر النّبی صلی الله علیه و آله بأنّه یعضّه أسود، و دفعت عن العروس الّتی أخبر عیسی علیه السلام بموتها. (سفینه البحار، ج ۷، ۱۵۳، لغه صَدَقَه)

و قال صلی الله علیه و آله الصدقه تدفع سبعین بلیّه، و کلّ معروف صدقه، والدالّ علی الخیر کفاعله. (المصدر)

و قال صلی الله علیه و آله : من سرّه أن یدفع اللّه عنه نحس یومه فلیفتح یومه بالصدقه. (المصدر)

و کان علی بن الحسین علیه السلام یقول: إنّ صدقه السرّ تطفی غضب الربّ کما یطفی الماء النار. (المصدر)

و قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : استنزلوا الرزق بالصدقه، و إذا أملقتم فتاجرواالّله بالصدقه.

و قال علیه السلام للحسن علیه السلام : و إذا وجدت من أهل الفاقه من یحمل لک زادک إلی یوم القیامه فیوافیک به غدا حیث تحتاج إلیه فاغتنمه و حمّله إیّاه و أکثر من تزوّده و أنت قادر علیه فلعلّک تطلبه فلا تجده، و اغتنم من استقرضک فیحال غناک ...(المصدر)

در سال قحط که مردم سخت در فشار و مضیقه بودند یکی از دانشجویان دینی (طلبه) ماده سگی را دید افتاده و بچه هایش به پستان او آویخته اند هر قدر ماده سگ می خواست برخیزد از ضعف نمی توانست، نیرو و حرکت خود را از دست داده بود، دانشجو دلش بر وضع آن حیوان بسیار سوخت و غریزه ترحّم و حسّ معاونت در او تحریک شد، چون چیزی نداشت که به او بدهد ناچار کتاب خود را فروخت و نان تهیّه کرد و پیش او انداخت.

سگ رو به طرف آسمان نموده و دو قطره اشک تشکر از دیده فرو ریخت. گویا برای او دعا کرد، شب در خواب به او گفتند: دیگر زحمت تحصیل و رنج مطالعه را به خود راه مده «إنّا أعطيناك من لدنّا علما» ما به تو از جانب خود دانش افاضه کردیم.(۱)

تواضع علی علیه السلام در پیشگاه خدا

امام علی علیه السلام بسیار صدقه می داد، و به مستمندان کمک می کرد، شخصی به آن حضرت عرض کرد «کم تصدّق ألا تمسک»؟ «چقدر زیاد صدقه می دهی، آیا چیزی برای خود نگه نمی داری؟»

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: آری به خدا سوگند، اگر بدانم که خداوند انجام یک واجب (و انجام یک وظیفه) را قبول می کند، از زیاده روی در انفاق خودداری می کردم، ولی نمی دانم که آیا این کارهای من مورد قبول خداوند هست یا نه؟ [چون نمی دانم، آنقدر می دهم تا بلکه یکی از آنها قبول گردد.(۲)]

به این ترتیب امام علی علیه السلام با کمال تواضع، به قبولی اعمال توجّه داشت، یعنی کیفیّت را مورد توجّه قرار می داد نه زیادی و کمیّت را، و از این رهگذر می آموزیم که باید کارهایمان را با اخلاص و شرایط قبولی، انجام دهیم تا در پیشگاه خدا قبول گردد.

====

۱ مجمع النورین، ص ۲۷.

۲ الغارات، ج ۱، ص ۹۱.

«خُذوُا زِينَتَكَمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»

پیام (۸۰) آداب ملاقات و محضر الهی

«یابَنِی ءادَمَ خُذوُاْ زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف/ ۳۱)

(۱)امام صادق علیه السلام فرمود: برای عید فطر و قربان و جمعه خود را زینت کنید و لباس سفید بپوشید.

روایت شده که برای هر نمازی موهای خود را شانه کنید تا رزق شما فراوان شود و موهایتان نیکو و قدرت باه شما قوی و بلغم شما قطع شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: لباس های زیبای خود را برای نماز و اعیاد و جمعه ها بپوشید.

====

۱ فیالکافی و تفسیر القمی عن الصادق علیه السلام قال: یعنی فیالعیدین و الجمعه یغتسل و یلبس ثیابا بیضا.

و فیالمجمع عن الباقر علیه السلام : خذوا ثیابکم الّتی تتزیّنون بها للصّلاه فیالجمعات و الأعیاد.

و فیالجوامع و العیّاشی: کان الحسن بن علیّ علیه السلام إذا قام إلی الصّلاه لبس أجود ثیابه فقیل له فیذلک فقال: إنّ اللّه جمیل یحبّ الجمال فأتجمّل لربّی وقرأ الآیه.

و فیالخصال عن الصادق علیه السلام فیهذه الآیه: تمشّطوا فإنّ التمشّط یجلب الرّزق، و یحسّن الشعر، و ینجز الحاجه فیماءالصلب، و یقطع البلغم.

و فیالتهذیب عنه علیه السلام فی هذه الآیه قال: الغسل عند لقاء کلّ إمام.

والعیّاشی عنه علیه السلام : یعنی الأئمّه علیهم السلام . (تفسیر صافی، ج ۲، ۱۹۰)

عن الحسن بن الجهم قال: رأیت أبا الحسن علیه السلام اختصب فقلت: جعلت فداک اختصبت؟ فقال: نعم إنّ التهیئه ممّا یزید فیعفّه النساء و لقد ترک النساء العفّه بترک أزواجهنّ التهیئه، ثمّ قال: أیسرّک أن تراها علی ما تراک علیه إذا کنت علی غیر تهیئه؟ قلت: لاقال: فهو ذاک ثم قال: من أخلاق الأنبیاء: التّنظیف و الطّیب و حلق الشعر و کثره الطروقه. ثمّ قال: کان لسلیمان بن داود علیه السلام ألف إمرأه فیقصر واحد ثلاث مأه مهیره و سبعمأه سریّه و کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله له بضع أربعین رجلاً و کان عنده تسع نسوه و کان یطوف علیهنّ فیکلّ یوم و لیله. (کافی، ج ۵، ۵۶۷)

امام حسن علیه السلام : همیشه بهترین لباس خود را برای نماز می پوشید و می فرمود: خدا جمیل است و جمال را دوست می دارد و من لباس زیبای خود را برای حضور در پیشگاه او می پوشم و سپس آیه فوق را تلاوت می نمود.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: برای زیارت هر امامی از ائمه علیهم السلام غسل کنید.

بطور کلی مسأله زینت و نظافت فراوان سفارش شده به گونه ای که آرایش و نظافت را مقتضای دیانت و ایمان دانسته اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «النظافه من الإیمان» و در روایتی آمده که زن و شوهر باید خود را برای یک دیگر آرایش کنند تا این که از حلال تأمین شوند و به طرف گناه و حرام روی نیاورند.

حسن بن جهم گوید: حضرت کاظم علیه السلام را دیدم که خضاب نموده بود به او عرض کردم فدای شما شوم خضاب کرده اید؟ فرمود: آری آمادگی و زینت مرد عفّت زن را زیاد می کند و علّت این که برخی از زنها از عفّت و پاکدامنی خارج شدند این بود که همسرانشان برای آنان زینت نمی کردند. سپس فرمود: آیا تو دوست می داری که همسرت همانند تو آلوده و کثیف باشد؟ گفتم: خیر فرمود: او نیز چنین است تا این که فرمود: نظافت و عطر و آرایش و تراشیدن موهای اضافه بدن و زناشویی فراوان از اخلاق پیامبران علیهم السلام است تا این که فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام هزار همسر داشت، سیصد همسر رسمی و هفتصد کنیز آنها در یک قصر زندگی می کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز قدرت چهل مرد را داشت و دارای نه زن بود و در هر شبانه روز به آنان سر می زد.

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلوهِ»

پیام (۸۱) اقامه نماز

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلوهِ وَ مِن ذُرِيَّتِي رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ» (ابراهيم/ ۴۰)

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْها لاَنَسْأَلُكَ رِزْقا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعاقِبَهُ لِلتَّقْوى» (طه/۱۳۲)

«... رَبَّنا لِيُقِيمُواْ الصَّلوهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ ...» (ابراهيم/ ۳۷)

«وَ أَوْصانى بِالصَّلوهِ وَ الزَّكوهِ مادُمْتُ حَيّا»

حضرت ابراهیم علیه السلام برای خود و فرزندانش تا قیامت توفیق خواسته است که «مقیم الصّلوه» یعنی برپاکننده نماز باشند خداوند نیز به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می فرماید: خانواده خویش را به نماز امر کن و بر آن خویشتن دار باش همانا روزی تو را ما می دهیم و عاقبت نیک برای اهل تقوا می باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که زن و فرزند خود را کنار کعبه قرار داد به خدای خود گفت: هدف من این است که آنها نماز را برپا بدارند...

حضرت عیسی نیز هنگامی که از مادر متولّد گردید، گفت: خداوند مرا به نماز و زکات و احسان به مادرم سفارش نموده است.

امام حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا هنگام ظهر چون ابوثمامه صیداوی به آن حضرت گفت: دوست می دارم که یک نماز دیگر با شما بخوانم در حق او دعا کرد و فرمود: «جعلك اللّه من المصلّین» یعنی خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد.

در سخنان معصومین علیهم السلام فراوان سفارش به نماز شده تا جایی که آن را ستون دین و معراج مؤمن و وسیله تقرّب اهل تقوا به خداوند، و آخرین سفارش پیامبران، و اوّلین چیزی که در قیامت سؤال می شود، و وسیله قبولی عبادت های دیگر، و سبب شفاعت در قیامت معرّفی نموده اند، از سویی در قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام ترک نماز و بی اعتنایی به آن خطرناك توصیف شده است. خداوند در سوره ماعون می فرماید: «فویل للمصلّین الّذین هم عن

صلاتهم ساهون»(۱) یعنی وای بر کسانی که نسبت به نماز بی اعتنا هستند [و بسا از نماز غافل می شوند و یا آن را ضایع می نمایند].

از امام صادق علیه السلام نسبت به آیه «الّذین هم عن صلاتهم ساهون» سؤال شد: آیا مقصود شک و وسوسه شیطان است؟ امام علیه السلام فرمود: سهو و وسوسه شیطان برای هر کسی هست و مقصود از این آیه غافل بودن از نماز و نخواندن آن در اول وقت می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هیچ عملی نزد خداوند محبوب تر از نماز نیست و چون وقت نماز رسید شما هیچ چیزی از امور دنیا را بر آن مقدّم ندارید چرا که خداوند عدّه ای را که از نماز غافل بوده اند سرزنش نموده و می فرماید: «الّذینهم عن صلاتهم ساهون» یعنی وای بر کسانی که غافل هستند و به اوقات نماز خود بی اعتنایی می کنند.

(۲)هنگامی که آیه «وأمر أهلك بالصّلاه واصطبر علیها» نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت نه ماه در وقت هر نمازی به در خانه علی و فاطمه علیهاالسلام می آمد و می فرمود: «الصّلاه یرحمکم اللّه

====

۱ فیالمجمع عن العیّاشی عن الصّادق علیه السلام أنّه سئل عن هذه الآیه أهی وسوسه الشّیطان؟ فقال: لاکلّ أحد یصیبه هذا و لکن أن یغفلها و یدع أن یصلّی فیأوّل وقتها.

والقمی عنه علیه السلام : قال: هو تأخیر الصّلاه عن أوّل وقتها لغیر عذر.

و فیالخصال عن أمیرالمؤمنین علیه السلام : لیس عمل أحبّ إلی اللّه عزّوجلّ من الصلاه فلایشغلنّکم عن أوقاتها شی ء من أمور الدنیا فإنّ اللّه عزّوجلّ ذمّ أقواما فقال: الّذینهم عن صلاتهم ساهون» (تفسیر صافی، ج ۵، ۱۳۸۱)

۲ لمّا نزلت قوله تعالی: «وأمر أهلك بالصّلاه» کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یأتی باب فاطمه و علی علیهماالسلام تسعه أشهر وقت کلّ صلاةٍ فیقول الصّلاه رحمکم اللّه إنّما یریداللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا». (سفینه البحار، صلاه)

سأل معاویه بن وهب أباعبداللّه عن أفضل ما یتقرّب به العباد إلی ربّهم فقال: ما أعلم شیئا بعد المعرفه أفضل من هذه الصّلاه ألا تری أنّ العبد الصالح عیسی بن مریم علیه السلام قال «وأوصانی بالصّلاه و الزّکاه ما دمت حیّا». (المصدر)

و سئل النّبی صلی الله علیه و آله عن أفضل الأعمال؟ فقال: الصّلاه لأوّل وقتها. (المصدر)

و عن زراره عن أبی جعفر علیه السلام : قال بنی الإسلام علی خمسه أشیاءٍ علی الصّلاه و الزّکاه و الحجّ و الصوم والولایه. قال زراره فأیّ ذلک أفضل؟ قال: الولایه أفضل لإنّها مفتاحهنّ والوالی هوالدلیل علیهنّ. (المصدر)

«إنّما يريـد اللّه ليـذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يطهّركم تطهيرا»» از امام صادق عليه السـلام سؤال شـد بهترين وسـيله تقرّب مردم به خـدا چيست؟ امام عليه السـلام فرمود: من بعـد از معرفت [ولايت امام عليه السـلام [چيزى را براى تقرّب به خدا بهتر از اين نماز نمى دانم سپس فرمود: مگر نمى بينى بنده صالح خدا عيسى بن مريم [در كودكى] فرمود: «وأوصانى بالصّلاه و الزّكاه مادمت حيّا و برّا بوالدتى» از رسول خدا صلى الله عليه و آله سؤال شد بهترين اعمال چيست؟ فرمود: اقامه نماز در اوقات خود.

امام باقر عليه السـلام فرمود: «اسـلام بر پنج چيز اسـتوار شده است: ١ نماز ٢ زكات ٣ حج ۴ روزه ۵ ولايت امام عليه السـلام . زراره گفت: كداميك افضل است؟ فرمود: ولايت افضل است چرا كه ولايت كليد همه آنهاست و والى يعنى امام عليه السـلام راهنماى آنها مى باشد.

على عليه السلام در حال نماز

هنگام نماز كه مى رسـيد اميرالمؤمنين عليه السـلام حالت اضـطراب و تزلزل پيدا مى كرد عرض مى كردند شما را چه مى شود كه اينقـدر ناراحتيـد مى فرمـود وقت امـانتى كه خداونـد بر آسـمان و زمين عرضه داشت و آنهـا امتنـاع از حمـل آن ورزيـدند رسيده.

در جنگ صـفّين تيرى بر ران مقدسّ ـش وارد شـد هر چه كردند در موقع عادى آن تير را خارج نمايند از شدّت درد و ناراحتى آن جناب ممكن نشد. خدمت امام حسن عليه السـلام جريان را عرض كردند. فرمود: صبر كنيد تا پدرم به نماز بايسـتد زيرا در آن حال چنان از خود بيخود مى شود كه به هيچ چيز متوجّه نمى گردد. به دسـتور حضـرت مجتبى عليه السـلام در آن حال تير را خارج كردند. و بعد از نماز على عليه السـلام متوجّه شد خون از پاى مقدّسش جاريست. پرسيد چه شد. عرض كردند تير را در حال نماز از پاى شما بيرون كشيديم.(١)

اهميّت نماز

ابوبصـير گفت: من بعـد از شـهادت حضـرت صادق عليه السـلام نزد عيال آن حضـرت امّ حميـده رفتم تا او را در اين مصـيبت تسليت بگـويم. تـا چشـمش به من افتـاد شـروع به گريه كرد من نيز از حـال او به گريه افتـادم آنگـاه گفت: اى ابامحمـد: اگر حضـرت صـادق عليه السـلام را هنگـام مرگ مشاهـده مى كردى چيز عجيبى مى ديـدى. در آن لحظـات آخر چشم باز كرد و فرمود هر كس بين من و او

====

١ انوار نعمانيه، ص ٣۴٢.

خویشاونـدی هست بگوییـد بیایـد و همه را گرد من جمع کنیـد سفارشـی دارم. پس مـا تمـام خویشاونـدان آن جنـاب را جمع کردیم و امام صادق علیه السـلام نگاهی به آنها نمود و فرمود: (إنّ شـفاعتنا لاتنال مستخفّا بالصلوه) شفاعت ما خانواده نخواهد رسید به آن کسی که نمازش را سبک بشمارد.(۱)

حضـرت صادق علیه السـلام فرمود روزی علی بن ابیطالب صـلی الله علیه و آله مردی را مشاهده کرد که همانند کلاغ منقار به زمین می زنـد و نماز می خوانـد به او فرمود چند وقت است این طور نماز می خوانی. عرض کرد از فلان زمان. فرمود عمل تو نزد خـدا مانند کلاغی است که منقار بر زمین می زند (لومتّ متّ علی غیر مله ابی القاسم صـلوات اللّه علیه و آله) اگر با همین وضع بمیری بر غیر ملّت حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله خواهی مرد، آنگاه فرمود (إنّ أسـرق الناس من سـرق من صـلوته) دزدترین مردم آن کسی است که از نمازش بدزدد.(۲)

====

۱ محاسن برقی، ص ۸۰، ص ۱.

۲ محاسن برقی، ج ۱، ص ۸۲.

ص :۳۰۳

«يَتَفَكّروُنَ فِی خَلْقِ السَّمواتِ وَ الْاءَرْضِ»

پیام (۸۲) ارزش تفکّر در آیات الهی

«فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاهِ فِاذْكُروُاْ اللَّهَ قِياما وَ قُعوُدا وَ عَلى جُنوُبِكُمْ ...» (نساء/ ۱۰۳)

«الَّذينَ يَذْكُروُنَ اللّهَ قِياما وَ قُعوُدا وَ عَلى جُنوُبِهِم وَ يَتَفَكَّروُنَ في خَلْقِ السَّمواتِ وَالْاءَرْضِ رَبَّنا ماخَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ.» (آل عمران/ ۱۹۱)

تردیدی نیست که بین عبادات چیزی بهتر از یاد خدا و تأمّل و تفکّر در آیات الهی و خلقت آسمان ها و زمین نیست از این رو خداوند ذکر و یاد خود را بهتر از همه چیزها [حتّی نماز] شمرده و می فرماید: «و لذکراللّه أکبر» رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: «کسی که دوست می دارد در باغستان های بهشت متنعّم باشد باید فراوان خدا را یاد کند».

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس فراوان خدا را یاد کند خداوند او

====

۱ قال النّبی صلی الله علیه و آله : «من أحبّ أن یرتع فیریاض الجنّه فلیکثر ذکراللّه.» (تفسیر صافی، ج ۱، ۴۰۸)

و فیالکافی عن الصادق علیه السلام قال قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «من أکثر ذکر اللّه تعالی أحبّه اللّه». (المصدر) و قال الصّادق علیه السلام : «لا یزال المؤمن فیصلاه ما کان فیذکر اللّه، قائما أو جالسا أو مضطجعا إنّ اللّه تعالی یقول: «الّذین یذّکرون اللّه قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرّون فیخلق السماوات والأرض ...» (المصدر)

و فیالکافی عنه علیه السلام قال: «أفضل العبادات إدمان التفکّر فیاللّه و فیقدرته». (المصدر)

و عنه علیه السلام قال: «کان أمیرالمؤمنین علیه السلام یقول: «نبّه فیالتفکّر قلبک، و جاف عن اللیل جنبک، واتّق اللّه ربّک». (المصدر)

و عن الرّضا علیه السلام : لیس العباده کثره الصّلاه و الصّوم، إنّما العباده التّفکر فیأمراللّه». (المصدر، ص ۴۰۹)

و عن النّبی صلی الله علیه و آله : تفکّر ساعهٍ خیر من قیام لیله و فیروایه من عباده سنه و فیأخری ستّین سنه. و إنّما إختلفت الروایات لإختلاف مراتب التّفکر و درجات المتفکّرین. (المصدر)

أقول: و قال السّید الیزدی فیالعروه فیبحث التعقیبات: و من التعقیب التّفکر بعد الصّلاه. (عروه الوثقی، ج ۱، ۷۰۳)

الکافی ... قال الکاظم علیه السلام لهشام: یا هشام ما بعث اللّه أنبیاءه و رسله إلی عباده إلّا لیعقلوا عن اللّه فأحسنهم إستجابهً أحسنهم معرفهً، و أعلمهم بأمراللّه أحسنهم عقلًا، وأکملهم عقلًا أرفعهم درجه فیالدّنیا والآخره. إلی أن قال: یا هشام من سلّط

ثلاثـا على ثلاثـث فكأنّمـا أعان على هـدم عقله: من أظلم نور تفكّره بطول أمله، و محاطرائف حكمته بفضول كلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فكأنّما أعان هواه على هدم عقله، و من هدم عقله، أفسد عليه دينه و دنياه. (كافى، ج ۱، ۱۶)

ص :۳۰۴

را دوست می دارد».

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مؤمن تا هنگامی که ذکر خدا را می گوید در حال نماز خواهد بود خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه خوابیده» سپس آیه فوق را تلاوت نمود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «بهترین عبادت ها این است که انسان همواره در خلقت و قدرت خداوند تفکّر و تأمّل نماید».

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «با تفکّر در خلقت عالم قلب خویش را بیدار کن».

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: عبادت به این نیست که کسی نماز و روزه زیاد انجام دهد بلکه عبادت تفکّر در قدرت و حکمت خدا می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک ساعت فکر کردن بهتر از یک شب عبادت است و در روایتی بهتر از یک سال عبادت است و در روایتی بهتر از شصت سال عبادت است [و به نقلی بهتر از هفتاد سال عبادت است [مرحوم فیض می گوید: اختلاف روایات در این مسأله به علت مراتب تفکر و درجات متفکّرین می باشد.

مرحوم آیه اللّه سیّد محمد کاظمی یزدی در کتاب «عروه الوثقی» می گوید: یکی از تعقیبات نماز فکر کردن بعد از نماز است.

حضرت کاظم علیه السلام درباره ارزش تفکّر در آیات و نشانه های حق به هشام بن حکم می فرماید: ای هشام خداوند پیامبران و مرسلین را برای مردم مبعوث نفرموده مگر برای این که در آیات خدا تعقّل و تفکّر نمایند از این رو بهترین آنان کسانی هستند که [در اثر تفکّر فراوان [معرفت بهتری پیدا کرده اند و در بین آنان کسی که داناتر به امر خدا شده باشد عقل نیکوتری داشته و هر کسی عقل کاملتری پیدا کرده باشد درجه و مقام او در دنیا و آخرت بالاتر از دیگران خواهد بود، تا این که فرمود: ای هشام هر کس سه چیز را بر سه چیز مسلّط نماید به خرابی عقل خود کمک

کرده است: کسی که به وسیله آرزوهای دنیایی نور تفکّر خود را خاموش کند، و به وسیله حرف های بیهوده حکمت های ظریف را در خود محو کند، و به وسیله شهوات نفسانی نور عبرت خویش را خاموش نماید، عقل خویش را با هوای نفس خود خراب نموده و کسی که عقل خویش را خراب نماید دنیا و آخرت خود را فاسد نموده است.

ص: ۳۰۶

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ»

پیام (۸۳) کعبه؛ نخستین خانه خدا در روی زمین

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذى بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَفِيهِ ءاياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كانَ ءامِنا.» (آل عمران/ ۹۶)

امام صادق علیه السلام می فرماید: کعبه بکّه نامیده شد چون [کعبه محل پناهندگی مردم است و] مردم در کعبه و اطراف آن گریه می کنند.(۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: علّت این که مکّه بکّه نامیده شده این است که مردم اطراف آن ازدحام می کنند و زن ها با مردها مخلوط هستند و بسا زن مقابل تو و یا در طرف راست و چپ تو نماز می خواند و ممنوعیّتی ندارد ولکن در شهرهای دیگر چنین چیزی صحیح نیست.(۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که خداوند اراده خلقت زمین را نمود به باد امر کرد تا بر روی آب وزید و موجی ایجاد شد و از آن کفی جمع گردید و در محل بیت به صورت کوهی درآمد سپس خداوند زمین را از زیر آن پهناور نمود از این رو فرمود: «إنّ أوّل بيتٍ وضع للنّاس للّذى ببكّه مباركا» و اوّلین بقعه روی زمین کعبه بود و از زیر آن زمین گسترش یافت و خداوند از هر مخلوقی چیزی را انتخاب نمود و از زمین نقطه کعبه را انتخاب کرد. (بحار، ج ۵۴، ۸۶)

(۳)امام صادق علیه السلام فرمود: مادامی که کعبه برقرار باشد دین خدا برقرار خواهد بود.

====

۱ علل ج ۲، ۳۹۷.

۲ همان.

۳ عن أبى بصير عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: لايزال الدّين قائما ما قامت الكعبه. (بحار، ج ۹۶، ۵۷)

قال الصادق عليه السلام : من دخله و هو عارف بحقّنا كما هو عارف به خرج من ذنوبه و كفى همّ الدنيا و الآخره. (تفسير نورالثقلين، ج ۱، ۳۹۶) و رواه فيمستدرك الوسائل، ج ۹، ۳۵۹)

و قال عبدالسلام بن نعيم لأبيعبداللّه عليه السلام : إنّى دخلت البيت فلم يحضرنى شى ء من الدّعاء إلّا الصّلاه على النّبى صلى الله عليه و آله فقال عليه السلام : لم يخرج أحد بأفضل ممّا خرجت. (بحار، ج ۹۶، ۳۶۹)

و قال ابن سنان: قلت لأبيعبداللّه عليه السلام : ما هذه الآيات البيّنات؟ قال عليه السلام : مقام إبراهيم حيث قام على الحجر فأثّرت فيه قدماه، والحجرالأسود، و منزل إسماعيل عليه السلام . (كافى، ج ۴، ص ۲۲۳)

المحاسن عن أبی عبداللّه قال: قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : إذا خرجتم حجّاجا إلی بیت اللّه فأکثروا النظر إلی بیت اللّه، فإنّ اللّه مأه و عشرین رحمه عند بیته الحرام، ستّون للطائفین، و أربعون للمصلّین، و عشرون للنّاظرین. (محاسن، ج ۱، ۶۹)

و فیه عنه عن أبیه عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: النظر إلی الکعبه حبّا لها یهدم الخطایا هدما. (المصدر)

و فیه عنه علیه السلام : من أیسر ما ینظر إلی الکعبه أن یعطیه اللّه بکلّ نظرهٍ حسنهً، و محی عنه سیّئه، و یرفع له درجه. (المصدر)

ص :۳۰۷

و فرمود: کسی که داخل مسجدالحرام شود و حق ما و حرمت ما و حرمت کعبه و حرم را دانسته باشد خداوند گناهان او را می آمرزد و امر دنیا و آخرت او را اصلاح می نماید.

عبدالّله بن سنان می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مقصود از آیات بیّنات در آیه «فیه آیات بیّنات» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود مقام ابراهیم علیه السلام یعنی اثر قدم او بر روی آن سنگ و حجرالأسود و حجر اسماعیل علیه السلام می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که برای حج به خانه خدا می روید فراوان به کعبه نگاه کنید همانا خداوند نزد کعبه یکصد و بیست رحمت قرار داده است: شصت رحمت برای طواف کنندگان و چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای کسانی که [از روی محبّت] به کعبه نگاه می کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه به کعبه از روی محبّت و علاقه گناهان و خطاهای انسان را یکباره برطرف می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: کمترین پاداش کسی که به کعبه نگاه می کند این است که به هر نگاهی خداوند حسنه ای به او می دهد و گناهی را از او می بخشد و درجه ای بر درجات او می افزاید.

عبدالسلام بن نعیم به امام صادق علیه السلام گفت: «من داخل کعبه شدم و دعایی بیادم نیامد جز صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام » امام صادق علیه السلام فرمود: کسی با بهتر از عمل تو از کعبه خارج نشده است.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

پیام (۸۴) احسان به مردم

«... وَأَحْسِنوُاْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/ ۱۹۵)

کلمه احسان در قرآن تنها برای پدر و مادر استعمال شده «واعبدواللّه ولاتشرکوا به شیئا و بالوالدین إحسانا» رسول خدا صلی الله علیه و آله احسان به همسایه را دلیل ایمان، و احسان به همنشین و همراه را دلیل اسلام دانسته است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «إنّا نریک من المحسنین» می فرماید: یوسف علیه السلام به این دلیل که از مریض پرستاری می کرد و از محتاج می خواست تا نیاز خود را بگوید و بر زندانی سخت نمی گرفت از محسنین نامیده شد. امیرالمؤمنین علیه السلام در معنای حسنه فرمود: آن حسنه ای که سبب ایمن شدن از وحشت قیامت می شود و آن سیّئه و گناهی که سبب می شود انسان از صورت به آتش دوزخ وارد شود دوستی و دشمنی با ما اهل بیت می باشد.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله در آثار عمل نیک و بد به علی علیه السلام فرمود: هیچ خانه ای نیست که در آن

====

۱ قال النّبی صلی الله علیه و آله : أحسن مجاوره من جاورک تکن مؤمنا و أحسن مصاحبه من صاحبک تکن مسلما. (سفینه البحار، حَسَن)

قال الصّادق علیه السلام فیقوله تعالی: «إنّا نریک من المحسنین» کان یوسف علیه السلام یقوم علی المریض و یلتمس المحتاج و یوسّع علی المحبوس. (المصدر)

قال امیرالمؤمنین علیه السلام فیقوله: «من جاء بالحسنه فله خیر منها و من جاء بالسّیئه فکبّت وجوههم فیالنّار»: الحسنه مودّتنا أهل البیت و السّیئه عداوتنا أهل البیت. (المصدر)

و قال النّبی صلی الله علیه و آله لعلیّ علیه السلام یا علیّ ما من دارٍ فیها فرحه إلاّ یتبعها ترحه و ما من همّ إلاّ وله فرج إلاّ همّ أهل النّار فإذا عملت سیّئه فأتبعها. بحسنهٍ تمحها سریعا و علیک بصنایع الخیر فإنّها تدفع مصارع السّوء. (المصدر)

قال الصّادق علیه السلام : إذا همّ العبد بحسنهٍ کتبت له حسنه فإذا عملها کتبت له عشر حسنات و إذا همّ بسیّئه لم تکتب علیه فإذا عملها أجّل تسع ساعات فإن ندم علیها واستغفر و تاب لم تکتب علیه و إن لم یندم و لم یتب منها کتبت علیه سیّئه واحده. (المصدر)

شادی حاکم باشد جز آن که به دنبال آن (ترحه یعنی) غم و اندوهی خواهد بود و هیچ اندوهی نیست مگر آن که به دنبال آن فرجی خواهد بود جز اندوه اهل دوزخ سپس فرمود: اگر عمل ناپسندی انجام دادی فورا به دنبال آن، عمل نیکی انجام ده تا اثر آن را سریعا محو نماید و بر تو باد به کارهای خیر، چرا که کارهای نیک پیش آمدهای ناگوار را از تو دفع می نماید.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «من جاءبالحسنه فله عشر أمثالها ...» فرمود: هنگامی که بنده خدا اراده کار نیکی را می کند، حسنه ای برای او نوشته می شود و چون آن کار نیک را انجام می دهد ده حسنه برای او نوشته می شود و اگر اراده گناهی را بکند برای او چیزی نوشته نمی شود و اگر آن گناه را انجام دهد نه ساعت به او مهلت داده می شود پس اگر پشیمان گردد و توبه کند چیزی بر او نوشته نمی شود و اگر پشیمان نشود و توبه نکند یک گناه بر او نوشته می شود.

از علی علیه السلام بیاموزید

صاحب کتاب درّالمطالب می نویسد: علی علیه السلام در بین راه متوجه زن فقیری شد که بچه های او از گرسنگی گریه می کردند و او آنها را به وسایلی مشغول می کرد و از گریه بازمی داشت. برای آسوده کردن آنها دیگی که جز آب چیز دیگری نداشت بر پایه گذاشته بود و در زیر آن آتش می افروخت تا آنها خیال کنند برایشان غذا تهیه می کند و به این وسیله آنها را خوابانید. علی علیه السلام پس از مشاهده این جریان با شتاب به همراهی قنبر به منزل رفت. ظرف خرمایی با انبانی آرد و مقداری روغن و برنج بر شانه خویش گرفت و بازگشت قنبر تقاضا کرد اجازه دهند او بردارد ولی آن حضرت راضی نشد. وقتی که به خانه آن زن رسید اجازه ورود خواست و داخل شد، مقداری از برنج ها را با روغن در دیگ ریخت و غذای مطبوعی تهیه کرد آنگاه بچه ها را بیدار نمود با دست خود از آن غذا به آنها داد تا سیر شدند.

علی علیه السلام برای سرگرمی آنها مانند گوسفند دو دست و زانوان خود را بر زمین گذشت و صدای مخصوص گوسفندان را تقلید نمود و (بع بع!) کرد و بچه ها نیز یاد گرفتند و از پی آن جناب همین کار را کرده و می خندیدند مدّتی آنها را سرگرم داشت تا ناراحتی قبلی را فراموش کردند و بعد خارج شد.

ص: ۳۱۰

قنبر گفت ای مولای من امروز دو چیز مشاهده کردم که علت یکی را می دانم و سبب دومی بر من آشکار نیست این که توشه بچه های یتیم را خودتان حمل کردید و اجازه ندادی من شرکت کنم از جهت نیل به ثواب و پاداش بود و اما تقلید از گوسفندان را ندانستم برای چه کردید؟

فرمود وقتی که وارد بر این بچه های یتیم شدم از گرسنگی گریه می کردند خواستم وقتی خارج می شوم هم سیر شده باشند و هم بخندند.(۱)

همّت نعمان بن بشیر

یزید پس از آن که تصمیم گرفت اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام را به مدینه فرستد، نعمان بن بشیر را خواسته سی مرد با او همراه نمود و دستوراتی برای حفظ شئون اهل بیت به او داد و گفت: همیشه خانواده حسین علیه السلام جلو حرکت کنند و شما با فاصله از دنبال، هر جا فرود آمدید به اندازه ای فاصله بگیرید که اگر یکی از آنها برای احتیاج یا وضو بیرون شد شخص او را نبینید در ضمن چنانچه کار داشتند صدای ایشان به شما برسد.

نعمان بیش از آن چه یزید دستور داده بود مراعات این خانواده را کرد تا به مدینه رسیدند. فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام (ام کلثوم) به خواهر خود زینب علیهاالسلام گفت این مرد به ما احسان نمود اگر مایل باشید در قبال نیکی و احسانش چیزی به او بدهیم.

زینب علیهاالسلام فرمود چیزی نداریم که به او بدهیم مگر همین زیورهای خودمان را آن گاه دو دستبند و دو بازوبند بیرون آورده برای نعمان فرستادند و از کمی جایزه پوزش خواستند و افزودند این مختصر پاداشی است که ما را ممکن بود نعمان قبول نکرده گفت اگر برای دنیا کرده بودم از این مقدار کمتر کافی بود ولی به خدا سوگند آنچه کردم برای خدا و نسبت شما به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.(۲)

معذرت خواهی پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم

مالی را (به عنوان زکات و یا ...) به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، آن حضرت با سنجش مال و افرادی که در کنار مسجد، مسکن گزیده بودند، دریافت که آن مال برای همه کفایت نمی کند، آن

====

۱ شجره طوبی.

۲ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۵.

را بین بعضی از آنان که حالشان سخت تر بود، تقسیم نمود.

سپس ترسید که دیگران، بدگمان شوند و در قلبشان خطور کند که مثلاً تبعیض و بی عدالتی شده است، همه آنها را جمع کرد و از آنها چنین معذرت خواهی کرد:

«معذِرَةً إلی اللّه وَ إلَیکُمْ یا اَهْلَ الصُّفَّهِ إنّا أوُتینا بِشَی ءٍ فَاَرَدْنا اَنْ نُقَسِّمَهُ فَلَمْ یَسعکُمْ فَخَصَّصْتُ بِهِ اُناسا مِنْکُمْ خَشِیْنا جَزَعَهُمْ وَهَلَعَهُمْ.» یعنی در پیشگاه خدا و شما، عذرخواهی می کنم، ای ساکنان کنار مسجد، متاعی (یا پولی) نزد ما آورده شد، خواستیم آن را بین شما تقسیم کنیم، ولی دیدیم برای همه شما کافی نیست، پس آن را به گروهی از شما دادیم که ترس بی تابی و فشار بیشتر آنها در میان بود.»(۱) بدین وسیله آن حضرت از مردم معذرت خواست، و عواطف آنها را جلب کرد.

====

۱ وسایل الشّیعه، ج ۶، ص ۱۸۴.

«وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»

پيام (۸۵) تدبّر در قرآن

«كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوٓاْ ءاياتِهِ وَ لِيَتَذَّكَّرَ أُوْلوُاْ الاْءَلْبابِ» (/ ۲۹)

«وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ» (قمر/ ۱۷)

«أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرءانَ أَمْ عَلى قُلوُبٍ أَقْفالُها» (محمّد/ ۲۴)

(۱)امام صادق عليه السلام مى فرمايد: مقصود از «ليدبّروا آياته» اميرالمؤمنين و ائمه بعد از آن

====

۱ القمى عن الصادق عليه السلام فى قوله تعالى: «ليدبّروا آياته» يعنى أميرالمؤمنين والأئمّه عليهم السلام فهم أولوالألباب قال: و كان أميرالمؤمنين عليه السلام يفتخر بها و يقول: ما أعطى أحد قبلى و لا بعدى مثل ما أعطيت. (تفسير صافى، ج ۴، ۲۹۷)

قال على عليه السلام : ألا لاخير فيقرائهٍ ليس فيها تدبّر، ألا لاخير فيعبادهٍ ليس فيها تفقّه. (ميزان الحكمه، ج ۳، ۲۵۲۸)

و قال عليه السلام : تدبّروا آيات القرآن واعتبروا به، فإنّه أبلغ العبر. (المصدر)

و عن النّبى صلى الله عليه و آله : إقرؤا القرآن بالحزن فإنّه نزل بالحزن. (المصدر)

و عنه صلى الله عليه و آله : إقرؤا القرآن و ابكوا فإن لم تبكوا فتباكوا، ليس منّا من لم يتغّن بالقرآن. (المصدر)

و عنه صلى الله عليه و آله : ما من عين فاضت من قرائه القرآن إلاّ قرّت يوم القيامه. (المصدر)

و عنه صلى الله عليه و آله : لمّا سئل عن أحسن النّاس قراءهً قال: إذا سمعت قراءته رأيت أنّه يخشى اللّه. (المصدر)

و أمّا فضل النظر إلى آياته و قرائتها ففيه روايات نذكر شطرا منها:

الكافى ... عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: القرآن عهداللّه إلى خلقه فقد ينبغى للمرء المسلم أن ينظر فيعهده و أن يقرأ منه فيكلّ يوم خمسين آيه. (الكافى، ج ۲، ۶۰۹)

و فيه قال علىّ بن الحسين عليه السلام : آيات القرآن خزائن فكلّما فتحت خزانهً ينبغى لك أن تنظر ما فيها. (المصدر)

و فيه قال النّبى صلى الله عليه و آله : نوّروا بيوتكم بتلاوه القرآن ... فإنّ البيت إذا كثر فيه تلاوه القرآن كثر خيره و اتّسع أهله و أضاء لأهل السماء كما تضىء الكواكب لأهل الأرض، و إنّ البيت الّذى لايقرأ فيه القرآن و لايذكراللّه عزّوجلّ فيه، تقلّ بركته و تهجره الملائكه و تحضره الشّياطين. (المصدر)

حضـرت علیه السـلام هستند و مقصود از «أولوالألباب» نیز آنان هستند، و امیرالمؤمنین علیه السلام همواره به این آیه افتخار می نمود و می فرمود: به هیچ کس قبل از من و بعد از من چنین چیزی داده نشده و نخواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السـلام درباره تـدبّر در قرآن می فرمایـد: قرائتی که در آن تـدبّر نباشد خیری در آن نیست. و می فرماید: در آیات قرآن تـدبّر [و تأمّل] کنید و از آنها عبرت بگیرید که بهترین عبرت ها در آن نهفته است. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: قرآن با حزن و اندوه نازل گردیده شما نیز آن را با حزن و اندوه قرائت کنید.

و فرمود: قرآن را با اشک قرائت کنید و اگر اشک ندارید با حالت حزن بخوانید سپس فرمود: از ما نیست کسی که قرآن را با حزن [و صدای نیکو] قرائت نکند.

و فرمود: هیـچ چشـمی نیست که از قرائت قرآن گریان شود جز آن که در قیامت روشن و شادمان خواهـد بود. از آن حضـرت سؤال شد: بهترین قاری کیست؟ فرمود: کسی که چون قرائت او را می شنوی حرف خدا از آن آشکار باشد.

و درباره ثواب نگاه به آیات قرآن و قرائت آنها روایاتی هست که به برخی از آنها اشاره می شود:

امام صادق علیه السـلام می فرماید: قرآن امانت و عهد خداوند است نزد مردم و سزاوار است مسلمان مؤمن همواره در آن نظر کند و در هر روز پنجاه آیه از آن را قرائت نماید.

حضـرت زین العابـدین علیه السلام می فرمایـد: آیـات قرآن گنـج هـای خـداست و سـزاوار است که چون یکی از آنها را می گشایی در آن نظر کنی [و تدبّر نمایی].

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: خـانه های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنیـد و فرمود: اگر در خانه ای فراوان تلاوت قرآن بشود خیر آن زیاد و سـبب گشایش اهل آن می باشد و آن خانه همانند سـتارگانی که برای اهل زمین می درخشند برای اهل آسمان درخشندگی خواهند داشت.

امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و اهل آن ذکر خدا را بگویند، برکت آن زیاد می شود، و ملائکه رحمت در آن حاضـر می شونـد، و شـیاطین از آن دور می گردنـد، و آن خانهماننـد سـتارگان برای اهل آسـمان ها درخشـندگی دارد و خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خـدا نباشد برکت آن کم خواهد بود و ملائکه رحمت از آن دور می شوند و شیاطین در آن

ص :۳۱۴

حاضر می گردند.

ص :۳۱۵

پیام های حقوقی

اشاره

ص :۳۱۶

«هَلْ جَزاءُ الْاءِحْسانِ إِلَّا الْاءِحْسانُ»

پیام (۸۶) احترام متقابل

«وَ إِذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيّوُاْ بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها...» (نساء/ ۸۶)

«هَلْ جَزاءُ الْاءِحْسانِ إِلَّا الْاءِحْسانُ» (الرّحمن/ ۶۰)

احترام و احسان به بندگان خدا عمل نیکی است و عقل هر انسانی می گوید: نیکی را باید به نیکی پاسخ داد از این رو خداوند به صورت سؤال می فرماید: آیا پاداش نیکی جز نیکی می باشد؟

در سخنان معصومین علیهم السلام پاسخ احسان و تحیّت و تعظیم و تکریم مؤمن در چند چیز سفارش شده است:

۱ سلام کردن؛ ۲ هدیه و احسان؛ ۳ عطسه مؤمن؛ ۴ قرض دادن به مؤمن؛ ۵ برآوردن حاجت مؤمن و... .

(۱)در تفسیر قمی آمده که مقصود از تحیّت در آیه فوق سلام کردن و هر احسان و عمل نیک

====

۱ قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : السلام تطوّع والردّ فریضه.

و قال الصّادق علیه السلام : من التواضع أن تسلّم علی من لقیت.

و قال علیه السلام : البخیل من بخل بالسّلام.

و قال النّبی صلی الله علیه و آله : أولی النّاس باللّه و برسوله من بدأ بالسلام (تفسیر صافی، ۴۷۷)

و قال امیرالمؤمنین علیه السلام : «إذا عطس أحدکم قولوا یرحمکم اللّه و یقول هو: یغفراللّه لکم و یرحمکم قال اللّه تعالی: «إذا حیّیتم بتحیّه الآیه» (المصدر، ص ۴۷۶)

و فیالمناقب: جاءت جاریه للحسن علیه السلام بطاق ریحانٍ فقال علیه السلام : «أنت حرّه لوجه اللّه فقیل له فیذلک؟ فقال: أدّبنا اللّه تعالی فقال: «و إذا حیّیتم بتحیّه الآیه» و کان أحسن منها إعتاقها. (المصدر)

و قال النّبی صلی الله علیه و آله : هل جزاء من قال: «لاإله إلّا اللّه» إلّا الجنّه. (تفسیر صافی، ج ۵، ۱۱۴)

والقمی: ماجزاء من أنعمت علیه بالمعرفه إلّا الجنّه. (المصدر)

و فیمکارم الاخلاق قال الصّادق علیه السلام : لایأبی الکرامه إلّا الحمار، یعنی الذی عقله مثل عقل الحمار. (مکارم الأخلاق، ص ۴۲)

و فیالخصال عن معانی الأخبار فیمعنی قوله علیه السلام : «لایأبی الکرامه إلّا الحمار» المراد الطیب والتوسعه فیالمجلس. (خصال، ص ۱۶۷)

و فیالوسائل عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: دخل رجلان علی أمیرالمؤمنین علیه السلام فألقی لکلّ واحد منهما و سادهً فقعد علیها أحدهما و أبی الآخر، فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام : أقعد علیها فإنّه لایأبی الکرامه إلّاالحمار. (وسائل، ج ۸، ۴۶۹)

ص :۳۱۷

دیگری است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هنگامی که یکی از شما عطسه نمود به او بگویید: «یرحمکم اللّه» و او نیز به شما بگوید: «یغفر اللّه لکم و یرحمکم» یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی را برای آن حضرت هدیه آورد. امام علیه السلام به او فرمود: من تو را در راه خدا آزاد نمودم و چون از علت آن سؤال شد فرمود: خداوند ما را این چنین ادب نموده و بهتر از شاخه ئ گل این است که من او را آزاد نمایم سپس این آیه را تلاوت نمود «و إذا حیّیتم بتحیّةٍ فحیّوا بأحسن منها»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش کسی که خدا را به یگانگی یاد کند و بگوید: «لاإلءه إلّااللّه» جز بهشت نیست.

و در تفسیر قمی آمده که خداوند می فرماید: پاداش کسی که من معرفت خود را به او انعام نمودم جز بهشت نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سلام کردن مستحب است و پاسخ آن واجب است.

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه های تواضع این است که مسلمان به هر که می رسد سلام کند. و فرمود: بخیل کسی است که از سلام کردن بخیل باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوارترین مردم به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله کسی است که ابتدای به سلام داشته باشد. از سخنان معصومین علیهم السلام استفاده می شود که نپذیرفتن احسان دیگران نیز عمل زشت و ناپسندی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اکرام و احترام را رد نمی کند مگر الاغ یعنی کسی که رد احسان و اکرام می کند عقل او مانند عقل الاغ می باشد.

ص :۳۱۸

مرحوم صدوق در معانی الأخبار گوید: مقصود از کرامت و احسان در این روایت عطر و بوی خوش و توسعه در مجلس یعنی جا دادن به دیگران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: دو نفر وارد بر امیرالمؤمنین علیه السلام شدند و آن حضرت برای هر کدام آنان بالش و متکایی آماده نمود پس یکی از آنان به آن تکیه داد و دیگری امتناع نمود امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود، بنشین و بر ان تکیه بده و سپس فرمود: ردّ اکرام نمی کند مگر حمار.

ابراهیم جمّال و علی بن یقطین

ابراهیم ساربان یکی از شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام بود برای کاری خواست وارد بر علی بن یقطین شود ابراهیم مردی شتربان و علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود از نظر ظاهر، او را آن شأن نبود که شخصا پیش وزیر برود (اینک مشاهده کنید اسلام چگونه تعینات و مزایای پوشالی را لغو کرده و بر اساس تقوی و پرهیزگاری امتیاز داده است) علی بن یقطین ابراهیم را اجازه نداد و از ورودش جلوگیری کرد. همانسال پس از مدّتها علی بن یقطین به عنوان حج مسافرت نمود و در مدینه خواست شرفیاب خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شود و آن حضرت اجازه ی ورود به او ندادند هر چه صبر کرد رخصت نیافت، روز دوم در بیرون خانه، آن حضرت را ملاقات نمود عرض کرد ای سید من تقصیرم چه بود که مرا راه ندادید؟

فرمود به جهت آن که تو مانع ورود برادرت ابراهیم ساربان شدی و خداوند ابا و امتناع فرمود از اینکه سعی تو را در این حج قبول فرماید مگر بعد از آن که ابراهیم را راضی کنی.

علی بن یقطین عرض کرد من ابراهیم را در این هنگام چگونه ملاقات کنم او در کوفه و من در مدینه ام. فرمود شامگاه تنها به بقیع می روی بدون اینکه کسی از غلامان و همراهان تو متوجّه شود، در آنجا شتری آماده خواهی یافت بر آن شتر سوار می شوی به کوفه خواهی رسید. علی بن یقطین اوّل شب به بقیع رفت و همان شتری که حضرت فرموده بود در آنجا دید سوار شد و در اندک زمانی در خانه ابراهیم ساربان رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم پرسید کیست. گفت: علی بن یقطین هستم. ابراهیم گفت: علی بن یقطین بر در خانه ساربان چه می کند، علی بن یقطین تقاضا کرد و او را سوگند داد که اجازه ورود بدهد.

ابراهیم اجازه داد، و او داخل شد و گفت: ای ابراهیم مولای من از پذیرفتن عملم امتناع ورزیده مگر آن که تو از من خشنود شوی. او گفت خدا از تو خشنود شود (غفراللّه لک) علی بن

یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و به ابراهیم گفت: باید پای خود را بر صورت من بگذاری. ابراهیم نپذیرفت و آنقدر سوگند داد و اصرار ورزید تا قبول کرد و ساربان پای خویش را بر صورت وزیر گذاشت و گونه او را با پای خشن خود مالید و علی بن یقطین در آن هنگام می گفت (اللّهم اشهد) خدایا تو گواه باش که ابراهیم از من راضی شد آنگاه بیرون آمد و سوار شتر گردید و همان شب به مدینه برگشت و بر در خانه موسی بن جعفر علیه السلام شتر را خوابانید و حضرت او را اجازه ورود داد.(۱)

این گونه مسافرت کنید

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام مسافرت نمی کرد مگر با رفیقهایی که او را نمی شناختند با آنها شرط می کرد در کارهایی که پیش می آید اجازه دهند آن جناب هم خدمت کند زمانی با دسته ای به سفر رفت در بین راه مردی ایشان را شناخت به رفیقان گفت می شناسید این آقا کیست؟ جواب دادند نه. گفت: علی بن الحسین زین العابدین است، آنها حرکت کرده دست و پای حضرت را می بوسیدند، عرض کردند یابن رسول اللّه آیا با این عمل خیال داشتی برای همیشه ما را به آتش جهنّم بسوزانی.

چنانچه خدای ناخواسته جسارتی یا دست درازی یا زبان درازی نسبت به شما می کردیم، یابن رسول اللّه شما را چه براین کار واداشت؟ آن جناب فرمود من چندی پیش با عده ای که مرا می شناختند مسافرت کردم و آنان به واسطه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدماتی به من می کردند که سزاوار آن نبودم. ترسیدم شما هم مثل آنها بکنید.(۲)

====

۱ بحار، ج ۱۱، احوال موسی بن جعفر۷ و منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۱.

«تَفَسَّحوُا فِی المَجالِسِ»

پیام (۸۷) آداب مجالس

«یا أَیُّهَا الَّذینَ ءامَنوُاْ إِذا قیلَ لَکُمْ تَفَسَّحوُاْ فِی المَجالِسِ فَافْسَحوُاْ یَفْسَحِ اللّهُ لَکُمْ وَ إِذا قیلَ انْشُزوُاْ فَانْشُزوُاْ یَرْفَعِ اللّهُ الَّذینَ ءامَنوُاْ مِنْکُمْ وَالَّذینَ أوُتوُاْالعِلْمَ دَرَجاتٍ ...» (مجادله / ۱۱)

(۱)بعضی گفته اند: صدر اسلام مردم از روی نادانی در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکدیگر فشار می آوردند تا به آن حضرت نزدیک شوند و سخنان او را بشنوند از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در فشار قرار می گرفت و خداوند در این آیه به مسلمانان می فرماید: هنگامی که به شما گفته می شود: در مجالس برای همدیگر جا باز کنید شما جا باز کنید تا خداوند نیز به شما وسعت دهد و هنگامی که به شما گفته می شود: بپا خیزید و مجلس را ترک کنید چنین نمایید تا خداوند افراد مؤمن و عالم شما را رفعت و عزّت دهد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید: از این رو اسلام برای عالم و دانشمند مقام ویژه ای قرار داده. رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد می شد مردم مقابل او به پا می ایستادند و خداوند آنان را از این عمل نهی نمود و فرمود: جا برای او باز کنید و چون به شما گفته می شود حرکت کنید، از نزد او خارج شوید تا خداوند در دنیا و آخرت به مؤمنان و عالمان از شما عزّت و درجات بهشتی

====

۱ القمی: کان رسول صلی الله علیه و آله إذا دخل المسجد یقوم له النّاس فنهاهم اللّه أن یقوموا له فقال: تفسّحوا ای وسّعوا له فیالمجلس و إذا قیل انشزوا فانشزوا ... (تفسیر صافی، ج ۲، ۶۷۵)

و عنه صلی الله علیه و آله : بین العالم و العابد مأه درجه بین کلّ درجتین حضر الجواد الضمر سبعین سنه. (المصدر)

عطا نماید.

از این آیه ظاهر می شود که دانشمند مؤمن رعایت حقوق و شؤن دیگران را می کند و کار خلاف ادب انجام نمی دهد.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عالم بر شهید فضیلت دارد و شهید بر عابد فضیلت دارد و پیامبر بر عالم فضیلت دارد و فضیلت قرآن نسبت به سخنان دیگر مانند فضیلت خدا بر مردم می ماند و فضیلت عالم بر سایر مردم مانند فضیلت من بر پایین ترین مردم می باشد.

و در سخن دیگری فرمود: فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است و فرمود: بین عالم و عابد یکصد درجه فاصله است.

(۲)و فرمود: سه دسته روز قیامت حق شفاعت دارند: اول پیامبران و سپس علماء و پس از آنان شهداء.

(۳)امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قیامت بر پا می شود و خداوند همه مردم را در یک جا جمع می کند و میزان های اعمال نصب می شود و خون شهداء را با مداد علما موازنه می کنند، مداد علما بر خون شهدا ترجیح پیدا خواهد نمود.

(۴)امام باقر علیه السلام فرمود: عالمی که مردم از علم او بهره مند شوند [و خود اهل عمل باشد] از هفتاد هزار عابد بهتر خواهد بود.

احترام به پدر در مقابل فرزند

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود دو نفر که یکی پدر و دیگری پسر او بود به عنوان

====

۱ و فیالمجمع عن النّبی صلی الله علیه و آله : فضل العالم علی الشهید درجه، و فضل الشهید علی العابد درجه، و فضل النّبی علی العالم درجه، و فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل اللّه علی خلقه، و فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیله البدر علی سائر الکواکب. (المصدر)

۲ و عنه صلی الله علیه و آله : تشفع یوم القیامه ثلاثه: الأنبیاء، ثمّ العلماء، ثمّ الشهداء.

۳ و فیالفقیه عن الصادق علیه السلام : إذا کان یوم القیامه جمع اللّه النّاس فیصعید واحد و وضعت الموازین، فیوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجحّ مداد العلماء علی دماء الشهداء. (المصدر، ص ۶۷۶)

۴ و فیالکافی عن الباقر علیه السلام : عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد. (المصدر)

مهمانی به خانه علی علیه السلام آمدند حضرت از جای خویش برای آنها حرکت کرد و ایشان را در بالای مجلس نشانید و خود در مقابل آنها نشست، آنگاه دستور داد غذا بیاورند، پس از صرف غذا قنبر طشت و آفتابه و حوله آورد و خواست دست پدر را بشوید علی علیه السلام از جا بلند شد و آفتابه را از دست قنبر گرفت تا دست پدر را بشوید ولی آن مرد خویش را به خاک افکنده عرض کرد یا علی شما می خواهی آب بر دست من بریزی خداوند مرا بدان حال ببیند؟ فرمود بنشین خدا می بیند تو را در حالی که یکی از برادرانت که با تو فرقی ندارد مشغول خدمت تو است. پس او نشست و علی علیه السلام فرمود: قسم می دهم تو را به حق بزرگی که بر گردنت آسوده بنشین چنانکه اگر قنبر بر دستت آب می ریخت آسوده بودی. و هنگامی که دست او را شست آفتابه را به محمدبن حنفیه داد و فرمود اگر این پسر تنها آمده بود دست او را می شستم و لکن خداوند دوست ندارد بین پدر و پسریکه در یک محل و مجلس هستند در احترام مساوی باشد اکنون من دست پدر را شستم و تو هم پسرجان دست پسر را بشوی و محمد بن حنفیه دست او را شستشو داد. امام حسن عسکری علیه السلام سپس فرمود: هر کس در این کار علی علیه السلام را پیروی کند، شیعه حقیقی خواهد بود.(۱)

احترام آیت الله بروجردی به امام خمینی

حضرت آیت اللّه العظمی بروجردی قدس سره در آغاز ورود به قم، دستور دادند تا یک نفر خوش نویس را پیدا کنند تا منشی گردد و بعضی از نوشته هایشان را پاکنویس نماید.

اصحاب به جستجو پرداختند تا یک نفر معمّم خوش خط پیدا کردند و او را به حضور آقا آورده و معرّفی نمودند، از قضا در آن وقت حضرت امام خمینی رحمه الله در آن مجلس حضور داشت.

بعد معلوم شد که آقای بروجردی قدس سره آن فرد خوش خط را نپسندیدند، بعضی از اصحاب با تعجّب از حاج احمد خادم پرسید: «علّت چیست که آقا این فرد خوش نویس را نپسندید؟»

حاج احمد گفت: این شخص (خوش خط) هنگامی که به حضور آقا آمد، حاج آقا روح اللّه خمینی در جلسه حضور داشتند، و او هنگام نشستن بالاتر از حاج آقا روح اللّه نشست، آقای بروجردی قدس سره ناراحت شد و فرمود: «کسی که بالاتر از حاج آقا روح اللّه بنشیند به درد من نمی خورد.»

====

۱ بحارالانوار، ص ۱۴۸.

یعنی فردی که رعایت ادب و احترام در برابر شخصیّتی مانند امام خمینی رحمه الله را نکند، شایسته نیست که منشی من شود. این جریان بیانگر شدّت احترام آیت اللّه بروجردی قدس سره به حضرت امام خمینی رحمه الله است، آن هم حدود ده سال قبل از پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ شمسی که آغاز قیام امام خمینی بود.(۱)

====

۱ به نقل افراد متعددّ از بیت آیت اللّه بروجردی.

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤَدُّوا الْاءَماناتِ»

پیام (۸۸) امانتداری

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤَدُّواْ الْاءَماناتِ إِلی أَهْلِهَا ...» (نساء/ ۵۸)

(۱)در تفسیر آیه فوق در کافی و غیر آن روایاتی نقل شده که معصومین علیهم السلام فرموده اند: امر به ادای امانت در این آیه مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است و خداوند به هر کدام آنان امر نموده که امانت امامت و رهبری امّت را در پایان عمر خود به دیگری منتقل نمایند و در سایر امانت ها نیز جاری خواهد بود.

(۲)در تفسیر مجمع البیان از امام صادق و امام باقر علیهماالسلام نقل شده که فرموده اند: این آیه مربوط به هر صاحب امانتی است مانند امانت های الهی و اوامر و نواهی خداوند و امانت های مالی و غیر مالی که مردم نزد همدیگر قرار می دهند.

(۳)و در عده ای از سخنان معصومین علیهم السلام آمده که فرموده اند: به طولانی بودن رکوع و سجود کسی نگاه نکنید چرا که او به آن عادت نموده و اگر انجام ندهد هراس پیدا می کند و لکن [اگر می خواهید به دیانت او پی ببرید [به راستگویی و ادای امانت او بنگرید.

(۴)امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر قاتل پدرم علی علیه السلام چیزی را نزد من امانت بسپارد و من امانت

====

۱ فیالکافی و غیره فیعدّه روایات أنّ الخطاب إلی الأئمّه علیهم السلام أمر کلّ منهم أن یؤدیّ إلی الإمام الّذی بعده و یومی إلیه ثمّ هی جاریه فیسایر الأمانات.

و فیه و فیالعیاشی عن الباقر علیه السلام : إیّانا عنی أن یؤدّی الإمام الأوّل إلی الّذی بعده العلم و الکتب و السلاح.

۲ و فیالمجمع (عنهما علیهماالسلام) : أنّها فیکلّ من أئتمن أمامنه من الأمانات، أمانات اللّه، أوامره ونواهیه و أمانات عباده فیما یأتمن بعضهم بعضا من المال و غیره.

۳ و عنهم علیهم السلام فیعدّه روایات: لاتنظروا إلی طول رکوع الرجل و سجوده فإنّ ذلک شی ء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک و لکن انظروا إلی صدق حدیثه و أداء أمانته.

۴ و فیالکافی فیعن الصادق علیه السلام : إنّ ضارب علیّ علیه السلام بالسیف و قاتله لوأتمننی و استنصحنی و استشارنی ثمّ قبلت ذلک منه لأدیّت إلیه الأمانه. و فیمعناها أخبار کثیره. (تفسیر صافی، ج ۱، ۴۶۱)

او را بپـذیرم و یا خیرخواهی و مشورتی از من بخواهد من امانت او را ادا خواهم نمود و از او خیرخواهی خواهم کرد. و در این معنا اخبار فراوانی نقل شده است.

(۱)حضـرت رضا علیه السلام فرمود: مقتضای حق مؤمن بر مؤمن این است که کمال خیرخواهی را برای او بکند همانند این که برای خود خیرخواهی می کند.

کشیکچی خداپرست!

در دوره قاجاریان، منوچهرخان «معتمدالدّوله و» حاکم اصفهان بود، یک جوان اَرْمنی در این عصر، پنج حلقه انگشتر طلا را به قیمت گزاف در اصـفهان خریده بود: تمام داراییش را صـرف خرید آن پنج حلقه نموده بود، او از اصفهان به جُلْفا رفت، و در جُلفـا فهمیـد که انگشترهایش گمشـده است، به اصـفهان بازگشت و پس از پرس و جو آن را نیافت، نزد معتمدالـدّوله رفت و جریان خود را بیان کرد و از وی درخواست نمود تا دسـتور بدهـد اعلام عمومی کننـد که هر کس این انگشترها را پیـدا کرده بیاورد، صد تومان (به پول آن روز) مژدگانی دارد. جارچیان این مطلب را به گوش مردم رساندند.

روز جمعه فرا رسـید، عصـر جمعه، طبق معمول، علماء و بزرگان برای خوانـدن دعای سـمات در منزل معتمدالـدوله بودنـد، در همـان وقت به معتمدالـدوله خبر دادنـد که یـک نفر کسـیکچی بـازار (گزمه و مـأمور نگهبان بازار) آمـده و با شـما کار دارد، معتمدالدوله اجازه ورود داد، و کشیکچی وارد شد و پس از ادای احترام گفت: «آن انگشترهای ارمنی را من پیدا کرده ام».

معتمد گفت: از کجا پیدا کردی؟

کشیـکچی گفت: شب گذشـته فانوسـی دسـتم بود در کنـار مغـازه هـای مردم گردش می نمودم، نگاه می کردم که چیزی در بیرون مغازه نمانـده باشـد دزدها بردارند و ببرند، قفلها را می دیدم، تا مبادا اشـتباها بعضـی از آنها باز باشد، در این هنگام چند انگشتر طلا را در کنار مغازه ای یافتم. در آن مجلس یکی از علماء حکیم بود، از او پرسـید: «تو روزی چقـدر مزد می گیری؟» او گفت: «پنج

====

۱ و قال الرضا علیه السـلام : حقّ المؤمن علی المؤمن، أن یمحضه النصیحه فیالمشهد و المغیب کنصیحته لنفسه. (فقه الرضا، ص ۳۶۹)

عباسی» (معادل یک ریال).

عـالم گفت: می خواستی این انگشترهـا را به بازار بغـداد و یا اسـلامبول ببری و به قیمت گزاف بفروشـی و دارای ثروت کلان گردی؟!

کشـیکچی گفت: «من این انگشترهـا را از این رو به اینجا آوردم که تا به صاحبش که ارمنی است داده شود، اگر نمی آوردم، در روز قیامت، حضـرت عیسی علیه السلام به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض می کرد یکی از افراد امّت تو، انگشترهای یکی از افراد امّت من را یافت و به او بازنگردانـد، آن وقت پیامبر ما در نزد حضـرت عیسـی علیه السـلام شـرمنده می شـد، من نخواسـتم که عیسـی علیه السـلام چنین مطلبی به پیـامبر مـا بگویـد و پیـامبر ما، بی جواب بمانـد، من برای حفظ آبروی پیامبرم، تصمیم گرفتم که انگشترها را به صاحبش بازگردانم».

حاضران از طرز تفکّر آن کشیکچی پاکدل و با صفا، تحت تأثیر قرار گرفتند، و او را تحسین و تشویق نمودند.

به راستی یـک چنین آدمی که در پائین ترین شـغل، در خـدمت مردم است، بهتر است یا آنان که با تزویر و کلاه برداری های مختلف، اموال مردم را چپاول می کنند و اصلاً به یاد حساب روز قیامت نیستند؟(۱)

====

۱ اقتباس از جامع النّورین، ص ۲۳۲.

«وَلْتَكَنْ مِنْكَمْ أَمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»

پيام (۸۹) امر به معروف و نهى از منكر

«وَ لْتَكُن مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعوُنَ إِلىَ الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ...» (آل عمران/ ۱۰۴)

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْروُفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ...»(آل عمران/ ۱۱۰)

از امام صادق عليه السلام سؤال شد: آيا امر به معروف و نهى از منكر بر همه امّت واجب است؟ امام عليه السلام فرمود: خير. گفته شد: براى چه؟ فرمود: امر به معروف و نهى از منكر تنها برشخص قوى و مطاع و عالم به معروف و منكر واجب است نه بر ضعيفانى كه هدايت نيافته و حق را از باطل تشخيص نمى دهند چرا كه خداوند مى فرمايد: «ولتكن منكم أمّه يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر» از اين آيه ظاهر است كه امر به معروف و نهى از منكر مخصوص عدّه اى است و بر همه مردم واجب نيست.

(۱)امام باقر عليه السلام مى فرمايد: اين آيه مخصوص به آل محمد عليه السلام و پيروان آنان است كه مردم را به

====

۱ فيالكافى عن الصادق عليه السلام «إنّه سئل عن الأمر بالمعروف والنهى عن المنكر أو اجب هو على الأمّه جميعا؟ فقال: لا. فقيل: و لم؟ قال: إنّما هو على القوىّ المطاع العالم بالمعروف من المنكر لاعلى الضعفه الّذين لايهتدون سبيلاً ...». (تفسير صافى)

والقمى عن الباقر عليه السلام فيهذه الآيه قال: فهذه لآل محمّد صلى الله عليه و آله و من تابعهم يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.

و فينهج البلاغه قال [علىّ عليه السلام :] وانهوا عن المنكر و تناهوا عنه فإنّما أمرتم بالنهى بعدالتناهى.

و قال [عليه السلام :]لعن اللّه الآمرين بالمعروف التاركين له و الناهين عن المنكر العاملين به. (المصدر)

و قال النّبى صلى الله عليه و آله : إنّ اللّه عزّوجلّ ليبغض المؤم ن الضعيف الّذى لادين له فقيل له: و ماالمؤمن الّذى لادين له؟ قال: الّذى لاينهى عن المنكر. (كافى، ج ۵، ۵۹)

كافى بسنده عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام قال: يكون فيآخر الزمان قوم يتبع فيهم قوم مراؤون يتقرّؤون، و يتنسّكون حدثاء سفهاء، لايوجبون أمرا بمعروف و لا نهيا عن منكر إلاّ إذا أمنوا الضرر، يطلبون لأنفسهم الرخص و المعاذير، يتّبعون زلاّه العلماء و فساد عملهم، يقبلو على الصّلاه و الصّيام مالايكلمهم فينفس ولامال، ولو أضرّت الصّلاه بسائر مايعملون بأموالهم و أبدانهم لرفضوها كما رفضوا أسمى الفرائض، هنالك يتمّ غضب اللّه عزّوجلّ عليهم فيعمّهم بعقابه فيهلك الأبرار فيدار الفجّار و الصغار فيدارالكبار، إنّ الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر سبيل الأنبياء و منهاج الصلحاء فريضه عظيمه بها تقام الفرائض و تأمن

المذاهب و تحلّ المکاسب و تردّ المظالم و تعمرالأرض و ینتصف من الأعداء و یستقیم الأمر ...(کافی، ج ۵، ۵۶)

ص :۳۲۸

خیر دعوت می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اول خویشتن را از منکر دور کنید و سپس نهی از منکر نمایید همانا خدا لعنت نموده کسانی را که امر به معروف می کنند و خود معروف را ترک می نمایند و نهی از منکر می کنند و خود منکر را انجام می دهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نسبت به مؤمن ضعیفی که دین ندارد خشم می کند. گفته شد: مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست؟ فرمود: او کسی است که نهی از منکر نمی کند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: در آخرالزمان مردمی خواهند آمد که از یکدیگر تقلید می کنند و اهل ریا و جهالت هستند و امر به معروف و نهی از منکر را بر خود واجب نمی دانند مگر در صورتی که از ضرر و خطر ایمن باشند و همواره به دنبال به دست آوردن عذری هستند که خود را از این وظیفه معذور بدانند، آنا همواره به جست وجوی لغزش های علما و فساد عمل آنها هستند، به نماز و روزه رو می کنند مادامی که آسیبی به جان و مال آنان نرسد و اگر نماز ضرری به اموال و ابدانشان وارد کند آن را نیز کنار خواهند گذارد همان گونه که بهترین واجب خدا [امر به معروف و نهی از منکر] را کنار گذاردند.

سپس فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو واجب بزرگ الهی است که به وسیله آنها بقیه واجبات برقرار می ماند و با ترک امر به معروف و نهی از منکر غضب خدا بر مردم تمام می شود و خداوند همه آنها را هلاک می کند، به گونه ای که نیکان در خانه فجّار و کودکان در خانه بزرگسالان به هلاکت می رسند. تا این که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و صالحین و فریضه بزرگی است که به واسطه آن واجبات دیگر برقرار می ماند و دیانت امنیّت پیدا

می کند و کسب ها حلال می شود و حقوق و مظالم پرداخت می گردد و زمین آباد می شود و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود و همه کارها بر اساس صحیح برقرار می گردد...

سخن امام صادق علیه السلام درباره امر به معروف و نهی از منکر

حارث بن مغیره می گوید: در یکی از راه های مدینه، با امام صادق علیه السلام ملاقات کردم، فرمود: «تو کیستی، آیا حارث هستی؟» گفتم: آری، حارث هستم. فرمود: «آگاه باش که گناهان نابخردان شما وبال گردن دانشمندان خواهد شد».

سپس من به خانه امام صادق علیه السلام رفتم و پس از گرفتن اجازه، به محضرش شرفیاب شدم و عرض کردم:

«شما با من ملاقات کرده و چنین فرمودید که دانشمندان شما حامل بار گناه نابخردان خواهند شد، و من از این سخن برآشفته و مضطرب شده ام» (اینک برای درخواست توضیح آمده ام).

امام صادق علیه السلام فرمود: آری.«چه مانع شده که وقتی شنیدید بعضی گناه می کنند و موجب ناراحتی ما می شوند، نزد او بروید و او را متنبّه کرده و در مورد گناهش سرزنش کنید و با بیان رسا و قاطع او را از گناه بازدارید؟». عرض کردم: «فدایت شوم، آنها از ما اطاعت نمی کنند و سخن ما را نمی پذیرند».

فرمود: «اُهْجُرُوهُمْ وَاجْتَنِبُوا مَجالِسَهُمْ:» «در این صورت، از آنها دوری کنید و در مجالس آنها شرکت نکنید».(۱)

عمربن عبدالعزیز، لعن علی علیه السلام را قدغن کرد؟

بعد از شهادت امام علی علیه السلام در سال ۴۰ هجرت، معاویه زمام حکومت جهان اسلام را به دست گرفت، او آن قدر نسبت به امام علی علیه السلام کینه توز بود که دستور داد، سبّ و لعن علی علیه السلام را در همه جا، حتّی در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نماز، جزء برنامه مذهبی قرار دهند، این کار زشت حدود شصت سال، رایج و سنّت گردید، خلفای جور و وعّاظ السّلاطین نیز از هر سو به این کار دامن می زدند.

تا اینکه در سال ۹۹ هجری، پس از مرگ سلیمان بن عبدالملک، عمربن عبدالعزیز، به عنوان

====

۱ روضه کافی، ص ۱۶۲.

هشتمین خلیفه اموی، روی کار آمد، او بر خلاف روش خلفای بنی امیّه، شیوه نیکی برای خود برگزید، و دست به اصلاحات کلّی زد، از کارهای نیک او اینکه سبّ و لعن علی علیه السلام را که برنامه مذهبی و رایج مسلمین اهل تسنّن شده بود، قدغن کرد، و به فرمان او در نماز و خطبه ها به جای سبّ علی علیه السلام این آیه را می خواندند:

«رَبَّنا اغْفِرْلَنا وَلِاِخْوانِنا الَّذینَ سَبَقُونا بِالاِیمانِ ...»(حشر/۱۰) «پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز.» و یا این آیه را می خواندند: «اِنَّ اللّهَ یأمُرُ بالْعَدلِ والإحسانِ ...».

ص: ۳۳۱

«لَاتَضَآرَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها»

پیام (۹۰) آزار مردم

«وَ أَمّا مَن أَعْطی وَ اتّقی وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی فَسَیُنَسِّرُهُ لِلْیُسْری»

«... لَاتَضَآرَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لَامَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلیَ الْوَارِثِ مِثْلُ ذلِکَ...» (بقره/ ۲۳۳)

در اسلام ضرر رساندن به خود و دیگران حرام و ممنوع می باشد همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ضرر و ضرار در اسلام نیست و کسی حق ندارد به همسایه (و غیر همسایه) خود ضرر و زیان وارد نماید، زن و شوهر نیز نباید به همدیگر ضرر و زیان وارد نمایند.

(۱)در تفسیر آیه فوق از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: در گذشته زن ها از جماع و زناشویی با شوهر خود جلوگیری می کردند و می گفتند: می ترسیم باردار شویم و بچّه ای که شیر می دهیم از گرسنگی بمیرد و یا زن اگر شوهر خود را به مجامعت دعوت می کرد او نیز چنین می گفت و به

====

۱ فیتفسیر القمی فیقوله تعالی: «و أمّا من أعطی واتّقی و صدّق بالحسنی» قال: نزلت فی رجل من الأنصار کانت له نخله فیدار رجل و کان یدخل علیه بغیر إذن فشکا ذلک إلی رسول اللّه۹ فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : لصاحب النخله: بعنی نخلتک هذه بنخله فیالجنّه فقال: لاأفعل فقال: بعنیها بحدیقه فیالجنّه فقال: لاأفعل و انصرف فمضی إلیه أبوالدحداح و اشتراها منه و أتی إلی النّبی صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول اللّه خذها واجعل لی فیالجنّه الحدیقه الّتی قلت لهذا فلم یقبلها فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : لک فیالجنّه حدائق فأنزل اللّه فیذلک: «فأمّا من أعطی واتّقی و صدّق بالحسنی ...» (سوره لیل) (تفسیر الصافی ، ج ۵ ، ۳۳۷)

و فیبعض الروایات: لمّا رأی النّبی صلی الله علیه و آله : إصرار السمره علی إیذاء الأنصاری قال له: إذهب فاقلعها و ارم بها وجهه لاضرر و لاضرار فیالإسلام. و کان سمره من المنحرفین عن علّی علیه السلام . (دراسات فیالحدیث ص ۱۰۳)

و فیالحدیث أیضا: لیس منّا من غشّ مسلما أو ضرّه أو ماکره. (عیون، ج ۱، ۳۲)

و فیبعض الأخبار: و یحشر مع الیهود یوم القیامه.(فقیه ج ۳ ، ۲۷۳)

همین علّت خداوند از این عمل نهی نمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مرد زن باردار خود را طلاق دهد باید نفقه او را بدهد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل نمود باید اجرت عادلانه به او بدهد تا فرزند او را شیر بدهد و از شیر بازگیرد و سپس به این آیه استدلال نمود. و در تفسیر «و علی الوارث مثل ذلك» آمده که اگر مرد بمیرد و همسر او باردار باشد وارث نیز باید نفقه مدّت بارداری و اجرت شیردادن را به مادر بدهد. (تفسیر مجمع البیان و تفسیر نورالثقلین،ج ۱،۲۲۸ و کافی ج ۶،۴۱)

مرحوم علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «و أمّا من أعطی واتّقی و صدّق بالحسنی فسنیسّره للیسری ...» می گوید: این آیه درباره مردی به نام سمره بن جندب نازل شد که در خانه مردی از انصار مدینه درخت خرمایی داشت و بدون اجازه وارد خانه او می شد و خانواده او را آزار می نمود و چون مرد انصاری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله از او شکایت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: درخت خود را با درختی در بهشت تعویض کن و چون نپذیرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را با باغی در بهشت با من معامله کن و چون نپذیرفت و از آن حضرت دور شد ابوالدحداح نزد او رفت و آن درخت را [در مقابل باغی] از او خریداری نمود و سپس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: درخت را از من بگیرید و آن باغی که می خواستید به او بدهید و نپذیرفت به من بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای تو باشد باغ هایی و باغ هایی در بهشت و این آیه نازل شد.

در بعضی از روایات آمده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار سمره بن جندب را بر آزار به آن مرد انصاری دید به مرد انصاری فرمود: درخت او را بکن و نزد او بیانداز چرا که در اسلام ضرر و زیان رساندن مجاز نیست و در تاریخ آمده که سمره بن جندب از منحرفین بود و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز نپذیرفت.

آری آزار به مردم در اسلام جایز نیست همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که به مسلمانی خیانت کند و یا به او زیان و ضرری وارد نماید و یا با او خدعه نماید.

و در برخی از روایات آمده که چنین کسی در قیامت با یهودی ها محشور خواهد شد.

نصیحت ابوذر

شخصی برای ابوذر غفاری، نامه ای نوشت و از او تقاضا کرد تا حدیث و سخن زیبایی را به او اهداء کند.

ص :۳۳۳

ابوذر در پاسخ نامه او نوشت: «بدانکه علم و دانش، دامنه وسیع دارد و دارای شاخه های بسیار است، ولی اگر می توانی «به آن که دوستش داری بدی مکن». او به ابوذر گفت: «آیا تاکنون کسی را دیده ای که به آن کس که دوستش دارد، بدی کند؟!»

ابوذر جواب داد: «آری تو خودت را از همه کس، بیشتر دوست داری، و چون نافرمانی خدا کنی به خود بدی کرده ای.(۱)

حدود همسایگی

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی از انصار خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: من خانه ای در فلان محله خریده ام، و نزدیک ترین همسایگانم کسی است که نه از شرّ او ایمنم و نه به نیکی او امیدوارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و سلمان و اباذر (راوی می گوید چهارمی را فراموش کردم گمان می کنم مقداد باشد) دستور داد در میان مسجد با صدای بلند بگویند (لاایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه) ایمان ندارد کسی که همسایه ی خویش را ایمن از آزار و شر خود نگرداند. و پس از آن فرمود: اعلام کنید تا چهل خانه از چهار طرف: چپ و راست و جلو و عقب همسایه محسوب می شوند.(۲)

====

۱ اصول کافی، ط آخوندی، ج ۲، ص ۴۵۸(باب محاسبه العمل، ح ۲۰).

۲ بحار، ج ۱۶، ص ۱۴۳.

پیام (۹۱) پای بندی به عهد و پیمان

«یا أَیُّهَاالَّذینَ ءامَنُواْ أَوفُوا بِالْعُقُود» (مائده/ ۱)

مرحوم فیض در تفسیر صافی می فرماید: مقصود از عقدها و پیمان ها هر پیمانی است که خداوند با بندگان خود بسته و آنان را ملزم به انجام آن نموده است مانند پیمان ایمان به خدا و ایمان به ملائکه و کتاب های آسمانی و پیامبران خدا و اوصیای آنان و حلال دانستن حلال خدا و حرام دانستن حرام خدا و انجام واجبات و سنّت های دین و رعایت حدود و اوامر و نواحی الهی و هر پیمانی که مؤمنین بین خود می بندند مانند پیمان های امانی و معاملاتی که منع شرعی بر آنها نباشد [مانند معامله ربوی و خرید و فروش های حرام دیگر].

(۱)امام جواد علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ده موضع برای امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم پیمان

====

۱ قال الصادق علیه السلام فیقوله تعالی: «...وَ أَوْفوُاْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئوُلاً» (اسراء، ۳۴): العهد ما أخذ النّبی صلی الله علیه و آله علی النّاس فیمودّتنا و طاعه أمیرالمؤمنین علیه السلام أن لایخالفوه و لا ـ یتقدّموه، و لا ـ یقطعوا رحمه و أعلمهم أنّهم مسئولون عنه. (بحار، ج ۲۴ ، ۱۸۷) الیقین لإبن طاووس ، ص ۲۹۶)

و قال الرضا علیه السلام : إنّ لکلّ إمام عهدا فیعنق أولیائه و شیعته و إنّ من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زیاره قبورهم فمن زارهم رغبةً فیزیارتهم و تصدیقا بما رغّبوا فیه کان أئمّتهم شفعاؤهم یوم القیامه. (کافی، ج ۴ ، ۵۴۷)

أقول: والروایات فیوجوب الوفاء بالعهد کثیره جدّا نذکر شطرا منها:

قال النّبی صلی الله علیه و آله : لاإیمان لمن لا أمانه له، و لا دین لمن لاعهد له. (مستدرک الوسائل، ج ۱۶ ، ۹۷)

و قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : أفضل الأمانه الوفاء بالعهود. (المصدر)

و قال الباقر علیه السلام : و یقال للموفی عهوده فیالدنیا، فینذوره و إیمانه و مواعیده: یا أیّتها الملائکه، و فیهذاالعبد فیالدنیا بعهوده، فأوفوا له هاهنا بما وعدناه، و سامحوه و لا تناقشوه، فحینئذٍ تصیّره الملائکه إلی الجنان.(المصدر)

خلافت و امامت گرفت و به دنبال آن آیه «یا أَیُّهَاالَّذِینَ ءامَنوُاْ أَوفُوا بِالْعُقُود» نازل شد. (تفسیر صافی مائده، ۱)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و أوفوا بالعهد إنّ العهد کان مسئولاً» فرمود: مقصود از عهد در این آیه پیمان و عهدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم برای ولایت و محبّت ما و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفت و آنان عهد نمودند که با او مخالفت نکنند و بر او مقدم نشوند و قطع رحم ننمایند، و به آنان اعلام نمود که در روز قیامت درباره این پیمان از آنان سؤال خواهد شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر امامی به گردن دوستان و شیعیان خود عهد و پیمانی دارد و انجام کامل آن عهد و ادای پسندیده آن این است که قبور آنان را زیارت کنند و هر کس که با میل و رغبت و اعتقاد به فرموده های آنان، به زیارت قبورشان برود به شفاعت آنان خواهد رسید.

مؤلّف گوید: روایات فراوانی درباره وفای عهد و پیمان رسیده به برخی از آنها اشاره می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که امانت دار نباشد ایمان ندارد و کسی که به عهد و پیمان خود وفا نکند دین ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بهترین امانت داری وفای به عهد و پیمان است.

امام باقر علیه السلام فرمود: روز قیامت خداوند نسبت به کسی که در دنیا به نذرها و قسم ها و عهد و پیمان های خود پای بند بوده است عنایت می فرماید و به ملائکه خطاب می شود: "ای ملائکه این بنده من در دنیا به پیمان های خود وفادار بود شما نیز در این روز به وعده هایی که من به او داده ام وفا کنید و کار را بر او آسان نمایید و در حساب با او مناقشه نکنید» و ملائکه [به راحتی] او را به بهشت می برند.

ص :۳۳۶

«وَ شاوِرْهُمْ فِی الْاءَمْرِ»

پیام (۹۲) مشورت، توکل، تصمیم

«... وَشاوِرْهُمْ فِی الْاءَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهَ إِنَ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ» (آل عمران/ ۱۵۹)

تردیدی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به مشورت نداشته است و اگر در مورد مسائل جنگی و غیره با بعضی از اصحاب و یاران خود مشورت نموده برای احترام به نظر آنان و احیای سنّت مشورت بوده است لذا در آیه فوق خداوند بعد از امر به مشورت می فرماید: هنگامی که تصمیم خود را گرفتی بر خدا توکّل کن که خداوند متوکّلین را دوست می دارد.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ تنهایی وحشتناک تر از عُجب و خودپسندی نیست و هیچ توانمندی قوی تر از مشورت کردن نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: کسی که استبداد به رأی خود داشته باشد هلاک می شود و کسی که با دیگران مشورت کند با عقول آنان شریک شده است.

و فرمود: کسی که به رأی خود مستبد باشد خود را در خطر قرار داده است.

====

۱ النبی صلی الله علیه و آله قال: لاوحده أوحش من العجب و لا مظاهره أوثق من المشاوره. (تفسیر صافی)

و قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : من استبدّ برأیه هلک و من شاور الرجال شارکها فیعقولها. (المصدر عن نهج البلاغه)

و قال علیه السلام : الإستشاره عین الهدایه و قد خاطر من استغنی برأیه. (المصدر عن نهج البلاغه)

الإمام الصادق علیه السلام : و شاور فیأمرک الّذین یخشون اللّه. (المصدر عن الخصال)

کتب الجواد إلی علیّ بن مهزیار: أن سل فلانا ... فإنّ المشاوره مبارکه قال اللّه تعالی لنبیّه صلی الله علیه و آله فیمحکم کتابه و تلاـ هـذه الآیه قال: «وشاورهم فیالأمر» یعنی الإستخاره فإذا عزمت، فإذا وطّنت نفسک علی شی ءِ بعدالشوری فتوکّل علی اللّه فیإمضاء أمرک علی ما هو أصلح لک فإنّه لایعلمه سواه (تفسیر صافی)

امام صادق علیه السلام می فرماید: با کسانی مشورت کن که اهل تقوی و ترس از خدا باشند.

حضرت جواد علیه السلام به علی بن مهزیار نوشت: «با فلان شخص مشورت کن» سپس فرمود: مشورت مبارک است و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را امر به مشورت نموده و مقصود از «شاورهم فیالأمر» طلب خیر است و خداوند می فرماید: بعد از مشورت بر آن چه تصمیم گرفتی به خدای خود توکّل کن تا او تو را به آن چه صلاح است راهنمایی نماید چرا که صلاح تو را جز او کسی نمی داند.

ص: ۳۳۸

پیام (۹۳) تعاون بر نیکی و تقوی

«... وَ تَعاوَنوُاْ عَلیَ البِرِّ وَ التَّقْوی وَ لاتَعَاوَنوُاْ عَلیَ الْاءَثْمِ وَ الْعُدْوانِ ...» (مائده/ ۲)

تعاون بر کارهای نیک و امر به معروف و نهی از منکر، دنیا و آخرت مؤمن را اصلاح می کند و سبب برکت و عزّت و خیر و سعادت و امنیّت او خواهد بود، چنان که ترک آن سبب از بین رفتن برکات و سلطه اشرار و بیچارگی دنیا و آخرت خواهد شد.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مادامی که مردم امر به معروف و نهی از منکر کنند و در کارهای خیر تعاون و احسان به یکدیگر داشته باشند همواره به خیر و خوبی به سر می برند [و دشمن بر آنان مسلّط نخواهد شد و برکات الهی بر آنان فرود خواهد آمد] و گرنه برکات از آنان دور می شود و خداوند دشمن را بر آنان مسلّط می کند و هیچ یاوری در آسمان و زمین نخواهند داشت.

امام باقر علیه السلام می فرماید: ما در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هنگامی که زنا آشکار شود مرگ ناگهانی زیاد می گردد، و هنگامی که کم فروشی شود خداوند مردم را با قحطی و قطع نعمت ها خواهد گرفت و هنگامی که زکات اموال خود را ندهند

====

۱ فیالتهذیب عن النّبی صلی الله علیه و آله إنّه قال: لایزال النّاس بخیر ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البرّ فإذا لم یفعلوا ذلک نزعت منهم البرکات و سلّط بعضهم علی بعض و لم یکن لهم ناصر فیالأرض و لا فیالسّماء. (تهذیب الاحکام، ج ۶، ۱۸۱ و تفسیر صافی ، ج ۱، ۳۶۷)

و فیثواب الأعمال قال أبوجعفر علیه السلام : وجدنا فیکتاب أمیرالمؤمنین علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إذا ظهر الزنا کثرت موت الفجأه، و إذا طفّف المکیال أخذهم اللّه بالسنین و النقص، و إذا منعوالزّکات منعت الأرض من الزرع و الثمار و المعادن، و إذا جاروا فیالأحکام تعاونوا علی الظلم والعدوان و إذا نقضوا العهد سلّط اللّه علیهم عدوّهم، و إذا قطعواالأرحام جعلت الأموال فیأیدی أشرارهم، و إذا لم یأمروا بمعروف و لم ینهوا عن منکر و لم یتّبعوا الأخیار من أهل بیتی سلّط علیهم أشرارهم فیدعو خیارهم فلایستجاب لهم. (ثواب الأعمال ، ص ۲۵۲)

زمین برکات خود را از زراعت و باغات و معادن آنان دریغ خواهد نمود و هنگامی که در قضاوت و حکم ستم کنند تعاون بر ظلم و عدوان می نمایند و هنگامی که عهد و پیمان های خود را بشکنند خداوند دشمن را بر آنان مسلّط خواهد نمود، و هنگامی که قطع رحم کنند و از خویشان خود جدا شوند اموال به دست اشرار قرار خواهد گرفت، و هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمایند و از نیکان اهل بیت من پیروی نکنند خداوند اشرار را بر آنها مسلّط خواهد نمود و چون نیکانشان دعا کنند دعای آنان مستجاب نخواهد شد.

ص: ۳۴۰

«إِنْ جائَكَمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنوُا»

پیام (۹۴) بررسی و تحقیق

«یا أَیُّهَا الَّذینَ ءامَنوُاْ إِنْ جائَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنوُاْ أَن تُصیبوُاْ قَوْما بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحوُاْ عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ» (حجرات/ ۶)

(۱)امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از «فتبیّنوا» این است که توقّف کنید تا حقیقت برای شما روشن شود.

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولیدبن عقبه را نزد بنی المصطلق فرستاد تا زکات آنان را بگیرد پس آنان به استقبال او آمدند و چون بین او و آنها کدورتی بود ولید گمان کرد آنان به جنگ او آمده اند از این رو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و گفت: آنها مرتد شده اند و زکات نمی دهند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ با آنان همت نمود این آیه نازل شد:

مؤیّد این روایت سخن امام مجتبی علیه السلام است که به ولید فرمود: به خدا سوگند من نباید تو را در دشمنی با علی علیه السلام ملامت کنم چرا که آن حضرت برای شرابخواری هشتاد تازیانه به تو زد و

====

۱ فیالمجمع عن الباقر علیه السلام یعنی تعرّفوا و تفصّحوا صدقه من کذب و لاتبادروا إلی العمل بخبره. (تفسیر صافی، ج ۲ ، ص ۵۸۹) و روی أنّ النّبی صلی الله علیه و آله بعث ولیدبن عقبه مصدّقا إلی بنی المصطلق و کان بینه و بینهم إحنه فلمّا سمعوا به استقبلوه فحسبهم مقاتلیه فرجع و قال لرسول اللّه صلی الله علیه و آله : قد ارتدّوا و منعوا الزکاه فهمّ بقتالهم فنزلت الآیه. (المصدر)

و یؤیّد هذه الرّوایه ما فیالإحتجاج عن الحسن المجتبی علیه السلام فیحدیث قال: و أمّا أنت یا ولیدبن عقبه فواللّه لاألومک أن تبغض علیًا و قدجلّدک فیالخمر ثمانین جلدهً و قتل أباکَ صبرا بیده یوم بدرأم کیف تسّبه فقد سمّاه اللّه مؤمنا فیعشر آیات من القرآن و سمّاک فاسقا و هو قوله: «إِنْ جائکم فاسق بنباءٍ ...» والقمی: نزل فیعایشه حین رمت ماریه القبطیّه و اتّهمتها بجریح القبطیّ فأمر رسول اللّه صلی الله علیه و آله بقتل جریح لیظهر کذبها و ترجع عن ذنبها و قد مضی قصّتها فیسوره النور. (المصدر)

پدر تو نیز در جنگ بدر به دست او کشته شد و خداوند در ده آیه پدرم را مؤمن یاد نمود و در آیه «إن جائکم فاسق ...» تو را فاسق یاد کرد.

در تفسیر قمی آمده که این آیه درباره عایشه نیز نازل شد که به ماریه قبطیّه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت زنا داد و گفت: جریح قبطی با او زنا کرده است و برای اثبات کذب او و رجوع از خطایش رسول خدا صلی الله علیه و آله در ظاهر امر به قتل جریح قبطی نمود و این آیه نازل گردید، و قصّه آن در سوره نور بیان شده است.

ص: ۳۴۲

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

پیام (۹۵) برادری در اسلام

«إِنَّمَاالْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحوُاْ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقوُاْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَموُنَ» (حجرات/ ۱۰)

(۱)امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنان با یک دیگر برادر پدر و مادری هستند و چون به یکی از آنان آزاری برسد دیگران آرام نخواهند گرفت.

و فرمود: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و راهنمای او می باشد و هرگز به او ظلم نمی کند و عیب او را نمی گوید و وعده خود را با او خلف نمی کند.

امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است چرا که خداوند مؤمنان را از خاک بهشت آفرید و نسیم بهشتی را در صورت های آنان دمید از این رو آنان برادر پدر و مادری

====

۱ فیالکافی عن الصادق علیه السلام قال: [المؤمنون] بنو أبٍ و أمٍّ و إذا ضرب علی رجلٍ منهم عرق سهرله الآخرون. (تفسیر صافی، ج ۲ ، ۵۹۱)

و عنه علیه السلام المؤمن أخ المؤمن، عینه و دلیله، لایخونه و لا یظلمه و لا یعیبه و لا یعده عدهً فیخلفه. (المصدر)

و عن الباقر علیه السلام : المؤمن أخ المؤمن لأبیه و أمّه لأنّ اللّه خلق المؤمنین من طینه الجنّه و أجری فیصورهم من ریح الجنّه فلذلک هم إخوه لأبٍ و أمٍّ. (المصدر)

و فیالبصائر عن الصادق علیه السلام إنّه سئل عن تفسیر هذاالحدیث: «إنّ المؤمن ینظر بنوراللّه»؟

فقال: إنّ اللّه خلق المؤمن من نوره و صبغهم من رحمته و أخذ میثاقهم لنا بالولایه علی معرفته یوم عرّفهم نفسه فالمؤمن أخ المؤمن لأبیه و أمّه، أبوه النور و أمّه الرحمه، و إنّما ینظر بذلک النور الّذی خلق منه. (المصدر)

و فیالکافی عنه علیه السلام : صدقه یحبّها اللّه: إصلاح بین النّاس إذا تفاسدوا، و تقارب بینهم إذا تباعدوا. (المصدر، ۵۹۲)

و عنه علیه السلام : لأن أصلح بین اثنین اُحبّ إلیّ من أن أتصدّق بدینارین. و عنه علیه السلام : إنّه قال لمفضّل: اِذا رأیت بین اثنین من شیعتنا منازعه فافتدها من مالی. (المصدر)

یکدیگر هستند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد معنای «المؤمن ینظر بنور اللّه» چیست؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مؤمن را از نور خود آفرید و او را در رحمت خود فرو برد و در روز اخذ میثاق که خود را به مردم معرفی نمود پیمان ولایت ما را از مؤمنین گرفت از این رو مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است پدر او نور الهی و مادر او رحمت الهی می باشد از این رو مؤمن به وسیله نوری که از آن آفریده شده می نگرد [و حقایق را همان گونه که هست می بیند].

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فأصلحوا بین أخویکم» فرمود: اصلاح بین مؤمنین و آشتی دادن آنان صدقه ای است که خداوند آن را دوست می دارد و فرمود: اگر من بتوانم بین دو نفر را اصلاح بدهم این عمل نزد من محبوب تر از این است که دو دینار در راه خدا بدهم. و به مفضّل فرمود: هنگامی که دیدی برای مال دنیا بین دو نفر از شیعیان ما نزاعی رخ داده تو از مال من نزاع آنان را برطرف کن. [تا برادریشان برقرار بماند].

شیعه واقعی

محمّدبن ابی عُمَیْر از پرورش یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام و از رُوات موردوثوق و اعتماد است. او مدّتی به شغل بزّازی اشتغال داشت و دارای تمکّن مالی بود، ولی بر اثر پیش آمدهایی اموالش از دست رفت و به فقر و بی چیزی مبتلا گردید. از مردی ده هزار درهم طلب داشت. مدیون برای آن که بدهی خود را بپردازد، خانه مسکونی خویش را به ده هزار درهم فروخت و با پول آن روانه خانه ابن ابی عُمَیر شد. در را کوبید، ابن ابی عمیر از منزل بیرون آمد. مدیون، پول ها را تسلیم وی نمود و گفت: این مبلغی است که از شما به ذمّه من بوده است. محمّدبن ابی عمیر پرسید این پول را چگونه به دست آوردی؟ آیا از کسی ارث برده ای؟ گفت: نه، آیا شخصی به تو بخشیده است؟ جواب داد: نه، آیا متاعی داشتی که فروختی؟ باز هم پاسخ نفی داد و گفت: خانه مسکونیم را برای ادای دین فروخته ام و پولش را برای شما آورده ام. ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام حدیث کرده که فرموده است:

مدیون به جهت ادای دین، از منزل مسکونیش رانده نمی شود.(۱)

سپس گفت: به خدا قسم با آن که هم اکنون آن قدر در مضیقه مالی هستم که حتّی به یک درهم

====

۱ جواهرالکلام، جلد ۲۵، صفحه ۲۳۴.

این مال احتیاج دارم امّا این پول را نمی گیرم.

خیرخواهی و دعا برای برادر مؤمن

ابراهیم بن هاشم گفت: در موقف عرفات، حال هیچ کس را بهتر از عبداللّه جندب ندیدم. او پیوسته دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و آب دیده اش بر روی او جاری بود تا به زمین می رسید. چون مردم فارغ شدند، به او گفتم در این وقوف هیچ کس را بهتر از تو ندیدم. او گفت: به خدا قسم، دعا نکردم مگر برای برادران مؤمن خود زیرا که از امام، موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم هرکس دعا کند برای برادران مؤمن خویش، از عرش ندا می رسد که از برای تو صدهزار برابر باد. به خدا قسم دست برندارم از صدهزار برابر دعای فرشتگان که قطعا مستجاب و مقبول است، برای یک دعای خودم که معلوم نیست مستجاب شود یا نه.(۱)

====

۱ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۴.

«وَ أَنكِحوُا الأيامى مِنْكَمْ»

پیام (۹۶) ازدواج و برکت زندگی

«وَأَنكِحوُاْ الأَيامى مِنكُمْ وَالصّالِحينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِن يَكوُنوُاْ فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ اللَّهَ مِن فَضْلِهِ وَاللّهُ واسِعٌ عَليمٌ» (نور/ ۳۲)

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لايَجِدوُنَ نِكاحا حَتّى يُغْنِيَهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ ...» (نور/ ۳۳)

مفسرین در معنای آیه اول گفته اند این خطاب به اولیای دختران و پسران است، آنان مأمور شده اند که دختران و پسران خود را تزویج دهند و هراسی از فقر آنان نداشته باشند چرا که خداوند به وسیله ازدواج از فضل خود آنان را بی نیاز خواهد نمود و آیه دوم امر به صبر است نسبت به کسی که هیچگونه توانایی مالی برای ازدواج نداشته باشد.

و لکن به نظر می رسد آیه اوّل به قرینه تعلیل ذیل آن اختصاص به اولیای دختران و پسران ندارد چنان که عدم وجدان نیز در آیه دوم اعم از نداشتن تمکن مالی و یا نیافتن فرد شایسته برای ازدواج است شاهد این سخن روایاتی است که مشاهده می کنید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از ترس فقر ازدواج نمی کند به خدای خود بدگمان شده است چرا که او می فرماید: «إن یکونوا فقراء یغنهم اللّه من فضله».

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت از فقر نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله

====

۱ فیالکافی: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : من ترک التزویج مخافه العیله فقد أساء ظنّه باللّه عزّوجلّ إنّ اللّه عزّوجلّ یقول: «إن یکونوا فقراء یغنهم اللّه من فضله؟ (تفسیر صافی ج ۳ ، ۴۳۲، کافی ج ۵ ، ۳۳۰)

و قال الصادق علیه السلام : جاء رجل إلی النّبی صلی الله علیه و آله فشکا إلیه الحاجه فقال: تزوّج فوسّع علیه. (المصدر، کافی، ج ۵، ۳۳۰) و قال النّبی صلی الله علیه و آله : یا معشر الشّبان من استطاع منکم الباءه[ای الجماع] فلیتزوّج و من لم یستطع فعلیه بالصوم فإنّه له و جاء. [الوجاء أن ترضّ أنثیا الفحل رضّا شدیدا یذهب بشهوه الجماع [(المصدر)

و فیالکافی عن الصادق علیه السلام فیالآیه الثانیه، قال: یتزوّجون حتّی یغنیهم اللّه من فضله. (المصدر)

و فیه عن إسحاق بن عمّار قال: قلت لأبی عبداللّه علیه السلام : الحدیث الّذی یرویه النّاس حقّ: إنّ رجلاً أتی النّبی صلی الله علیه و آله فشکا إلیه الحاجه فأمره بالتزویج ففعل، ثمّ أتاه فشکا إلیه الحاجه فأمره بالتزویج حتّی أمره ثلاث مرّات؟ فقال أبو عبداللّه علیه السلام : [نعم [هو حقّ: ثمّ قال: الرزق مع النّساء والعیال. (کافی، ج ۵، ۳۳۰)

به او فرمود: ازدواج کن و با ازدواج از فقر نجات یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوانان غرب می فرمود: هر کدام که قدرت دارید ازدواج کنید و اگر نمی توانید روزه بگیرید تا روزه شهوت شما را قطع کند.

در تفسیر آیه دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ازدواج کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز نماید.

اسحاق بن عمار مگوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا این حدیث صحیح است که مردم می گویند: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از فقر شکایت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را امر به تزویج کرد و تزویج نمود و باز از فقر شکایت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله باز او را امر به تزویج کرد و این سؤال و پاسخ سه مرتبه تکرار شد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آری این حدیث حق است و سپس فرمود: روزی با زن و فرزند می آید.

نهی از ترک ازدواج

زنی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «من زنی بی همسر هستم.»

امام فرمود: منظورت چیست؟

او گفت: ازدواج نمی کنم و از آن دوری می کنم.

امام فرمود: چرا؟

او عرض کرد: با این کار می خواهم به مقام عالی معنوی برسم.

امام صادق علیه السلام فرمود: از این عقیده دست بردار، هرگز ترک ازدواج موجب وصول به مقامات عالی معنوی نمی شود، واگر انسان با ترک ازدواج به چنین مقامی می رسید، حضرت فاطمه علیهاالسلام سزاوارتر بود که ترک ازدواج کند، چرا که هیچ کس در وصول به کمالات معنوی، از فاطمه پیشی نگرفته است.(۱)

====

۱ وسایل الشّیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۸.

«الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ»

پیام (۹۷) موقعیّت زن و مرد

«الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلیَ النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِمآ أَنْفَقوُاْ مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتُ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ ...» (نساء/ ۳۴)

«... وَ لِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» (بقره/ ۲۲۸)

از این دو آیه فضیلت خلقی مرد بر زن روشن می شود جز این که سعادت و کرامت انسان نزد خداوند به تقوای اوست بنابراین بین زن و مرد تنها تفاوت وجود ندارد بلکه تفاضل درخلقت نیز وجود دارد و این تفاضل به سبب کمال عقل و حسن تدبیر و نیرومندی بیشتر مردها در انجام اعمال و طاعات و وظیفه مهریه و قیمومت و انفاقی است که خداوند به عهده مردها قرار داده و این سرپرستی و قیمومت نیاز به تدبیر و تعقل بیشتری دارد به عهده آنان می باشد.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر مردها نبودند خداوند زن ها را خلق نمی نمود سپس رسول

====

۱ فیالعلل ... قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : جاء نفر من الیهود إلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فسأله أعلمهم عن مسائل فکان فیما سأله أن قال له: ما فضل الرّجال علی النّساء فقال النّبی صلی الله علیه و آله : کفضل السّماء علی الأرض و کفضل الماء علی الأرض فالماء یحیی الأرض و بالرّجال یحیی النّساء یقول اللّه عزّوجلّ «الرّجال قوّامون علی النّساء ...» قال الیهودی: «لأیّ شیء کان هکذا؟ فقال النّبی صلی الله علیه و آله خلق اللّه عزّوجلّ آدم من طین و من فضلته و بقیّته خلقت حوّاء، و أوّل من أطاع النّساء آدم فأنزله اللّه عزّوجلّ من الجنّه و قد بیّن فضل الرّجال علی النّساء فیالدّنیا ألاتری إلی النّساء کیف یحضن و لا یمکنهنّ العباده من الغذاره و الرجال لا یصیبهم شی ء من الطمث فقال الیهودیّ: صدقت یا محمّد. (علل الشرایع، ج ۲، ۵۱۲)

أقول و قد أمراللّه الرجال بتأدیب النساء عند خوف النشوز و لم یأمر النّساء بتأدیب الرّجال فقال سبحانه: واللّاتی تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ و اهجروهنّ فیالمضاجع واضربوهنّ فإن أطعنکم فلاتبغوا علیهنّ سبیلاً. (تفسیر صافی، ج ۱، ۴۴۹)

خدا صـلی الله علیه و آله آیه فوق را تلاوت نمود و فرمود: مگر نمی بینی که زنها در حال حیض و آلودگی، عبادت برای آنان ممکن نیست و مردها چنین نیسـتند؟ و چون علّت آن را از آن حضـرت سؤال کردنـد فرمود: خداوند آدم را از گل آفرید و از باقیمانـده گل آدم حوّاء را آفرید و نخستین کسـی که از زنها اطاعت نمود آدم علیه السـلام بود و به این سـبب از بهشت رانده شد.

مؤلّف گویـد: این تنها تفاضل در خلقت است وگرنه ممکن است مقام زن صالحه و با تقوی نزد خداوند که از برخی از مردها بیشتر باشد که در آیه اوّل به آن اشاره شده است. از این رو امام باقر علیه السـلام در تفسیر «فالصالحات قانتات» می فرماید: زن هـای صـالحه، مطیع شوهران و حافـظ خود و اموال آنـان هسـتند. و به همین علّت خداونـد هنگام نشوز و نافرمانی زن به مردها دستور داده که آنها را نصیحت و موعظه نمایند و اگر کارساز نشد در بستر به آنان پشت کنند و اگر این هم کارساز نشد آنان را تأدیب نمایند در حالی که نشوز مرد را خداوند با تأدیب زن نسبت به مرد علاج نکرده بلکه زن باید در صورت نشوز مرد به حاکم شرعی مراجعه نماید.

آری تردیـد نیست که این تفاوت خلقی بین مرد و زن وجود دارد جز این که این تفاوت در سـرنوشت زن و مرد دخالت ندارد و همانگونه که در اوّل بحث اشاره شـد کرامت و سـعادت مرد و زن به تقوا و بنـدگی خـدا و شایسـتگی های لازم دیگر اسـت چنان که در آیه شـریفه «یاأَیُّهَاالنّاسُ إِنّا خَلَقْناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی وَ جَعَلْناکُمْ شُـعوُبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفوُاْ إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنـدَاللّهِ أَتْقیکُم إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ» (حجرات/ ۱۳) به این معنا اشاره شده است.

و در آیه شـریفه «من عمـل صالحـا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینّه حیـاةً طیّبهً و لنجزینّهم أجرهم بـأحسن ما کانوا یعملون» (نحل، ۹۷) به آن اشـاره شـده است و زن می توانـد با تقوا و پاکی و رعایت وظایف دینی خود به مقام والایی دست یابـد و از برخی از مردها در تقوا و فضیلت تقـدّم پیـدا کند از این رو رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: برای مسـلمان هیچ بهره ای بعـد از اسـلام بهتر از زن مؤمنه مسـلمان نیست که چون به او نگاه کند خشـنود شود و چون به او دسـتوری دهد اطاعت کند و چون از او دور شود امانتدار شوهر خود باشد نسبت به حفظ خود و مال شوهر.

خلاصه این که تفاوت و یا تفاضل در خلقت مقتضای حکمت نظام آفرینش است و کسـی حق ندارد به آن چه مصـلحت نظام خلقت است نقدی وارد نماید «لایسأل عمّا یفعل و هم یسألون» (انبیاء، ۲۳)

برای مثال اگر معماری برای نظام و مصلحت بنایی، محلی را در آن بنا سالن پذیرایی و محلی

را انبار و محلی را اطاق خواب و محلی را حیات قرار دهد کسی حق ندارد نقدی بر او وارد نماید از سویی همانگونه که در یک کشور حاکم لازم است در یک خانه نیز یک نفر باید حاکم باشد و گرنه اختلال به وجود می آید و به نظر نویسنده زنها باید شاکر باشند که خداوند مسئولیّت سنگین اداره زندگی و رفت و آمد بین مردم را به عهده آنان قرار نداده است.

سفارشات مادر عروس

بانوی هوشمندی، چون دخترش را شوهر داد، شب زفاف هنگامی که می خواستند دخترش را به خانه بخت ببرند، او را طلبید، و ده سفارش را به او نمود و تأکید کرد که برای برقراری زندگی سالم حتما به این ده دستور، عمل کند.

نخست به او گفت: دخترم! بدان که تو از زندگی ای که با آن خو گرفته ای و گوشت و خونت با آن هماهنگ شده جدا می شوی و به خانه ای که از آن کاملاً بیگانه هستی می روی، و با رفیقی که با او انس نگرفته ای همنشین می گردی، کنیز او باش تا او غلام تو گردد و این ده دستور را از من بشنو و به آن عمل کن تا در خانه جدید خوشبخت گردی:

۱ با قناعت، زندگی نیکی را با همسرت تشکیل بده.

۲ در شنیدن سخن همسر و اطاعت از او، کوشا باش.

۳ با چشمی مهرانگیز و نگاهی متواضعانه به همسرت بنگر.

۴ نظافت و خوشبویی را رعایت کن.

۵ اموال شوهرت را حفظ کن و بدان که حفظ اموال او با اندازه گیری و اعتدال حاصل می گردد.

۶ احترام بستگان شوهر را نگه دار، و بدان که این کار را می توانی با سر پنجه تدبیر و هوشیاری، انجام دهی.

۷ غذای شوهر را در وقت خود و با کیفیّت خوب آماده کن، زیرا گرسنگی عامل سریع برای بروز ناملایمات است.

۸ هنگام استراحت شوهر، سکوت و آرامش را رعایت کن، زیرا آشفته نمودن خواب، خشم انگیز است.

۹ رازهای مگو را برای او فاش نکن، که از نیرنگ او در امان نخواهی شد.

۱۰ از او اطاعت کن، زیرا سرکشی از خواسته مشروع او، موجب کینه در سینه او می شود.

دخترم! اگر این دستورات را با حوصله و تحمّل و به خوبی انجام دهی، یقین بدان که عواطف شوهر را جلب کرده و زندگی شیرینی را با همسرت، پدید می آوری!

پاداش عظیم شوهرداری

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با اصحاب خود به گرد هم نشسته بودند ناگاه بانویی به نام «اسما» دختر یزید انصاری به حضور آن حضرت آمد و گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! من به نمایندگی از زنان به حضور شما برای طرح یک سؤال آمده ام، سؤالم این است که :

خداوند تو را به عنوان پیامبر، به سوی همه انسان ها از مرد و زن فرستاده است، و ما به تو و خدای تو ایمان آوردیم، ولی دستورات شما، ما زنان را در خانه ها محبوس کرده و دستمان را از امور اجتماعی و سیاسی کوتاه نموده و در خانه ها خزیده ایم و وسیله اطفاء شهوت مردان، و حمل فرزندان آنها شده ایم، ولی شما مردان به خاطر تجمّع، در جماعات، عیادت بیمار، تشییع جنازه و حج بعد از حج بر ما برتری یافته اید، و از همه اینها بالاتر، جهاد در اه خدا است، که ما از شرکت در آن محروم هستیم، و اگر شما مردان، از خانه خود برای شرکت در حج، و جهاد بیرون رفتید، ما در غیاب شما اموال شما را نگه می داریم، لباس برای شما می بافیم، و کودکان شما را پرورش می دهیم اَفَمَا نُشارِکُکُم فیهذا الاَجرِ و الْخَیرِ؟ «آیا ما در پاداش کارهای نیک (اجتماعی و سیاسی) شما شرکت نداریم؟!»

پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام رخ به اصحاب رو کرد و فرمود: «آیا شما تاکنون سؤالی از بانویی شنیده اید که بهتر از سؤال مذهبی این بانو (اسما) باشد؟!»

سپس آن حضرت به اسما رو کرد و فرمود: ای بانو بشنو و به زنانی که به نمایندگی آنها به اینجا آمده ای ابلاغ کن که:

إِنّ حُسْنَ تَبَعُّلِ الْمَرأَهِ لِزَوجِها، وَ طَلَبَهَا مَرْضاتِهِ، وَ اتِّبَاعَهَا لَهُ، یَعْدِلُ ذلِکَ کُلِّهُ

«پاداش شوهرداری نیک زن، و کوشش او برای تحصیل خشنودی شوهر، و پیروی او از شوهرش، برابر همه این پاداشها(ی جماعات و حج و جهاد و ...) مردان است». پس اسما به سوی زنان بازگشت، در حالی که ذکر خدا می گفت، به جمع بانوان رسید و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنها ابلاغ نمود، همه شادمان شدند و از آن پس، اسما را به عنوان نماینده خود به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نامیدند.(۱)

====

۱ تاریخ بیهقی مطابق الحلقات الذهبیّه، ج ۹، ص ۸۵.

«وَ الّلائِی تَخافوُنَ نُشوُزَهُنَّ فَعِظوُهُنَّ»

پیام (۹۸) نشوز زنها

«... وَالّلائی تَخافوُنَ نُشوُزَهُنَّ فَعِظوُهُنَّ وَاهْجُروُهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَاضْرِبوُهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلاتَبْغوُاْ عَلَیْهِنَّ سَبیلًا ...» (نساء/ ۳۴)

قبل از این آیه خداوند اوصاف زن های مؤمنه را بیان نموده و می فرماید: «فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ اللّه» یعنی زن های شایسته فرمان بردار و مطیع شوهران خود هستند و اسرار و اموال شوهران خویش را حفظ می نمایند.

خداوند به دنبال ذکر اوصاف زن های مؤمنه می فرماید: زن هایی را که هراس دارید نشوز و بلندپروازی پیدا کنند و از اطاعت شما سرپیچی نمایند نخست آنان را موعظه کنید، و اگر مؤثّر نشد در بستر به آنان پشت کنید، و اگر مؤثّر واقع نشد با کتک زدن آنان را تأدیب نمایید پس اگر به اطاعت از شما بازگشتند آنان را آزار ندهید. از این آیه ظاهر می شود که مرد باید با خیرخواهی کامل، از خطا و انحراف همسر خود جلوگیری نماید، تا همواره او صالح و شایسته باشد.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ مسلمانی بعد از اسلام بهره ای بهتر از همسر مؤمنه [و

====

۱ فیالکافی عن الصادق علیه السلام عن آبائه عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: «ما استفاد امرؤ مسلم فائدهً بعد الإسلام أفضل من زوجه مسلمه تسرّه إذا نظر إلیها و تطیعه إذا أمرها و تحفظه إذا غاب عنها فینفسها و ماله. (کافی، ج ۵، ۳۲۷)

و فیالمجمع عن الباقر علیه السلام فیقوله: «واهجروهنّ» قال: إنّه یحوّل ظهره إلیها». و فیقوله: «واضربونهنّ» قال: «إنّه الضرب بالسواک.» (تفسیر صافی)

و قال النّبی صلی الله علیه و آله : قال اللّه عزّوجلّ: إذا أردت أن أجمع للمسلم خیرالدّنیا و الآخره جعلت له قلبا خاشعا و لسانا ذاکرا و جسدا علی البلاء صابرا، و زوجهً مؤمنهً تسرّه إذا نظر إلیها و تحفظه إذا غاب عنها فینفسها و ماله. (کافی، ج ۵، ص ۳۲۷)

و قال صلی الله علیه و آله : من سعاده المرأ الزوجه الصالحه. (المصدر)

پاکدامن و با حیا] به دست نمی آورد، همسری که با اخلاق خود همسر خویش را شاد و امر او را اطاعت نماید و امین او باشد نسبت به خود و مال شوهر خود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل است که خداوند می فرماید: هنگامی که من بخواهم خیر دنیا و آخرت را برای مسلمانی جمع کنم به او قلبی خاشع، زبانی ذاکر، بدنی صابر و همسری باایمان می دهم که چون به [اخلاق] او می نگرد شاد شود و چون از او دور می شود آن زن حافظ و امانتدار او باشد نسبت به خود و مال شوهر خود. [حیا و عفّت خویش را حفظ کند و اموال شوهر خود را نیز نگهدار باشد].

و فرمود: از سعادت مرد است که خداوند همسر شایسته ای به او عنایت نماید.

آری، یکی از عبادت های زن و شوهر این است که از خطای همدیگر بگذرند و این سبب آمرزش آنان خواهد بود.

صبر و تحمّل حضرت نوح نسبت به همسر خود

حضرت نوح علیه السلام همسر بدی داشت مثل حضرت لوط علیه السلام که او نیز همسر بدی داشت (که در قرآن آیه ۱۰ سوره تحریم به این مطلب اشاره شده است) حتّی به مردم می گفت: نوح علیه السلام مجنون است.(۱) یکسال بر اثر نیامدن باران قحطی شد، جمعی از مردم تصمیم گرفتند نزد حضرت نوح علیه السلام بروند و از او بخواهند دعا کند تا باران بیاید، حضرت نوح در روستایی سکونت داشت، آنها به آن روستا رفتند و به در خانه او رسیدند و در خانه را زدند، زن حضرت نوح از خانه بیرون آمد، آنها گفتند: نوح کجاست؟ آمده ایم از او بخواهیم دعا کند باران بیاید.

زن گفت: اگر دعای نوح مستجاب می شد، برای خود ما دعا می کرد که وضع زندگی مان خوب شود، او اکنون به بیابان رفته تا هیزم جمع کند و بیاورد و بفروشد، او چنان مقامی ندارد که دعایش مستجاب گردد.

آنها به آن بیابان رفتند، ناگهان دیدند حضرت نوح هیزم را جمع کرده و به پشت گرفته و بر شیری سوار شده و ماری به دست گرفته و آن مار را تازیانه خود در راندن شیر قرار داده است.

به نوح علیه السلام عرض کردند: دعا کن تا باران بیاید، قحطی همه جا را گرفته است.

نوح علیه السلام دعا کرد و باران خوبی آمد. آنها به نوح علیه السلام گفتند: «تو که این گونه مستجاب الدّعوه

====

۱ بحار، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

هستی، چرا در مورد زن خودت نفرین نمی کنی که مثلًا از خانه ات بیرون رود، و مجازات شود و پشت سر تو، از تو بدگویی ننماید.» حضرت نوح علیه السلام در پاسخ فرمود: «ارزش و ثواب تحمّل و صبر با چنین زنی، بهتر از آن است که با نفرین او را به مجازات برسانم.»

ص: ۳۵۴

«إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ فَاكْتُبُوهُ»

پیام (۹۹) کتابت و ثبت دین

«... إِذَا تَدَايَنْتُم بِدَيْنٍ فَاكْتُبُوهُ إِلى أَجَلٍ مُسَمّىً ...» (بقره/ ۲۸۲)

(۱)امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند نام های پیامبران: و عمر آنان را بر آدم علیه السلام عرضه نمود آدم علیه السلام چون به داود علیه السلام برخورد کرد و عمر او را چهل سال دید عرضه داشت خدایا چقدر عمر داود کم است و عمر من زیاد است؟ خدایا اگر من از عمر خود پنجاه سال به داود بدهم تو می پذیری؟ پس خداوند پنجاه سال از عمر آدم علیه السلام را به عمر داود علیه السلام افزود، همانگونه که در قرآن می فرماید: «یمحواللّه ما یشاء و یثبت و عنده أمّ الکتاب» و چون عمر آدم علیه السلام به پایان رسید و ملک الموت برای قبض روح او آمد آدم گفت: ای ملک الموت پنجاه سال دیگر از عمر من باقی است، ملک الموت گفت: مگر آن را برای فرزند خود داود قرار ندادی؟ آدم گفت: بیاد ندارم، ملک الموت گفت: ای آدم گفته خود را انکار مکن مگر تو از خدا درخواست نکردی که پنجاه سال از عمر تو را بردارد و به عمر داود بیفزاید؟ و خداوند آن را در کتاب زبور به عمر داود افزود و در کتاب ذکر از عمر تو کاست؟ آدم گفت: صبر کن تا بدانم آیا چنین بوده است؟ امام باقر علیه السلام می فرماید: آدم دروغ نگفت و انکار حق نکرد بلکه از یاد او رفته بود و به همین علّت از همان روز

====

۱ و فیالکافی ... أبوعبداللّه علیه السلام قال: لمّا عرض علی آدم ولده نظر إلی داود فأعجبه فزاده خمسین سنه من عمره قال: و نزل علیه جبرئیل و میکائیل فکتب علیه ملک الموت صکّا بالخمسین سنه فلمّا حضرته الوفاه أنزل علیه ملک الموت، قال آدم: قد بقی من عمری خمسون سنه قال: فأین الخمسون الّتی جعلتها لإبنک داود؟ قال «أبوعبداللّه علیه السلام »: فإمّا أن یکون نسیها أو أنکرها فنزل جبرئیل و میکائیل علیه السلام فشهد علیه و قبضه ملک الموت، فقال أبوعبداللّه علیه السلام : کان أوّل صکٍّ (ای مکتوب) کتب فیالدّنیا. (الکافی، ج ۷، ۳۹۷)

و فیه فیحدیث آخر طویل نحوه غیر أنّ فیه: أنّ عمر داود علیه السلام کان أربعین سنه فزاده آدم ستّین تمام المأه. (المصدر)

خداونـد به بنـدگان خود امر کرد که اگر دین و معامله ای انجام می دهند و مدّت در آن معیّن می کنند آن را مکتوب نمایند.
(تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۲۹۸ عن علل الشرایع)

پیام های اقتصادی

اشاره

ص :۳۵۷

«ما عِندَکُمْ یَنْفَدُ»

پیام (۱۰۰) تأمین سرمایه آخرت

«ما عِندَکُمْ یَنفَدُ وَ ما عِندَاللّهِ باقٍ ...» (نحل/ ۹۶)

(۱)عبداللّه بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره معنای آیه «رِجالٌ لاّتُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لابَیْعٌ عَن ذِکْرِاللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاهِ وَ إِیتاءِ الزَّکاهِ یَخافوُنَ یَوْما تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلوُبُ وَ الاْءَبْصارُ» (نور/ ۳۷) سؤال نمود و عرض کرد پدر و مادرم فدای شما باد چگونه من باید تجارت آخرت بنمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زبان خود را از ذکر خدا باز ندار و همواره بگو: «سبحان اللّه والحمدللّه و لا إله إلاّ اللّه واللّه أکبر» همانا این تجارت سودمندی است که خداوند می فرماید: «یَرْجُونَ تِجارَةً لَنْ تَبورَ، لِیُوَفِّیَهُم أُجُورَهُمْ وَ یَزیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (فاطر/ ۲۹) سپس فرمود: ای ابن مسعود هر چه را در دنیا دیدی و قلب تو از آن لذّت برد به خدای خود اهدا کن این تجارت آخرت تو است که خداوند می فرماید: «ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدْ وَ ما عِنْدَاللّهِ باقٍ» (بحارالانوار، ج ۷۴، ۱۰۶)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: متاع آخرت خریدار زیادی ندارد پس شما تا می توانید آنها را خریداری کنید.

و فرمود: من چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبین آن به خواب رفته باشند و چیزی را مانند

====

۱ قال علی علیه السلام : بضاعه الآخره کاسده فاستکثروا منها فیأوان کسادها. (میزان الحکمه، ج ۱، ۳۲۹)

و قال علیه السلام : إنّی لم أر مثل الجنّه نام طالبها، و لا کالنار نام هاربها، و لا أکثر مکتسبا ممّن کسبه لیوم تدخر فیه الذخائر، و تبلی فیه السرائر. (المصدر)

و قال علیه السلام : إنّ من باع نفسه بغیر الجنّه فقد عظمت علیه المحنه. (المصدر)

و قال علیه السلام : أربح النّاس من أشتری بالدنیا الآخره. (المصدر)

و قال علیه السلام : إکتساب الحسنات من أفضل المکاسب. (المصدر)

و قال علیه السلام : لیس المتجر أن تری الدنیا لنفسک ثمنا و ممّا لک عنداللّه عوضا. (المصدر)

دوزخ ندیدم که هاربین [و فرار کنندگان] از آن به خواب رفته باشند و هیچ تجارتی را بهتر و بیشتر از تجارت کسی ندیدم که برای آخرت و روزی که اسرار همه آشکار می شود اعمال خیر خود را ذخیره نماید.

و فرمود: کسی که خود را به غیر بهشت بفروشد مصیبت او بزرگ خواهد بود.

و فرمود: سودمندترین تجارت تجارت کسی است که به وسیله دنیا آخرت خویش را آباد نماید.

و فرمود: اعمال نیک بهترین درآمد و تجارت مؤمن است.

و فرمود: تجارت این نیست که انسان هستی خود را به دنیا بفروشد و وعده های خدا و بهشت را به واسطه دنیا از دست بدهد.

معنای تقدیم دنیا بر آخرت

سَمُرَه بن جُندَبْ، از پول پرستان زمان معاویه بود، معاویه صدهزار درهم به او داد، تا درمیان مردم، حدیثی، پیش خود ببافد، و به دروغ آیه ای که در شنأ علی علیه السلام است، بگوید: «در شأن ابن ملجم، قاتل علی علیه السلام است».

او در میان جمعیّت آمد و گفت: آیه (۲۰۴ سوره بقره) در مورد علی علیه السلام نازل شده است، و آن آیه این است:

«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الحیوهِ الدُّنیا وَ یُشهِدُ اللّهَ عَلی ما فیقَلبِهِ وَ هُوَ أَلدُّ الْخِصامِ»

«یعنی بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار آنها در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، و خداوند بر آنچه در دل (پنهان می دارند) گواه است، در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند».

امّا (آیه ۲۰۷ بقره) «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضهِ اللّهِ ...» یعنی «بعضی از مردم، جان خود را برای خشنودی خدا می فروشند ...» در شأن «ابن ملجم» نازل شده است».

معاویه، باز صدهزار درهم برای او فرستاد، او به خاطر کمی آن، نپذیرفت، تا چهارصد هزار درهم برای او فرستاد آن گاه قبول کرد.(۱)

====

۱ ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۲۱۸.

محبّت سرشار پیامبر صلی الله علیه و آله به شاعر مخلص اهل بیت علیهم السلام

دِعْبَل خُزاعی از شاعران آزاده بود که با اشعار خود از حریم امامان علیهم السلام دفاع می کرد و یاد آنها را در خاطره ها زنده می نمود.

پسرش علیّ بن دِعْبِل می گوید: چون لحظات آخر عمر پدرم دِعْبِل فرا رسید، دیدم در حال جان دادن است، در آن حال رنگش تغییر کرد و صورتش سیاه شد و زبانش گرفت و با این حال مُرد، من درباره حقانیّت مذهب او (مذهب تشیّع) در شک افتادم که آیا حق است یا نه، اگر حق است پس چرا پدرم در حال جان دادن این گونه بدحال گردید؟ (که نشانه عاقبت بد است)، همچنان این شک و تردید در من بود و حیران بودم تا اینکه پس از سه روز پدرم را در عالم خواب دیدم که لباس سفید در تن داشت و کلاه سفید بر سرش بود، گفتم: ای پدر، خدا با تو چه کرد؟

گفت: پسرم! آنچه را هنگام جان کندن از من دیدی که صورتم سیاه شد و زبانم گرفت به خاطر آن بود که من در دنیا شراب خورده بودم، و همچنان در آن حال بودم تا اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نمودم که لباس سفید در تن داشت و کلاه سفید بر سرش بود، به من فرمود: تو دِعْبِل هستی؟ گفتم: آری ای رسول خدا! فرمود: از اشعاری را که در شأن فرزندان من سروده ای بخوان، من این دو شعر را خواندم:

لا اَضْحَکَ اللّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إن ضَحِکَتْ وَ آلُ اَحْمَدَ مَظْلومُون قَدْ قُهِروا

مُشَرَّدونَ نُفُوا عَنْ عُقْرِ دارِهِمْ کَاَنَّهُمْ قَد جَنَوْا ما لَیسَ یُغْتَفَرُ

«یعنی دندان روزگار را، خداوند نخنداند، در حالی که آل محمد صلی الله علیه و آله مظلوم واقع شده و توسّط دشمنان مورد خشم قرار گرفتند.

آنها طرد شده و از خانه های خود تبعید گردیدند به گونه ای که گویا گناه نابخشودنی نموده اند». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اَحسَنتَ، سپس از من شفاعت کرد و لباس و کلاه خود را به من داد، همین لباس و کلاهی که می بینی، اهدایی آن حضرت است.(۱)

اخلاص عمل

هنگامی که عمروبن عبدود که قدرت و شجاعت او برابری با هزار سوار و مرد جنگی

====

۱ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۶.

داشت در جنگ احزاب مبارز طلبید. هیچ یک از مسلمین جرئت پیش رفتن نداشتند، تا اینکه علی علیه السلام خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده اجازه رزم خواست، حضرت رسول فرمود: (هذا عمروبن عبدود) این مرد عمروبن عبدود امیرالمؤمنین علیه السلام است عرض کرد (و أنا علیّ بن أبیطالب) من نیز علیّ بن أبیطالبم.

وقتی علی علیه السلام به طرف میدان رفت و با عمرو روبرو شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود (برزالإسلام کلّه إلی الکفر کلّه) تمام اسلام با تمام کفر روبرو شد از این جهت بود که درباره این مبارزه فرمود (ضربه علیٍّ علیه السلام یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین) یک ضربت شمشیر علی در جنگ خندق با ارزش تر بود از عبادت جن و انس. زیرا تمام اسلام و اسلامیان رهین همان یک ضربت شدند علی علیه السلام که با آن عمروبن عبدود را مغلوب ساخت.

در چنین موقعیت حسّاسی علی علیه السلام عمرو را بر زمین انداخت و بر روی سینه او نشست صدای ضجّه و فریاد مسلمین بلند شد و پیوسته به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض می کردند: یا رسول اللّه بفرمایید علی علیه السلام در کشتن عمرو تعجیل نماید. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود او را به خود واگذارید او در کارش داناتر از دیگران است. هنگامی که علی علیه السلام سر عمرو را جدا نموده خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد. آن جناب فرمود یا علی چه شد که در جدا کردن سر عمرو توقف نمودی. عرض کرد یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله موقعی که او را بر زمین انداختم مرا ناسزا گفت. من غضبناک شده، ترسیدم اگر در حال خشم او را بکشم این عمل به واسطه تسلی خاطر و تشفی نفس صادر شود چون مرا ناسزا گفته بود ایستادم تا خشمم فرو نشست آنگاه از برای رضای خدا و در راه فرمانبرداری او سرش را جدا کردم. (۱)

====

۱ انوار نعمانیه. (عین الحیوه علامّه مجلسی الصحیح من السیره، ج۹/۳۳۳)

ص :۳۶۱

«وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقوُنَ»

پیام (۱۰۱) اقتصاد در مصرف

«... وَيَسْئَلوُنَکَ ماذا يُنفِقوُنَ قُلِ الْعَفْوَ ...» (بقره/ ۲۱۹)

« ... وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنفِقوُنَ» (بقره/ ۳)

«وَالَّذينَ إِذا أَنْفَقُواْ لَمْ يُسْرِفوُاْ وَ لَمْ يَقْتُروُاْ» (فرقان/ ۶۷)

عدالت در همه چیز لازم است چرا که خداوند ما را به آن امر نموده «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» حتّی در انفاق در راه خدا و مصارف زندگی که به آن تقدیر در امر معاش گفته می شود عدالت لازم است در آیه اوّل خداوند می فرماید: از آنچه ما روزی شما نمودیم بخشی را در راه خدا انفاق کنید و در آیه دوم و سوم نهی از اسراف در انفاق و امر به اقتصاد در انفاق شده است.

(۱)در روایتی آمده که اقتصاد در معاش مانع از فقر می شود. اساسا نعمت هایی که در اختیار ماست از کرم الهی است و وسیله نجات و ابتلا و آزمایش ما نیز می باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: تو گمان می کنی خدا عده ای را دوست می داشته که به آنان مال

====

۱ فیالفقیه عن العالم علیه السلام قال: ضمنت لمن اقتصد أن لایفتقر. (فقیه، ج ۲، ۳۵)

قوله تعالی: «قل العفو» قال الصادق علیه السلام : العفو: الوسط. (کافی، ج ۴، ۵۲)

و عن أبان بن تغلب عن الصادق علیه السلام قال: أتری اللّه أعطی من أعطی من کرامته علیه و منع من منع من هوان به علیه؟ لا، و لکنّ المال مال اللّه یضعه عندالرجل ودایع، و جوّزلهم أن یأکلوا قصدا و یشربوا قصدا و یلبسوا قصدا و ینکحوا قصدا و یرکبوا قصدا و یعودوا بما سوی ذلک علی فقراء المؤمنین و یلمّوا شعثهم، فمن فعل ذلک کان ما یأکل حلالاً و یشرب حلالاً ویرکب و ینکح حلالاً، و من عدا ذلک کان علیه حراما، ثمّ قال: «لا تسرفوا إنّه لایحبّ المسرفین» أتری اللّه إئتمن رجلًا علی مال خوّل له أن یشتری فرسا بعشره آلاف درهم، و یجزیه فرس بعشرین درهما، و یشتری جاریه بألف دینارٍ و یجزیه بعشرین دینارا، و قال: «و لا تسرفوا إنّه لایحبّ المسرفین» (تفسیر عیّاشی، ج ۲، ۱۳)

داده و یـا بر عـده ای خشم داشـته که آنان را فقیر قرار داده است؟ هر گز چنین نیست بلکه مال، مال اللّه است و خداونـد آن را نزد مردم امانت قرار داده و اجازه داده مردم به اندازه بخورند و بنوشـند و بپوشند و ازدواج کنند و مرکب سواری تهیه نمایند و اضافه آن را به فقرای مؤمن بازگردانند و آنان را از فقر نجات دهند و کسی که اینگونه باشد آنچه می خورد و می آشامد و ... برای او حلال خواهد بود و اگر جز این باشد تصرّفات او حرام خواهد بود... .

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اسراف نکنیـد که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد تا این که فرمود: آیا تو گمـان می کنی که خداونـد به کسـی که مـال داده اجازه داده مرکبی [اسبی [را به ده هزار درهم خریـداری کنـد در حالی که مرکب بیست درهمی او را کفایت می کنـد؟ و یا به او اجازه داده که کنیزی را به هزار دینار خریـداری کنـد در حالی که کنیز بیست دیناری او را کفایت می نماید؟ و در قرآن فرموده: اسراف نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد؟!

ساده زیستی شیخ انصاری

یکی از مراجع بزرگ تقلیـد، حضـرت آیت اللّه العظمی شـیخ مرتضـی انصاری، صاحب کتاب مکاسب و رسایل بوده، وی در ماه ذی الحجّه سال ۱۲۱۴ قمری در دزفول متولّـد شد و در سال ۱۲۸۱ در سنّ ۶۷ سالگی از دنیا رفت و قبر شـریفش در نجف اشرف است.

در مورد زهد و ساده زیستی این مرد بزرگ به دو حکایت زیر توجّه کنید:

۱ در زمان مرجعیّت خود که بیت المال بسیاری در اختیارش بود، مقـداری از بیت المال را برای مخارج زنـدگی خانواده خود مقرّر کرده بود، ولی این مقـدار نیازهای معمولی خانه اش را نیز تأمین نمی کرد، خانواده او، یکی از علمای محترم را که مورد احترام شیخ انصاری بود، واسطه قرار داد که از شیخ انصاری بخواهد تا بر مقدار پول برای مخارج خانه بیفزاید.

آن عالم، به حضور شـیخ انصاری رفت و جریان را به عرض رسانـد و از او خواست که مقداری بر شـهریّه مقرّر خانه بیفزاید تا اهل خانه بتواند نیازهای خانه را تأمین نمایند. شیخ، در برابر این تقاضا سکوت کرد نه جواب منفی داد و نه جواب مثبت.

فردای آن روز، شیخ انصاری به خانه اش آمد و به عیالش گفت: لباس مرا شستشو کن، و چرک آن را در ظرفی بریز. او چنین کرد و آب چرک آلود لباس را در ظرفی ریخت و جریان را به شیخ اطّلاع داد.

شیخ به او گفت: این آب چرک آلود را بیاشام.

ص :۳۶۳

عیال گفت: چگونه آن را بیاشامم با اینکه آلوده و چرکین است، و انسان از آشامیدن چنین آبی متنفّر می باشد؟! شیخ گفت: این اموالی که در اختیار من است چرک های اموال مردم است که از آنِ تهیدستان می باشد، و برای من بیش از آنچه برای شما و سایر فقراء، مقرّر ساخته ام جایز نیست که به شما بدهم، شما و سایر مستمندان در این بیت المال به طور مساوی حق دارید، و هیچ گونه امتیازی بین شما و مستمندان نیست.

۲ یکی از مقلّدین شیخ انصاری که تاجر بود یک عبای زمستانی گرانبها که در نوع خود بی نظیر بود، به شیخ هدیه کرد و دست شیخ را بوسید و عبا را بر دوش او افکند. فردای آن روز، آن تاجر در نماز جماعت شیخ انصاری شرکت کرد، ولی دید همان عبای ساده ای که با مقام زعامت شیخ تناسب ندارد بر دوش او است، بعد از نماز به محضر شیخ رفت و پرسید: «آن عبای گرانبها که دیروز به شما هدیه کردم کجاست؟». شیخ در پاسخ گفت: آن را فروختم و با پول آن دوازده عبای زمستانی ساده خریداری کرده و به افرادی که در این فصل زمستان عبا نداشتند دادم.

تاجر عرض کرد: ای مولای من، عبا مال تو بود و به خصوص برای شخص تو خریده بودم، تا شخص شما آن را بپوشد، نه اینکه آن را بفروشید و از پول آن، چند عبا برای مستحقّین فراهم نمایید! شیخ در پاسخ فرمود: اِنَّ ضَمیری لایَقْبَلِ ذلِکَ: «وجدانم چنین کاری را نمی پذیرد که چنان عبایی بپوشم در حالی که عدّه ای به عبای ساده زمستانی نیازمند باشند.»(۱)

اثر تواضع

مردی خواست خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسد درب خانه را کوبید حضرت پرسید کیست؟ جواب داد من (انا) آن جناب خارج شد فرمود کیست؟ که می گوید من با اینکه چنین سخنی سزاوار نیست مگر برای خداوند جلّ و علا که می فرماید (أنا الجبّار أنا القهّار أناالخالق) پس از آن فرمود هر کسی دو رشته بر سر او است که یکی از آنها به عرش منتهی می شود و بر دست ملکی است در آن جا، دیگری منتهی به زیر زمین می گردد آن نیز به دست ملکی است.

اگر برای خدا تواضع کرد به ملکی که در عرش است خطاب می رسد بنده ما تواضع کرد او را در میان مردم بلند کن تا اینکه مرتبه اش به عرش برسد. و هر گاه تکبر نمود خطاب می رسد او

====

۱ شرح مکاسب سیّد محمّد کلانتری، ج ۱، ص ۱۲۹.

را پایین بیاور تا اینکه منتهی به زیر زمین شود.(۱)

====

۱ انوار نعمانیه، ص ۲۶۸، منظور از دو رشته نیرویی است که در اختیار آن دو ملک است و این چنین می کنند.

ص :۳۶۵

«کُلوُا وَ اشْرَبوُا وَ لاتُسْرِفوُا»

پیام (۱۰۲) اقتصاد در خوردن و آشامیدن

«... وَ کُلوُاْ وَ اشْرَبوُاْ وَ لاَتُسْرِفوُاْ إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُسْرِفینَ» (اعراف/ ۳۱)

«وَ کُلُوا ممّا رزقکم اللّه حلالاً طیّبا وَ اتّقوااللّه الّذی أنتم به مؤمنُونَ» (مائده/ ۸۸)

خداونـد در آیه اول خوردن و آشامیدن را مشـروط به عدم اسـراف نموده و از اسـراف اعلان عدم رضایت کرده است چرا که زیـاده روی و اسـراف در خوردن و آشامیـدن زیـان های فراوانی دارد و لکن اهل بهشت را امر به خوردن و آشامیـدن نموده و آنـان را از اسـراف نهی نکرده چرا که در بهشت زیـان و ضـرر و درد و المی وجـود نـدارد و لکن در دنیـا اسـراف و افراط در خوردن و آشامیدن ضرر و زیان هایی دارد و در سخنان معصومین علیهم السلام نیز به آن اشاره شده است:

هارون الرّشـید طبیبی نصـرانی داشت او روزی گفت: در کتاب شـما اثری از علم طب وجود نـدارد در حالی که علم دو بخش است: علم ادیان و علم ابـدان به او گفته شد: خداوند تمام علم طب را در قرآن با عبارت کوتاهی بیان نموده و فرموده: «و کلوا و اشـربوا و لاتسرفوا» و پیامبر ما نیز همه طب را در یک سخن جمع نموده و می فرماید: «المعده بیت الأدواء، والحمیه رأس کلّ دواء، و أعط کلّ بدن ما عوّدته» یعنی معده خانه دردهاست [اگر پرخوری شود] و پرهیز از پرخوری دوای همه دردهاست و هر بدنی را به آن چه عادت کرده نگهداری کن [تا بیماری پیدا نکند] طبیب نصـرانی چون این سـخنان را شـنید گفت: حقّا کتاب شما و پیامبر شما چیزی برای جالینوس [استاد طب] باقی نگذارده است. (تفسیر صافی پاورقی)

شهیـد ثـانی در کتـاب شـرح لمعه می فرمایـد: پرخوری مکروه و مـذموم است چرا که امام صادق علیه السـلام فرمود: شـکم از پرخوری طغیان می کنـد و نزدیک ترین حالات بنده به خدا هنگامی است که شـکم او سـبک باشد و مبغوض ترین حالات او زمانی است که شکم خود را پر کرده باشد.

سپس شهید ثانی گوید: پرخوری اگر موجب ضرر و خطر باشد حرام است چرا که غذاخوردن با سیری سبب برص و پیسی می شود و پرکردن معده ریشه دردها و بیماری ها

ص: ۳۶۶

می باشد.

(۱)امام صادق علیه السلام نیز فرمود: خداوند از پرخوری خشم دارد.

و فرمود: فرزند آدم را چاره ای از خوردن نیست تا بتواند زنده بماند و لکن هنگامی که می خواهید چیزی را بخورید یک سوم شکم خود را برای غذا و یک سوم را برای آب و یک سوم دیگر را برای نفس قرار دهید و خود را مانند خوک ها فربه نکنید.

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که شکم پر می شود [صاحب آن] طغیان می کند.

و فرمود: هیچ چیزی نزد خداوند مبغوض تراز شکم پر نیست.

امام صادق علیه السلام به عنوان بصری فرمود: ... و أمّا آنچه درباره ریاضت باید انجام دهی این است که بدون اشتها غذا نخوری که سبب بلاهت و حماقت تو می شود، و تا گرسنه نشده ای غذا مخور، و اگر غذایی می خوری حلال بخور، و نام خدا را هنگام غذا خوردن به زبان جاری کن و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را از یاد مبر که فرمود: آدمی زاد هیچ ظرفی را پر نمی کند که خطرناک تر از پر کردن شکم باشد و اگر چاره ای از خوردن غذا نداری شکم خود را سه قسمت کن ثلث آن را برای غذا و ثلث دیگر را برای آب و ثلث باقی مانده را برای نفس کشیدن قرار ده.

====

۱ کافی عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال لی: یا أبا محمّد إنّ البطن لیطغی من أکله و أقرب ما یکون العبد من اللّه جلّ و عزّ إذا خفّ بطنه، وأبغض ما یکون العبد إلی اللّه عزّوجلّ إذا امتلأ بطنه. (کافی، ج ۶، ۲۶۹)

و فیه عن أبی عبداللّه علیه السلام : إنَّ اللّه عزّوجلّ یبغض کثره الأکل.

و قال علیه السلام : لیس لإبن آدم بدّ من أکله یقیم بها صلبه فإذا أکل أحدکم طعاما فلیجعل ثلث بطنه للطعام و ثلث بطنه للشراب و ثلث بطنه للنفس، و لا تسمّنوا تسمّن الخنازیر للذبح. (کافی، ج ۶، ۲۶۹)

و فیه عن أبی جعفر الباقر علیه السلام : إذا شبع البطن طغی. (المصدر، ص ۲۷۰)

و فیه قال علیه السلام : ما من شی ء أبغض إلی اللّه عزّوجلّ من بطن مملوء. (المصدر)

وقال الصادق علیه السلام للعنوان البصری: و أمّا اللواتی فیالریاضه: فإیّاک أن تأکل مالاتشتهیه فإنّه یورث الحماقه و البله، و لاتأکل إلّا عندالجوع، و إذا أکلت فکل حلالاً و سمّ اللّه، واذکر حدیث الرسول صلی الله علیه و آله : «ما ملأ آدمیّ وعاءً شرّا من بطنه، فإن کان لابدّ فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه». (بحار، ج ۱، ۲۲۶ منیه المرید، ص ۱۴۹)

«كُلوُا مِن طَيِّباتِ مَا رَزَقْناكُمْ»

پیام (۱۰۳) حلال و حرام

«... یا أیها الذین آمنوا لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون» (نساء / ۲۹)

«... كُلوُاْ مِن طَيِّباتِ مَا رَزَقْناكُمْ ...» (بقره/ ۱۷۲)

«وَ كُلوُاْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً ...» (مائده/ ۸۸)

یا أیها الناس کلوا مما فی الأرض حلالا طیّبا (بقره / ۱۶۸)

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس حلال بخورد ملکی بالای سر او می ایستد و برای او استغفار می نماید تا از غذای خود فارغ شود. و فرمود: بازگرداندن یک دانق از حرام نزد خداوند پاداش هفتاد هزار حج مقبول دارد.

و فرمود: هنگامی که لقمه حرام در شکم بنده ای قرار می گیرد همه ملائکه آسمان ها و زمین او را لعنت می کنند. و تا هنگامی که آن لقمه در جوف اوست خداوند نظر رحمت به او نمی کند.

و فرمود: هر کس یک لقمه از حرام بخورد مورد خشم و غضب خدا قرار می گیرد و اگر توبه

====

۱ قال النبّی صلی الله علیه و آله : من أکل الحلال قام علی رأسه ملک یستغفر له حتّی یفرغ من أکله.(دعوات راوندی، ص ۲۴)

و قال صلی الله علیه و آله : لرّد دانقٍ من حرام یعدل عنداللّه سبحانه سبعین ألف حجّه مبروره. (المصدر، ص ۲۵)

و قال صلی الله علیه و آله : إذا وقعت اللقمه من حرام فیجوف العبد لعنه کلّ ملک فیالسماوات و فیالأرض، و مادامت اللقمه فیجوفه لاینظر اللّه إلیه، و من أکل اللقمه من الحرام فقد باء بغضبٍ من اللّه، فإن تاب تاب اللّه علیه، و إن مات فالنار أولی به. (مکارم الأخلاق للطبرسی، ص ۱۵۰)

و قال صلی الله علیه و آله : من أکل الحلال أربعین یوما نوّراللّه قلبه. (عده الداعی، ص ۱۴۰)

و قال رجل لأبی جعفر علیه السلام : إنّی ضعیف العمل قلیل الصّیام و لکنّی أرجو أن لاأکل إلّا حلالاً فقال له أبوجعفر علیه السلام : أیّ الإجتهاد أفضل من عفّه بطنٍ و فرج؟ (عدّه الدّاعی، ص ۱۴۰)

کند خداوند توبه او را می پپذیرد و اگر بدون توبه بمیرد آتش به او سزاوارتر است.

و فرمود: هر کس چهل روز حلال بخورد خداوند قلب او را نورانی می فرماید.

شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد من مردی ضعیف العمل هستم و کمتر روزه مستحبی می گیرم و لکن امیدوارم (و می کوشم) که جز حلال نخورم امام باقر علیه السلام به او فرمود: چه جهادی بالاتر از عفت شکم و شهوت می باشد؟ و در بحث دعا گذشت که یکی از علّت های مستجاب نشدن دعاها خوردن حرام است و گرنه امام صادق علیه السلام فرمود: «یکفی من الدعاء مع البرّ ما یکفی الطعام من الملح» دعا برای مرد صالح و حلال خور به اندازه نمک غذا کفایت می کند. (عده الداعی، ص ۱۴۱)

روزی حرام

نقل شده: امیرمؤمنان علی علیه السلام سوار بر اسب بود و در کنار خانه ای، توقّف کرد و پیاده شد، و افسار اسب را به شخصی داد که آن را نگهدارد، و وارد آن خانه شد و پس از ملاقات و دیدار با صاحب خانه، از خانه بیرون آمد، و دید آن شخص افسار اسب را بیرون آورده و با خود برده است، و چون امام علیه السلام آن افسار را در دست کسی یافت و معلوم شد که او آن را به دو درهم فروخته است، فرمود: «من می خواستم دو درهم به او بدهم، ولی او رزق حلال را نخواست، و از راه حرام، کسب روزی نمود!!»

آداب غذاخوردن

در سخنان معصومین علیهم السلام از پرخوری و شکایت از طعام نکوهش شده و همان گونه که گذشت پرخوری را سبب قساوت قلب و غضب الهی و امراض گوناگون مانند بلاهت و پیسی دانسته و برکت غذا را به این دانسته اند که دست های زیادی بر آن وارد شود و انسان با خانواده و خدّام خود غذا بخورد و از آن غذا به کسی که به آن نگاه کرده و به همسایگان داده شود و در اوّل غذا «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» و در آخر آن «الحمدللّه» گفته شود و با دست راست غذا را بخورند و مانند عبد مقابل آن بنشینند و غذا را طول بدهند و دست های خود را قبل از غذا و بعد از آن بشویند و خورده های غذایی که اطراف سفره می ریزد را بخورند چرا که آنها مهریه حوریان بهشتی خواهد بود.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که غذا آماده می شود هر کس باید از مقابل خود استفاده

====

۱ أقول: و قد ورد فیالروایات: ذمّ کثره الأکل و الأکل علی الشبع و الشکایه عن الطعام وأنّ کثره الأکل توجب القساوه و غضب الربّ و البرص والأمراض أنّ و برکه الطعام مع کثره الأیدی علیه و استجاب الأکل مع الأهل و الخادم و الطعام من ینظر إلیه و القام المؤمنین و التسمیه فیأوّله و التحمید فیآخره و الأکل بالیمین و الجلوس علیه جلسه العبد و إطاعه الجلوس له و غسل الیدین قبله و بعده و أکل الکسرات [فانّها مهور حورالعین] (سفینه البحار، أَکَلَ)

قال النّبى صلى الله عليه و آله : إذا وضعت المائده بين يدى الرجل فليأكل ممّا يليه، و لايتناول ممّا بين يدى جليسه، و لايأكل من ذروه القصعه، فإنّ من أعلاها تأتى البركه، و لايرفع يده و إن شبع، فإنّه إذا فعل ذلك خجل جليسه و عسى أن يكون له فيالطعام حاجه. (مكارم الأخلاق، ص ۱۴۹)

و قال صلى الله عليه و آله : نورالحكمه الجوع، و التباعد من اللّه الشبع، و القربه إلى اللّه و حبّ المساكين و الدنوّ منهم. (المصدر)

و قال صلى الله عليه و آله : من أكل الحلال قام على رأسه ملك يستغفر له حتّى يفرغ من أكله. (المصدر، ص ۱۵۰)

و قال صلى الله عليه و آله : إذا وقعت اللقمه من الحرام فيجوف العبد لعنه كلّ ملك فيالسماوات و فيالأرض، و مادامت اللقمه فيجوفه لاينظر اللّه إليه. (المصدر)

کند و از غذای مقابل دیگری برندارد، و از وسط ظرف غذا برندارد چرا که برکت در آنجاست، و زودتر دست از غذا برندارد چرا که ممکن است در کنار او کسی مایل به غذا باشد و حیا کند و او نیز دست از غذا بردارد.

و فرمود: نور حکمت با گرسنگی و پرهیز از پرخوری و تقرّب به خدا و توجّه به فقرا و اطعام و دوستی آنان می آید.

و فرمود: کسی که مشغول خوردن غذای حلال می شود ملکی بالای سر او می ایستد و برای او استغفار می کند تا از غذا فارغ شود.

و در تأثیر حرام فرمود: هنگامی که لقمه حرام داخل شکم کسی می شود ملائکه آسمان و زمین او را لعنت می کنند و تا مادامی که آن لقمه در شکم او باقی است خداوند نظر رحمت به او نخواهد نمود.

ص: ۳۷۰

«وَ لاَتَأْكُلوُاْ أَمْوالَكَمْ بَيْنَكَمْ بِالْباطِلِ»

پیام (۱۰۴) درآمدهای حرام

«... إِنَّمَاالْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْاءَنصَابُ وَ الْاءزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» (مائده/ ۹۰)

«وَ لاَتَأْكُلوُاْ أَمْوالَكُم بَيْنَكُم بِالْباطِلِ» (بقره/ ۱۸۸)

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: قریش بر روی مال و فرزندان خود قمار می کردند و خداوند آنان را از این عمل نهی فرمود.

و در سخن دیگری فرمود: خداوند می دانسته که در این امّت حاکمان و قاضیان جوری خواهند بود که به ناحق حکم می کنند از این رو مردم را از مراجعه به آن ان نهی نموده. سپس فرمود: مقصود از این آیه حاکمان و قاضیان عادل نیستند.

سماعه بن مهران می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از برادران ما مالی دارد و دینی نیز به

====

۱ عن زیادبن عیسی قال: سألت أباعبداللّه علیه السلام عن هذه الآیه فقال: کانت قریش تتقامر الرجل بأهله و ماله فنهاهم اللّه عن ذلک. (تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۱۷۵)

و قال علیه السلام : إنّ اللّه عزّوجلّ قد علم أنّ فیالأمّه حکّاما یجورون، أما أنّه لم یعن حکّام أهل العدل و لکنّه عنی حکّام أهل الجور. (المصدر، ص ۱۷۶)

عن سماعه بن مهران قال قلت لأبی عبداللّه علیه السلام الرجل منّا یکون عنده الشی ء یتبلّغ به و علیه الدین أیطعمه عیاله حتّی یأتیه اللّه عزّوجلّ بمیسرةٍ فیقضی دینه، أو یستقرض علی ظهره فیخبث الزمان و شدّه المکاسبه، أو یقبل الصدقه؟ فقال: یقضی بما عنده دینه و لایأکل أموال النّاس إلاّ و عنده ما یؤدّی إلیهم، حقوقهم إنّ اللّه عزّوجلّ یقول: «ولاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» (المصدر) و رواه فیالکافی، ج ۵، ۹۵)

و عن أبی جعفر علیه السلام إنّه قال: یعنی بالباطل الیمین الکاذبه یقتطع بها الأموال. (المصدر عن مجمع البیان)

و قال الفیض فیتفسیر الصافی: الآیه تعمّ الکلّ و لا تنافی بین الأخبار. (الصافی، ج ۱، ۲۲۷)

عهـده اوست آیا این مال را خرج عیال خود بکند تا وقتی که تمکن پیدا نماید و دین خود را بدهد و یا در سـختی روزگار وام بگیرد و یا با قبول صدقه مشـکل خود را حل نماید؟ امام علیه السـلام فرمود: با مالی که دارد قرض خود را ادا کند و مال مردم را نگیرد مگر آن که به همان انـدازه مالی برای پرداخت آن داشـته باشد چرا که خداوند می فرماید: «و لاتأكلوا أموالكم بينكم بالباطل»

امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از این آیه سوگند دروغ است که به وسیله آن اموال مردم تصاحب می شود.

مرحوم فیض در تفسیر خود می گوید: آیه فوق شامل همه موارد مال حرام می شود و منافاتی بین اخبار نیست.

ص: ۳۷۲

«وَ مَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ القِيامَهِ»

پیام (۱۰۵) اثر خیانت در قیامت

«... وَ مَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ القِيامَهِ» (آل عمران/ ۱۶۱)

یعنی هر که خیانت کند در قیامت با خیانت خود احضار خواهد شد.

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی نمی تواند همه مردم را از خود راضی کند و زبان های آنان را کنترل نماید، مگر این نیست که مردم در جنگ بدر به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت خیانت دادند و گفتند: او قطیفه ای را برای خود برداشته تا این که خداوند صاحب خیانت را معرفی نمود و این آیه نازل شد: «و ما كان لنبيّ أن يغلّ و من يغلل ...»

امام باقر علیه السلام می فرماید: سخن خدا حق است و هرگز خداوند پیامبر خیانتکار نمی فرستد و البتّه هر که خیانت کند روز قیامت همراه خیانت خود خواهد آمد و خیانت خود را در آتش دوزخ می بیند و او را تکلیف می کنند که آن را از داخل آتش خارج نماید، و در آن روز به حساب هر کسی رسیدگی می شود و ظلمی به کسی نخواهد شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: غلول هر مالی است که از امام به ظلم گرفته شود، و نیز هر مال

====

۱ فی أمالی الصدوق رحمه اللّه بإسناده إلی الصادق علیه السلام فیحدیث طویل یقول فیه: یا علقمه إنّ رضا الناس لایملك و ألسنتهم لاتضبط ألم ینسبوه [یعنی النبیّ صلی الله علیه و آله [یوم بدر إلی أنّه أخذ لنفسه من المغنم قطیفه حمراء حتّی أظهره اللّه علی القطیفه و برأ نبیّه صلی الله علیه و آله من الخیانه و أنزل فیكتابه: «و ما كان لنبیّ أن یغلّ و من یغلل یأت بما غلّ یوم القیامه». (أمالی صدوق، ص ۱۶۴)

و عن أبی جعفر علیه السلام فیهذه الآیه قال: فصدق اللّه لم یكن اللّه لیجعل نبیّا غالاً «و من یغلل یأت بما غلّ یوم القیامه» ثمّ قال علیه السلام : من غلّ شیئا رآه یوم القیامه فیالنّار ثمّ یكلّف أن یدخل إلیه فیخرجه من النّار، ثمّ توفّی كلّ نفس ما كسبت و هم لایظلمون. (تفسیرالقمی، ج ۱، ۱۲۲)

و قال أبوعبداللّه علیه السلام : الغلول: كلّ شیء غلّ عن الإمام، و أكل مال الإمام، و أكل مال الیتیم شبهةً، والسحت شبهةً. (تفسیر عیّاشی، ج ۱، ۲۰۵ و رواها فیتفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۴۰۶)

یتیم و هر مال حرامی است که با شبهه آن را حلال شمارند و تصرّف نمایند.

پیامدهای ظلم و خیانت

در آن هنگام که بازماندگان شهدای کربلا را همراه سرهای بریده شهیدان به کوفه آوردند و به مجلس عبیداللّه بن زیاد وارد نمودند، مختار در جریان حضرت مسلم علیه السلام به دستور ابن زیاد دستگیر شده و در زندان به سر می برد.

ابن زیاد برای اینکه دل مختار را بسوزاند دستور داد مختار را از زندان به مجلس خود بیاورند، دژخیمان مختار را کشان کشان با وضع توهین آمیز به مجلس ابن زیاد آوردند.

هنگامی که مختار وارد مجلس شد، دریافت که امام حسین علیه السلام کشته شده، و اهلبیت او اسیر شده اند و سر بریده امام علیه السلام در میان طشت است، بسیار ناراحت شد و از شدّت غم، بیهوش گردید وقتی که به هوش آمد، با کمال شجاعت بر سر ابن زیاد فریاد کشید که: «ای حرامزاده! به زودی، دمار از روزگار شما درآورم و ۳۸۰ هزار نفر از بنی امیّه را خواهم کشت».

ابن زیاد خشمگین شد و به قتل او فرمان داد.

حاضران دیدند کشتن مختار صلاح نیست و مسأله تازه ای ایجاد می کند، به ابن زیاد گفتند: کشتن مختار موجب بروز فتنه عظیم می گردد و صلاح نیست، از این رو ابن زیاد از کشتن مختار منصرف شد و دستور داد او را به زنان بازگرداندند.(۱)

سر بریده نحس ابن زیاد

در قیام مختار که در سال ۶۶ و ۶۷ هجری قمری انجام گرفت، ابراهیم پسر مالک اشتر فرمانده سپاه مختار شد و با سپاهی که ابن زیاد و حصین بن نمیر و ... از سران آن سپاه بودند در کنار موصل درگیر شد و در این درگیری بسیاری از دشمنان و سران دشمن کشته شدند، از جمله «ابن زیاد» به دست ابراهیم پسر مالک اشتر کشته شد.

ابراهیم سر بریده ابن زیاد و سران دشمن را برای مختار فرستاد، و مختار در آن هنگام غذا می خورد پس گفت: روزی مرا نزد ابن زیاد حاضر کردند و سربریده امام حسین علیه السلام را نزد او دیدم و اکنون سر نحس ابن زیاد را در این هنگام که غذا می خورم به نزد من آوردند».

====

۱ تذکره الشّهداء، ملّا حبیب اللّه کاشانی، ص ۴۰۴.

در این هنگام دیدند مار سفیدی در میان سرها پیدا شد و وارد سوراخ بینی ابن زیاد شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و از سوراخ گوش او وارد گردید و از سوراخ بینی او بیرون آمد، و این عمل چندین بار تکرار گردید.

مختار پس از صرف غذا برخاست و با کفشی که در پایش بود به صورت نحس ابن زیاد زد، سپس کفشش را نزد غلامش انداخت و گفت: «این کفش را بشوی که آن را بر صورت کافر نجس نهادم».

مختار سرهای نحس دشمنان را برای محمّد حنفیّه فرستاد، محمّد حنفیّه سر ابن زیاد را نزد امام سجّاد علیه السلام فرستاد، امام سجاد در آن وقت، غذا می خورد، و فرمود: روزی سر مقدّس پدرم را نزد ابن زیاد آوردند، او غذا می خورد، و من به خدای خود عرض کردم: خدایا مرا نمیران تا اینکه سر بریده ابن زیاد را در کنار سفره ام که غذا می خورم بنگرم، حمد و سپاس خدا را که دعایم را اکنون به استجابت رسانیده است.(۱)

نکته قابل توجّه اینکه: مرحوم حاج شیخ عبّاس محدّث بزرگوار قمی می نویسد:

آن مار، مکرر از بینی ابن زیاد وارد می شد و از گوش او بیرون می آمد، و تماشاچیان می گفتند قَدْجائَتْ قد جائَتْ: «مار باز آمد، مار باز آمد».

و می نویسد: همان هنگام که ابن زیاد در مجلس خود با چوب خیزران مکرر بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد، شاید بر اساس تجسّم اعمال، همان چوب خیزران به صورت مار درآمد و مکرّر از بینی او وارد می شد و از سوراخ گوش او بیرون می آمد، تا در همین دنیا، مردم مجازات عمل ننگینش را تماشا کنند و عبرت بگیرند.(۲)

خیانت در بازار

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازار مدینه عبور می کرد، چشمش به طعامی (مانند نخود) افتاد، دید بسیار پاکیزه و مرغوب است، پرسید قیمت این طعام، چند است؟ در همین هنگام خداوند به او وحی کرد، دستت را داخل آن طعام کن و زیر آن را روبیاور، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد، ناگاه دید زیر آن، پست و نامرغوب است، پس به آن شخص بازاری رو کرد و فرمود:

====

۱ بحار، ج ۴۵، ص ۳۳۴ تا ۳۳۶.

۲ اقتباس از منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۹.

«ما اَراکَ إلاّ وَقَدْ جَمَعْتَ خِیانَهً وَ غِشّا لِلْمُسلِمینَ»

«تو را نمی نگرم مگر اینکه خیانت و نیرنگ به مسلمین را در اینجا جمع کرده ای.»(۱)

روز دیگر از بازار عبور کرد، طعامی در میان کیسه بزرگی دید، دستش را داخل آن نمود، دستش تر شد، دریافت که زیر طعام آب زده اند و نمناک است، به فروشنده فرمود: این چه طعامی است که رویش خشک است وزیرش تر است؟ او عرض کرد: باران بر آن باریده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا آن قسمت تر را نشان مشتریان نداده ای تا بنگرند؟ مَنْ غَشَّنا فَلَیْسَ مِنَّا: «کسی که با ما (مسلمین) نیرنگ کند، از ما نیست.»(۲)

خیانت محتکر

عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، یک سال قحطی و خشکسالی سراسر حجاز را فراگرفت، گندم و جو کمیاب شد، جمعی از مسلمین به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کردند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا نایاب شده و گندم و جو وجود ندارد، و فقط در نزد فلان کس مقداری از گندم و جو یافت می شود.»

رسول خدا علیه السلام جمعیّت را جمع کرد و برای آنها سخنرانی نمود. در این میان به همان کسی که گفته شده بود دارای مقداری جو و گندم است، خطاب کرده و فرمود: «ای فلانی مسلمین می گویند طعام نایاب شده، جز مقداری که در نزد تو وجود دارد، آن طعام را از محل مخفی بیرون بیاور و بفروش، و آن را نزد خود حبس نکن».

امام صادق علیه السلام فرمود: احتکار، هنگام فراوانی نعمت، چهل روز است و هنگام سختی و کمبود، سه روز است و زیادتر از آن اگر کسی احتکار نماید، ملعون است.(۳)

امام صادق علیه السلام و پرهیز از احتکار

معتّب یکی از غلامان امام صادق علیه السلام می گوید: روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود: قیمت کالاهای غذایی در مدینه خیلی گران شده است، ما چه اندازه آذوقه غذایی داریم؟ من عرض

====

۱ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۶۱.

۲ میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۲۲.

۳ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

کردم: «آن قدر هست که چند ماه برای ما کفایت کند».

امام صادق علیه السلام فرمود: آن مواد غذایی را بیرون ببر و بفروش (تا بر اثر فراوانی، قیمت های سنگین شکسته شود).

من آن مواد غذایی را از خانه بیرون بردم و فروختم، آنگاه امام صادق علیه السلام به من فرمود: اِشْتَرِ مَعَ النّاسِ یَوْما بِیَوم «همراه مردم (و در صف مردم) غـذای ما را روز به روز خریـداری کن» (نه اینکه یک روز برای چنـد روز غـذا تهیّه کنی و کمبود در بازار به وجود آید و موجب افزایش قیمتها شود). سپس فرمود: ای معتّب، نصف غذای خانواده ما را از گندم و نصف آن را از جو تهیّه کن، چرا که خداونـد می دانـد من قـدرت آن را دارم تـا نـان و غـذای به دست آمـده از گنـدم را به افراد خـانواده ام بخـورانم، ولی خداونـد دوسـت دارد مرا بـه گـونه ای ببینـد که انـدازه گیری در مخـارج زنـدگی خـود را به نیکی انجـام دهم (قناعت را رعایت کنم و زندگی خود را با شرایط اقتصادی زمان و مکان هکاهنگ نمایم).(۱)

کیفر جنایات معاویه

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی من و پدرم (امام علی بن الحسین علیه السلام) به سوی مکّه رهسپار بودیم، و هر دو سوار بر استر به راه ادامه می دادیم، ناگهان استر رم کرد، به جلو نگاه کردیم دیدیم به گردن پیرمردی زنجیرهای سـنگین انداخته اند و او را می کشاننـد، و او گفت ای علی بن الحسـین آب به من بدهیـد، پـدرم فرمود: این شـخص «معـاویه» است، آب به او نـده، خداوند به او آب ندهد.

و مطابق روایت دیگر، امام صادق علیه السـلام می گوید: من و پدرم به سوی مکّه می رفتیم در محلّی به نام ضـجنان (که یکی از بیابان های جهنّم است) رسیدیم، پیرمردی را دیدیم که با زنجیرها او را می کشانند، و او آب می خواست، من خواستم به او آب برسانم، پدرم (امام باقر علیه السـلام) فرمود: آب به او نده، خدا او را آب ندهد، و مردی به دنبال او بود، و آن زنجیرها را کشاند و او را به درک اسفل دوزخ انداخت.(۲)

توضیح اینکه: این منظره وحشتناک، گوشه ای از جهان بزرخ بوده، که پرده آن برای امام

====

۱ همان مدرک.

۲ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۰۹.

صادق علیه السلام و امام باقر و امام سجّاد علیهم السلام برداشته شد و دیدند که چگونه معاویه ناپاک را در عالم برزخ عذاب می دهند!

کیفر جسارت به سادات

در سال ۱۲۲۹ ه .ق یکی از تحصیلداران دولت از سیّد تنگدستی مطالبه وجه دیوانی (مالیات) می نمود. سید هر چه سوگند یاد کرد و اظهار تنگدستی و پریشانی کرد اثری در قلب آن مرد نبخشید و بر سختگیری و فشار خود افزود، سیّد چون از اظهار عجز و بیچارگی خود بهره ای نیافت. گفت چند روزی مهلت بده تا خدا چاره ای بسازد و از جدّم رسول خدا شرم کن. تحصیلدار گفت اگر جدّ تو کارسازی می کند و می تواند، یا شرّ مرا از سر تو دفع کند و یا حاجت تو را روا سازد من صبر می کنم آنگاه ضامنی از سید گرفت و گفت اگر برای ساعت اول فردا صبح وجه را حاضر نکردی نجاست به حلق تو خواهم ریخت و به جدت بگو هر چه می تواند بکند.

تحصیلدار شب به خانه خود مراجعت کرد و برای خوابیدن به پشت بام رفت.

نصف شب به قصد ادرار کردن از جای برخاست و چون هوا تاریک بود پای بر ناودان گذاشت و با ناودان به زمین آمد تصادفا در زیر ناودان چاه مستراح بود.

مرد تحصیلدار در همان خلوت شب به چاه سرنگون شد و ازاین قضیه در آن نیمه شب هیچ کس آگاهی نیافت روز که شد از او جستجو کردند. پس از تفحّص فراوان او را در چاه مستراح یافتند که سرش تا نزدیک ناف در نجاست فرو رفته و آنقدر نجاست به حلق او وارد گردیده که شکمش ورم کرده و خفه شده است.(۱)

====

۱ خزائن نراقی.

«يَمْحَقُ اللّهُ الرِّبا وَ يُرْبِی الصَّدَقاتِ»

پیام (۱۰۶) ربا و صدقه

«فَإِن لَّمْ تَفْعَلوُاْ فَأْذَنوُاْ بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوس أَمْوالِكُمْ لاَتَظْلِموُنَ وَ لاتُظْلَموُنَ» (بقره/ ۲۷۹)

«يَمْحَقُ اللّهُ الرِّبوا وَ يُرْبِی الصَّدَقاتِ ...» (بقره/ ۲۷۶)

«الَّذِينَ يَأْكُلوُنَ الرِّبواْ لاَيَقوُموُنَ إِلاَّ كَمَا يَقوُمُ الَّذِی يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ...» (بقره/ ۲۷۵)

«... وَ أَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبوا ...» (بقره/ ۲۷۵)

خداوند در برخی از آيات قرآن ربا را حرام و سبب نابودی [دين] و صدقات را سبب بركت دانسته و می فرمايد: رباخواران در نهايت مانند جن زده ها می شوند. و در برخی معامله و خريد و فروش را حلال و جايز دانسته و ربا را حرام و ممنوع معرفی كرده و آن را جنگ با خدا دانسته است.

(۱)مرحوم صدوق در كتاب هدايه می فرمايد: ربای معاملی فقط در اجناس كيلی و وزنی

====

۱ الهدايه: ليس الربا إلاّ فيما يكال أو يوزن و درهم ربا أعظم من سبعين زنيه كلّها بذات محرم. (سفينته البحار ، ربا)

عن النّبی صلی الله عليه و آله : إنّ اللّه عزّوجلّ لعن آكل الربا و موكّله و كاتبه و شاهده. (تفسير نورالثقلين، ج ۱، ۴۰۶)

فی تفسير الآيه «يمحق اللّه الرّبا و يربی الصدقات» قيل للصادق عليه السلام : «قد نری الرجل يربی و يكثر ماله»؟ فقال: يمحق اللّه دينه و إن كان ماله يكثر. و قال عليه السلام : درهم ربا أعظم عنداللّه عزّوجلّ من سبعين زنيه كلّها بذات محرم فيبيت اللّه الحرام. قال النّبی صلی الله عليه و آله : من أكل الرّبا ملأ اللّه بطنه نار جهنّم بقدر ما أكل فإن كسب منه مالاً لم يقبل اللّه شيئا من عمله و لم يزل فيلعنه اللّه و ملائكته مادام معه قيراط. (المصدر)

و قال النّبی صلی الله عليه و آله : شرّ المكاسب الرّبا. (المصدر)

می باشد و گناه یک درهم از ربا بزرگتر از هفتاد زنای با محارم می باشد [که در خانه کعبه انجام شود].

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: آکل ربا و موکل ربا و کاتب ربا و شاهد ربا ملعون هستند.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یمحق اللّه الربا» سؤال شد: ما می بینیم که رباخواران مالشان زیاد می شود؟ فرمود: خداوند دین آنان را از بین می برد گر چه مالشان زیاد شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکم رباخوار را به همان اندازه که رباخورده در جهنّم پر از آتش می نماید و اگر درآمدی از آن به دست آورد هیچ عملی را از او نمی پذیرد و تا هنگامی که قیراطی از ربا نزد او باشد همواره مورد لعنت خدا و ملائکه خواهد بود.

و فرمود: بدترین مکاسب و مشاغل رباخواری می باشد.

«لايَسْتَوِى الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ»

پیام (۱۰۷) طیّب و پلید

«قُلْ لاَّيَسْتَوِى الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَ لَوْأَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الخَبِيثِ فَاتَّقوُاْ اللّهَ يا أُولِي الاْءَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحوُنَ» (مائده/ ۱۰۰)

در سخنان معصومین علیهم السلام آمده که مقصود از خبیث حرام و مقصود از طیّب حلال است و خبیث گرچه زیاد باشد ارزشی ندارد و طیّب گرچه کم باشد ارزشمند و با برکت است.

در تفسیر صافی آمده که خبیث و طیّب، شامل انسان و عمل و مال و غیره می شود، و از جمله «فاتّقوا اللّه» و جمله «لعلّکم تفلحون» استفاده می شود که حرام و خبیث خطری است برای مؤمن و شرط رستگاری هر مؤمنی پرهیز از حرام و خبیث می باشد از این رو خداوند در آیه «إنّما یتقبّل اللّه من المتّقین» نیز به طور مطلق تقوا را شرط قبولی و پذیرفته شدن اعمال قرار داده است.

و از آیه شریفه «و یحلّ لهم الطیّبات و یحرّم علیهم الخبائث» و آیه «یا أیّها الرسل کلوا من الطیّبات واعملوا صالحا» ظاهر می شود که طیّبات شامل اموال پاک و اعمال پاک و اعتقادات و علوم پاک نیز می شود.

عمروبن ابی المقدام می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: من با پدرم امام باقر علیه السلام وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدیم و چون بین قبر و منبر رسیدیم به عده ای از شیعیان برخورد کردیم پدرم به آنان سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند من شما را دوست می دارم و از بوی شما لذّت می برم پس شما نیز باتقوا و ورع و کوشش خود در راه خدا به من کمك دهید و بدانید که ولایت ما جز با ورع و تقوا و کوشش در عبادت به دست نمی آید و هر که به بنده ای از بندگان خدا اقتدا می کند باید از او پیروی نماید.

سپس فرمود: شما شیعیان پیروان خدا و انصار او هستید شما سابقون اول و سابقون آخر و سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به بهشت هستید و ما با ضمانت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله بهشت را برای شما ضمانت نموده ایم، به خدا سوگند کسی بیش از شما به درجات بهشتی نمی رسد

ص :۳۸۱

پس شـما در فضایل و درجات بهشتی سـبقت بگیرید، همانا مردان شـما صدّیقون و طیّبون و زنان شما طیّبات و حوریان بهشتی هسـتند سـپس فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به غلام خود قنبر فرمود: من تو را بشارت می دهم تو نیز به دوستان خود بشارت بده: به خدا سوگند رسول خدا صـلی الله علیه و آله چون از دنیا رحلت نمود بر همه امّت خود خشمناک بود مگر بر شیعیان ما. (شرح کافی از مرحوم مازندرانی ج ۱۲، ۲۸۲)

خاطرات میثم تمّار

میثم تمّار ایرانی بود، و روزگار او را غلام زنی از زنان طایفه اسد، در کوفه کرده بود، امیرمؤمنان علیه السلام او را از صاحبش خریـد و آزاد کرد. او ماننـد پـدرش یحیی، خرمـافروش بود، ولی مغـازه ساده اش را کلاس درس قرار داده بود، در عین اینکه خرمـا می فروخت، و اسـرار و علوم معنوی را که از امامش حضـرت علی علیه السـلام آموخته بود، به دیگران یاد می داد، افراد بزرگ و وارسته به حضورش می رفتند، و درس های بزرگ معنویّت از میثم می آموختند.

روزی یکی از وارستگان نزد میثم آمد، او اهل ادب و معنویّت بود و دلی سوخته داشت، مشتاق بود که خاطراتی را که میثم در رابطه بـا مولا-یش علی علیه السـلام داشت، از میثم بشـنود، از میثم خواست، مقـداری از آن خـاطرات را بیان کنـد! میثم گفت: روزی مولایم علی علیه السـلام به مغازه ام آمد، و مرا به عنوان ابلاغ پیامی به دارالاماره فرستاد، و خود به جای من نشست و به خرمافروشی پرداخت.

من رفتم و ابلاـغ پیام کردم و به مغازه بازگشـتم، دیـدم امام، قسـمتی از خرماها را فروخته است، در این میان دیـدم مقـداری از سکّه های پولی که از خریـداران خرما گرفته، تقلّبی است، امام فرمود: «میثم! نگران مباش، به زودی آن کس که خرماها را که با این پول خریـده آنها را تلـخ می یابد، و باز می گردد، لحظاتی نگذشت، خریدار خرما آمد و گفت: «خرماها تلخ است» امام علیه السـلام ، آن خرماهـا را گرفت و سـکّه هـای تقلّبی او را به او داد و به او فرمود: «ای مرد! تـا این پولهـا در دست تو است، لقمه شیرین از گلویت پایین نمی رود».

آن وارسـته، که غرق نورانیّت گفتار میثم شده بود گفت: «به به چه سـعادتی نصیب تو شده ای میثم، که مولی علی علیه السلام این گونه بـا تو خصوصـی بوده، و به راستی چه نـازنین رهبری که بـا آن همه مقام عالی، و آن هم در زمان خلافتش این گونه فروتنی کند و به جای تو بنشیند و خرما بفروشد. تو را به خدا بگو بدانم، دیگر چه چیزهایی را به تو آموخت.

ص :۳۸۲

میثم آهی کشید و گفت: «مولایم علی علیه السلام اسرار بسیاری را به من آموخت، من غلام یک زن از طایفه اسد در کوفه بودم، او مرا آزاد کرد و به اسرار آگاه فرمود، و من سوگند یاد کردم، لحظه ای از خدمتش دست نکشم، و چون قبول اسلام کردم تا در دنیا بود، از دریای علم او، گوهرها برگرفتم، و از گلزار ولایت او، خوشه ها برچیدم، او بسیاری از اسرار و رموز را به من یاد داد.

سالی که نکوست از بهارش پیداست

حاتم طایی، سخاوتمند معروف، از دنیا رفت، برادرش خواست مانند او معروف به کَرَم و سخاوت گردد، مادرش به او گفت: خود را بیهوده رنج مده تو هرگز به مقام حاتم نمی رسی.

او پرسید: چرا؟

مادر جواب داد: آن هنگام که حاتم کودک شیرخوار بود، هر بار که می خواستم به او شیر بدهم، از شیرم نمی خورد، تا شیرخوار دیگری بیاورم، تا با او شریک شود از پستان دیگرم شیر بخورد، ولی زمانی که تو شیرخوار بودی قضیّه برعکس بود، یعنی هر گاه تو را شیر می دادم می خوردی، اگر در این حال شیرخواره دیگری به جلو می آمد، از ترس آن که او از پستان من شیر بخورد آنقدر گریه می کردی تا او می رفت.(۱)

بنابراین نشانه های بزرگواری یا پستی در آینده، گاهی در چهره کودکان دریافت می شود، آری: «سالی که نکوست از بارش پیداست».

====

۱ اقتباس از ترجمه کشکول شیخ بهایی، ص ۴۶۸.

«فَكَلوُا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ»

پیام (۱۰۸) تأثیر نام خدا

«فَكُلوُا مِمَّا ذُكِرَاسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ إن كُنتُم بِآياتِهِ مُؤْمِنِينَ» (انعام/ ۱۱۸)

«وَلاتَأْكُلوُاْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِاسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ ...» (انعام/ ۱۲۱)

دو آیه فوق پاسخ به گمراهانی است که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می دانستند و به مسلمانان می گفتند: آیا شما از آنچه خود می کشید می خورید و از آنچه خدای شما می کشد [و بدون سر بریدن و بردن نام خدا می میرد [نمی خورید و خداوند در پاسخ آنان فرمود: از آنچه نام خدا در وقت ذبح بر آن برده می شود بخورید و از آن حیوانی که نام غیر خدا بر آن برده می شود و یا به خودی خود می میرد نخورید.

آری آنان از حیوانی که نام خدا بر آن برده می شد نمی خوردند و آن را بر خود حرام می دانستند در حالی که خداوند حرام های خود را برای آنان بیان نمود و فرمود: «حرّمت عليكم الميته و الدم و لحم الخنزير و ما أهل به لغيراللّه فمن اضطرّ غير باغ و لا عادٍ فلا إثم عليه» (بقره، ۱۷۳) (تفسیر صافی، ج ۲، ۱۵۱)

از امام باقر علیه السلام سؤال شد : آیا اگر شخص مجوسی حیوانی را با گفتن «بسم اللّه» ذبح کند حلال می شود؟ فرمود: آری. سؤال شد: اگر مسلمان بدون «بسم اللّه» حیوانی را ذبح کند چگونه است؟ فرمود: از آن نخورید چرا که خدا می فرماید: «فكلوا ممّا ذكراسم اللّه عليه» و «لاتأكلوامّا لم يذكر اسم اللّه عليه» (تفسیر صافی، ج ۱، ۷۶۱)

مؤلّف گوید: آیه فوق ضمن بیان حکم ذبیحه در مقام مذمّت از تحلیل حرام و تحریم حلال نیز هست، و تردیدی نیست که نام خدا بر هر چیزی برده شود نورانیّت و برکت و خیر و زیبایی پیدا می کند.

و از عجایب نام خدا این است که صحیفه مشرکین [که در آن پیمان کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و قطع رحم با او و بنی هاشم نوشته شده بود و آن را در کعبه قرار داده بودند [موریانه خورد جز جاهایی که نام خدا بر آن نوشته شده بود وآن سبب اسلام عده ای از مشرکین گردید و رسول

خدا صلی الله علیه و آله نجات یافت و ابوطالب علیه السلام این خبر را به مشرکین داد و توانست از آن حضرت حمایت نماید. (هدایه صدوق، ص ۱۴۵)

نگارنـده گویـد: در کتب روایات از معصومین علیهم السـلام فراوان برکات و آثار نام خدا بیان شده که از بین آنها می توان به کتـاب کافی، ج ۲، ص ۴۶۵ «بـاب فضل الـدعاء» و کتاب محاسن ج ۱، ۴۶ «بـاب ثواب من ذکر اسم اللّه علی طهور» و کتـاب میزان الحکمـه، ج ۲، ۹۶۴ بـاب «فضـل ذکر اللّه» و دعـای معروف به دعای سـمات و غیره که نام های خـدا در آنها برده شـده اشاره نمود و نیز در آثار گفتن: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم روایاتی وارد شده که مؤید این معناست.

به طور کلّی نـام هـای خداونـد و نـام های پیامبران و ائمه معصومین علیهم السـلام تأثیر مسـلّمی در روح انسان و حیوانات بلکه گیاهان و دیگر موجودات دارد.شاهـد این مسأله دسـتور خواندن برخی از آیات و تکرار نام خدا برای حلّ برخی از مشکلات روحی و جسـمی و شـفای بیماری ها و... می باشـد. از این رو هنگام ذبح حیوان حلال گوشت باید نام خدا برده شود و هنگام نامگـذاری فرزنـدان بایـد اذان و اقـامه در گوش آنان خوانـده شود و برای شـروع هر کاری نیز بایـد «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» گفته شود و یـا معصومین علیهم السـلام فرموده انـد: خـانه ای که در آن اذان گفته شود بلا و بیماری از آن دور می گردد و یا خانه ای که در آن قرآن خوانده شود ملائکه رحمت در آن وارد می شوند و شـیاطین از آن دور می گردند و برکات آن زیاد خواهـد شـد و خانه ای که در آن گناه و غنا و موسـیقی و لهویات انجام شود ملائکه رحمت از آن دور می شوند و شـیاطین به آن نزدیک خواهند شد، و نیز روایت شده که اگر حیوانی چموش و خطرناک بود اذان در گوش او بگویند تا آرام شود.

اساسا هر انسانی اگر همواره با خوبان و پاکـدلان همراه باشـد و با ذکر خـدا و آیات قرآن و نماز و دعا و نیایش مأنوس گردد. نورانی و اهل خیر و ترحّم خواهد بود و اگر با افراد پست و ناپاک بنشیند و سخنان و کارهای زشت از او صادر شود تاریک و ظلمـانی و سـنگ دل و بی رحم خواهـد شـد، از این رو خداونـد در قرآن می فرمایـد: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّـادِقینَ» و یا می فرمایـد: «اللّه وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُلُماتَ اِلَی النُّور وَ الَّذینَ کَفَرُوا أزولیائَهُم الطّاغُوت یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصحابُ النّارِهُم فیها خالِدُونَ»

اخیرا نیز در کشور ژاپن تأثیر دعا و نام خدا بر روی آب آزمایش شده و آبی که نام خدا را بر آن برده اند و یا دعا و نیایش در کنار آن انجام گرفته شـفّاف و با شکل صحیح دیده شده و آبی که نام شیطان و الفاظ زشت بر آن گفته شده تاریک و دارای شکلی زشت و نامرتّب دیده شده

ص :۳۸۵

است.(۱)

====

۱ این تحقیق توسّط یک دانشمند ژاپنی به نام: Masaru Emoto گرفته و سپس پژوهشگر دیگر ایرانی به نام حمیده بی طرف این بررسی را در مورد اجسام دیگر جز آب مانند جیوه انجام داده و در سال ۱۳۸۳ در جشنواره خوارزمی حایز رتبه اوّل و برنده جایزه نخست گردیده است.

ص: ۳۸۶

«أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللّهُ إِلَیْک»

پیام (۱۰۹) نگاه مؤمن به دنیا

«أحسن کماأحسن اللّه إلیک»

«وَ ابْتَغِ فِیما ءاتاکَ اللّهُ الدّارَ الْآخِرَهَ وَ لاتَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَأَحْسِن کَمَا أَحْسَنَ اللّهُ إِلَیْکَ وَ لاتَبْغِ الْفَسَادَ ...» (قصص/ ۷۷)

قرآن راجع به قارون می فرماید: «قارون از خویشان و از امّت موسی علیه السلام بود بر آنان تکبّر و بزرگی کرد و خداوند مال بسیاری به او داد و کلید صندوق های آنها را مردان تنومندی به دوش می گرفتند و چون به اموال خود مغرور گردید به او گفتند: از خدا غافل مشو و شادی مکن همانا خداوند کسانی را که به دنیا دل خوش نمایند دوست نمی دارد و به وسیله آنچه خدا به تو داده آخرت خویش را آباد کن و بهره خود را از دنیا [برای آخرت] فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو احسان نموده تو نیز به بندگان خدا احسان کن، و خود را آلوده به فساد مگردان.»

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: به کثرت مال دنیا شاد مباش و

====

۱ فیالخصال عن الصادق علیه السلام : أوحی اللّه تعالی إلی موسی علیه السلام : لا تفرح بکثره المال و لا تدع ذکری علی کلّ حال، فإنّ کثره ذکری تنسی الذنوب، و ترک ذکری یقسی القلوب. (تفسیر صافی، ج ۴، ۱۰۲، خصال، ص ۳۹)

و فی المعانی عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: لاتنس صحّتک و قوّتک و فراغک و شبابک و نشاطک أن تطلب بها الآخره، و أحسن إلی عباداللّه کما أحسن اللّه إلیک فیما أنعم اللّه علیک و أحسن الشکر و الطاعه کما أحسن اللّه إلیک بالإنعام و لا تبغ الفساد فیالأرض إنّ اللّه لایحبّ المفسدین.(المصدر، معانی الأخبار، ص ۳۲۵)

و فیتفسیر الأصفی : ورد [فی الکافی] أنّ فساد الظاهر من فساد الباطن، و من أصلح سریرته أصلح اللّه علانیته، و من خان اللّه فیالسرّ هتک اللّه ستره فی العلانیه. (کافی، ج ۸، ۳۰۸) و أعظم الفساد أن یرضی العبد بالغفله عن اللّه تعالی و هذا الفساد یتولّد من طول الأمل والحرص و الکبر، کما أخبراللّه عنه فیقصّه قارون فیقوله تعالی: «ولا تبغ الفساد فیالأرض إنّ اللّه لایحبّ المفسدین». (تفسیر الأصفی، ج ۲، ۹۳۶)

در هر حال از یاد من غافل مشو چرا که اگر فراوان به یاد من باشی از فکر گناه غافل می شوی و اگر از یاد من غافل شوی قلب تو قسیّ و سخت خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از قدرت بدن و فراغت و جوانی و نشاط خود غافل مشو و به وسیله این نعمت ها آخرت خود را تأمین کن و همان گونه که خدا به تو احسان نموده تو نیز به بندگان او احسان کن و در اطاعت و شکر خدا کوشا باش و به دنبال فساد مرو که خداوند مفسدین را دوست نمی دارد.

صاحب تفسیر أصفی گوید: در روایت آمده که معصوم علیه السلام می فرماید: فساد ظاهر از فساد باطن است و کسی که باطن خود را اصلاح نماید خداوند ظاهر او را اصلاح خواهد نمود [و آبروی او را بین مردم حفظ خواهد کرد.] و کسی که در پنهانی به خدای خود خیانت کند خداوند آبروی او را از بین مردم از بین خواهد برد.»

سپس می گوید: بزرگ ترین فساد این است که بنده با غفلت از خدا راضی و خشنود باشد، و این [فساد] از ناحیه حرص و کبر و آرزوهای زیاد دنیایی است همان گونه که خداوند از قصّه قارون در قرآن خبر داده و می فرماید: «و لا ـ تبغ الفساد فیالأرض إنّ اللّه لایحبّ المفسدین» و ریشه همه خصلت های زشت قارون حبّ دنیا و مال اندوزی و هواهای نفسانی و پیروی از شهوات و حب جاه و پیروی از شیطان است و همه این ها از ناحیه غفلت از خدا و نعمت های او به وجود می آید.

اثر عمل نیک

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام برای نجات خود از شرّ فرعونیانن، از مصر به سوی مَدْیَن هجرت کرد، در بیرون مدیَن دید، چوپانان برای گوسفندان خود از چاه، آب می کشند، و دو دختر در کنار ایستاده اند و منتظر خلوت شدن هستند، تا کنار چاه بیایند و برای گوسفندان خود، آب از چاه بکشند.

موسی علیه السلام به سوی آنها شتافت و آنها را کمک کرد، آنها دختران شعیب پیغمبر بودند، و نزد پدر رفتند و جریان کمک مخلصانه جوان غریبی را به او خبر دادند، و گفتند: او را اجیر کن همانا

او جوان قوی و امینی می باشد.

شعیب علیه السلام یکی از دخترانش را نزد آن جوان غریب فرستاد تا او را دعوت به خانه اش کند.

آن دختر نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: «پدرم شما را به خانه خود دعوت کرد تا پاداش زحمات شما را بپردازد». موسی علیه السلام این دعوت را اجابت کرد و به خانه شعیب علیه السلام آمد.(۱)

هنگامی که موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام آمد، شعیب کنار سفره شام نشسته بود و می خواست غذا بخوره، وقتی که چشمش به آن جوان غریب (موسی) افتاد گفت: «بنشین و از این غذا بخور» (تا آن هنگام، شعیب موسی را نمی شناخت).

موسی علیه السلام گفت: أَعوذُ بِاللّهِ: «پناه می برم به خدا». شعیب گفت: «چرا این جمله را گفتی، مگر گرسنه نیستی؟»

موسی گفت: گرسنه هستم، ولی ترس آن دارم که این غذا عوض کمکی که به دخترانت کردم، قرار داده شود، ولی ما از خاندانی هستیم که عمل صالح خود را به دنیا نمی فروشیم.

شعیب گفت: «ای جوان، به خدا سوگند، غرض من معاوضه دنیوی نیست، بلکه عادت و روش من و پدرانم این است که ما مقدم مهمان را گرامی می داریم و به دیگران غذا می دهیم». آنگاه موسی علیه السلام کنار سفره نشست و از آن غذا خورد.(۲)

====

۱ این مطالب در سوره قصص آیات ۲۳ تا ۲۵ آمده است.

۲ بحار، ج ۱۳، ص ۲۱.

پیام (۱۱۰) وعده خدا و وعده شیطان

«الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ یَعِدُکُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضْلًا ...»(بقره/ ۲۶۸)

همراه هر انسانی یک ملک از طرف خداوند وجود دارد که او را بشارت می دهد و شاد می نماید و به کارهای خیر وا می دارد و یک شیطان نیز در کنار او وجود دارد که او را محزون و غمگین می نماید و به کارهای بد ترغیب می کند.

(۱)شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: بسا من اندوهی پیدا می کنم و نمی دانم علّت آن چیست و بسا شاد می شوم و علّت آن را نمی دانم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ انسانی نیست مگر این که در کنار او ملکی و شیطانی قرار دارد، شادی های او از ناحیه آن ملک است و اندوه های او از ناحیه آن شیطان است و به همین معنا اشاره دارد آیه «الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء واللّه یعدکم مغفرةً منه و فضلًا» امام صادق علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: برای هر قلبی دو گوش می باشد، هنگامی که بنده ای به گناه رو می آورد روح ایمان به او می گوید: چنین مکن و شیطان

====

۱ عن أبی عبدالرّحمان قال قلت لأبی عبداللّه علیه السلام : إنّی ربّما حزنت فلاـ أعرف فیأهل ولامال و لاولد و ربّما فرحت فلاـأعرف فیأهل و لا مال و لا ولد، فقال: إنّه لیس من أحد إلاّ و معه ملک و شیطان، فإذا کان فرحه کان من دنوّ الملک منه، فإذا کان حزنه کان من دنوّ الشیطان منه و ذلک قول اللّه تبارک و تعالی: «الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء واللّه یعدکم مغفرةً منه و فضلاً واللّه واسع علیم». (علل الشرایع، ج ۱، ۹۳)

عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: ما من قلبٍ إلاّ و له أذنان علی أحدهما ملک مرشد، و علی الآخر شیطان مفتنّ، هذا یأمره و هذا یزجره، الشیطان یأمره بالمعاصی و الملک یزجره عنها، و هو قول اللّه عزّوجل: «عن الیمین و عن الشمال قعید ما یلفظ من قولٍ إلاّ لدیه رقیب عتید.» (کافی، ج ۲، ۲۶۶)

می گوید بکن ...»

و در سخن دیگری می فرماید: برای هر قلبی دو گوش هست بر یکی از آنها ملک مرشدی گماشته شده و بر دیگری شیطان فتنه گری، ملک او را به خوبی ها امر می کند و شیطان او را به معاصی وامی دارد، و این است معنای آیه «عن الیمین و عن الشمال قعید ما یلفظ من قول إلاّ لدیه رقیب عتید» (کافی، ج ۲، ۲۶۶)

فقط به خدا بپیوندیم

هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام را به جرم شکستن بت ها گرفتند. نمرود درباره کیفر آن جناب با اطرافیان خود مشورت نمود. گفتند: (حرّقوه و انصروا الهتکم إن کنتم فاعلین) او را آتش بزنید و خدایان خود را یاری کنید، پس او را زندانی کردند تا مقدمات و وسایل آتش افروزی فراهم شود.

مدّتی نمورودیان از اطراف، هیزم جمع آوری کردند چرا که سوزانیدن حضرت ابراهیم در نظر آنها اهمیّت داشت و اگر کسی مریض می شد وصیّت می کرد فلانقدر از مالش را هیزم بخرند و یا زنها پشم می رشتند و پول آنرا برای تهیه هیزم به متصدیان آتش می دادند، آتشی افروختند که پرندگان از فراز آن نمی توانستند عبور کنند. محل مرتفعی را آماده کردند تا نمرود از آنجا نگاه کند چگونه آتش بدن ابراهیم علیه السلام را فرا می گیرد. وقتی آتش در پشت کوفه نزدیک نهر معروف بکوثا افروخته شد و شعله های آن سر به فلک کشید. آن قدر حرارت زیاد بود که از انداختن ابراهیم در میان آن عاجز شدند.

شیطان به آنها تعلیم داد منجنیقی بسازند و به وسیله آن ابراهیم علیه السلام را در آتش اندازند. نمرود در جایگاه خود مشغول تماشا بود و چون ابراهیم خلیل علیه السلام را به آتش انداختند جوش و خروش از تمام کائنات برخواست هر یک به زبان حال به خدا شکایت کردند.

زمین گفت خدایا کسی غیر از او بر روی من تو را پرستش نمی کرد آیا می گذاری طعمه آتش شود؟ ملائکه عرض کردند پروردگارا دوست و خلیل تو ابراهیم را در آتش می اندازند؟ خطاب شد اگر او مرا بخواند به دادش می رسم. جبرئیل التماس نمود. گفت خدایا در زمین کسی غیر از او تو را پرستش نمی کرد اینک او را در آتش می اندازند. خطاب شد ساکت باش بنده ای مانند تو می ترسد که وقت بگذرد من هر وقت بخواهم می توانم او را نجات بدهم مرا بخواند جوابش را می دهم.

جبرئیل در آن وقت بر ابراهیم علیه السلام نازل شده گفت: ای ابراهیم! آیا حاجت و درخواستی

داری من برآورم جواب داد: (أمّا إلیک فلا، حسبی اللّه و نعم الوکیل) به تو احتیاجی ندارم خدا کافی و کفیل من است. میکائیل گفت: اگر می خواهی آتش را به وسیله آبها و باران که در اختیار من است خاموش کنم جواب داد نه. ملک متصدی بادها گفت مایلی طوفانی برانگیزم که آتش پراکنده شود جواب داد: نه. جبرئیل گفت پس از خدا بخواه تا نجاتت دهد (فقال: حسبی من سؤالی علمه بحالی) گفت همین که او مرا در این حال می بیند کافی است.

به روایت دیگر دست نیاز دراز کرده گفت (یا اللّه و یا واحد یا أحد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد نجّنی من النّار برحمتک) در این هنگام خداوند به آتش خطاب کرد: «کونی بردا» بدن ابراهیم از سردی به هم می خورد خطاب رسید (سلاما علی ابراهیم) سرد و سلامت باش برای او. حالتی معتدل یافت. جبرئیل در میان آتش آمد و با ابراهیم در دل خرمن های آتش نشسته (فنظر إلیه نمرود فقال من اتّخذ إلها فلیتّخذ مثل إله إبراهیم)(۱) هر که می خواهد. برای خود خدایی بگزیند پروردگار ابراهیم را انتخاب کند.

====

۱ استفاده از جند روایت در جلد ۱۳ بحار، ص ۲۳ و ۳۲ فرود آمدن ملائکه برای نجات ابراهیم، از سفینه ج ۲، ص ۶۸۳.

«سَيُطَوَّقوُنَ مَا بَخِلوُا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَهِ»

پیام (۱۱۱) بخل و طمع

«وَ لايَحْسَـبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمآ ءاتاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْرا لَهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقوُنَ مَا بَخِلوُاْ بِهِ يَوْمَ الْقِيمَهِ ...» (آل عمران/ ۱۸۰)

(۱)آیه فـوق دربـاره پرداخت زکـات مـال است و زکـات از آن چهـار واجـبی است که ترک آنهـا سـبب کفر می شـود و آنها عبارت از: ولایت، نماز، زکات و حج می باشند.

امـام بـاقر و امـام صـادق علیهماالسـلام می فرماینـد: هر کس چیزی از زکـات مـال خود را نپردازد خداونـد در قیامت آن را به صورت اژدهـایی از آتش به گردن او طوق می کنـد و تـا زمانی که مردم از حساب قیامت فارغ شونـد آن اژدها او را نیش می زند و این معنای آیه شـریفه قرآن است که می فرماید: «سـیطوّقون مابخلوا به یوم القیامه» یعنی گمان نکنند کسانی که خداوند از فضـل خود به آنان مالی عطا نموده و از پرداخت زکات آن بخل می ورزنـد آینـده خوبی دارنـد بلکه آینـده آنان خطرناک است و آن مالی که از پرداخت زکات آن بخل ورزیده اند به صورت اژدها تا پایان قیامت

====

۱ فیالکـافی عن البـاقر و الصادق علیهماالسـلام : ما من أحـدٍ یمنع من زکاه ماله شـیئا إلاّ جعل اللّه ذلک یوم القیامه ثعبانا من نار مطوّقا فیعنقه ینهش من لحمه حتّی یفرغ من الحساب و هو قول اللّه تعالی: «سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیامه» یعنی مابخلوا به من الزکاه. (تفسیر صافی عن الکافی، ج ۳، ۲۰۵)

و عن الصادق علیه السـلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : ما من ذی زکاه مال نخل أو زرع أو کرم یمنع زکاه ماله إلاّ قلّده اللّه تربه أرضه یطوّق بهـا من سـبع أرضـین إلی یوم القیـامه. [وللّه میراث السـماوات والأرض و له ما فیهما ممّا یتوارث فما لهؤلاء یبخلون علیه بما له و لا ینفقونه فیسبیل اللّه و اللّه بما تعملون خبیر [(المصدر عن الکافی، ج ۳، ۵۰۳)

و قـال الصّـِادق علیه السـلام : من منع قیراطـا من الزکـاه فلیس بمؤمن و لاـ مسـلم و هو قوله عزّوجـلّ: «ربّ ارجعون لعلّی أعمل صالحا فیما ترکت. و فیروایهٍ أخری: و لا تقبل له صلاه. (الکافی، ج ۳، ۵۰۳)

ص :۳۹۳

به گردنشان طوق می شود [و آنان را نیش می زند]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صاحب درخت خرما و انگور و گندم و جو باشد وز کات مال خود را نپردازد خداوند خاک زمین این اموال را به گردن او طوق می کند و آن زمین تا هفت طبقه آن تا قیامت به گردن او خواهد بود. [و خداوند مالک زمین و آسمان و همه موجودات است و این اموال را مردم از یکدیگر به ارث می برند پس برای چه بخل می ورزند و آنها را در راه خدا نمی دهند در حالی که خداوند به اعمال آنان آگاه است؟]

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که قیراطی از زکات را نپردازد نه مؤمن خواهد بود و نه مسلمان و او همان کسی است که به فرموده خداوند هنگام مرگ می گوید: پروردگارا مرا باز گردان تا شاید آنچه را از عمل صالح ترک کرده ام انجام بدهم. و در روایت دیگری آمده که از تارک زکات هیچ نمازی پذیرفته نمی شود.

بهلول و دزد طمع کار

بهلول آنچه پول از مخارجش زیاد می آمد در گوشه ی خرابه ای زیر خاک پنهان می کرد زمانی مقدار پولهایش به سیصد درهم رسید، یک روز ده درهم زیاد داشت به طرف همان خرابه رفت تا آن پول را نیز ضمیمه سیصد درهم کند.

مرد کاسبی در همسایگی آن خرابه از جریان آگاه شد، همین که بهلول کار خود را کرد و از خرابه دور شد آن مرد وارد شده پول های او را از زیر خاک بیرون آورد. مرتبه دیگر که بهلول می خواست سرکشی از پول های خود بکند وقتی که خاک را کنار کرد اثری از آن ندید. فهمید کار همان کاسب همسایه است زیرا داخل شدن او را به جز آن مرد کسی ندیده.

بهلول پیش او آمده اظهار داشت برادر من! خواهش و زحمتی به شما دارم، می خواهم پولهایی که مکان های مختلف پنهان کرده ام را جمع زده و نتیجه را برایم بگویید. نظرم این است که تمام آنها را از مکان های متفرق بردارم و در جایی که سیصد و ده درهم پنهان نموده ام جمع نمایم، زیرا آن محل محفوظ تر از جاهای دیگر است کاسب بسیار خوشحال شده اظهار موافقت کرد. بهلول شروع به شمردن نمود یک یک از پولها را با نام محل و مقدار می گفت تا مجموع درهمها به سه هزار رسید در این موقع از جا برخاسته از او خداحافظی کرد و دور شد مرد کاسب پیش خو چنان فکر نمود که اگر سیصد و ده درهم را به محل خود برگرداند ممکن است بتواند سه هزار درهم را که در آنجا جمع خواهد شد به دست آورد.

بهلول پس از چند روز دیگر به سوی خرابه آمد و سیصد و ده درهم را همان جا یافت. پولها را برداشت و در محل آن تغوط(۱) کرد، با خاک رویش را پوشانیده و از خرابه بیرون شد. مرد کاسب در کمین بهلول بود همین که او را از خرابه دور دید، نزدیک آمده خواست خاک را کنار کند ناگاه دستش آلوده به نجاست گردید، او از زیرکی و حیله بهلول آگاهی یافت.

بهلول پس از چند روز دیگر پیش او آمده و گفت خواهش می کنم این چند رقم را برای من حساب کنی و شروع به گفتن کرد، هشتاد درهم به اضافه پنجاه درهم به علاوه صد درهم پس از ذکر این چند رفتم گفت مجموع این مبلغ را اضافه کن به بوی گندی که از دستهایت استشمام می کنی آن وقت چقدر می شود؟ این را گفت و پا به فرار گذاشت کاسب از جای برخاسته تا او را تعقیب کند ولی به بهلول نرسید.(۲)

بی نیازی و زهد ابوذر

حضرت باقر علیه السلام فرمود عثمان دویست دینار به وسیله دو غلام خود برای اباذر فرستاد و به آنان گفت بگویید: عثمان تو را سلام رسانده می گوید این دویست دینار را صرف در احتیاجات خود کن. وقتی آن دو غلام به عرض اباذر رسانیدند پرسید آیا به هر یک از مسلمین همین مقدار داده. جواب دادند، نه. گفت من هم یکی از آنهایم آنچه به ایشان برسد به من نیز می رسد گفتند: عثمان می گوید: این پول از مال شخصی خود من است قسم به پروردگاری که جز او خدایی نیست هرگز آمیخته با حرام نشده و پاک و حلال است. ابوذر گفت: من هیچ احتیاج به چنین مالی ندارم و اکنون بی نیازترین مردمم. گفتند: ما در خانه تو چیزی نمی بینیم که باعث بی نیازیت شده باشد؟ پاسخ داد.: چرا در زیر این روکش پارچه ای، دو گرده نان جوین است که چند روز مانده در چنین صورتی چه احتیاج به درهم و دینار دارم به خدا سوگند نمی پذیرم مگر زمانی که بر این دو گرده نان هم قادر نباشم و خداوند مشاهده کند که کمتر از این در اختیار من نیست اینک مرا ولایت علی و اولادش و ارادت به خاندان طاهرین آنها از هر چیز بی نیاز کرده. از پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین شنیدم و برای مثل من پیرمردی زشت است دروغ گویی. این پول را برگردانید که مرا نیازی به آن چه در دست عثمان است نمی باشد، تا در پیشگاه پروردگار او را به دادخواهی بگیرم.(۳)

====

۱ مدفوع.

۲ خزائن نراقی.

بخیل نمی تواند بخشنده باشد

بخیلی خروسی کشت و به غلام خود داد گفت اگر از عهده پختن این خروس خوب برآیی تو را آزاد می کنم. غلام هر چه توانست جدّیت کرد تا شاید از بندگی آزاد شود وقتی غذا حاضر شد بخیل آب خروس را خورده خروس را به جا گذاشت و گفت اگر آشی با همین خروس درست کنی آزادت می کنم غلام شوربای خوبی تهیه کرد باز بخیل شوربا را خورد و خروس را گذاشت و غلام را آزاد نکرد برای مرتبه ی سوم دستور داد با پیکر خروس حلیمی تهیه نماید پیوسته غذاهای رنگارنگ با یک خروس دستور می داد و غذا را می خورد و خروس را نگه می داشت.

بالاخره غلام به تنگ آمده گفت آقای من دیگر مرا میلی به آزاد شدن نیست شما را به خدا سوگند این خروس را آزاد کنید و بخورید تا از دست شما راحت شود.(۱)

ثروت همراه بخل بلاست

ابی امامه باهلی گفت ثعلبه بن حاطب انصاری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا رسول اللّه دعا کن خداوند به من ثروتی عنایت کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مقدار کمی که سپاسگزاری آنرا بتوانی بهتر از ثروت زیاد است که توان سپاس آن را نداشته باشی، ثعلبه رفت باز دو مرتبه مراجعه نمود و تقاضای خود را تکرار کرد. این بار به او فرمود: «چرا تو را پیروی و اقتدا به من نیست؟ به خدا سوگند اگر بخواهم کوه ها برایم طلا شود و در اختیارم باشد، خواهد شد» باز رفت، سومین بار مراجعه نموده و گفت: برایم دعا فرما (لئن رزقنی اللّه مالا لأعطینّ کلّ ذی حقّ حقّه) اگر خدا مرا ثروتی بدهد هر که را حقی در آن مال باشد حقش را خواهم داد، آن جناب دعا کرد و فرمود: خدایا به ثعلبه مالی عنایت کن.

ثعلبه چند گوسفند تهیّه کرد. کم کم گوسفندان او رو به افزایش گذاشتند و شبیه موران تولید می نمودند تا این که گرفتاریش زیاد شد و فقط ظهر و عصر را به مسجد می آمد و بقیّه را در محل گوسفندان می خواند اشتغال ثعلبه از زیادی گوسفندان کار را به جایی رسانید که تنها روز جمعه به مدینه می آمد و نماز جمعه را می خواند. آن هم بعد از مدّتی ترک شد و روز جمعه نیز نمی آمد

====

۱ سفینه البحار، در ذیل لفظ قنع.

۲ مستطرف.

ولی در آن روز بر سر راه می آمد از عابرین اخبار مدینه را می پرسید.

روزی پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله جویای حال ثعلبه شد، گفتند گوسفندان او به اندازه ای زیاد شده که در این نزدیکی ها محلی که گنجایش آنها را داشته باشد نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود وای بر ثعلبه وای بر ثعلبه تا این که آیه زکات نازل شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله دو نفر یکی از بنی سلیم و دیگری از جهنیه را انتخاب نمود، و دستور گرفتن زکات را برای آنها نوشت و فرمود: پیش ثعلبه و مرد دیگری از بنی سلیم بروید وزکات مال آنها را بگیرید. پیش ثعلبه آمدند، نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را برایش خوانده درخواست زکات کردند. فکری کرده گفت این جزیه یا شبیه جزیه است فعلاً بروید از دیگران که گرفتید برگردید. و چون نزد مرد سلیمی رفتند و پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او دادند، او از بهترین شترهای خود انتخاب نموده سهمیه زکات را داد. به او گفتند تو را امر نکرده اند شترهای ممتاز را انتخاب کنی گفت من خود مایلم این کار را بکنم به دیگران نیز رجوع کرده زکات را گرفتند آنگاه پیش ثعلبه برگشتند و از او مطالبه زکات نمودند. او گفت نامه را بدهید ببینم و پس از خواندن باز پاسخ داد که این جزیه یا شبیه آن است بروید تا من در این باره فکر کنم. فرستادگان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند قبل از نقل جریان آن جناب فرمود: وای بر ثعلبه و برای مرد سلیمی دعا کرد و این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد (و منهم من عاهد اللّه لئن آتانا من فضله لنصّدقنّ و لنکوننّ من الصالحین. فلمّـا آتـاهم من فضله بخلوا به و تولّوا و هم معرضون فأعقبهم نفاقا فی قلوبهم إلی یوم یلقونه بما أخلفوااللّه ما وعدوه و بما کانوا یکذبون)(۱)

یکی از خویشاوندان ثعلبه هنگام نزول آیه حضور داشت جریان را شنیده پیش ثعلبه رفت، او را از نزول آیه اطّلاع داد، ثعلبه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، تقاضا کرد زکاتش را قبول فرماید. آن جناب فرمود خدا امر کرده زکات تو را نپذیرم از آشفتگی و ناراحتی خاک بر سر می ریخت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود این کفر، عمل خودت هست. من تو را امری کردم نپذیرفتی. پس ثعلبه به جایگاه گوسفندان برگشت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و زکات او را قبول نکرد بعد از درگذشت آن حضرت به ابی بکر

====

۱ توبه، آیه ۷۵ الی ۷۷ ترجمه «از جمله منافقین کسانی هستند که با خدا پیمان می بندند اگر از فضل خود به ما مالی عنایت کند صدقه خواهیم داد و از جمله نیکوکاران خواهیم بود. همین که خداوند از فضل خویش به آنها داد بخل ورزیده برگشتند و از دین اعراض نمودند. به واسطه این پیمان شکنی و دروغ گویی نفاقی در قلب های آنها تا روز قیامت جایگزین شد.

مراجعه نمود او نیز گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله نپذیرفته منهم نخواهم گرفت، در زمان عمر مراجعه کرد و آمادگی خود را برای پرداخت زکات اعلام کرد. عمر هم نپذیرفت. خلافت را عثمان گرفت به او مراجعه کرد و او نیز از گرفتن امتناع ورزید و در زمان عثمان از دنیا رفت گویند ثعلبه از کسانی بود که در جنگ بدر حضور داشت.(۱)

====

۱ اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۳۷.

«مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ»

پیام (۱۱۲) انتخاب صحیح

«مَن کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مالَهُ فِی الْآخِرَهِ مِن نَصِیبٍ» (شوری/ ۲۰)

(۱)امام صادق علیه السلام می فرماید: مال و اولاد کشت دنیاست و عمل صالح کشت آخرت است و خداوند برای عده ای دنیا و آخرت را جمع می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که هدف و نیّت او دنیا باشد خداوند امور او را دگرگون خواهد نمود و فقر را مقابل چشم او قرار خواهد داد و چیزی بیش از آنچه برای او مقدّر شده به او نخواهد رسید، و کسی که هدف و نیّت او آخرت باشد خداوند امور او را سامان می دهد و بی نیازی و غنا را در قلب او قرار می دهد و دنیا با خواری به طرف او می آید.

====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام : المال البنون حرث الدنیا، و العمل حرث الآخره و قد یجمعها اللّه لأقوام. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۱۱)

و فیالمجمع عن النّبی صلی الله علیه و آله : من کانت نیّته الدنیا، فرّق اللّه علیه أمره و جعل الفقر بین عینیه و لم یأته من الدنیا إلّا ما کتب له، و من کانت نیّته آلآخره جمع اللّه شمله و جعل غناه فیقلبه و أتته الدنیا و هی راغمه.

و قال النّبی صلی الله علیه و آله لأبی ذرّ رحمه اللّه: یا أباذرّ لیکن لک فیکلّ شی ء نیّه حتّی فیالنوم والأکل. (بحار، ج ۷۴، ۸۲)

و فیالکافی عن الصادق علیه السلام قیل له: «اللّه لطیف بعباده یرزق من یشاء»؟ قال: ولایه أمیرالمؤمنین علیه السلام قیل: «من کان یرید حرث الآخره»؟ قال: معرفه أمیرالمؤمنین و الأئمّه علیهم السلام . قیل: «نزد له فیحرثه»؟ قال: نزیده منها یستوفی نصیبه من دولتهم. «و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فیالآخره من نصیب»؟ قال: لیس له فیدوله الحقّ مع الإمام نصیب. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۱۱).

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: کشت آخرت معرفت امیرالمؤمنین و فرزنـدان اوست و مقصود از «نَزِدْ لَهُ فیحَرْثِهِ» این است که هر کس ولاـیت او را داشـته باشـد به دولت آن بزرگواران خواهـد رسـید، و مقصود از «و من کان یریـد حرث الـدنیا ... و ماله فیالآـخره من نصـیب» این است که او سـهمی در دولت معصـومین علیهم السـلام نخواهـد داشت و به دولت حقه آنـان نخواهد رسید.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله : به ابوذر فرمود: ای ابوذر سـعی کن در هر کاری که می کنی قصـد قربت داشـته باشـی حتّی خوراک خود را نیز برای خدا انجام بده [تا همه کارهای تو عبادت خدا باشد].

نوجوان عاقبت به خیر

نوجوانی یهودی در مـدینه همواره به حضور رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می آمـد، به طوری که رابطه اش با آن حضـرت، خصوصی شده بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای پیام رسانی این طرف و آن طرف می فرستاد و ...

پیامبر صـلی الله علیه و آله چند روز او را ندید، از اصحاب، احوال او را پرسید، یکی گفت: «او در بستر مرگ قرار گرفته است و گویی امروز آخرین روز او در دنیا و اوّلین روز او در آخرت است».

پیامبر صـلی الله علیه و آله همراه چنـد نفر از اصـحاب، به خانه او رفت و او را بیهوش دید، وجود مقدّس رسول اکرم صـلی الله علیه و آله «مایه برکت» بود وقتی که شخصـی را صـدا می زد هر چنـد او بیهوش می بود جواب آن حضـرت را می داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فلان!». نوجوان یهودی، چشمهایش را گشود و عرض کرد: «لَبَّیْکَ یا اَبا الْقاسِمِ».

حضـرت به او فرمود: به یکتایی خـدا و رسالت من از جانب خـدا، گواهی بده نوجوان، به پدرش که در کنارش بود نگاه کرد، (و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود) چیزی نگفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد. او باز پدر خود را دید و چیزی نگفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار سوم او را تلقین به شهادتین نمود.

او به پـدرش توجّه کرد، پـدرش به زبـان آمـد و گفت: «فرزنـدم، ملاـحظه مرا نکن، اختیـار بـا خودت است هر چه می خواهی بگو». پس آن جوان گفت:

«اَشْهَدُ اَنْ لااِلهَ اِلَّااللّه وَ اَنَّکَ رَسُولُ اللّه.»

در این هنگام، نوجوان گفت: « گواهی می دهم که معبودی جز خدای بی همتا نیست، و قطعا تو، رسول و فرستاده خدا هستی». سپس جان به جان آفرین تسلیم نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرش فرمود: «از میان ما بیرون برو»، سپس به اصحاب فرمود: بدن آن نوجوان تازه مسلمان را غسل دادند و کفن کردند، و جسدش را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، آن حضرت بر آن نماز خواند، و پس از پایان مراسم نماز و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه خود بازگشت، در حالی که می فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذیِ اَنْجابِیَ الْیَومَ نَسَمَةً مِنَ النّارِ.

«حمد و شکر خداوندی را که امروز به وسیله من، انسانی را از آتش دوزخ، نجات داد». (مشکاه الأنوار طبرسی، ص ۳۹۲)

نصیحت امام صادق علیه السلام به غلام خود

امام صادق علیه السلام غلامی داشت که هرگاه امام به مسجد می رفت، همراه امام بود و استر امام را نگه می داشت تا امام از مسجد بیرون آید، به این ترتیب سعادت ملازمت با امام صادق علیه السلام نصیب او شده بود.

اتّفاقا در آن ایّام، جمعی از شیعیان خراسانی برای زیارت به مدینه آمده بودند، یکی از آنها نزد آن غلام آمد و گفت: من اموال بسیار دارم، حاضرم به جای تو غلامی امام کنم و تو صاحب همه آن اموال گردی، نزد امام برو از او خواهش کن تا غلامی مرا بپذیرد، و سپس به خراسان برو و همه آن اموال مرا برای خود ضبط کن. غلام به حضور امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد:

فدایت شوم، می دانی که خدمتکار مخلص تو هستم و سالها است بر این خدمت می گذرد، حال اگر خداوند خیر و برکتی به من برساند، آیا شما از آن جلوگیری می کنید؟

امام فرمود: اگر آن خیر نزد من باشد به تو می دهم، و اگر دیگری به تو رسانید هرگز از آن جلوگیری نخواهم کرد.

غلام قصّه خود را با ثروتمند خراسانی بیان کرد.

امام فرمود: مانعی ندارد اگر تو بی میل شده ای، ولی او خدمت را پذیرفته است، او را به جای تو پذیرفتم و تو را آزاد نمودم.

آن غلام برای خداحافظی نز امام آمد و خداحافظی نمود، و حرکت کرد که برود، چند قدم که برداشت، امام علیه السلام او را طلبید و به او فرمود: «به خاطر طول خدمتی که نزد ما داشتی می خواهم یک نصیحت به تو بکنم، آنگاه مختار هستی، آن نصیحت این است که وقتی روز قیامت شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نور خدا چسبیده، و علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله چسبیده و ما امامان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام چسبیده ایم، و شیعیان ما به ما آویخته اند، آنگاه هر جا ما وارد گردیم آنها

نیز وارد گردند.»

غلام تا این نصیحت را شنید، پشیمان شد و گفت: من در خدمت خود باقی می مانم، و آخرت را به دنیا نمیفروشم، سپس نزد آن مرد خراسانی آمد، مرد خراسانی از قیافه غلام دریافت که پشیمان شده، به او گفت: این گونه چهره ات نشان می دهد، آمادگی جابه جایی نداری.

غلام، نصیحت امام را نقل کرد و گفت: این نصیحت مرا منقلب کرد و از تصمیم خود برگشتم، آنگاه غلام، مرد خراسانی را نزد امام صادق علیه السلام برد، امام از محبّت مرد خراسانی تقدیر کرد، و مقام ولاء و دوستی او را پذیرفت، سپس دستور داد هزار دینار به غلام دادند.

محدّث قمی مرحوم حاج شیخ عباس(ره) پس از نقل این جریان، خطاب به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

«ای آقای من!، من تا خود را شناخته ام، خود را بر در خانه شما دیده ام، امید آن است که در این آخر عمر از من نگهداری فرمایید، و از در این خانه مرا دور نفرمایید و من به لسان ذلّت و افتقار پیوسته عرضه می دارم:

عَنْ حَماکُمْ کَیْفَ اَنْصَرِفُ وَ هَوکُمْ لِی بِهِ شَرَفُ

سَیّدی لاعِشْتُ یَوْمَ اَری فی سوی اَبْوابِکُمْ اَقِفُ

«چگونه از لطف و حمای شما برگردم، با اینکه علاقه من به شما مایه شرف و افتخارمن است، ای آقای من، برای آن روز زنده نباشم که در کنار در خانه غیر شما باشم.»(۱)

انتخاب نیک

«ربیعه بن کعب» گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: هفت سال خدمت من کردی، حال هر نیازی داری از من بخواه.

گفتم به من فرصت بده تا فکر کنم، فردای آن روز به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، فرمود: نیازت چیست؟ گفتم: از خدا بخواه مرا همراه تو به بهشت ببرد، فرمود: چه کسی این سخن را به تو آموخت؟ گفتم: هیچ کس به من نیاموخت، بلکه خودم پیش خود فکر کردم که اگر ثروت بخواهم، ناگزیر پایان می یابد، عمر طولانی و فرزندانی بخواهم، سرانجام می میریم.

ربیعه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه ای سرش را پایین انداخت و سپس فرمود: «خواسته ات را از

====

۱ اقتباس از منازل الآخره، ص ۱۶۴.

خدا می خواهم و مرا بر بسیار سجده کردن کمک کن»(۱)

همین ربیعه گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم: هر بنده ای اگر هر روز هفت بار بگوید: اسئل اللّه الجنّه واعوذ به من النّار: «از خداوند، بهشت را می طلبم و پناه می برم به او از آتش جهنم» حتما آتش گوید: پروردگارا او را در مورد من، پناه بده»(۲)

====

۱ بحار، ج ۵، به نقل از دعوات راوندی.

۲ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۶.

«زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ»

پیام (۱۱۳) خطر دنیاپرستی

«زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنينَ وَ القَناطيرِ المُقَنطَرَهِ مِنَ الـذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَنْعامِ وَالْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحيوه الدُّنْيا وَاللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران / ۱۴)

پیام این آیه خطر وابستگی به زینت های دنیاست که از آنها تعبیر به متاع قلیل دنیا شـده است و مقصود آیه هـدف قرار دادن زن و فرزنـد و مـال و ... می باشـد همـان گونه که در آیه «قـل إن کـان آبـائکم و أبنائکم و إخوانکم ... أحبّ إليکم من اللّه و رسوله» به آن اشاره شده است.

(۱)رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: نخستین چیزهایی که وسیله معصیت خدا قرار گرفت شش چیز بود: ۱ حبّ دنیا ۲ حبّ ریاست ۳ حبّ طعام ۴ حبّ خواب ۵ حبّ راحت ۶ حبّ زن.

(۲)امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: فتنه ها [و وسایل انحراف] سه چیز است: ۱ دوستی زن ها که آن شمشیر شیطان است. ۲ شرابخواری و آن آلت صید شیطان است. ۳ دوستی مال [دنیا [و آن تیر شیطان است سپس فرمود: هر کس اهل محبّت [شدید] به زنها باشد زندگی او شیرین نخواهد بود، و هر کس اهل شرابخواری باشد بهشت برای او حرام است، و هر کس محبّت به دینار و درهم داشته باشد بنده دنیا خواهد بود [نه بنده خدا].

(۳)رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: دینار و درهم امّت های پیشین را هلاک کردند و شما را نیز هلاک

====

۱ قال النّبی صلی الله علیه و آله : إنّ أوّل ما عصی اللّه عزّوجلّ به ستّ: حبّ الدنیا، و حبّ الرئاسه، و حبّ الطعام، وحبّ النوم، و حبّ الراحه، و حبّ النساء. (کافی، ج ۲، ۲۸۹)

۲ قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : الفتن ثلاث: حبّ النساء و هو سیف الشّیطان، و شرب الخمر و هو فخّ الشیطان، و حبّ الدینار و الدرهم و هوسهم الشیطان، فمن أحبّ النساء لم ینتفع بعیشه، و من أحبّ الأشربه حرمت علیه الجنّه، و من أحبّ الدینار و الدرهم فهو عبدالدنیا. (خصال، ص ۱۱۳)

۳ قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إنّ الدینار و الدرهم أهلکا من کان قبلکم و هما مهلکاکم. (کافی، ج ۲، ۳۱۶)

و زاد فیالخصال: الذهب و الفضّه حجران ممسوخان. (خصال، ص ۴۳)

و فیاللغه الممسوخ: المسخوط و اللعین.

خواهند نمود و آنها [یعنی طلا و نقره] دو فلزّ مسخ شده و مورد خشم و لعنت خدا هستند.

نشکن نمی گویم!!

یکی از علمای ربّانی نقل می کرد: در ایّام طلبگی دوستی داشتم که ساعتی داشت و بسیار آن را دوست می داشت، همواره در یاد آن بود که گم نشود و آسیبی به آن نرسد، او بیمار شد و بر اثر بیماری آنچنان حالش بد شد که حالت احتضار و جان دادن پیدا کرد، در این میان یکی از علماء در آنجا حاضر بود و او را تلقین می داد و می گفت: بگو: «لا إله إلاّ اللّه» او در جواب می گفت: «نشکن نمی گویم».

ما تعجّب کردیم که چرا او به جای ذکر خدا، می گوید: نشکن نمی گویم، همچنان این معمّا برای ما بدون حلّ ماند، تا اینکه حال آن دوست بیمارم اندکی خوب شد و من از او پرسیدم: این چه حالی بود که پیدا کردی، ما می گفتیم: بگو: «لاإله إلاّاللّه» تو در جواب می گفتی: نشکن نمی گویم.

او گفت: اول آن ساعت را بیاورید تا بشکنم، آن را آوردند و شکست، سپس گفت: من دلبستگی خاصّی به این ساعت داشتم، هنگام احتضار شما می گفتید بگو: «لاإلهَ إلاّاللّه» شخصی (شیطان) را دیدم که همان ساعت را در یک دست خود گرفته، و با دست دیگر چکشی بالای آن ساعت نگه داشته و می گوید: اگر بگویی: «لاإلهَ إلاّاللّه» این ساعت را می شکنم، من هم به خاطر علاقه وافری که به ساعت داشتم می گفتم: ساعت را نشکن، من «لاإلهَ إلاّاللّه» نمی گویم!.

نوشته بهلول بر دیوار قصر هارون

هارون الرشید برای گردش و سرکشی به طرف بعضی از ساختمان های جدید خود رفت، در کنار یکی از قصرها با بهلول مصادف شد، از او درخواست کرد خطی بر دیوار قصر بنویسد. بهلول پاره ای ذغال برداشته نوشت: «رفع الطّین علی الطّین و وضع الدین» گل بر روی هم انباشته شده ولی دین خوار و پست گردیده.

(گچ ها بر هم مالیده شده اما دستور صریح دین از بین رفته است) اگر این کاخ را از پول و ثروت حلال خود ساخته ای اسراف و زیاده روی نموده ای «واللّه لایحبّ المسرفین» خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد و چنانچه از مال مردم باشد به آنها ستم کرده ای «واللّه لایحبّ الظالمین» خداوند ستم کاران را دوست ندارد.(۱)

حبّ دنیا و دین فروشی

ابن ابی الحدید می گوید معاویه برای سمره بن جندب صدهزار درهم جایزه تعیین کرد که نقل کند این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است «و من النّاس من یعجبک قوله فی الحیوه الدّنیا و یشهد اللّه علی ما فی قلبه و هو ألدّ الخصام و إذا تولّی سعی فی الأرض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و اللّه لایحبّ الفساد» دسته ای از مردم گفتارشان تو را به شگفت می آورد در دنیا و خداوند را بر ضمیر خود گواه می گیرد با اینکه از سخت ترین دشمنان است هرگاه پشت می کند جدّیت دارد فتنه و فساد در زمین فراهم نماید و کشت و نسل را از بین ببرد خدای فساد را دوست ندارد. و نیز نقل کند که آیه دوم هم درباره ابن ملجم نازل گردیده «ومن النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه واللّه رؤف بالعباد» مفاد آیه، بعضی از مردم جان خود را در راه رضای خدا می فروشند و خداوند به مردم مهربان است، سمره با صدهزار درهم راضی نشد معاویه به دویست هزار رسانید قبول نکرد. سیصد هزار داد نپذیرفت. وقتی که به چهارصد هزار رسانید قبول کرد.(۲) چنین کسی باید تا فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره حفظ حقوق همسایگی قبول نکند.

مناعت طبع

روزی جمعی از اصحاب در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: هر کس از شما با من تعهّد کند که این یک دستور را حفظ و رعایت کند، من بهشت را برای او ضمانت می کنم.

یکی از اصحاب به نام ثَوْبان عرض کرد، من این تعهّد را می دهم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لاتَسْئَلِ

====

۱ روضات الجنات، ص ۱۳۷.

۲ روضات الجنات.

النّاسَ شَيْئا: «از مردم چیزی مخواه». ثوبـان، این درس را پـذیرفت و تا آخر عمر، هیچگاه چیزی از مردم نخواست، حتّی گاهی سـواره بـود و تازیـانه از دسـتش می افتـاد و بـه کسـی نمی گفـت: آن را به من بـده بلکه خـودش پیـاده می شـد و آن را برمی داشت(۱) مولوی در کتاب مثنوی به این مطلب اشاره می کند:

گفت: پیغمبر که جنّت از اله گر همی خواهی ز کس چیزی مخواه

چون نخواهی من کفیلم مر تو را جنّت المأوی و دیدار خدا

آن صحابی زان کفالت شد عیار تا یکی روزی که گشته بُد سوار

تازیانه از کفش افتاد راست خود فرود آمد ز کس آن را نخواست

* * *

====

۱ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۵ تا ۲۷۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹